

آية الله العظمى مكارم شیرازی

شرح تازه و جامعی بر پنج اسبلاغ

پیام امام

امیرالمؤمنین علیه السلام

کلمات قصار

۹۰-۱

جلد پانزدهم

کتاب برگزیده سال

بیمکاری جمعی از فضلاء و دانشمندان

آیت اللہ العظمیٰ مکارم شیرازی

شرح تازہ و جامعہ برنج لبلاغہ

پیام امام
امیرالمؤمنین
علیہ السلام

کلمات قصار

۹۰-۱

جلد پانزہم

کتاب برگزیدہ سال

بہارِ حرمی از نفعِ لا و دانشندان

سرشناسه	مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -
عنوان قراردادی	نهج البلاغه، فارسی - عربی، شرح
عنوان و نام پدیدآور	پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام): شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه / مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا و اندیشمندان حوزه علمیه قم.
مشخصات نشر	قم: موسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی، ۱۳۹۷ -
مشخصات ظاهری	۴۷۹ ص.
شابک	۹۹۸۰۱۰۶-۰۰-۹۷۸-۶۳۳۵-۱۱-۹ (دوره) ۹۷۸-۶۳۳۵-۱۱-۹ (ج ۱۵)
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
یادداشت	فارسی - عربی.
یادداشت	کتاب حاضر توسط ناشران متفاوت در سال های مختلف منتشر شده است.
یادداشت	چاپ اول.
عنوان دیگر	شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه
موضوع	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- خطبه ها
موضوع	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- نامه ها
موضوع	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- کلمات قصار
موضوع	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- نهج البلاغه -- نقد و تفسیر
شناسه افزوده	علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق، نهج البلاغه، شرح
رده بندی کنگره	BP ۳۸ / ۰۴۲۲ / م۷۱۳۹۷
رده بندی دیوبندی	۲۹۷ / ۹۵۱۵
شماره کتابشناسی ملی	۵۴۰۱۶۸۴

با همکاری دانشمندان محترم حجج اسلام آقایان:
 محمد رضا آشتیانی - محمد جواد ارسطا - سید عبدالمهدی توکل
 سعید داودی - احمد قدسی

پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) / ج ۱۵

تألیف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول

صفحه و قطع: ۴۷۹ صفحه / وزیری

تاریخ انتشار: ۱۳۹۷

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

با همکاری انتشارات امام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۶۳۳۵-۱۱-۹



آدرس ناشر: ایران - قم - خیابان شهدا - کوچه ۲۲

تلفن: ۳۷۷۳۲۴۷۸

فکس: ۳۷۸۴۰۰۹۹

www.makarem.ir

اللَّهُمَّ ارْحَمْنَا



فهرست مطالب

کلمات قصار در یک نگاه.....	۱۷
گفتار حکیمانه ۱.....	۲۱
شرح و تفسیر: بهترین روش در فتنه‌ها.....	۲۲
گفتار حکیمانه ۲.....	۲۷
شرح و تفسیر: از این کارها بپرهیز.....	۲۸
گفتار حکیمانه ۳.....	۳۳
شرح و تفسیر: چهار نقطه ضعف.....	۳۴
گفتار حکیمانه ۴.....	۳۹
شرح و تفسیر: قوی و صبور باش.....	۴۰
گفتار حکیمانه ۵.....	۴۵
شرح و تفسیر: علم و ادب و تفکر.....	۴۶
گفتار حکیمانه ۶.....	۵۱
شرح و تفسیر: حفظ اسرار و حُسن رفتار.....	۵۲
گفتار حکیمانه ۷.....	۵۹
شرح و تفسیر: آثار صدقه.....	۶۰
گفتار حکیمانه ۸.....	۶۳
شرح و تفسیر: شگفتی‌های انسان.....	۶۴

- گفتار حکیمانه ۹ ۷۱
- شرح و تفسیر: اقبال و ادبار دنیا ۷۲
- گفتار حکیمانه ۱۰ ۷۵
- شرح و تفسیر: روش معاشرت با مردم ۷۶
- گفتار حکیمانه ۱۱ ۷۹
- شرح و تفسیر: شکر قدرت ۸۰
- گفتار حکیمانه ۱۲ ۸۳
- شرح و تفسیر: ناتوان ترین مردم ۸۴
- گفتار حکیمانه ۱۳ ۸۷
- شرح و تفسیر: راه تداوم نعمت ها ۸۸
- گفتار حکیمانه ۱۴ ۹۳
- شرح و تفسیر: نتیجه بی مهری بستگان ۹۴
- گفتار حکیمانه ۱۵ ۹۷
- شرح و تفسیر: سرزنش گرفتاران چرا؟ ۹۸
- گفتار حکیمانه ۱۶ ۱۰۱
- شرح و تفسیر: پیشی گرفتن تقدیر از تدبیر ۱۰۲
- گفتار حکیمانه ۱۷ ۱۰۵
- شرح و تفسیر: تغییر حکم با تغییر شرایط ۱۰۶
- گفتار حکیمانه ۱۸ ۱۱۱
- شرح و تفسیر: بی طرف های منفی ۱۱۲
- گفتار حکیمانه ۱۹ ۱۱۵
- شرح و تفسیر: نتیجه تسلیم شدن در برابر آرزوها ۱۱۶
- گفتار حکیمانه ۲۰ ۱۱۹
- شرح و تفسیر: چشم پوشی از لغزش جوانمردان ۱۲۰

گفتار حکیمانه ۲۱.....	۱۲۳
شرح و تفسیر: نتیجه ترس و کم‌رویی.....	۱۲۴
گفتار حکیمانه ۲۲.....	۱۲۹
شرح و تفسیر: اگر حق ما را بگیرند.....	۱۳۱
گفتار حکیمانه ۲۳.....	۱۳۳
شرح و تفسیر: مرد عمل باش!.....	۱۳۴
گفتار حکیمانه ۲۴.....	۱۳۹
شرح و تفسیر: کفاره گناهان بزر.....	۱۴۰
گفتار حکیمانه ۲۵.....	۱۴۳
شرح و تفسیر: از مهلت الهی بترس!.....	۱۴۴
گفتار حکیمانه ۲۶.....	۱۴۷
شرح و تفسیر: برای همیشه پنهان نمی ماند.....	۱۴۸
گفتار حکیمانه ۲۷.....	۱۵۱
شرح و تفسیر: مدارا کردن با بیماری.....	۱۵۲
گفتار حکیمانه ۲۸.....	۱۵۵
شرح و تفسیر: برترین زهد.....	۱۵۶
گفتار حکیمانه ۲۹.....	۱۵۹
شرح و تفسیر: ملاقات سریع!.....	۱۶۰
گفتار حکیمانه ۳۰.....	۱۶۳
شرح و تفسیر: از پرده پوشی خداوند مغرور مباش.....	۱۶۴
گفتار حکیمانه ۳۱.....	۱۶۷
بخش اول.....	۱۶۹
شرح و تفسیر: ارکان ایمان.....	۱۷۱

- ۱۷۳ پایۀ اولِ ایمان: صبر
- ۱۷۵ پایۀ دومِ ایمان: یقین
- ۱۷۶ پایۀ سومِ ایمان: عدل
- ۱۷۹ پایۀ چهارمِ ایمان: جهاد
- ۱۸۲ نکته: اصول موفقیّت در کارها
- ۱۸۵ بخش دوم
- ۱۸۶ شرح و تفسیر: ارکان کفر و شک
- ۱۹۲ شاخه‌های شک
- ۱۹۵ نکته: ارکان نفاق
- ۱۹۷ گفتار حکیمانه ۳۲
- ۱۹۸ شرح و تفسیر: بهتر از خوب و بدتر از بد
- ۲۰۱ گفتار حکیمانه ۳۳
- ۲۰۲ شرح و تفسیر: افراط و تفریط ممنوع!
- ۲۰۵ گفتار حکیمانه ۳۴
- ۲۰۶ شرح و تفسیر: برترین غنا
- ۲۰۹ گفتار حکیمانه ۳۵
- ۲۱۰ شرح و تفسیر: اثر نسبت‌های ناروا
- ۲۱۵ گفتار حکیمانه ۳۶
- ۲۱۶ شرح و تفسیر: آرزوهای طولانی و سوء عمل
- ۲۱۹ گفتار حکیمانه ۳۷
- ۲۲۱ شرح و تفسیر: تشریفات زشت و زیان‌آور
- ۲۲۳ نکته: روایت «نصر بن مزاحم»
- ۲۲۵ گفتار حکیمانه ۳۸
- ۲۲۷ شرح و تفسیر: هشت نکته سرنوشت‌ساز

گفتار حکیمانه ۳۹	۲۳۷
شرح و تفسیر: مستحبات بی ارزش	۲۳۸
گفتار حکیمانه ۴۰	۲۴۱
شرح و تفسیر: تفاوت جایگاه زبان عاقل و احمق	۲۴۲
گفتار حکیمانه ۴۱	۲۴۵
شرح و تفسیر: باز هم تفاوت عاقل و احمق	۲۴۶
نکته: مفهوم واقعی عقل و حمق	۲۴۷
گفتار حکیمانه ۴۲	۲۴۹
شرح و تفسیر: بیماری و ریزش گناهان	۲۵۱
نکته: یک داستان آموزنده	۲۵۵
گفتار حکیمانه ۴۳	۲۵۷
شرح و تفسیر: مجاهدی وارسته	۲۵۸
خباب بن ارت که بود؟	۲۶۰
گفتار حکیمانه ۴۴	۲۶۳
شرح و تفسیر: خوشا به حال چنین کسانی	۲۶۴
گفتار حکیمانه ۴۵	۲۶۷
شرح و تفسیر: دوستان و دشمنان واقعی من	۲۶۸
گفتار حکیمانه ۴۶	۲۷۳
شرح و تفسیر: بلای عجب	۲۷۴
گفتار حکیمانه ۴۷	۲۷۷
شرح و تفسیر: چهار فضیلت مهم اخلاقی	۲۷۸
گفتار حکیمانه ۴۸	۲۸۳
شرح و تفسیر: راه پیروزی	۲۸۴

- گفتار حکیمانه ۴۹ ۲۸۷
- شرح و تفسیر: حمله‌های خطرناک ۲۸۸
- گفتار حکیمانه ۵۰ ۲۹۱
- شرح و تفسیر: راه تسخیر دل‌ها ۲۹۲
- گفتار حکیمانه ۵۱ ۲۹۴
- شرح و تفسیر: عیوب پنهان ۲۹۵
- گفتار حکیمانه ۵۲ ۲۹۷
- شرح و تفسیر: رابطه عفو و قدرت ۲۹۸
- گفتار حکیمانه ۵۳ ۳۰۱
- شرح و تفسیر: سخاوت واقعی ۳۰۲
- گفتار حکیمانه ۵۴ ۳۰۵
- شرح و تفسیر: چهار جمله پربار ۳۰۶
- گفتار حکیمانه ۵۵ ۳۱۱
- شرح و تفسیر: دو شاخه مهم صبر ۳۱۲
- گفتار حکیمانه ۵۶ ۳۱۵
- شرح و تفسیر: دامنه غنا و فقر ۳۱۶
- گفتار حکیمانه ۵۷ ۳۱۷
- شرح و تفسیر: سرمایه بی پایان ۳۱۸
- گفتار حکیمانه ۵۸ ۳۲۱
- شرح و تفسیر: ریشه اصلی شهوات ۳۲۲
- گفتار حکیمانه ۵۹ ۳۲۵
- شرح و تفسیر: هشدار که بشارت است! ۳۲۶
- گفتار حکیمانه ۶۰ ۳۲۹
- شرح و تفسیر: خطرات زبان ۳۳۰

گفتار حکیمانه ۶۱	۳۳۳
شرح و تفسیر: گزیدن شیرین!	۳۳۴
گفتار حکیمانه ۶۲	۳۳۷
شرح و تفسیر: پاداش برتر	۳۳۸
گفتار حکیمانه ۶۳	۳۴۱
شرح و تفسیر: نقش شفاعت‌کننده	۳۴۲
گفتار حکیمانه ۶۴	۳۴۵
شرح و تفسیر: سوارانی در خواب!	۳۴۶
گفتار حکیمانه ۶۵	۳۴۹
شرح و تفسیر: غربت واقعی	۳۵۰
گفتار حکیمانه ۶۶	۳۵۳
شرح و تفسیر: طلب از نااهل	۳۵۴
گفتار حکیمانه ۶۷	۳۵۷
شرح و تفسیر: بخشش کم	۳۵۸
گفتار حکیمانه ۶۸	۳۶۱
شرح و تفسیر: زینت فقر و غنا	۳۶۲
گفتار حکیمانه ۶۹	۳۶۵
شرح و تفسیر: نگران مباش	۳۶۶
گفتار حکیمانه ۷۰	۳۶۹
شرح و تفسیر: افراط و تفریط نشانه جهل است	۳۷۰
گفتار حکیمانه ۷۱	۳۷۳
شرح و تفسیر: نشانه کمال عقل	۳۷۴
گفتار حکیمانه ۷۲	۳۷۷
شرح و تفسیر: بیداد روزگار	۳۷۸

- گفتار حکیمانه ۷۳ ۳۸۳
- شرح و تفسیر: روش تعلیم و تربیت ۳۸۴
- گفتار حکیمانه ۷۴ ۳۸۷
- شرح و تفسیر: هر نفسی گامی است! ۳۸۸
- گفتار حکیمانه ۷۵ ۳۹۱
- شرح و تفسیر: همه معدودها محدودند! ۳۹۲
- گفتار حکیمانه ۷۶ ۳۹۵
- شرح و تفسیر: سالی که نکوست... ۳۹۶
- گفتار حکیمانه ۷۷ ۳۹۹
- شرح و تفسیر: برو این دام بر مرغ دگر نه! ۴۰۱
- نکته‌ها ۴۰۵
۱. دنیای مضموم و ممدوح ۴۰۵
۲. نکته شگفت‌انگیز! ۴۰۵
- گفتار حکیمانه ۷۸ ۴۰۷
- شرح و تفسیر: دلایل بطلان مکتب جبر ۴۰۹
- نکته‌ها ۴۱۶
۱. جبر و اختیار ۴۱۶
۲. آیا اختیار انسان با توحید مخالف است؟ ۴۱۸
۳. قضا و قدر در آثار اسلامی ۴۲۰
- گفتار حکیمانه ۷۹ ۴۲۳
- شرح و تفسیر: دانش را هر جا بیابی فرا گیر! ۴۲۴
- گفتار حکیمانه ۸۰ ۴۲۷
- شرح و تفسیر: دانش، گمشده مؤمن است ۴۲۸

گفتار حکیمانهٔ ۸۱.....	۴۳۱
شرح و تفسیر: معیار ارزش انسان	۴۳۳
گفتار حکیمانهٔ ۸۲.....	۴۳۷
شرح و تفسیر: پنج اصل مهم	۴۳۹
گفتار حکیمانهٔ ۸۳.....	۴۴۵
شرح و تفسیر: دوگانگی و غلو	۴۴۶
گفتار حکیمانهٔ ۸۴.....	۴۴۹
شرح و تفسیر: نسل پربار	۴۵۰
گفتار حکیمانهٔ ۸۵.....	۴۵۳
شرح و تفسیر: خطرات ترک «نمی دانم».....	۴۵۴
گفتار حکیمانهٔ ۸۶.....	۴۵۷
شرح و تفسیر: اهمیت رأی پیر	۴۵۸
گفتار حکیمانهٔ ۸۷.....	۴۶۱
شرح و تفسیر: نومیدی چرا؟.....	۴۶۲
گفتار حکیمانهٔ ۸۸.....	۴۶۵
شرح و تفسیر: دو امان از عذاب الهی	۴۶۷
گفتار حکیمانهٔ ۸۹.....	۴۷۱
شرح و تفسیر: راه اصلاح و به سامان رسیدن امور	۴۷۲
گفتار حکیمانهٔ ۹۰.....	۴۷۵
شرح و تفسیر: فقیه کامل	۴۷۶
نکته: دو بال خوف و رجا	۴۷۷

حِكْمَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بَابُ الْخِيَارِ مِنْ حِكْمَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَيُجِزُّ فِي ذَلِكَ الْخِيَارَ مِنْ أَسْئَلِهِمْ وَالْكَافِرِ الْقَصِيرِ الْخَالِجِ فِي سَائِرِ أَسْئَلِهِ

حکمت های امیر مؤمنان علی علیه السلام

در اینجا سخنان برگزیده حکمت آمیز امیر مؤمنان و برگزیده ای از پاسخ سوالات آن حضرت و سخنان کوتاهی که درباره مسائل مختلف فرموده آمده است.

کلمات قصار در یک نگاه

مرحوم سیّد رضی در این بخش از کتاب خود ۴۸۰ سخن کوتاه را از کلمات حکمت‌آمیز امیر مؤمنان علی علیه السلام گرد آورده است؛ ولی در میان حکمت‌های ۲۶۰ و ۲۶۱ فصلی گشوده که عنوانش سخنان کوتاهی از آن حضرت است که در ظاهر پیچیده است و احتیاج به تفسیر دارد و در این بخش به ۹ جمله از کلمات قصار امام علیه السلام اشاره کرده است و چه خوب بود این بخش را در آخر کلمات قصار قرار می‌داد تا ترتیب طبیعی آن به هم نخورد.

نگاهی اجمالی به مجموع این کلمات قصار نکات مهمی را روشن می‌سازد:

۱. این کلمات، سخنان حکمت‌آمیزی است که کمتر نظیری جز در آیات قرآن و کلمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد. گنجینه گران‌بهایی است از درس‌های بسیار آموزنده که دین و دنیای هر انسانی با آن مرتبط است و گاه جمله‌ای از آن می‌تواند عنوان یک مقاله سودمند و یا موضوع یک کتاب گردد و به یقین منطبق ساختن زندگی بر آن‌ها سبب پیشرفت و سربلندی و نجات در دنیا و آخرت است.

۲. این کلمات تنها ناظر به موضوع خاصی نیست، بلکه مانند گلستانی است که از مجموعه گل‌های زیبا، معطر و روح‌نواز تشکیل شده است؛ گاه از معارف الهی سخن می‌گوید و گاه از مسائل فقهی و زمانی از مسائل اخلاقی و در مواردی

از مسائل اجتماعی و سیاسی، و خلاصه درباره آنچه انسان در شئون مختلف حیات خود به آن نیاز دارد جمله یا جمله‌هایی در این کلمات قصار هست.

۳. بعضی از این حکمت‌ها جمله بسیار جالبی بوده که در لابه‌لای یکی از خطبه‌ها یا نامه‌های آن حضرت آمده است، ولی به سبب برجستگی آن، بعداً جدا شده و در بخش کلمات قصار جای گرفته است در حالی که بعضی دیگر به طور مستقل از هر مطلب دیگری از آن حضرت صادر شده و گاه پاسخ برخی از سؤالات است و به همین دلیل از تنوع خاصی برخوردار است.

۴. بخش مهمی از این کلمات به قدری در افکار عمومی مسلمانان جا افتاده که به صورت ضرب‌المثل درآمده و هرکس برای اثبات مقصود خود از آن کمک می‌گیرد.

۵. گرچه این کلمات به عنوان سخنان کوتاه مطرح شده، ولی به ندرت بخش‌هایی در آن است که سخن کوتاه نیست بلکه نسبتاً مفصل و طولانی است مانند استوار دانستن ایمان بر چهار پایه (کلمه ۳۱)، سخن امام علیه السلام به کمیل بن زیاد (کلمه ۱۴۷) و صفات یکی از دوستان بسیار بزرگوار امام علیه السلام (کلمه ۲۸۹) است و گفتار امام علیه السلام درباره وضع دنیا (کلمه ۳۶۷).

۶. بعضی معتقدند که تمام این جمله‌های کوتاه از خطبه یا نامه‌ای گرفته شده و در ابتدا به این صورت نبوده است.^۱ هر چند اثبات این مطلب احتیاج به تتبع کامل دارد.

۷. جالب این‌که تمام آنچه در این کلمات نورانی و پرمعنا آمده بدون استثنا با موازین عقل و فطرت هماهنگ است و به همین دلیل نیاز به سند خاصی ندارد. به علاوه صدور چنین کلمات والایی معمولاً از غیر امام معصوم ناممکن است،

۱. کتاب تمام نهج البلاغه، بخش مقدمه، ص ۲۱.

هرچند در کتاب مصادر نهج البلاغه برای بسیاری از آن‌ها منابعی غیر از نهج البلاغه نیز ذکر شده است.

۸. البته کلمات قصار امام امیرالمؤمنین علیه السلام منحصر به آنچه در این بخش از نهج البلاغه ذکر شده نیست. شاهد این سخن کتاب غررالحکم نوشته «شیخ عبدالواحد آمدی» از علمای قرن ششم است که در آن بیش از چهار هزار کلمه از کلمات قصار آن حضرت به صورت حروف تهجی و به گونه‌ای منظم و جالب گردآوری شده است. همچنین در گفتار دانشمندان دیگر مانند «ابن ابی الحدید» بخش دیگری از کلمات قصار آن حضرت که در نهج البلاغه نیامده است دیده می‌شود.

نامبرده در جلد آخر شرح نهج البلاغه خود حدود یک هزار کلمه دیگر بر این کلمات قصار افزوده که به طور مستقل نیز در سال ۱۹۲۹ میلادی در بیروت به چاپ رسیده است.

شایان توجه این که یکی از محققان (مصطفی درایتی) اخیراً در مقدمه کتاب غررالحکم نام گروهی از کسانی را که کلمات قصار امام علیه السلام را گردآوری کرده‌اند و بالغ بر ده نفر می‌شوند با ذکر کتاب‌هایشان آورده است و اولین آن‌ها را «جاحظ» از علمای قرن سوم هجری می‌شمرد که کتابش با عنوان «مأه کلمه» (یکصد کلمه) منتشر شده و آخرین آن‌ها را نویسنده کتاب زبده الحقایق (مرحوم میرقاری کوکبی گیلانی) ذکر می‌کند که کلمات قصار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی بن ابی طالب علیه السلام را در همین کتاب جمع‌آوری کرده است.

این مقدمه را با کلام جالبی از شعبی (از علمای قرن اول و فقیه و شاعر، متوفای ۱۰۴) درباره بخشی از کلمات قصار امیرمؤمنان علی علیه السلام پایان می‌دهیم، او می‌گوید: «امیرمؤمنان علی علیه السلام جمله کوتاه به صورت ارتجالی و بدون مقدمه بیان فرموده که چشم و چراغ بلاغت و گوهرهای ناب حکمت است و هیچ‌کس

نتوانسته حتی مانند یکی از آن‌ها را بیان کند؛ سه جمله درباره مسائل حکیمانه و سه جمله در مورد مناجات و سه جمله در مورد آداب است.

اما آن سه جمله‌ای که درباره مناجات است این است که در پیشگاه الهی عرضه داشت: «إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا؛ خدایا برای عزت من همین بس که بنده تو باشم» و «كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا؛ و این افتخار برای من بس است که تو پروردگار من باشی» و «أَنْتَ كَمَا أَحْبَبْتُ فَأَجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ؛ تو آن‌گونه هستی که من دوست دارم مرا نیز آن‌گونه قرار ده که تو دوست داری».

سه جمله‌ای که درباره موضوعات حکمت‌آمیز است این است: «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ؛ ارزش هرکس به اندازه کارهای خوب و پرازشی است که می‌تواند انجام دهد» و «مَا هَلَكَ امْرُؤٌ عَرَفَ قَدْرَهُ؛ آن‌کس که قدر و مقام خود را بشناسد هرگز هلاک نمی‌شود» و «الْمَرْءُ مَحْبُوبٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛ انسان در زیر زبانش پنهان شده است (و شخصیتش هنگام سخن گفتن آشکار می‌شود)».

و در سه جمله‌ای که درباره آداب اجتماعی است چنین فرمود: «أَمِنُنْ عَلَيَّ مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَمِيرَهُ؛ به هرکس می‌خواهی نعمت ببخش تا امیر او باشی» و «أَخْتَجْ إِلَيَّ مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَسِيرَهُ؛ به هرکس می‌خواهی نیازمند باش تا اسیرش باشی» و «اسْتَعْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيرَهُ؛ از هرکس می‌خواهی بی‌نیاز شو تا همسان و همانندش باشی».^۱





كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابْنِ اللَّبُونِ، لَا ظَهْرَ فَيْرُكَبَ، وَلَا ضَرْعُ فَيْحَلَبَ.

امام عليه السلام فرمود:

در فتنه‌ها همچون شتر کم‌سن و سال باش؛ نه پشت او قوی شده که
سوارش شوند نه پستانی دارد که بدوشند!

۱. سند گفتار حکیمانه:

این جمله - به گفته مرحوم خطیب در کتاب مصادر - از کلمات مشهور امام عليه السلام است که قبل از سید رضی «ابوحیان توحیدی» (متوفای ۳۸۰) در کتاب الامتاع والمؤانسة و بعد از سید رضی مرحوم آمدی در کتاب غررالحکم (با تفاوتی) آن را آورده‌اند و از روایتی که رضی‌الدین علی بن یوسف حلّی (برادر علامه حلّی) در کتاب العدد القویة آورده است استفاده می‌شود که این جمله بخشی از وصیتی است که امام عليه السلام برای فرزندش امام حسن عليه السلام بیان فرموده است البته با تفاوت‌هایی و از جمله این تفاوت‌ها اضافه جمله «وَلَا وَبَرَّ فَيَسْلَبْ؛ و نه پشمی دارد که آن را بچینند» است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷).

شرح و تفسیر

بهترین روش در فتنه‌ها

امام علیه السلام در این حکمت پرمعنا می‌فرماید: «در فتنه‌ها همچون شتر کم‌سن و سال باش؛ نه پشت او قوی شده که سوارش شوند نه پستانی دارد که بدوشند»؛ **قَالَ عليه السلام: كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابْنِ اللَّبُونِ، لَا ظَهْرَ فَيُرْكَبُ، وَلَا ضَرْعٌ فَيُحْلَبُ.**

برای روشن شدن محتوای این کلام بسیار پرمعنا لازم است ابتدا دو واژه «فتنه» و «ابن لبون» تفسیر شود:

«فتنه» از ماده «فتن» (بر وزن متن) در اصل به معنای قرار دادن طلا در کوره است تا خالص از ناخالص جدا شود سپس به معنای هرگونه آزمایش و امتحان و بلا و عذاب و حتی شرک و بت پرستی و آشوب‌های اجتماعی آمده است و در این جا منظور همان آشوب‌های اجتماعی است.

«لبون» به شتری گفته می‌شود که به دلیل زائیدن مکرر، پیوسته در پستانش شیر است (لبون به معنای شیردار است از ماده لبن) و ابن لبون به بچه نر چنین شتری گفته می‌شود که دو سال آن تمام شده و وارد سال سوم شده است؛ نه قوت و قدرت چندانی دارد که بتوان بر پشت او سوار شد و نه پستان پرشیری (زیرا هم کم‌سن و سال است و هم نر) و در نتیجه هیچ‌گونه استفاده‌ای از آن در آن سن و سال نمی‌توان کرد.

از این جا روشن می شود که هدف امام علیه السلام این است که انسان به هنگام شورش های اهل باطل و فتنه های ناشی از خصومت آن ها با یکدیگر نباید آلت دست این و آن شود؛ باید خود را دور نگه دارد و به هیچ یک از دو طرف که هر دو اهل باطل اند کمک نکند.

در این گونه موارد معمولاً هر کدام از طرفین به سراغ افراد بانفوذ و باشخصیت می روند تا از نفوذ و قدرت آن ها برای کوبیدن حریف استفاده کنند. در این هنگام باید این افراد بلکه تمام افراد، خواه ضعیف باشند یا قوی نهایت مراقبت را به خرج دهند که در دام فتنه گران و غوغاسالاران نیفتند. مبدا دین و یا دنیای آن ها آسیب ببیند و همان گونه که در سند این گفتار حکیمانه آمد در بعضی از روایات جمله «وَلَا وَرَیْئِسَ لَبِّ» نیز به آن افزوده شده است یعنی شتر دو ساله پشمی هم ندارد که آن را بچینند و از آن استفاده کنند.

نمونه این فتنه ها در صدر اسلام و قرون نخستین فراوان بود که امامان اهل بیت علیهم السلام و یارانشان همواره از آن کناره گیری می کردند حتی قیام ابو مسلم بر ضد بنی امیه گرچه در ظاهر برای کوبیدن باطلی بود ولی در باطن برای تبدیل باطلی به باطل دیگر و حکومت بنی عباس به جای بنی امیه بود. به همین دلیل هنگامی که ابو مسلم به وسیله نامه ای پیشنهاد حکومت و خلافت را به امام صادق علیه السلام داد امام علیه السلام آن را نپذیرفت زیرا می دانست در پشت پرده این قیام چه اشخاصی کمین کرده اند؛ به تعبیر دیگر، امام علیه السلام می دانست این یک فتنه است که دو گروه باطل به جان هم افتاده اند و نباید به هیچ کدام امتیازی داد.

روایاتی که از ائمه هدی علیهم السلام درباره فضیلت عزلت و گوشه گیری به ما رسیده است غالباً ناظر به این گونه شرایط است.

از جمله امام امیرالمؤمنین علیه السلام طبق آنچه در غررالحکم آمده، می فرماید: «الْعُزْلَةُ أَفْضَلُ سَبَبٍ الْأَكْبَاسِ؛ گوشه گیری برترین خصلت افراد باهوش و زیرک

است»^۱ و در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «سَلَامَةُ الدِّينِ فِي أَعْتِرَالِ النَّاسِ؛ سلامت دین انسان در کناره‌گیری از مردم است»^۲.

در حدیث گویا و روشنی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: از آن حضرت سؤال کردند: چرا گوشه‌گیری را انتخاب کرده‌اید؟ فرمود: «فَسَدَ الزَّمَانُ وَتَغَيَّرَ الْإِخْوَانُ فَرَأَيْتُ الْإِنْفِرَادَ أَسْكَنَ لِلْفُؤَادِ؛ زمانه فاسد شده و برادران تغییر روش داده‌اند به همین دلیل، آرامش دل را در تنهایی یافتیم»^۳.

قرآن مجید نیز اشاراتی به این معنا کرده است، از جمله درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می‌خوانیم که بت پرستان را مخاطب قرار داد و گفت: «وَأَعْتَزَلَكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي»؛ «از شما و آنچه غیر از خدا می‌خوانید و می‌پرستید کناره‌گیری می‌کنم و (تنها) پروردگارم را می‌خوانم»^۴.

در آیه ۱۶ سوره «کهف» نیز اشاره به گوشه‌گیری اصحاب کهف از گروه فاسد و مفسد شده است.

از آنچه گفته شد به‌خوبی روشن می‌شود که منظور امام علیه السلام هرگز این نبوده است که اگر گروهی باطل بر ضد مؤمنان و طرفداران حق برخیزند نباید به حمایت مؤمنان حق جو برخاست؛ این سخن برخلاف صریح قرآن است که می‌فرماید: «فَإِنْ بَغْتُمْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ»؛ «اگر گروهی از مسلمانان بر گروه دیگری ظلم و ستم روا داشتند (و اصلاح در میان آن دو از طریق مسالمت‌آمیز امکان‌پذیر نشد) با جمعیت ستمگر پیکار کنید تا به سوی حق بازگردند»^۵.

۱. غررالحکم، ج ۷۳۵۰.

۲. همان، ص ۳۱۹، ح ۷۳۶۵.

۳. میزان الحکمه، ج ۸، ماده عزلت، ح ۱۲۹۱۱.

۴. مریم، آیه ۴۸.

۵. حجرات، آیه ۹.

ممکن است تفاوت جمله «لَا ظَهْرٌ فَيْزُ كَبِّ» و جمله «وَلَا ضَرْعٌ فَيْحَلْبُ» در این باشد که نه کمک‌های مستقیم به فتنه‌جویان کن (مانند سواری دادن مرکب که خودش وارد معرکه شود) و نه کمک‌های غیر مستقیم مانند کمک‌های مادی به آنان (شبهه شیر دادن برای تغذیه افراد).

همان‌گونه که در سند این حکمت اشاره شد این کلام امیرمؤمنان علی عليه السلام بخشی از وصیتی طولانی است که آن حضرت به فرزند گرامی اش امام حسن مجتبی عليه السلام فرموده است که قسمتی از آغاز آن را برای مزید فایده در این جا می‌آوریم؛ فرمود: «كَيْفَ وَأَنْيَ بَكَ يَا بُنَيَّ إِذَا صِرْتَ فِي قَوْمٍ صَبِيَّهُمْ غَاوٍ وَشَابُّهُمْ فَاتِكَ وَشَيْخُهُمْ لَا يَأْمُرُ بِمَعْرُوفٍ وَلَا يَنْهَى عَنِ مُنْكَرٍ وَعَالَمُهُمْ خَبٌّ مَوَاهُ مُسْتَحْوَذٌ عَلَيْهِ هَوَاهُ مُتَمَسِّكٌ بِعَاجِلِ دُنْيَاهُ أَشَدُّهُمْ عَلَيْكَ إِقْبَالًا يَرُودُكَ بِأَنْعَوَائِهِ وَيَطْلُبُ الْحِيلَةَ بِالْتَّمَنِّي وَيَطْلُبُ الدُّنْيَا بِالْإِجْتِهَادِ خَوْفُهُمْ آجِلٌ وَرَجَاؤُهُمْ عَاجِلٌ لَا يَهَابُونَ إِلَّا مَنْ يَخَافُونَ لِسَانَهُ وَلَا يُكْرِمُونَ إِلَّا مَنْ يَرْجُونَ نَوَالَهُ دِينُهُمُ الرِّبَا كُلُّ حَقٍّ عِنْدَهُمْ مَهْجُورٌ يُحِبُّونَ مَنْ عَشَّهْمُ وَيَمْلُونَ مَنْ دَاهَنَهُمْ قُلُوبُهُمْ خَاوِيَةٌ لَا يَسْمَعُونَ دُعَاءَ وَلَا يُجِيبُونَ سَائِلًا قَدْ اسْتَوْلَتْ عَلَيْهِمْ سَكْرَةُ الْغَفْلَةِ إِنْ تَرَكْتَهُمْ لَمْ يَثْرُكُوكَ وَإِنْ تَابَعْتَهُمْ اغْتَالُوكَ إِخْوَانَ الظَّاهِرِ وَأَعْدَاءَ السَّرَائِرِ يَتَصَاحَبُونَ عَلَى غَيْرِ تَقْوَى فَإِذَا افْتَرَقُوا ذَمَّ بَعْضُهُمْ بَعْضًا تَمُوتُ فِيهِمُ السُّنَنُ وَتَحْيَا فِيهِمُ الْبِدْعُ فَأَحْمَقُ النَّاسِ مَنْ أَسْفَ عَلَى فَقْدِهِمْ أَوْ سَرَّ بِكَثْرَتِهِمْ فَكُنْ عِنْدَ ذَلِكَ يَا بُنَيَّ كَابِنِ اللَّبُونِ لَا ظَهْرٌ فَيْزُ كَبِّ وَلَا وَبْرٌ فَيْسَلَبُ وَلَا ضَرْعٌ فَيْحَلْبُ؛ فرزندم! چگونه خواهی بود هنگامی که در میان قومی گرفتار شوی که کودک آن‌ها گمراه و جوانشان هواپرست است و پیرانشان امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنند؟ عالم آن‌ها حيله‌گر فریب‌کاری است که هوای نفس بر او چیره شده و به دنیای زودگذر چسبیده و از همه بیشتر (ظاهراً) به تو روی می‌آورد و در انتظار حوادث دردناکی برای توست و با آرزوها چاره‌جویی می‌کند و دنیا را با تمام قدرت می‌طلبد.

(مردم آن زمان) ترسشان از نظر دور و امیدشان نزدیک است (به عذاب‌های آخرت بی‌اعتنا و به مواهب دنیا شدیداً علاقه‌مند هستند) تنها از کسی حساب می‌برند که از زبانش می‌ترسند، و اکرام نمی‌کنند مگر کسی را که امید بخششی از او دارند. دینشان ریاست و هر حقی نزد آن‌ها به فراموشی سپرده شده، افراد فریب‌کار را دوست دارند و سراغ کسانی می‌روند که از همه بیشتر چاپلوسی کنند.

دل‌های آن‌ها خالی (از یاد خدا) است، سخن حقی را نمی‌شنوند و به درخواست سائلی پاسخ نمی‌گویند، مستی غفلت بر آن‌ها غالب شده، اگر آن‌ها را رها کنی دست از تو بر نمی‌دارند و اگر از آن‌ها پیروی کنی فریبت می‌دهند، در ظاهر برادرنند و در باطن دشمن، رفاقت آن‌ها با یکدیگر بر اساس بی‌تقوایی است و هنگامی که از هم جدا شوند یکدیگر را نکوهش می‌کنند، سنت‌های الهی در میان آن‌ها می‌میرد و بدعت‌ها زنده می‌شود نادان‌ترین مردان کسی است که از فقدان آن‌ها متأثر شود یا از کثرت آن‌ها خوشحال. فرزندم! در چنین شرایطی (که آتش فتنه‌ها شعله‌ور است) همچون شتر کم‌سن و سال باش که نه پشتی دارد تا سوار شوند و نه پشمی که بچینند و نه پستانی که بدوشند...^۱

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۳۴، ح ۳.

أَزْرَىٰ بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعِ، وَرَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ،
وَهَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مِنْ أَمْرِ عَلَيْهَا لِسَانَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

هر کس طمع پیشه کند خود را حقیر کرده و کسی که ناراحتی هایش را (نزد
این و آن بدون هیچ فایده‌ای) فاش کند به ذلت خویش راضی شده و آن کس
که زبانش را بر خود امیر کند شخصیتش حقیر خواهد شد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این حکمت به اضافه چهار حکمت بعدش که خواهد آمد همگی در وصیتی که امام علیه السلام به مالک اشتر فرموده دیده می‌شود و مرحوم صاحب کتاب تحف العقول که قبل از سید رضی می‌زیسته در شرح کلمات قصار علی علیه السلام تمام آن را با تفاوت‌هایی آورده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹) و این نشان می‌دهد که بخشی از آنچه در بحث کلمات قصار نهج البلاغه آمده جمله‌های به هم پیوسته‌ای بوده است که مرحوم سید رضی به سبب معانی مستقلی که داشته‌اند آن‌ها را از هم جدا کرده است.

شرح و تفسیر

از این کارها بیرهیز

امام علیه السلام در این کلام نورانی اش به پیامدها و آثار سوء سه رذیله اخلاقی، در عباراتی کوتاه و فشرده، اشاره فرموده است.

نخست می فرماید: «هرکس طمع پیشه کند خود را حقیر ساخته است». (أَزْرَىٰ بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشَعَرَ الطَّمَعَ).

واژه «طمع» به معنای طالب بودن بیش از حق خود و گرفتن مواهب زندگی از دست دیگران است و تعبیر «استشعر» که به معنای پوشیدن لباس زیرین است اشاره به این است که طمع را به خود چسبانده و از آن جدا نمی شود؛ بدیهی است که افراد طمّاع برای رسیدن به مقصود خود باید تن به هر ذلتی بدهند و دست سؤال به سوی هرکس دراز کنند و شخصیت خود را برای نیل به اهداف طمع کارانه خود بشکنند.

در سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «بِئْسَ الْعَبْدُ عَبْدٌ لَهُ طَمَعٌ يُقُودُهُ إِلَىٰ طَبَعٍ؛ بدترین بنده، آن بنده ای است که طمعی دارد که او را به سمت ذلت و خواری سوق می دهد».^۱

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره خطر این صفت مذموم مخصوصاً برای علما

فرمود: «إِنَّ الصَّفَاةَ الزُّلَّالَ الَّذِي لَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ أَقْدَامُ؛ طمع، صخره لغزنده‌ای است که قدم‌های عالمان، بر آن استوار نمی‌ماند».^۱

و عجیب این‌که وقتی طمع فزونی یابد کارهایی از انسان سر می‌زند که کاملاً احمقانه است؛ شبیه آنچه درباره طماع معروف عرب به نام «اشعب» نقل شده که بسیاری از اوقات هنگامی که راه می‌رفت دامن خود را به دست می‌گرفت و آن را در برابر آسمان باز نگه می‌داشت و می‌گفت: شنیده‌ام بعضی از پرندگان در حال پرواز تخم می‌گذارند شاید تخم آن پرنده در دامن من بیفتد. و یا نقل می‌کنند: هنگامی که گروهی از کودکان او را در کوچه و بازار آزار می‌دادند برای پراکنده ساختن آن‌ها گفت: شنیده‌ام در فلان خانه حلوا پخش می‌کنند! بچه‌ها به سوی آن خانه دویدند ناگهان دیدند خود اشعب نیز به سوی آن خانه می‌دود گفتند: تو چرا؟ گفت: شاید حرف من درست باشد!

این داستان‌ها خواه واقعیت داشته باشد یا نه اشاره به کارهای ننگ‌آوری است که انسان به علت طمع انجام می‌دهد.

نقطه مقابل طمع، قناعت است که سبب عزت آدمی می‌شود همان‌گونه که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «عَزَّ مَنْ قَنَعَ؛ آن‌کس که قناعت پیشه کند عزیز خواهد بود».^۲

و به گفته شاعر:

آز بگذار و پادشاهی کن گردن بی طمع بلند بود!

در دومین نکته می‌فرماید: «کسی که سفره دل خویش را (نزد این و آن، بدون هیچ فایده‌ای) باز کند (و مشکلات خود را فاش سازد) رضایت به ذلت خود داده است»؛ (وَرَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ).

۱. مجموعه وزام، ج ۱، ص ۴۹.

۲. غررالحکم، ح ۹۰۱۸. در بعضی از نقل‌ها این جمله به این صورت آمده است: «عَزَّ مَنْ قَنَعَ وَ ذَلَّ مَنْ طَمَعَ»

(شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۵۰).

روشن است که هرگاه انسان نزد طبیب درد خود را بگوید و از وی راه درمان بطلبد یا نزد قاضی ظلمی را که بر او رفته بیان کند و از او احقاق حق بخواهد یا نزد دوستش از گرفتاری خود برای گرفتن وام سخن بگوید کار خلافی نکرده و به دنبال مشکل‌گشایی بوده است؛ اما طرح مشکلات نزد کسانی که هیچ‌گونه توانایی برای حل آن ندارند اثری جز ذلت و سرافکندگی انسان نخواهد داشت. در این‌گونه موارد باید خویشتن‌دار بود و لب به شکایت نگشود.

آن‌گاه امام علیه السلام در جمله سوم می‌فرماید: «کسی که زبانش را بر خود امیر سازد شخصیت او تحقیر می‌شود»؛ (وَهَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مِنْ أَمْرِ عَلَيْهَا لِسَانُهُ).

منظور از امیر شدن زبان این است که از تحت کنترل عقل و فکر خارج شود و انسان هرچه بر زبانش آمد بگوید. بدیهی است که سخنانی که از فکر و عقل و تقوا سرچشمه نمی‌گیرد در بسیاری از موارد خطرهایی ایجاد می‌کند که انسان قادر به جبران آن نیست و گاه سبب رنجش افراد آبرومند و ایجاد اختلاف در میان مردم و کینه و دشمنی نسبت به گوینده و دیگران می‌شود و چه زیبا می‌گوید شاعر عرب:

إِحْفَظْ لِسَانَكَ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ لَا يَلْدَغَنَّكَ إِنَّهُ تُعْبَانُ
كَمْ فِي الْمَقَابِرِ مِنْ قَتِيلٍ لِسَانِهِ كَأَنَّ تَهَابُ لِقَاءِهُ الْأَقْرَانَ

ای انسان! زبان خود را حفظ کن - مراقب باش تو را نگزد که ازدهایی است. چه بسیارند کسانی که در گورستان‌ها خفته‌اند و کشته‌ی زبان خویش‌اند - همان کسانی که هم‌مطرازان آن‌ها از ملاقات با آن‌ها وحشت داشتند.

در حدیث دیگری در سلسله همین کلمات قصار می‌خوانیم: «مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطْوُهُ؛ کسی که زیاد سخن گوید اشتباهات زیادی خواهد کرد».^۱ و این خطای بسیار باعث تحقیر و بی‌ارزش شدن او در نظر دیگران می‌شود.

کوتاه سخن این که انسان عاقل باید زبانش را در اختیار عقلش قرار دهد نه این که عقلش را در اختیار زبان، که اولی مایه سعادت است و دومی اسباب حقارت. شایان توجه است که صفات سه گانه نکوهیده ای که امام علیه السلام در این بیان کوتاه ذکر کرده (طمع، فاش کردن ناراحتی ها نزد هرکس و امیر ساختن زبان بر خود) هر سه در این جهت مشترک اند که سبب ذلت و خواری می شوند و این اشتراک سبب شده است که امام علیه السلام آن ها را کنار هم قرار دهد.



الْبُخْلُ عَارٌ، وَالْجِبْنُ مَنْقَصَةٌ، وَالْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفَطِنَ عَنْ حُجَّتِهِ،
وَالْمَقْلُ غَرِيبٌ فِي بَلَدَتِهِ.

امام عليه السلام فرمود:

بخل ننگ است و ترس مایهٔ نقصان، فقر، شخص زیرک را از بیان دلیلش گنگ
می‌سازد و آن‌کس که فقیر و تنگدست است حتی در شهر خود غریب است.^۱

۱. سند این حکمت در سند حکمت دوم گذشت.

شرح و تفسیر

چهار نقطه ضعف

امام علیه السلام در این حکمت والا به چهار نقطه ضعف اخلاقی و اجتماعی انسان اشاره می‌کند و آثار سوء هر یک را بر می‌شمرد تا همگان از آن‌ها فاصله بگیرند. نخست می‌فرماید: «بخل ننگ است»؛ (البخلُ عارٌ).

بخل آن است که انسان حاضر نباشد چیزی از مواهب خداداد را در اختیار دیگران بگذارد، هرچند امکانات او بسیار بیش از نیازهای او باشد، و نقطه مقابل آن سخاوت و کرم است که گاه سبب می‌شود انسان حتی وسایل مورد نیاز خود را به دیگران ببخشد و خود به کمترین مواهب حیات قناعت کند.

عار بودن بخل و افتخار بودن کرم و سخاوت بر کسی پوشیده نیست، زیرا اولاً بخل سبب نفرت مردم از بخیل می‌شود و افراد نزدیک و دور از او فاصله می‌گیرند و ثانیاً بخل سبب سنگدلی و قساوت می‌شود، زیرا بخیل ناله مستمندان را می‌شنود و چهره رقت‌بار آن‌ها را می‌بیند و در عین حال به آن‌ها کمکی نمی‌کند و این مایه قساوت است. ثالثاً بخل سبب می‌شود که بسیاری از منابع اقتصادی از گردش تجاری سالم خارج شود و به صورت کنز و اندوخته درآید در حالی که گروه‌هایی در جامعه ممکن است به آن نیاز داشته باشند. رابعاً افراد بخیل گاه به زن و فرزند خود نیز تنگ و سخت می‌گیرند به اندازه‌ای که آن‌ها مر او را آرزو می‌کنند و این عار و ننگ دیگری است. خامساً افراد بخیل به سبب دلبستگی

فوق العاده غیر منطقی به مال و ثروتشان از نظر تفکر اجتماعی بسیار ضعیف و ناتوانند و این هم ننگ و عار دیگری است، لذا امام علیه السلام در عهدنامه معروف مالک اشتر به او توصیه می‌کند که هرگز بخیل را در مشورت خود دخالت ندهد که او را به ترک حق دعوت می‌کند و از تهیدستی و فقر می‌ترساند؛ (لَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يَعْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَيَعِدُّكَ الْفَقْرَ).

داستان‌هایی که از بخیلان و سخاوتمندان در تاریخ مانده دلیل روشنی بر گفتار امام علیه السلام است، هرچند گاهی این داستان‌ها مبالغه‌آمیز است؛ از جمله درباره «محمد بن یحیی» که برخلاف باقی برامکه فوق العاده بخیل بود نوشته‌اند که پدرش به یکی از خواص او گفت: تو چگونه از دوستان نزدیک «محمد بن یحیی» هستی در حالی که لباست پاره شده است؟ گفت: سوزنی که پارگی لباس را با آن بدوزم ندارم و اگر «محمد بن یحیی» خانه‌ای داشته باشد به وسعت فاصله میان بغداد و نوبه^۱ و مملو از سوزن، سپس جبرئیل و میکائیل نزد او آیند و یعقوب نبی را به عنوان ضامن حاضر کنند و از او بخواهند سوزنی به عنوان عاریت دهد تا پیراهن پاره شده یوسف را بدوزند او هرگز چنین کاری نخواهد کرد.^۲

امام علیه السلام در یکی دیگر از این کلمات قصار (حکمت ۳۷۸) سخن بسیار جامعی درباره بخل فرموده، آن جا که می‌فرماید: «الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ وَهُوَ زِمَامٌ يُقَادُّ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ؛ بخل تمام عیوب را دربر دارد و انسان را به سوی هر بدی و زشتی می‌کشاند».

در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم: «الْبُخْلُ يَمَزِقُ الْعِرْضَ؛ بخل آبروی انسان را بر باد می‌دهد».^۳

۱. منطقه‌ای است در جنوب مصر و نزدیک حبشه.

۲. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۳، ص ۳۰۷.

۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۷.

به همین دلیل در کلام بعضی از بزرگان آمده است: «أُبْخِلُ النَّاسَ بِمَالِهِ أَجُودُهُمْ بِعِزِّهِ؛ بخیل ترین مردم در مورد مال خود سخاوتمندترین آن‌ها در مورد آبروی خویش است».^۱

آنگاه امام علیه السلام به ردیله دوم اخلاقی اشاره کرده، می‌فرماید: «ترس مایه نقصان می‌شود»؛ (وَالْجُبْنُ مَنَقَصَةٌ).

افراد ترسو هرگز نمی‌توانند از قابلیت‌ها، شایستگی‌ها و استعدادهای خود استفاده کنند و نتیجه آن عقب ماندگی در زندگی است. به علاوه هنگامی که دین و جان و ناموس و کشور آن‌ها به خطر بیفتد از جهاد ابا دارند و به جای این که در صف مجاهدان باشند در صف قاعدان و بیماران و ازکارافتادگان و کودکان قرار می‌گیرند. هرگز هیچ آدم ترسویی به مقامی نرسیده است؛ نه کشف مهمی کرده نه پیروزی چشمگیری به دست آورده و نه به قله‌های کمال رسیده است.

از این رو در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «لَا يُؤْمَنُ رَجُلٌ فِيهِ الشُّحُّ وَالْحَسَدُ وَالْجُبْنُ وَلَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَانًا وَلَا حَرِيصًا وَلَا شَحِيحًا؛ هیچ یک از کسانی که دارای بخل و حسد و جبن باشند به حقیقت ایمان نمی‌رسند و مؤمن، ترسو و بخیل و حریص نخواهد بود».^۲ حتی امیرمؤمنان علی علیه السلام به مالک اشتر توصیه می‌کند: «هرگز افراد ترسو را به حوزه مشاوران خود راه مده»؛ (وَلَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا... وَلَا جَبَانًا) و همان‌گونه که امام علیه السلام در نامه مالک اشتر اشاره فرموده سرچشمه جبن و ترس، سوءظن به ذات پاک پروردگار است، زیرا می‌دانیم که خداوند به افراد باایمان وعده داده که من شما را تنها نمی‌گذارم، به جنگ مشکلات بروید و از من یاری بطلبید.

آنگاه امام علیه السلام در سومین جمله اشاره به آثار فقر در زندگی انسان‌ها می‌کند،

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۳، ص ۳۰۸.

۲. بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۳۶۴، ح ۶۸.

می فرماید: «فقر، شخص زیرک را از بیان دلیلش گنگ می سازد»؛ (وَ الْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفَطْنَ عَنْ حُجَّتِهِ).

اشاره به این که از یک سو افراد فقیر در خود احساس حقارت می کنند و هراندازه فطن و باهوش باشند بر اثر این احساس حقارت از گفتن حرف حساب خود و دفاع از حقوق خویشان بازمی مانند و از سوی دیگر چون می دانند بسیاری از مردم برای سخنان آنها بهایی قائل نمی شوند چون غالباً دنیاپرست اند و برای افراد ثروتمند شخصیت قائل اند، همین احساس سبب می شود که فقیران نتوانند حرف حق خود را بیان کنند.

درباره آثار منفی فقر و تنگدستی روایات زیادی از معصومین علیهم السلام وارد شده که حتی فقر را در حد کفر معرفی کرده اند و این به سبب آن است که پیروان خود را برای مبارزه با فقر تشجیع کنند. در دنیای امروز نیز در مقیاسی عظیم این حقیقت به چشم می خورد که دولت های ثروتمند و زورگو، با شجاعت، سخنان باطل خود را همه جا مطرح می کنند در حالی که دولت های فقیر از رساندن حرف حساب خود به گوش جهانیان عاجزند.

البته این اصل استثنائاتی نیز دارد؛ افراد فقیری همچون ابوذر را می شناسیم که شجاعانه به مبارزه با طاغوت های زمان برخاستند و حجت خود را بر آنها تمام کردند هرچند این قیام ها گاه به قیمت جان آنها تمام شد؛ ولی این افتخار را در تاریخ برای خود ثبت کردند که در صف اول مبارزان راه حق بودند.

اگر در بعضی از روایات مدحی از فقر شده و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را فخر خویش شمرده؛ یا اشاره به فقر الی الله است که قرآن مجید بیان کرده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^۱ و یا اشاره به ساده زیستی و قناعت است که در ظاهر شباهت با فقر دارد.

حضرت در چهارمین و آخرین جمله که در واقع تکمیل کننده جمله سوم است می‌افزاید: «آن کس که فقیر و تنگدست است حتی در شهر خود غریب است»؛ (وَالْمُقِلُّ غَرِيبٌ فِي بِلَدَتِهِ).

زیرا غریب کسی است که دوست و آشنایی ندارد و احساس تنهایی می‌کند و می‌دانیم که دنیاپرستان از افراد فقیر و تنگدست فاصله می‌گیرند و آن‌ها را در شهر خود غریب می‌گذارند و به عکس، ثروتمندان حتی در بلاد دور از وطنشان نیز غریب نیستند همان‌گونه که شاعر می‌گوید:

منعم به کوه و دشت و بیابان غریب نیست

هرجا که رفت خیمه زد و بارگاه ساخت

دیگری می‌گوید:

آن را که بر مراد جهان نیست دسترس

در زاد و بوم خویش غریب است و ناشناس

بعضی میان «فقیر» و «مُقِلُّ» این فرق را گذاشته‌اند که فقیر به کسی می‌گویند که

فقر خویش را اظهار می‌کند اما مقل فقیری است که خویشتن دار است.

ممکن است این تفاوت را از حدیثی که از معصومین علیهم السلام نقل شده است

گرفته باشند، زیرا در حدیثی از امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که در

پاسخ این سؤال که کدام صدقه افضل است فرمود: «جُهْدُ الْمُقِلِّ؛ صدقه کسی که

کم‌درآمد باشد (و در عین تنگدستی انفاق کند)» سپس به این آیه تمسک فرمود:

«وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»؛ «دیگران را بر خود مقدم

می‌دارند هرچند در تنگدستی باشند».^۱

ریشه «مُقِلُّ» که از ماده «قَلَّتْ» گرفته شده، نشان می‌دهد که با فقیر متفاوت است.



العَجْزُ آفَةٌ، وَالصَّبْرُ شَجَاعَةٌ، وَالزُّهْدُ ثَرْوَةٌ وَالْوَرَعُ جَنَّةٌ،
وَنِعْمَ الْقَرِينُ الرَّضَى.

امام علیه السلام فرمود:

عجز و ناتوانی آفت است و صبر، شجاعت، و زهد، ثروت، و تقوا و پرهیزکاری
سپر است (در برابر گناهان و خطرات شیطان و هوای نفس) و رضایت
و خشنودی (از تقدیرات الهی) بهترین همنشین است.^۱

۱. سند این حکمت در سند حکمت دوم گذشت.

شرح و تفسیر

قوی و صبور باش

امام علیه السلام در چهارمین کلمه از کلمات قصارش به پنج وصف از اوصاف انسانی اشاره می‌کند که یکی منفی و چهار وصف دیگر مثبت است و آثار هر کدام را در جمله بسیار کوتاهی برمی‌شمارد.

نخست می‌فرماید: «عجز و ناتوانی آفت است»؛ (الْعَجْزُ آفَةٌ).

عجز مفهوم وسیعی دارد که هرگونه ناتوانی علمی، جسمی، اقتصادی و فکری را شامل می‌شود و به یقین این‌ها بزرگترین آفات زندگی انسان است؛ انسان عاجز، ذلیل و خوار، عقب مانده و شکست خورده، و بی‌ارزش و بی‌مقدار است به همین دلیل اسلام می‌گوید: بکشید هرگونه عجز را از خود دور سازید و با قدرت و قوت به اهداف مالی و معنوی خود برسید. البته گاه می‌شود که عجز و ناتوانی بدون اختیار دامن انسان را می‌گیرد، ولی غالباً چنین نیست، بلکه نتیجه کوتاهی‌ها و بی‌برنامگی‌هاست؛ همان‌گونه که در حدیث جالبی که کلینی در کافی از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده می‌خوانیم: «إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا ارْذَوَجَتْ ارْذَوْجَ الْكَسَلِ وَالْعَجْزِ فَتَنَجَا بَيْنَهُمَا الْفَقْرُ؛ هنگامی که اشیا با یکدیگر از دواج کردند تنبلی و ناتوانی نیز به هم پیوستند و فرزند آن‌ها فقر شد».^۱

سپس در دومین نکته اشاره به آثار مثبت صبر و شکیبایی کرده، می‌فرماید: «صبر شجاعت است»؛ (وَالصَّبْرُ شَجَاعَةٌ).

بدیهی است که صبر چه در مقابل عوامل معصیت باشد، چه در مسیر اطاعت پروردگار و چه در برابر مصائب روزگار، نوعی شجاعت محسوب می‌شود و تنها شجاعانند که از عهدهٔ شکیبایی در این مراحل سه‌گانه برمی‌آیند.

نمونهٔ کامل این سخن همان چیزی است که امیرمؤمنان علی علیه السلام در صدر اسلام همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله و یاران باوفایش تجربه کرده بود که در برابر انواع مشکلاتی که توسط دشمنان اسلام هر روز به‌شکلی به وجود می‌آمد صبر و استقامت کرده بودند و با شجاعت تمام آن‌ها را پشت سر گذاشتند و اگر این شکیبایی شجاعانهٔ مسلمانان صدر اول در دوران محاصرهٔ شعب ابی‌طالب و هجرت به حبشه و سپس هجرت به‌سوی مدینه و بعد از آن حضور در میدان‌های جنگ بدر، خیبر، خندق و حنین نبود امروز آیینی به نام اسلام بر بخش عظیمی از جهان سایه نیفکنده بود.

درواقع مسلمانان، هم در برابر خواسته‌های دل‌استقامت و صبر نشان دادند، هم در مسیر اطاعت پروردگار و هم در مقابل مصائب و مشکلات پی‌درپی.

همان‌گونه که در حدیثی در جلد دوم کافی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که می‌فرماید: «الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَصَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَصَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ»^۱. در کلمات بزرگان نیز تعبیرات جالبی دربارهٔ صبر آمده است از جمله این که گفته‌اند: «الصَّبْرُ مُرٌّ لَا يَنْجَرُّعُهُ إِلَّا حُرٌّ؛ صبر تلخ است ولی جز آزادگان این شربت ناگوار را نمی‌نوشند».

نیز گفته‌اند «إِنَّ لِلْإِزْمَانِ الْمَحْمُودَةِ وَالْمَذْمُومَةِ أَعْمَارًا وَأَجَالَ كَأَعْمَارِ النَّاسِ وَأَجَالِهِمْ فَاصْبِرُوا لِزَمَانِ السُّوءِ حَتَّى يَفْنَى عُمْرُهُ وَيَأْتِي أَجَلُهُ؛ دوران‌های خوب

و بد، عمر و اجلی دارند مانند عمر و اجل انسان‌ها؛ به هنگامی که دوران سختی پیش آید صبر کنید تا عمرش پایان گیرد و اجلش فرارسد».

نیز گفته‌اند: «إِذَا تَضَيَّفَتْكَ نَازِلَةٌ فَاقْرَئِهَا الصَّبْرَ عَلَيْهَا وَأَكْرِمْ مَثْوَاهَا لَدَيْكَ بِالتَّوَكُّلِ وَالْإِحْتِسَابِ لِتَرْحَلَ عَنْكَ وَقَدْ أَبْقَتْ عَلَيْكَ أَكْثَرَ مِمَّا سَلَبَتْ مِنْكَ؛ هنگامی که حادثه سختی به میهمانی تو آمد با صبر و شکیبایی از آن پذیرایی کن و آن را با توکل بر خدا و حساب عندالله گرامی بدار تا زمانی که این میهمان از نزد تو برود در حالی که بیش از آنچه از تو گرفته است برای تو باقی خواهد گذاشت».^۱

آن‌گاه در سومین جمله می‌فرماید: «زهد ثروت است»؛ (وَالزُّهْدُ ثَرْوَةٌ). اشاره به این‌که آیا انسان از ثروت چیزی جز بی‌نیازی می‌خواهد؟ و آدم زاهد قانع، از همه خلق بی‌نیاز است و چه بسا ثروتمندانی که جزء نیازمندان هستند. زهد همان بی‌اعتنایی به زرق و برق دنیا و مال و منال و شهرت و آوازه است. زاهد کسی نیست که فاقد این امور باشد بلکه زاهد کسی است که دل‌بسته و وابسته به این امور نباشد؛ خواه آن را داشته باشد یا نه! بلکه می‌توان گفت: زاهدان از ثروتمندان غنی‌ترند، چراکه ثروتمندان از یک‌سو باید پیوسته ثروت خود را حساب و کتاب کنند و از سوی دیگر مراقب باشند سارق و دشمنی آن را از دست آن‌ها نگیرند در حالی که زاهدان از همه این‌ها بی‌نیازند. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که خطاب به علی علیه السلام فرمود: «يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ قَدْ زَيْنَكَ بِزِينَةٍ لَمْ يُزَيِّنِ الْعِبَادَ بِزِينَةٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَهَا؛ زَيْنَكَ بِالزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا؛ ای علی! خداوند تو را به زینتی آراسته که هیچ بنده‌ای به زینتی بهتر از آن نزد خداوند آراسته نشده است تو را به زهد در دنیا آراسته است».^۲ و در حقیقت چنین است، چون آراستگی به زهد، انسان را به بسیاری از فضایل اخلاقی دیگر می‌آراید.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۹۰.

۲. بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۲۹۷، ح ۱۰۳.

به همین دلیل در حدیث دیگری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خوانیم: «جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَجُعِلَ مِفْتَاحُهُ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا... حَرَامٌ عَلَيَّ قُلُوبِكُمْ أَنْ تَعْرِفَ حَلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى تَزْهَدَ فِي الدُّنْيَا؛ تمام نیکی‌ها در خانه‌ای قرار داده شده و کلید آن زهد در دنیا است... سپس فرمود: حلاوت ایمان بر دل و جان شما حرام است تا زمانی که دل‌هایتان زهد در دنیا پیشه کند».^۱

آن‌گاه در چهارمین جمله می‌فرماید: «تقوا و پرهیزکاری سپر است (در برابر گناهان و خطرات شیطان و هوای نفس)»؛ (وَالْوَرَعُ جُنَّةٌ).

«ورع» به معنای تقوا یا حد اعلای تقواست به گونه‌ای که انسان حتی از شبهات پرهیز کند. این فضیلت انسانی از حالت خداترسی باطنی سرچشمه می‌گیرد که چون در برابر او گناهی ظاهر شود سدی در میان او و گناه ایجاد کند.

«جَنَّةٌ» تعبیر جالبی است، زیرا سپر وسیله‌ای دفاعی در مقابل آماج تیرهای دشمن یا شمشیرها و نیزه‌هاست گویا هوای نفس و شیطان پیوسته قلب انسان را هدف تیرهای خود قرار می‌دهند و انسان به وسیله سپر ورع می‌تواند از آزار آن‌ها در امان بماند.

در حدیثی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «لِكُلِّ شَيْءٍ أُسٌّ وَأُسُّ الْإِيمَانِ الْوَرَعُ؛ هرچیز اساس و شالوده‌ای دارد و شالوده ایمان ورع است».^۲

در حدیثی که از امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در غررالحکم نقل شده می‌خوانیم: «عَلَيْكَ بِالْوَرَعِ فَإِنَّهُ عَوْنُ الدِّينِ وَشَيْمَةُ الْمُخْلِصِينَ؛ بر تو باد به پیشه کردن ورع، زیرا (بهترین) یاور دین و روش مخلصان است».^۳

سپس در پنجمین و آخرین جمله می‌فرماید: «رضایت و خشنودی (از تقدیرات الهی) بهترین همنشین است»؛ (وَنِعْمَ الْقَرِينُ الرِّضَى).

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۲.

۲. کنز العمال، ح ۷۲۸۴.

۳. غررالحکم، ح ۵۹۱۵.

همنشین خوب کسی است که به انسان آرامش بخشد و او را از بی‌تابی در برابر مشکلات بازدارد و در او روح امید بدمد و تمام این آثار در راضی بودن به قضای الهی است.

آن‌کس که مقدرات را از سوی خداوند حکیم و مهربان می‌داند هرگز از مصائبی که به هر حال در دنیا روی می‌دهد و مشکلاتی که گریبان انسان را ناخواسته می‌گیرد ناراحت نمی‌شود و بی‌تابی نمی‌کند و اعصاب خود را به هم نمی‌ریزد.

البته این بدان معنا نیست که انسان در برابر هر حادثه‌ای تسلیم شود، بلکه به این معناست که تمام کوشش خود را برای پیروزی بر مشکلات به کار گیرد؛ ولی اگر حوادثی خارج از حیطه قدرت او رخ داد در برابر آن راضی باشد و زبان به ناشکری نگشاید و جزع و بی‌تابی نکند.

در روایتی آمده است که موسی بن عمران علیه السلام به پیشگاه خداوند عرضه داشت: مرا به عملی راهنمایی کن که اگر آن را انجام دهم رضای تو را به دست می‌آورم. خداوند به او وحی فرستاد که رضای من (گاه) در ناخشنودی توست و طاقت آن را نداری... موسی بر زمین به سجده افتاد و عرض کرد: خداوندا! افتخار سخن گفتن با من را به من بخشیده‌ای و پیش از من به کس دیگری نداده‌ای و هنوز مرا به عملی راهنمایی نکرده‌ای که با آن رضا و خوشنودی‌ات را به دست آورم «فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ رِضَايَ فِي رِضَاكَ بِقَضَائِي؛ خداوند به او وحی فرستاد که رضای من در این است که راضی به قضای من باشی».^۱



الْعِلْمُ وَرِاثَةٌ كَرِيمَةٌ، وَالْأَدَابُ حُلٌّ مُجَدِّدَةٌ، وَالْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ.

امام علیه السلام فرمود:

علم و دانش میراث گران بهایی است، و آداب (انسانی) لباس زیبا
و کهنگی ناپذیر است، و فکر آیینۀ صافی است.^۱

۱. سند این حکمت در سند حکمت دوم گذشت.

شرح و تفسیر

علم و ادب و تفکر

امام علیه السلام در این حکمت به سه نکته مهم اشاره می‌کند: نخست می‌فرماید: «علم و دانش میراث گران‌بهایی است»؛ (الْعِلْمُ وَرِاثَةٌ كَرِيمَةٌ).

اشاره به این‌که گران‌بهاترین میراثی که انسان از خود به یادگار می‌گذارد علم و دانش است و به ارث گذاشتن مواهب مادی افتخاری ندارد. این سخن شبیه روایتی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که می‌فرماید: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرِثَةٌ الْأَنْبِيَاءِ إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَاراً وَلَا دِرْهَمًا وَلَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ؛ دانشمندان، وارثان انبیا هستند چراکه انبیا دینار و درهمی از خود به یادگار نگذاشتند، بلکه علم و دانش به ارث گذاشتند پس هرکس از آن بهره‌ای بگیرد بهره فراوانی برده است».^۱

نیز شبیه آن چیزی است که در حکمت ۱۴۷ خواهد آمد.

بعضی از شارحان ارث را در این‌جا طور دیگری تفسیر کرده‌اند، گفته‌اند: ارث درآمدی است که بی‌زحمت به دست می‌آید و دانشی که انسان از استاد فرامی‌گیرد شبیه ارث است؛ ولی تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد. در دومین جمله می‌فرماید: «آداب (انسانی)، لباس زیبا و کهنگی ناپذیر است»؛ (وَالْآدَابُ حُلٌّ مُجَدَّدَةٌ).

منظور از «آداب» فضایل اخلاقی به خصوص چیزهایی است که مربوط به روابط اجتماعی است مانند: تواضع، امانت، صداقت، محبت، خوش رفتاری، و فصاحت و بلاغت در بیان.

«حُلَلٌ» جمع «حُلَّة» به معنای لباس زینتی است.

«مُجَدِّدَةٌ» به معنای چیزی است که پیوسته تجدید و نو می شود و هرگز کهنه نخواهد شد.

بر این اساس، مفهوم کلام امام علیه السلام چنین است که این صفات برجسته انسانی همچون لباس های زیبایی است که آدمی به تن می کند و هرگز فرسوده نمی شود برخلاف لباس های ظاهری که هم کهنه می شود، هم ممکن است دست سارقان به آن دراز شود و هم فقط جنبه ظاهری دارد و در اعماق وجود انسان تأثیرگذار نیست. در روایات اسلامی برای «آدب» تفسیرهای گوناگونی ذکر شده که در واقع هر کدام اشاره به مصداقی از آن است:

در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم: «كَفَاكَ أَدْبًا لِنَفْسِكَ اجْتِنَابُ مَا تَكْرَهُهُ مِنْ غَيْرِكَ؛ برای این که ادب داشته باشی همین بس که از آنچه برای دیگران نمی پسندی دوری کنی».^۱

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «أَدَّبَنِي أَبِي علیه السلام بِثَلَاثٍ...؛ پدرم مرا به سه چیز ادب کرد، فرمود: «مَنْ يَصْحَبُ صَاحِبَ السُّوءِ لَا يَسْلَمُ وَمَنْ لَا يَقَيِّدُ أَلْفَاظَهُ يَنْدَمُ، وَمَنْ يَدْخُلُ مَدَاخِلَ السُّوءِ يُتَّهَمُ؛ فرزندم! کسی که با رفیق بد همنشین شود از آفات در امان نخواهد بود و کسی که سخنان خود را مهار نکند پشیمان می شود و کسی که در محل های آلوده وارد گردد متهم و بدنام خواهد شد».^۲

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۱۲.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۶۱.

امام صادق علیه السلام به یکی از دوستان خود سفارش کرد که پیام او را به همه شیعیان و علاقه‌مندانش برساند که: شما را به تقوای الهی و ورع و تلاش برای خدا و راستگویی و ادای امانت... و خوش رفتاری با سایر مسلمانان دعوت می‌کنم و هرگاه کسی از شما در دینش ورع داشته باشد، راست بگوید، ادای امانت کند و با مردم خوش اخلاق باشد می‌گویند: «هَذَا جَعْفَرِيٌّ فَيَسْرُنِي... هَذَا أَدَبٌ جَعْفَرِيٌّ؛ این (شخص، پیرو مکتب) جعفری است و این سبب سرور و خوشحالی من می‌شود (و نیز می‌گویند): کار این‌ها ادب جعفر بن محمد است».^۱

در حدیث کوتاه دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «الْأَدَبُ يُغْنِي عَنِ الْحَسَبِ؛ ادب، انسان را از شرافت خانوادگی و فامیلی بی‌نیاز می‌کند».^۲ همان‌گونه که گفتیم، ادب و آداب مفهوم وسیعی دارد که همه فضایل اخلاقی به‌خصوص آنچه را که مربوط به اخلاق اجتماعی است در برمی‌گیرد که بزرگ‌ترین افتخار آدمی و مایه آبرومندی او در اجتماع است. سپس امام علیه السلام در سومین جمله می‌فرماید: «فَكَرَّ آيِنَهُ صَافِيٌّ اسْت»؛ (وَالْفِكْرُ مِرَاةٌ صَافِيَةٌ). منظور از «فکر» همان اندیشیدن درباره مسائل مختلفی است که برای انسان پیش می‌آید و به تعبیر فلاسفه: حرکتی ذهنی است به‌سوی مقدمات و از مقدمات به‌سوی نتیجه‌ها. هرگاه این اندیشه از هوی و هوس و حجاب‌های معرفت دور بماند، آینه شفاف خواهد بود که چهره حقایق را به انسان نشان می‌دهد و انسان راه صحیح را در پرتو آن می‌یابد، دوست را از دشمن و صواب را از خطا و حق را از باطل خواهد شناخت.

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۳۶ (با تلخیص)، ح ۵.

۲. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۶۸، ح ۸.

به همین دلیل برترین عبادت در روایات اسلامی تفکر شمرده شده است: در حدیثی که در امالی شیخ طوسی آمده است می‌خوانیم: «لَا عِبَادَةَ كَالْتَفَكُّرِ فِي صَنْعَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ هیچ عبادتی برتر از اندیشیدن در مخلوقات خداوند متعال نیست».^۱

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «تَفَكُّرُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ؛ یک ساعت اندیشیدن بهتر است از عبادت یک سال».^۲

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «كَانَ أَكْثَرَ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ التَّفَكُّرُ وَالْإِعْتِبَارُ؛ بیشترین عبادت ابوذر اندیشیدن و عبرت گرفتن بود».^۳ در واقع همه این‌ها برگرفته از قرآن مجید است که می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أُعْطِكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا»؛ «من فقط شما را به یک چیز اندرز می‌دهم و دعوت می‌کنم و آن این‌که دسته‌جمعی یا به‌صورت فردی برای خدا برخیزید و فکر خود را به کار گیرید».^۴

دلیل آن هم روشن است، زیرا ریشه تمام نیکی‌ها و پیشرفت‌ها و موفقیت‌ها در تفکر و اندیشه صحیح است.



۱. امالی طوسی، ص ۱۴۶.

۲. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۲۷، ح ۲۲.

۳. همان، ص ۳۲۳، ح ۶.

۴. سبأ، آیه ۴۶.



صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ، وَالْبَشَاشَةُ حِبَالَةُ الْمَوَدَّةِ،
وَالْإِحْتِمَالُ قَبْرُ الْعُيُوبِ.

امام علیه السلام فرمود:

سینه عاقل گنجینه اسرار اوست، خوش رویی و بشاشت، دام محبت است
و تحمل ناراحتی هاگور عیب هاست.^۱

مرحوم سید رضی به دنبال این سه جمله حکمت آمیز اضافه می کند که در
روایت دیگری از امام علیه السلام تعبیر دیگری در این باره دیده می شود، می فرماید:
«مسالمت جویی وسیله پوشاندن عیب هاست و آن کس که از خود راضی باشد
افراد خشمگین از او بسیار خواهند بود»؛ (وَرُوِيَ أَنَّهُ قَالَ فِي الْعِبَارَةِ عَنْ هَذَا
الْمَعْنَى أَيْضاً: الْمَسْأَلَةُ خِبَاءُ الْعُيُوبِ، وَمَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّخِطُ عَلَيْهِ).

۱. سند این حکمت در سند حکمت دوم گذشت.

شرح و تفسیر

حفظ اسرار و حسن رفتار

امام علیه السلام در این عبارات نورانی و آنچه در ذیل آن آمده بر چهار مطلب تأکید می‌کند: نخست می‌فرماید: «سینهٔ عاقل گنجینهٔ اسرار اوست»؛ (صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ).

یعنی همان‌گونه که صاحبان ثروت اشیای قیمتی را در صندوق‌های محکم نگاهداری می‌کنند، انسان عاقل نیز باید اسرارش را در دل خود پنهان دارد، چراکه اسرار او اگر به دست دوست بیفتد گاه سبب ناراحتی او می‌شود و اگر به دست دشمن بیفتد ممکن است سبب آبروریزی او شود. به علاوه بعضی از اسرار ممکن است با سرنوشت ملتی ارتباط داشته باشد که اگر بی‌موقع فاش شود سبب خسارت عظیمی برای جامعه می‌گردد. به همین دلیل در حالات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: هنگامی که تصمیم به غزوه و پیکاری با دشمن می‌گرفت کاملاً آن را پنهان می‌داشت. نمونهٔ آن، مسئلهٔ فتح مکه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله حداکثر پنهان‌کاری را در آن به خرج داد که اگر این کار را نمی‌کرد و خبر به اهل مکه می‌رسید آن‌ها بسیج می‌شدند و خون‌های زیادی در حرم امن خدا ریخته می‌شد؛ ولی پرده‌پوشی پیغمبر صلی الله علیه و آله بر این سر سبب شد که مکه بدون هیچ‌گونه مقاومت و خون‌ریزی تسخیر گردد و فصل تازه‌ای در پیشرفت اسلام و بازگشت مخالفان به سوی حق گشوده شود.

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود به این جا که می رسد نکوهش شدیدی از وضع دنیای امروز می کند که انواع اسباب و وسایل برای تجسس و کشف اسرار افراد اختراع شده و به طرز وحشتناکی اسرار همگان فاش می گردد. مرحوم مغنیه زمانی چنین سخنی را گفته که هنوز وسایل امروزی اختراع نشده بود. شرایط امروز چنان است که از طریق شنودها، ماهواره ها، دوربین ها و وسایلی که مخفیانه در همه جا ممکن است به کار گذاشته شود تقریباً همه اسرار مردم را می توان فاش کرد و این ناامنی عجیبی است برای دنیای امروز و برخلاف آنچه شعار داده می شود آزادی انسان ها را سخت تهدید می کند.

در حدیثی که در غررالحکم از امام علیه السلام نقل شده می خوانیم: «سِرُّكَ أَسِيرُكَ فَإِنْ أَفْشَيْتَهُ صِرَّتْ أَسِيرُهُ؛ سرّ تو اسیر توست و هنگامی که آن را افشا کنی تو اسیر آن خواهی شد».^۱

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِظْهَارُ الشَّيْءِ قَبْلَ أَنْ يَسْتَحْكِمَ مَفْسَدَةٌ لَهُ؛ آشکار کردن چیزی پیش از استوار شدن آن سبب تباهی آن می گردد».^۲

بعضی افراد هستند که می گویند ما سرّ خود را فقط به دوستان صمیمی می گوئیم غافل از این که آن دوستان صمیمی نیز دوستان صمیمی دیگری دارند و به گفته سعدی: «رازی که نهان خواهی با کس در میان منه؛ گرچه دوست مخلص باشد که مر آن دوست را نیز دوستان مخلص باشند همچنین مسلسل:

خامشی به که ضمیر دل خویش با کسی گفتن و گفتن که مگوی
ای سلیم! آب ز سرچشمه ببند که چو پر شد نتوان بستن جوی»

۱. غررالحکم، ج ۷، ص ۷۴۱۵.

۲. بحارالانوار، ج ۸۸، ص ۲۵۴.

سپس امام علیه السلام در دومین جمله می فرماید: «خوش رویی و بشاشت، دام محبت است»؛ (وَالْبَشَاشَةُ حِبَالَةُ الْمَوَدَّةِ).

بدون شک افراد خوش رو و خوش برخورد که با چهره گشاده و لب‌های پرتبسم با دیگران برخورد می‌کنند، دوستان زیادی خواهند داشت و به عکس، افرادی که با قیافه درهم کشیده و عبوس و خشم‌آلود با دیگران روبرو می‌شوند مردم از آن‌ها متنفر می‌گردند.

از آن‌جا که جلب محبت باعث اتحاد صفوف و وحدت کلمه می‌شود، در روایات اسلامی ثواب‌های زیادی برای خوش رویی و بشاشت نقل شده است؛ از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام در بحار الانوار می‌خوانیم که فرمود: «إِذَا لَقَيْتُمْ إِخْوَانَكُمْ فَتَصَافَحُوا وَأَظْهَرُوا لَهُمُ الْبَشَاشَةَ وَالْبِشْرَ تَفَرَّقُوا وَمَا عَلَيْكُمْ مِنَ الْأَوْزَارِ قَدْ ذَهَبَ؛ هنگامی که برادران دینی خود را ملاقات می‌کنید با هم مصافحه کنید و بشاشت و مسرت را در برابر آن‌ها اظهار کنید که در این صورت هنگامی که از هم جدا می‌شوید گناهان شما بخشوده خواهد شد».^۱

در روایت معروفی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَالْقَوْمُ بِبَطْلَانَةِ الْوَجْهِ وَحُسْنِ الْبِشْرِ؛ شما نمی‌توانید همه مردم را با اموال خود راضی کنید (چراکه نیازها بسیار زیاد و اموال کم است) بنابراین آن‌ها را با چهره گشاده و خوش رویی ملاقات کنید (که سرمایه‌ای فناناپذیر و مایه خشنودی مردم است)».^۲

تعبیر «حباله» (دام) اشاره به این است که حتی افرادی که از انسان‌گريزان‌اند با اظهار محبت و خوش رویی به سوی وی می‌آیند و کینه‌ها از سینه‌ها شسته می‌شود. در بعضی از کلمات حکما آمده است: سه چیز است که محبت را در دل

۱. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۰، ح ۳.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۰۳، ح ۱.

برادران دینی آشکار می‌سازد: با چهره گشاده با آن‌ها روبرو شدن، پیش دستی در سلام، و مهیا کردن جای مناسب در مجالس برای آن‌ها.^۱

در سومین جمله می‌فرماید: «تحمل ناراحتی‌ها گور عیب‌هاست»؛
(وَالْإِحْتِمَالُ قَبْرُ الْعُيُوبِ).

اشاره به این‌که بسیار می‌شود انسان از رفتار بعضی از دوستان و آشنایان و یا حتی افراد عادی ناراحت می‌گردد و یا مشکلات و مسائلی در زندگی پیش می‌آید که انسان را نگران می‌سازد. کسانی که این‌گونه ناملایمات را تحمل کنند به فضیلت بزرگی دست یافته‌اند که عیوب انسان را می‌پوشاند و به عکس، افراد ناصبور و بی‌حوصله داد و فریاد برمی‌آورند و به سخنان یا کارهایی آلوده می‌شوند که سر تا پا عیب است.

این احتمال نیز در تفسیر این جمله هست که بسیاری از بی‌تابی‌های انسان بر اثر شکست‌هایی است که در زندگی برای او پیش آمده که اگر بی‌تابی نکند دیگران از این شکست‌ها که بر اثر ندانم‌کاری‌ها به وجود آمده باخبر نمی‌شوند و به این ترتیب عیوب او پوشانیده خواهد شد. در غیر این صورت همه از نقطه‌های ضعف او باخبر می‌گردند.

مرحوم سید رضی به دنبال این سه جمله حکمت‌آمیز اضافه می‌کند که در روایتی از امام علیه السلام تعبیر دیگری در این باره دیده می‌شود، می‌فرماید: «مسالمت جویی وسیله پوشاندن عیب‌هاست»؛ (وَرُوِيَ أَنَّهُ قَالَ فِي الْعِبَارَةِ عَنْ هَذَا الْمَعْنَى أَيْضًا: «الْمُسَالِمَةُ خِباءُ الْعُيُوبِ»)^۲.

«خباء» به معنای خیمه است و محلی که چیزی را در آن می‌توان پیدا کرد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸ ص ۹۸.

۲. در اکثر نسخه‌های نهج البلاغه «المسالمة» آمده است هر چند در نسخه صبحی صالح «المسئلة» ذکر شده که به نظر می‌رسد خطای چاپی باشد، زیرا معنای مناسبی ندارد.

«مسالمت» با «احتمال» تفاوت زیادی ندارد ولی «احتمال» اشاره به خویشتن داری و «مسالمت» اشاره به خوش رفتاری با مردم است. در واقع «احتمال» مفهومی درباره خویشتن دارد و «مسالمت» درباره دیگران.

سپس امام علیه السلام در چهارمین و آخرین نکته می فرماید: «آن کس که از خودراضی باشد افراد خشمگین از او بسیار خواهند بود؛ (وَمَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّخَطُ عَلَيْهِ).»

دلیل آن روشن است، زیرا فرد از خودراضی انتظار دارد دیگران برای او احترام فراوان قائل شوند، همه به او سلام کنند، در مجالس، صدر مجلس را به او اختصاص دهند، روی حرف او سخنی نگویند و پیوسته زبان به مدح و ثنایش بگشایند. هنگامی که این گونه احترامات را نمی بیند و مردم او را در جایگاه اصلی اش می شناسند نه آنچه خودش ادعا دارد، به مردم بدبین می شود و زبان به بدگویی می گشاید و بی اعتنایی پیشه می کند و همین امر مردم را از او خشمگین می سازد. به دیگر سخن، این صفت زشت، هم او را از مردم خشمگین می سازد که به گمانش حق او را ادا نمی کنند و قدر او را نمی شناسند و هم مردم را از او. به عکس، کسانی که خود را در جایگاه نقد و انتقاد قرار می دهند، متواضعانه با مردم برخورد می کنند و هرگز خود را طلبکار نمی دانند و پیوسته برای دیگران احترام قائل اند، این امر دوستان فراوانی برای آن ها جلب می کند.

در نامه مالک اشتر خواندیم که فرمود: «إِيَّاكَ وَالْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ وَالثَّقَّةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا وَحُبَّ الْإِطْرَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثَقِ فُرُصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمْحَقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ؛ از خودپسندی و تکیه بر نقاط قوت خویش و علاقه به مبالغه در ستایش (ستایش گویان) شدیداً بپرهیز، زیرا این صفات از مطمئن ترین فرصت های شیطان است تا کارهای نیک نیکوکاران را محو و نابود کند.»

۱. «بمحق» به معنای نقصان و کم شدن تدریجی و سرانجام نابود شدن است.

در غررالحکم نیز از امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام نقل شده که فرمود: «ثَمَرَةُ الْعُجْبِ الْبَغْضَاءُ؛ میوهٔ درخت خودپسندی عداوت و دشمنی است».^۱

ابن ابی الحدید از یکی از دانشمندان نقل می‌کند که کسی نزد او آمد و از کتابی که نوشته بود بسیار راضی بود. آن عالم به او گفت: مردم چنین ارزشی برای کتاب تو قائل نیستند. گفت: مردم جاهل‌اند. عالم در پاسخ گفت: آیا تو بر ضد آنها هستی؟ گفت: آری. گفت: بنابراین تو به اجماع مردم جاهلی و مردم تنها به قول تو جاهل‌اند (کدام یک اقرب به صواب است؟).^۲

زیان‌های خودپسندی بسیار است که شرح آن در این مختصر نمی‌گنجد، و این سخن را با حدیثی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایان می‌دهیم؛ فرمود: موسی عَلَيْهِ السَّلَام نشسته بود که شیطان نزد او آمد در حالی که جبّهٔ زیبای رنگارنگی بر تن کرده بود. از او پرسید: این لباس را برای چه پوشیده‌ای؟ گفت: برای این که قلوب بنی آدم را برابیم. موسی گفت: «فَأَخْبِرْنِي بِالذَّنْبِ الَّذِي إِذَا أَدْنَبَهُ ابْنُ آدَمَ اسْتَحْوَذَتْ عَلَيْهِ؛ به من بگو کدام گناه است که اگر انسان مرتکب آن بشود به یقین بر او مسلط خواهی شد؟ شیطان گفت: «إِذَا أَعْجَبَتْهُ نَفْسُهُ وَاسْتَكْثَرَ عَمَلَهُ وَصَعُرَ فِي عَيْنِهِ ذَنْبُهُ؛ هنگامی که از خود راضی باشد و عمل نیک خویش را بسیار بشمرد و گناهش در نظرش کوچک شود».^۳

* * *

۱. غررالحکم، ح ۷۱۰۶.

۲. شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۱۰۰.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۱۴، ح ۸.



الصَّدَقَةُ نَوَاءٌ مُنْجِحٌ، وَأَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي عَاجِلِهِمْ،
نُصْبٌ أَعْيُنِهِمْ فِي آجَالِهِمْ.

امام عليه السلام فرمود:

صدقه (کمک به نیازمندان) داروی شفابخشی است، و اعمال بندگان در
این جهان زودگذر در برابر چشمان آنها در آن جهان (پایدار) است.^۱

۱. سند این حکمت در ذیل حکمت دوم گذشت.

شرح و تفسیر

آثار صدقه

امام علیه السلام در این حکمت به دو موضوعی که در زندگی مادی و معنوی انسان تأثیر فراوان دارد اشاره کرده است، نخست می فرماید: «صدقه (کمک به نیازمندان) داروی شفابخشی است»؛ (الصَّدَقَةُ دَوَاءٌ مُنْجِحٌ).

در قرآن مجید و در روایات اسلامی اهمیّت و تأثیر انفاق در راه خدا و صدقه دادن به نیازمندان به طور گسترده وارد گردیده و یکی از مهم ترین و مؤثرترین حسنات شمرده شده است.

به کار بردن تعبیرهای «دواء» (دارو) و «منجیح» (مؤثر و شفابخش) به طور مطلق، نشان می دهد که این کار، هم درمان کننده بیماری های فردی است و هم بیماری های اجتماعی.

صدقه به هرگونه بخشش گفته نمی شود، بلکه بخشش هایی است که قصد قربت در آن باشد؛ خواه واجب باشند مانند زکات، یا مستحب، مانند انفاق فی سبیل الله و خواه جنبه شخصی داشته باشد مانند کمک به یتیم یا محروم یا بیمار، یا جنبه عام، مانند بنای بیمارستان و دارالایتام که از آن تعبیر به صدقات جاریه نیز می شود.

اما چگونه این صدقات داروی شفابخشی است؟ بخشی از آن جنبه حسی دارد که با چشم خود می بینیم؛ بیماران محروم از این طریق درمان می شوند، ایتام

سرپرستی می‌گردند و بر آلام مستمندان مرهم نهاده می‌شود و بخشی از آن جنبهٔ معنوی دارد همان‌گونه که در حدیث معروف نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «دَاوُوا مَرْضَاكُمْ بِالصَّدَقَةِ وَرُدُّوا أَبْوَابَ الْبَلَاءِ بِالْذُّعَاءِ؛ بیماران خود را با صدقه درمان کنید و درهای بلا را با دعا ببندید».^۱

تجربه نیز نشان داده است که دادن صدقه، برای درمان بیماران بسیار مؤثر است.

این سخن را با حدیثی از امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَام پایان می‌دهیم: شخصی خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد: فرزندان و همسر من ده نفرند که همه بیمارند. فرمود: «دَاوِهِمْ بِالصَّدَقَةِ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَسْرَعَ إِجَابَةً مِنَ الصَّدَقَةِ وَلَا أَجْدَى مَنُفَعَةً عَلَى الْمَرِيضِ مِنَ الصَّدَقَةِ؛ آن‌ها را با صدقه درمان کن، زیرا چیزی سریع‌الاجابه‌تر از صدقه و چیزی مفیدتر از آن برای درمان بیماران نیست».^۲

سپس در دومین نکته می‌فرماید: «اعمال بندگان در این جهان زودگذر در برابر چشمان آن‌ها در آن جهان (پایدار) است»؛ «وَأَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي عَاجِلِهِمْ، نُصَبُ أَعْيُنِهِمْ فِي آجَالِهِمْ».

همان‌گونه که بعضی از شارحان نهج البلاغه تصریح کرده‌اند، این کلام امام عَلَيْهِ السَّلَام اشارهٔ روشنی به تجسم اعمال در قیامت است.

منظور از تجسم اعمال این است که هر یک از اعمال نیک و بد، در روز قیامت به شکلی درمی‌آید که قابل درک با حواس پنج‌گانه خواهد شد. مثلاً نماز در قیافهٔ یک انسان زیبا و صالح، و ظلم و ستم به صورت دودی سیاه و خفقان‌آور مجسم می‌شوند و انسان‌ها در کنار اعمال مجسم خود خواهند بود و بخشی از پاداش و کیفر آن‌ها از این طریق صورت می‌گیرد.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۷، ح ۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲ ص ۶۴۸، ح ۴.

در قرآن مجید نیز آیات فراوانی وجود دارد که ظاهر آن، اشاره به تجسم اعمال است مانند آنچه در آخر سوره «زلزال» آمده است: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾؛ «هرکس به اندازه سنگینی ذره‌ای کار نیک کند آن را می‌بیند و هرکس به قدر ذره‌ای کار بد کند نیز آن را خواهد دید».^۱

نکته قابل توجه این که تعبیر «آجالهم» که در نسخه صبحی صالح آمده ظاهراً تعبیر نادرستی است و صحیح آن «آجلهم» است و تقریباً تمام نسخ نهج البلاغه به همین صورت (آجلهم) نوشته شده و قرینه مقابله با «عاجلهم» دلیل روشنی بر این معناست، زیرا «عاجل» به معنای شیء موجود است که در این جا منظور، دنیا است و «آجل» به معنای شیء مدت دار است که در این جا مراد، آخرت است و «آجال» که جمع «اجل» به معنای سررسید عمر است در این جا مفهومی ندارد.



۱. زلزال، آیه ۷ و ۸. برای آگاهی بیشتر از آیات فراوانی که در قرآن در مورد تجسم اعمال و تفسیر آنها وارد شده به کتاب «پیام قرآن» جلد ششم، بحث تجسم اعمال مراجعه فرمایید.



اعْجَبُوا هَذَا الْإِنْسَانَ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ، وَيَتَكَلَّمُ بِالْحَمِّ،
وَيَسْمَعُ بِعَظْمٍ، وَيَتَنَفَّسُ مِنْ حَرَمٍ.

امام عليه السلام فرمود:

از این انسان تعجب کنید که با یک قطعه پیه می بیند، با قطعه گوشتی
سخن می گوید، با استخوانی می شنود و از شکافی تنفس می کند! ^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده مصادر نهج البلاغه از ابن سمعون که واعظ معروفی بود و ۱۳ سال قبل از تألیف نهج البلاغه چشم از دنیا پوشید (متوفای ۳۸۷)، نقل می کند که در یکی از سخنان خود می گوید: «سُبْحَانَ مَنْ أَنْطَقَ بِاللَّحْمِ وَبَصَّرَ بِالشَّحْمِ وَ أَسْمَعَ بِالْعَظْمِ وَ فَيَاتِ الْأَعْيَانِ؛ منزه است آن خدایی که با یک قطعه گوشت انسان را به نطق درآورد و با یک قطعه پیه بینایی و با قطعه ای استخوان شنوایی را به او بخشید». نویسنده مصادر چنین نتیجه گیری می کند که «این سمعون» این سخن را از کلام مولی اقتباس کرده و بنابراین از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است سپس می افزاید: تنها «ابن سمعون بغدادی» نبود که از خطبه های امیر مؤمنان عليه السلام اقتباس می کرد پیش از او «حسن بصری»، «عبد الحمید کاتب» و «عبدالله بن مقفع» و غیر آن ها، بلکه هر خطیب توانایی از سرچشمه کلام آن حضرت سیراب شدند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱).

شرح و تفسیر

شگفتی‌های انسان

امام علیؑ در این سخن از سخنان حکمت‌آمیز خود اشارات لطیفی به عظمت آفرینش انسان و تدبیر عظیم خالق بشر می‌کند و مخصوصاً بر این معنا تکیه می‌فرماید که یکی از ویژگی‌های خلقت خداوند قادر توانا این بوده که با وسایل کوچکی مسائل مهمی را ایجاد کرده و می‌کند.

در این جا به چهار قسمت از این شگفتی‌های آفرینش اشاره می‌کند: نخست می‌فرماید: «از این انسان تعجب کنید که با یک قطعه پیه می‌بیند»؛ (اعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ).

می‌دانیم که بافت‌های بدن انسان عمدتاً از گوشت تشکیل شده، گوشتی که استخوان‌ها آن را برپا داشته است؛ ولی چشم در واقع یک قطعه پیه شفاف است که ساختمان بسیار عجیب و دقیقی دارد؛ از هفت طبقه که روی هم قرار گرفته‌اند و سه ماده سیال و شفاف که در میان آن‌ها قرار دارند تشکیل شده و یک دنیا نظم و حساب بر آن حاکم است. دقیق‌ترین وسایل فیلم‌برداری هرگز قدرت چشم را ندارد، زیرا بدون نیاز به این که فیلمی در آن بنهند گاه هفتاد یا هشتاد سال کار فیلم‌برداری خود را انجام می‌دهد و تمام فیلم‌های او سه‌بعدی است و در آن واحد می‌تواند خود را بر دور و نزدیک منطبق کند و در جهات چهارگانه با سرعت حرکت می‌کند بی‌آن که نیاز به تنظیم کردن داشته باشد.

از عجایب چشم این‌که به‌طور خودکار خود را برای عکس‌برداری از صحنه‌های مختلف آماده می‌کند؛ در جایی که نور زیاد باشد مردمک چشم به‌سرعت تنگ می‌شود تا نور کمتری وارد شود، نه چشم آسیب ببیند و نه عکس‌برداری خراب شود و در جایی که نور کم باشد مردمک چشم بسیار فراخ می‌شود تا نور بیشتری را وارد چشم کند.

به‌هنگام عکس‌برداری از صحنه‌های دور و نزدیک، عدسی چشم به‌وسیله عضلات بسیار ظریفی که در اطراف آن قرار دارد گاه کشیده می‌شود تا صحنه‌های دور را کاملاً تصویربرداری کند و گاه رها می‌شود تا قطور گشته برای صحنه‌های نزدیک آماده باشد.

بسیار شده است که ناگهان در شب تاریک چراغ‌ها خاموش می‌شود، وقتی به اطراف نگاه می‌کنیم هیچ‌چیز را نمی‌بینیم؛ ولی پس از چند لحظه چشم، خود را بر آن تطبیق می‌کند و کم‌کم اشیای اطراف خود را می‌بینیم و راه خود را پیدا می‌کنیم.

از شگفتی‌های دیگر این‌که همه ذرات چشم موجود زنده هستند و باید تغذیه شوند و تغذیه از طریق خون صورت می‌گیرد و اگر خون به همان شکلی که وارد اعضا می‌شود وارد چشم شود همه جا در نظر ما تاریک می‌گردد ولی آفریدگار جهان پیش از آن‌که خون وارد یاخته‌های چشم شود آن را چنان تصفیه و زلال می‌سازد که کمترین رنگی از خود نشان نمی‌دهد.

از دیگر عجایب چشم این است که دائماً به‌وسیله چشمه‌های بسیار کوچک اشک و حرکت پلک‌ها نرم و مرطوب نگاه داشته می‌شود که اگر نباشد چشم می‌خشکد و کارایی خود را از دست می‌دهد. اشک، این آب زلال، از چشمه‌های خود تدریجاً روی چشم فرستاده می‌شود و از مجرای دیگری که به‌منزله فاضلاب است عبور می‌کند و به داخل حلق می‌ریزد و به‌هنگام گریه فعالیت این

چشمه‌ها به صورت خودکار فزونی می‌یابد. اشک چشم از بیش از بیست ماده تشکیل شده که برای تغذیه چشم و شست و شو و ضد عفونی کردن آن کاملاً مؤثر است و اگر بشر بتواند ماده‌ای مانند اشک چشم بسازد به گفته بعضی یک غذای کامل مقوی خواهد بود و اشک‌های مصنوعی که امروز ساخته‌اند هیچ‌کدام به پای اشک چشم نمی‌رسند.

شگفتی‌های ساختمان چشم بیش از آن است که در یک کتاب بگنجد و از این جا به عظمت کلام مولی علیه السلام می‌توان پی برد که می‌فرماید: «انسان با یک قطعه چربی کوچک می‌تواند این همه صحنه‌ها را ببیند».

قرآن مجید نیز به آفرینش چشم‌ها در مسئله خداشناسی اشاره کرده، و می‌فرماید: «**أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ**»؛ «آیا برای انسان دو چشم نیافریدیم؟»^۱. این نکته نیز شایان توجه است که در مورد چگونگی دیدن، فلاسفه قدیم معتقد بودند که شعاعی از درون چشم انسان بیرون می‌آید و با جسم برخورد می‌کند و انسان آن را می‌بیند در حالی که امروز عکس آن مسلم است. درست همان‌گونه که نور از بیرون به دستگاه‌های عکس‌برداری می‌تابد تا عکس اشیا را منتقل کند چشم انسان نیز از نور بیرونی برای عکس‌برداری بهره می‌گیرد.

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود به نکته قابل ملاحظه‌ای اشاره کرده که با ذکر آن سخن را درباره چشم پایان می‌دهیم، او می‌گوید: چشم دو کار مهم می‌کند: نخست این که صحنه‌های خارج را به درون دل منتقل می‌سازد و انسان را از آنچه در اطرافش می‌گذرد آگاه می‌کند و دیگر این که آنچه در درون قلب است از محبت و عداوت و هوشیاری و بلاهت و خیر و شر به چشم منتقل می‌سازد و چشم می‌تواند آینه اسرار درون انسان باشد.

آن‌گاه امام علیه السلام دومین شگفتی وجود انسان را بیان می‌کند، می‌فرماید: «و تعجب کنید که انسان) با قطعه گوشتی سخن می‌گوید»؛ (وَيْتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ).

با این‌که سخن گفتن برای ما کار بسیار ساده‌ای به نظر می‌رسد که حتی از کودکی با آن آشنا بوده‌ایم ولی اگر درست بیندیشیم کار بسیار پیچیده‌ای است. به‌هنگام ادای یک جمله زبان باید با سرعت روی مخارج متعدد حروف بچرخد و مخرج لازم را مثلاً برای حرف «ز» انتخاب کند و بلافاصله به سراغ حرف «ب» برود و آنگاه آرام بگیرد و اجازه دهد حرف «الف» از فضای دهان پخش شود و بلافاصله روی مخرج «نون» قرار گیرد تا واژه «زبان» تلفظ شود. حال فکر کنید برای خواندن یک مقاله یا بیان سخنرانی این زبان چه جولانی باید در درون دهان داشته باشد و مسلسل‌وار جای خود را تغییر دهد که اگر دیر بچند کلمه غلطی بر زبان جاری می‌شود و جالب این است که چنان این جابه‌جایی عادت انسان می‌شود که گویی به‌صورت خودکار درآمده است و انسان می‌تواند همه حوادث عالم هستی را با همین قطعه گوشت بسیار ساده بیان کند و این نکته نیز قابل توجه است که صدها یا هزاران زبان و لهجه در دنیا وجود دارد و همه انسان‌ها با حرکات زبانشان می‌توانند مقاصد خود را بیان کنند.

از آن‌جا که اگر این زبان دائماً تروتازه نباشد نمی‌تواند چنین حرکات سریعی از خود نشان بدهد خداوند چشمه‌هایی جوشان در زیر زبان و دهان انسان قرار داده است که مرتب بزاق از آن تراوش می‌کند و زبان را نرم و فعال نگه می‌دارد و دیده‌ایم که به‌هنگام تشنگی شدید و کم شدن آب دهان انسان بسیار به‌زحمت سخن می‌گوید.

نکته مهم در مسئله سخن گفتن این است که مطالبی که انسان می‌خواهد برای دیگران بیان کند نخست به‌صورت کلی در روح و مغزش حاضر می‌شود و بعد کلمات را برای ادای آن انتخاب می‌کند سپس به زبان فرمان می‌دهد که با استفاده

از مخارج حروف، کلمات را تنظیم کند و سپس جمله‌ها را آماده سازد تا دیگران از مقاصد درونی او آگاه شوند. حال فکر کنید یک کودک پنج ساله شیرین‌زبان هنگامی که می‌خواهد سخن بگوید تمام این مراحل پیچیده و بسیار حساس را طی می‌کند تا مقصود خود را به دیگران برساند. بزرگ است خدایی که چنین قدرتی به انسان و مخصوصاً به یک قطعه گوشت ساده در دهان او داده است.

آن‌گاه امام علیه السلام در سومین جمله از حس شنوایی انسان سخن می‌گوید، می‌فرماید: «(این مایه تعجب است که) انسان با استخوانی می‌شنود»؛ (وَيَسْمَعُ بِعَظْمٍ).

در تفسیر «عظم» (استخوان) بسیاری از شارحان نهج البلاغه به دلیل عدم آشنایی با بدن انسان و یا عدم پیشرفت این علم در زمان آن‌ها گرفتار مشکلات زیادی شده‌اند در حالی که امروز با پیشرفت علم، ما به خوبی می‌فهمیم که منظور امام علیه السلام چیست. امواج صوتی از مجاری گوش وارد می‌شود و در آن پیچ و خم تعدیل می‌یابد سپس به پرده گوش می‌رسد. در پشت این پرده دو استخوان ظریف به نام استخوان‌های چکشی و سندان وجود دارد که بی‌شبهت به چکش و سندان نیست. دسته استخوان چکشی به پرده صماخ متکی است و از ارتعاش آن به حرکت درمی‌آید. (دانشمندان می‌گویند: علاوه بر دو استخوان چکشی و سندان، استخوان دیگری به نام استخوان رکابی نیز هست که آن نیز نقش مؤثری در شنوایی دارد.) این دو استخوان به حرکت درمی‌آیند و عصبی که در پشت آن‌هاست از این حرکت متأثر شده پیام را به مغز منتقل می‌کند و انسان کلمات و حروفی را که دریافته با آنچه قبلاً آموخته است تطبیق می‌دهد و مفاهیم سخنان را درمی‌یابد و گاه زیر و بم ارتعاش صوتی و شدت و ضعف آن پیام‌های خاصی با خود همراه دارد که آن را نیز درک می‌کند مثلاً پیامی که یک ناله ممتد و یا یک فریاد بلند یا نفس‌های سریع و پی‌درپی با خود دارد همه از طریق این مجرا و این استخوان به درون روح و جان انسان منتقل می‌شود.

این نکته نیز حائز اهمیت است که بخش مهمی از تعادل بدن به هنگام ایستادن و راه رفتن به وسیله گوش تأمین می شود، لذا بعضی از بیماری های گوش سبب می شود که انسان حالت سرگیجه به خود بگیرد و قدرت حفظ تعادل خویش را نداشته باشد.

سپس امام علیه السلام در پایان این گفتار حکمت آمیز که ناظر به عظمت آفرینش انسان است و قدرت آفریدگار را نشان می دهد که با ابزار ساده ای آثار مهمی را آفریده، می فرماید: «و (عجیب این که) انسان از شکافی تنفس می کند»؛ (وَيَتَنَفَّسُ مِنْ حَزْمٍ).

منظور از شکاف همان سوراخ دوگانه بینی است که نفس کشیدن انسان غالباً در بیداری و خواب به وسیله آن انجام می شود، هرچند گاه به وسیله دهان نیز تنفس می کند؛ ولی دهان مسلماً مجرای اصلی نیست و تنفس از طریق آن گاه آثار نامطلوبی دارد؛ مخصوصاً در هوای سرد ممکن است به ریه ها آسیب برساند در حالی که از طریق بینی هوای سرد تدریجاً گرم می شود و به داخل ریه ها می رسد. شایان توجه این که این شکاف دارای موهایی است که گردوغبار را می گیرد و به وسیله مایه لزجی که از بالا ترشح می شود، به صورت آب بینی درمی آورد تا انسان بتواند آن را به خارج منتقل کند.

خداوند در این شکاف ساده یکی از مهم ترین حواس انسان یعنی حس بویایی را آفریده که به وسیله آن می تواند خود را از خطراتی حفظ کند یا مطلوب خود را به دست آورد همان گونه که در زبان حس ذائقه و چشیدن را قرار داده که بازرس و مراقب بسیار خوبی برای تشخیص غذاهای سالم از ناسالم است.

خدای متعال وسعت این شکاف را دقیقاً به اندازه نیاز برای تنفس قرار داده است؛ اگر تنگ تر بود انسان به تنگی نفس دچار می شد و اگر گشادتر بود ممکن بود فزونی هوا به ریه آسیب برساند ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾.

إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ أَعَارَتْهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهَا،
وَإِذَا أَدْبَرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَحَاسِنَ نَفْسِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

هنگامی که دنیا به کسی روی آورد نیکی‌های دیگران را به او عاریت می‌دهد
و هنگامی که به کسی پشت کند نیکی‌های خودش را نیز از او می‌گیرد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه از «مسعودی» نقل می‌کند که «ضرار بن ضمرة» که از باران نزدیک علی علیه السلام بود روزی بر معاویه وارد شد. معاویه از او خواست که اوصاف علی علیه السلام را برایش شرح دهد او نیز اوصافی از آن حضرت را بر شمرد (همان چیزی که در حکمت ۷۷ خواهد آمد) آن‌گاه معاویه گفت: بیشتر بگو. او نیز جمله‌های دیگری درباره آن حضرت نقل کرد از جمله گفت: «وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ ذَاتَ يَوْمٍ إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا إِذَا أَقْبَلَتْ...». (مسعودی قبل از سید رضی می‌زیسته است) بعد از سید رضی نیز قاضی قضاعی در کتاب دستور معالم الحکم و آمدی در غرر الحکم و نویسنده الآداب در کتاب خود این جمله را با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند (که نشان می‌دهد از منبع دیگری گرفته‌اند). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۱ و ۱۲). این جمله نورانی در تحف العقول نیز که قبل از نهج البلاغه تألیف شده است با تفاوتی در ضمن کلمات قصار علی علیه السلام آمده است (تحف العقول، ص ۳۸۲).

شرح و تفسیر

اقبال و ادبار دنیا

امام علیه السلام در این کلام عبرت آموز به دگرگونی حال مردم در برابر کسانی که دنیا به آن‌ها روی می‌کند یا پشت می‌نماید اشاره کرده، می‌فرماید: «هنگامی که دنیا به کسی روی آورد نیکی‌های دیگران را به او عاریت می‌دهد و هنگامی که به کسی پشت کند نیکی‌های خودش را نیز از او سلب می‌نماید»؛ (إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا عَلَيَّ أَحَدٍ أَعَارَتْهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ، وَإِذَا أَدْبَرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَحَاسِنَ نَفْسِهِ).

این یک واقعیت است، که شواهد فراوان تاریخی دارد؛ هنگامی که انسان‌هایی چه در امر حکومت و سیاست، چه در امور اجتماعی و اقتصادی و چه در علوم و دانش‌ها مشهور و معروف می‌شدند بسیاری از کارهای خوبی را که دیگران انجام داده بودند به آن‌ها نسبت می‌دادند.

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه خود می‌گوید: بسیاری از اشعار خوب را دیده‌ایم که چون گوینده‌اش ناشناخته بود از او نفی می‌کردند و به افراد مشهور در شعر نسبت می‌دادند، بلکه کتاب‌هایی در فنون و علوم از اشخاص غیر مشهور وجود داشته که آن را به صاحبان نبوغ و شهرت نسبت داده‌اند.

نیز اشاره به داستان «جعفر برمکی» می‌کند که در آن زمان که مورد قبول «هارون الرشید» بود و اسم و شهرتش در همه جا پیچید، هارون او را در کیاست، سخاوت، فصاحت و مانند آن از برترین‌های روزگار می‌شمرد؛ در فصاحت برتر

از «قُس بن ساعده»، در سیاست بالاتر از «عمر بن خطاب» و در زیبایی زیباتر از «مصعب بن زبیر» و در عفت پاکدامن‌تر از یوسف و... (در حالی که واقعاً چنین نبود). ولی هنگامی که نظر هارون دربارهٔ او تغییر کرد صفاتی را هم که داشت انکار نمود.^۱

چرا چنین است؟ دلیل آن چند چیز است:

نخست این‌که متملقان و مداحان برای نزدیک شدن به این افراد دروغ‌های زیادی به هم می‌بافند و به آن‌ها نسبت می‌دهند و زبان به زبان نقل می‌شود، کم‌کم اشخاص باور می‌کنند که واقعیتی در کار است و به‌عکس، کسانی که به افرادی حسادت دارند و به‌هنگام قدرت آن‌ها نمی‌توانند چیزی دربارهٔ آن‌ها بگویند وقتی قدریشان از دست رفت هر نسبت ناروایی را به آنان می‌دهند و تمام فضایلشان را نیز زیر سؤال می‌برند.

علت دیگر این است که یکی از صفاتی که در بسیاری از افراد به‌طور طبیعی دیده می‌شود قهرمان‌سازی است؛ سعی می‌کنند کسانی را به‌عنوان قهرمان در فنون و علوم و مسائل مختلف به جهان عرضه کنند و همین امر سبب می‌شود که محاسن دیگران را به حساب آنان بگذارند و در مقابل، عده‌ای به‌اصطلاح، حس ضعیف‌کشی دارند که اگر کسی در جامعه ضعیف و ناتوان شد، هر بلایی بتوانند بر سرش می‌آورند.

به‌یقین یک جمعیت مؤمن و سالم و بانصاف از این امر برکنارند. اقبال و ادبار دنیا به افراد، در نظر آن‌ها تأثیرگذار نیست همیشه حق را می‌گویند و از حق طرف‌داری می‌کنند.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۸.



خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مِتُّمُ مَعَهَا بَكَوْا عَلَيْكُمْ، وَإِنْ عِشْتُمْ حَنُوا إِلَيْكُمْ.

امام علیه السلام فرمود:

آن‌گونه با مردم معاشرت کنید که اگر بمیرید بر مرگ شما اشک بریزند و اگر
زنده بمانید به شما عشق ورزند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم صدوق پیش از سید رضی این حکمت را ضمن وصیتی که امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام به فرزندش «محمد بن حنفیه» کرده است آورده و «سبط بن جوزی» که بعد از سید رضی می‌زیسته آن را در کتاب تذکره خود با سند متصلی به «ابو حمزه ثمالی» ذکر کرده که نشان می‌دهد آن را از جای دیگر گرفته است، زیرا سید رضی اشاره‌ای به سند این حدیث نکرده است همچنین شیخ طوسی در کتاب امالی از امام باقر علیه السلام آن را نقل کرده و می‌نویسد: هنگامی که امام امیرمؤمنان علیه السلام در حال احتضار بود فرزندانش حسن و حسین و محمد بن حنفیه و فرزندان خردسال خود را نیز دعوت فرمود و وصیت‌هایی به آن‌ها کرد و در آخر جمله‌ای فرمود که شباهت با حکمت مورد بحث دارد و از آن نیز استفاده می‌شود که شیخ طوسی آن را از منبع دیگری به دست آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲).

شرح و تفسیر

روش معاشرت با مردم

می‌دانیم که اسلام دینی اجتماعی است و آیات قرآن و روایات اسلامی به‌طور گسترده از معاشرت خوب با مردم سخن گفته است و روایات متواتری در این باره در منابع حدیث وارد شده است. کلام امام علیه السلام در این جا نیز ناظر به همین معناست، می‌فرماید: «آن‌گونه با مردم معاشرت کنید که اگر بمیرید بر مر شما اشک بریزند و اگر زنده مانید به شما عشق ورزند»؛ (خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مِتُّمْ مَعَهَا بَكَوْا عَلَيْكُمْ، وَإِنْ عِشْتُمْ حَنُّوا إِلَيْكُمْ).

اشاره به این‌که پیوند محبت و دوستی را از طریق برخورد خوب و نیکی و خدمت کردن به مردم آن‌چنان محکم کنید که شما را به‌منزله نزدیک‌ترین عزیزان خود بدانند؛ هرگاه از دست بروید جای شما در میان آن‌ها خالی باشد؛ ولی در دل همواره از شما یاد کنند و به‌دلیل عواطف و محبت‌هایی که درباره آن‌ها داشتید اشک بریزند و در حال حیات پروانه‌وار گرد شما بگردند و از معاشرت با شما لذت ببرند.

درواقع امام علیه السلام در این جا مسئله محبت و نیکی کردن به مردم را با دلالت التزامی و ذکر لوازم بیان فرموده است، زیرا اشک ریختن بعد از مر و عشق ورزیدن در حال حیات از لوازم قطعی محبت به مردم است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حسن معاشرت با مردم، نشانه اسلام شمرده

شده است، می فرماید: «أَحْسِنُ مُصَاحَبَةَ مَنْ صَاحَبَكَ تَكُنْ مُسْلِمًا؛ با کسی که همنشین توست خوش رفتاری کن تا مسلمان باشی».^۱

در حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم: «صَاحِبِ الْإِخْوَانَ بِالْإِحْسَانِ وَتَعَمَّدُ ذُنُوبَهُمْ بِالْعُفْرِانِ؛ با برادران نیکی کن و گناهانشان را ببخش».^۲
 امام صادق علیه السلام می فرماید: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحْسِنِ صُحْبَةَ مَنْ صَحِبَهُ وَمُرَافَقَةَ مَنْ رَافَقَهُ؛ آن کس که با دوستانش خوش رفتاری نکند و با رفیقش رفاقت نداشته باشد از ما نیست».^۳

این دستورات که نمونه‌های فراوان دیگری نیز در روایات دارد برخلاف چیزی است که در دنیای مادی امروز معمول است؛ نه در زندگی به دوستان خود عشق می‌ورزند و نه بعد از مرگشان بر آن‌ها اشک می‌ریزند، زیرا در دنیای مادی عواطف را درک نمی‌کنند و همواره دنبال منافع مادی خویش‌اند.

در تاریخ اسلام نمونه‌های زیادی در این باره دیده می‌شود که بعد از مرگ افراد نیکوکار شهر آن‌ها یکپارچه عزا شد و در حیاتشان دوستان پروانه‌وار گرد آن‌ها بودند.^۴



۱. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۶۸، ح ۴.

۲. غررالحکم، ح ۹۴۸۶.

۳. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۶۱، ح ۲۱.

۴. مرحوم علامه شوشتری و ابن ابی‌الحدید نمونه‌هایی را در این جا آورده‌اند که برای پرهیز از طولانی شدن بحث از ذکر آن‌ها خودداری شد.



إِذَا قَدَرْتَ عَلَىٰ عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ.

امام علیه السلام فرمود:

هنگامی که بر دشمنت پیروز شدی عفو را شکرانه این پیروزی قرار ده.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که پیش از سید رضی این سخن حکمت آمیز را نقل کرده‌اند ابو عثمان جاحظ است که یک‌صد جمله از کلمات امام علیه السلام را گردآوری کرده و این سخن را یکی از آن‌ها قرار داده است و راغب اصفهانی در کتاب محاضرات آن را با تفاوتی که نشان می‌دهد از منبع دیگری اخذ کرده آورده است و گروه دیگری نیز بعد از سید رضی آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند، گاه با تفاوت‌هایی که دلیل بر تعدد منبع است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳ با تلخیص) و از آنچه در کتاب تمام نهج البلاغه آمده چنین استفاده می‌شود که این جمله حکمت آمیز بخشی از نامه‌ای است که امام علیه السلام برای فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام نوشت و در بخش نامه‌ها در نامه ۳۱ در نهج البلاغه آمده است، هر چند مرحوم سید رضی این جمله و بعضی از جمله‌های دیگر را در آن نامه نیاورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۷۶).

شرح و تفسیر

شکر قدرت

می‌دانیم هر نعمتی شکری دارد که اگر به‌جا آورده شود موجب بقای نعمت و افزایش آن می‌گردد، وگرنه نعمت به مخاطره خواهد افتاد و ممکن است کم یا نابود شود.

نیز روشن است که شکر، تنها شکر زبانی نیست، بلکه باید با عمل مناسبی شکر نعمت را به‌جا آورد؛ آن‌کس که خدا اموال و ثروت فراوانی به او داده شکرش این است که دیگران را نیز در آن سهیم کند و آن‌کس که خدا مقامی به او بخشیده شکرش این است که به‌وسیله آن مشکلات نیازمندان را حل کند.

در مورد پیروزی بر دشمن، بهترین شکر آن عفو و گذشت است همان‌گونه که امام علیه السلام در این جامی فرماید: «هنگامی که بر دشمنت پیروز شدی عفو را شکرانه این پیروزی قرار ده»؛ **إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ**.

آری، عفو و گذشت، سیره کریمان است، و انتقام، روش لئیمان.

در تاریخ زندگی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامان اهل بیت علیهم السلام جلوه‌های فراوانی از این مطلب دیده می‌شود. در جریان فتح مکه هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر دشمنانی که یک عمر خون به دل او کرده بودند و یارانش را کشته و مثله کرده بودند پیروز شد جمله تاریخی **«أَذْهَبُوا فَأَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ»**^۱ را فرمود و همه

جنایت‌کاران را مورد عفو قرار داد و شعار «الْيَوْمَ يَوْمُ الْمَرْحَمَةِ؛ امروز روز بخشش است» در مکه طنین انداز شد.

توصیه‌های امام امیرالمؤمنین علیه السلام درباره قاتلش «عبد الرحمان بن ملجم مرادی» نشانی از گذشت کریمانه آن حضرت است و همچنین در جریان جنگ صفین بعد از آن که یارانش بر شریعه فرات مسلط شدند اجازه نداد به عنوان انتقام، آب را به روی آن‌ها ببندند، بلکه آب را برای همه آزاد کرد. فرزندان آن حضرت و امامان معصوم علیهم السلام نیز چنین بودند.

اضافه بر این، تبدیل انتقام به عفو اثر مهم اجتماعی دارد و آن این است که انتقام به صورت تصاعدی پیش می‌رود و دائماً قتل و کشتار و ناامنی می‌آفریند و هرگز اجازه نمی‌دهد صلح و صفا و آرامشی در جامعه پدید آید در حالی که عفو و گذشت به خشونت‌ها پایان می‌دهد و سبب آرامش جامعه است. بنابراین افزون بر این که عفو فضیلتی اخلاقی و مهم است، تدبیر پرارزش اجتماعی است.

لذا در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ خَلَائِقِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَتَصِلُ مِنْ قَطْعِكَ وَالْإِحْسَانُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ وَإِعْطَاءُ مَنْ حَرَمَكَ؛ آیا شما را از بهترین اخلاق دنیا و آخرت باخبر نکنم؟ عفو و گذشت از کسی که به تو ستم کرده و پیوند محبت با کسی که از تو بریده و نیکی به کسی که به تو بدی کرده و بخشیدن کسی که تو را محروم کرده است (این‌ها بارزش‌ترین اخلاق است)».^۱

و در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام در غررالحکم آمده است: «الْعَفْوُ تَاجُ الْمَكَارِمِ؛ عفو تاج اخلاق والای انسانی است».^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۰۷، ح ۱.

۲. غررالحکم، ح ۵۰۱.

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «تَعَاْفُوا تَسْقُطِ الضَّغَائِنُ بَيْنَكُمْ؛ یکدیگر را عفو کنید تا کینه‌ها برچیده شود».^۱

قرآن مجید نیز خطاب به مؤمنان می فرماید: «وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا نُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ».^۲

از آثار و برکات مهم عفو دشمنان و خطاکاران این است که در بسیاری از موارد ناگهان منقلب می شوند و عداوت آن‌ها تبدیل به دوستی صمیمانه می شود که تاریخ نمونه‌های فراوانی از آن را به یاد دارد.

البته این دستور یک استثنای مهم دارد و آن این‌که در آن‌جا که دشمن عفو را نشانه ضعف ببیند یا سبب جسارت و ادامه خصومت او شود، عفو کردن غلط و شبیه ترحم بر پلنگ تیزدندان است. در این‌گونه موارد هیچ‌کس عفو را فضیلت نمی‌شمرد، بلکه نوعی بی‌تدبیری و رضایت به ادامه خشونت محسوب می‌کند. به همین دلیل در اجرای حدود اسلامی در جایی به قاضی اجازه عفو داده شده است که آثار توبه و صلاح در شخص جانی آشکار گردد.

۱. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۷۳، ح ۷۰۰۴.

۲. نور، آیه ۲۲.

أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكْتِسَابِ الْإِخْوَانِ، وَأَعْجَزُ مِنْهُ
مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ.

امام علیه السلام فرمود:

عاجزترین مردم کسی است که از به دست آوردن دوستان عاجز باشد و از
او عاجزتر کسی است که دوستانی را که به دست آورده از دست بدهد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که پیش از سید رضی رحمته الله علیه این کلام حکمت آمیز را از علی علیه السلام نقل کرده اند، ابوعلی قالی در ذیل الامالی است که جمله بالا را بدون هیچ گونه تغییری از آن حضرت نقل کرده است و ابن ابی الحدید آن را با تفاوتی در الحکم المنثور نقل می کند که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۴).

کتاب تمام نهج البلاغه این جمله حکمت آمیز را در لابه لای نامه ۳۱ که امام امیرالمؤمنین علیه السلام برای فرزندش امام مجتبی علیه السلام نوشته آورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۵۶).

شرح و تفسیر

ناتوان ترین مردم

شکی نیست که یکی از مهم ترین سرمایه های انسان در زندگی، دوستان صمیمی هستند؛ این سرمایه نه تنها برای یاری کردن انسان در برابر مشکلات، بلکه برای انس گرفتن و بهره گیری از تجربه ها و نظرات آنها ضروری است و جالب این که به دست آوردن دوستان خوب کار آسانی است؛ نه همچون به دست آوردن مال است که احتیاج به تلاش و کوشش فراوان و گاه نیاز به سرمایه گذاری های کلان دارد و نه همچون مقام است که به دست آوردنش نیاز به روابط اجتماعی قوی دارد، بلکه با سرمایه ای به دست می آید که در اختیار هر کسی هست و آن سرمایه گشاده رویی، ادب و حسن معاشرت است. بر همین اساس امام علیه السلام می فرماید: «عاجزترین مردم کسی است که از به دست آوردن دوست عاجز باشد»؛ (أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكْتِسَابِ الْإِخْوَانِ).

حدیث معروفی است از امیرمؤمنان علی علیه السلام که خطاب به مردم فرمود: «إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِطَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَحُسْنِ اللَّقَاءِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ؛ (ای مردم!) شما نمی توانید مردم را با اموال خود راضی نگه دارید، از این رو ایشان را با خوش رویی و رفتار خوب راضی نگه دارید، زیرا من از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می فرمود: شما نمی توانید خشنودی مردم را با اموال

(محدودتان) به دست آورید بنابراین با اخلاق نیکتان خشنودی آن‌ها را به دست آورید.^۱

آنگاه امام علیه السلام می‌افزاید: «و از او عاجزتر کسی است که دوستانی را که به دست آورده از دست بدهد»؛ (وَأَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مِنْ ظَفِيرِهِ مِنْهُمْ).

زیرا ممکن است به دست آوردن چیزی مقداری زحمت داشته باشد؛ ولی نگه داشتن آن سخت‌تر است، بنابراین کسی که دوستان خود را با بی‌مهری یا بی‌اعتنایی از دست دهد عاجزتر از کسی است که نتوانسته دوستی به دست آورد. در این جا این سؤال مطرح است که اگر امام علیه السلام در جمله اول می‌فرماید: «از همه مردم عاجزتر کسی است که...» چگونه بعد از آن می‌فرماید: «و از او عاجزتر کسی است که دوستانش را از دست دهد»؟ اگر جمله اول عمومیت دارد، با جمله دوم سازگار نیست.

پاسخ این سؤال روشن است و آن این‌که جمله اول عمومیت نسبی دارد و عمومیت نسبی با وجود بعضی از استثناها منافات ندارد و شبیه این تعبیر در کلمات روزانه مردم نیز زیاد است؛ مثلاً مردم می‌گویند: بدبخت‌ترین مردم کسی است که آبروی خود را از دست دهد و از او بدبخت‌تر کسی است که ایمان خود را از دست دهد. و هیچ‌گاه در عرف مردم تناقضی در میان این دو دیده نمی‌شود. در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام در غررالحکم می‌خوانیم: «مَنْ لَا صَدِيقَ لَهُ لَا دُخْرَ لَهُ؛ کسی که دوست ندارد ذخیره‌ای ندارد».^۲

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «لَقَدْ عَظُمَتْ مَنَزِلَةُ الصَّدِيقِ حَتَّىٰ إِنَّ أَهْلَ النَّارِ يَسْتَعِيْشُونَ بِهِ وَيَدْعُونَ بِهِ فِي النَّارِ قَبْلَ الْقَرِيبِ الْحَمِيمِ قَالَ اللَّهُ مُخْبِرًا عَنْهُمْ (فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ)؛ مقام دوست بسیار برجسته است تا آن‌جا که

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۸۴، ح ۲۲.

۲. غررالحکم، ح ۹۴۶۰.

دوزخیان نیز - پیش از آن که از نزدیکان کمک بخواهند - با فریاد خود، از دوست سخن می گویند همان گونه که خداوند در قرآن از آنها چنین خبر داده که می گویند: امروز نه شفاعت کننده ای داریم نه دوست گرم و پر محبتی.^۱

اصولاً دوستان خوب بهترین زینت انسان اند همان طور که امام صادق علیه السلام می فرماید: «لِكُلِّ شَيْءٍ حَلِيَّةٌ وَحَلِيَّةُ الرَّجُلِ أَوْلَادُهُ؛ هر چیزی زینتی دارد و زینت انسان دوستان هستند».^۲

در اهمیّت دوستان همین بس که از بزرگی سؤال شد: برادر بهتر است یا دوست خوب؟ گفت: برادری خوب است که دوست انسان باشد.



۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۶، ح ۱۱.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۱۱۲.

۱۳

إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ النِّعَمِ فَلَا تُنْفِرُوا أَقْصَاهَا بِقِلَّةِ الشُّكْرِ.

امام علیه السلام فرمود:

هنگامی که مقدمات نعمت‌ها به شما روی آورد ادامه آن را به واسطه کمی
شکرگزاری از خود دور نسازید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

پیش از مرحوم سید رضی ابوعثمان جاحظ عین همین عبارت را در کلمات خود آورده و بعید نیست که سید رضی از او روایت کرده باشد و از کسانی که بعد از مرحوم سید رضی بوده‌اند جماعتی آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند از جمله قاضی قاضی در دستور معالم الحکم و آمدی در غرر الحکم و زمخشری در ربیع الابرار. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۵).

در کتاب تمام نهج البلاغه این سخن حکمت‌آمیز در لابه لای دستوری که امام علیه السلام به بارانش درباره آداب دین و دنیا تعلیم داده آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۷۱۹).

شرح و تفسیر

راه تداوم نعمت‌ها

امام علیه السلام در این سخن حکمت‌آمیز به نکته دیگری درباره آثار شکر نعمت و آثار کفران اشاره می‌کند، می‌فرماید: «هنگامی که مقدمات نعمت‌ها به شما روی می‌آورد دنباله آن را به واسطه کمی شکرگزاری از خود دور نسازید»؛ (إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ النِّعَمِ فَلَا تُنْفَرُوا أَقْصَاهَا بِقِلَّةِ الشُّكْرِ).

نعمت‌ها غالباً به صورت تدریجی به انسان می‌رسد و وظیفه انسان هوشیار این است که به استقبال نعمت برود و استقبال از آن، راهی جز شکرگزاری ندارد. هرگاه با آغاز روی آوردن نعمت به شکر قلبی و زبانی و عملی بپردازد ادامه خواهد یافت و تا پایان آن نصیب انسان می‌شود و به تعبیر دیگر، به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه، نعمت‌ها مانند گروه‌های پرنندگان هستند که وقتی تعدادی از آنها بر شاخه درختی نشستند بقیه به تدریج به دنبال آنها می‌آیند و شاخه‌ها را پر می‌کنند؛ ولی اگر گروه اول صدای ناهنجاری بشنوند و یا حرکت ناموزونی ببینند فرار می‌کنند و بقیه هم به دنبال آنها می‌روند و صحنه از وجودشان خالی می‌شود.

همچنین بسیاری از نعمت‌ها به صورت تدریجی زوال می‌پذیرند؛ هرگاه

۱. «أطراف» جمع «طرف» در این جا به معنای آغاز هر چیزی است به قرینه «أقضاها» که در جمله بعد آمده، و به معنای انتهای چیزی است.

انسان در آغاز زوالش هوشیار باشد و به شکر قلبی و زبانی و عملی بپردازد مانع بازگشت و زوال تدریجی آن می‌شود.

این سخن در اصل برگرفته از قرآن مجید است که می‌فرماید: «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»؛ «به خاطر بیاورید زمانی را که پروردگارتان اعلام داشت: اگر شکرگزاری کنید (نعمت خویش را) بر شما خواهم افزود و اگر ناسپاسی کنید مجازاتم شدید است».^۱

قرآن مجید سرگذشت بسیار عبرت‌آموزی از قوم سبأ نقل می‌کند که خداوند نعمت بسیار وافر و به آن‌ها داد و فرمود: «كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبُّ غَفُورٌ»؛ «از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را به‌جا آورید؛ شهری پاک و پاکیزه در اختیار شماست و پروردگاری آمرزنده».^۲ ولی آن‌ها به کفران پرداختند و سد عظیمی که سبب آبادی کشور آن‌ها شده بود بر اثر سیلاب و عوامل دیگر درهم شکست و تمام آبادی و باغ‌ها و مزارع ویران شد به گونه‌ای که نتوانستند در آن‌جا بمانند و ناچار در اطراف متفرق شدند.

قرآن در این‌جا می‌افزاید: «ذَلِكَ جَزَايَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ»؛ «این کیفر را بر اثر کفرانشان به آن‌ها دادیم و آیا جز کفران‌کننده را کیفر می‌دهیم؟».^۳

روایات فراوانی درباره اهمیت شکر از پیغمبر اکرم ﷺ و امامان معصومین علیهم‌السلام به دست ما رسیده که اهمیت این فضیلت انسانی را آشکار می‌سازد.

امام صادق علیهما السلام می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْعَمَ عَلَيَّ قَوْمٍ بِأَلْمَوَاهِبِ فَلَمْ يَشْكُرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ وَبَالًا وَابْتَلَى قَوْمًا بِأَلْمَصَائِبِ فَصَبَرُوا فَصَارَتْ عَلَيْهِمْ

۱. ابراهیم، آیه ۷.

۲. سبأ، آیه ۱۵.

۳. سبأ، آیه ۱۷.

نِعْمَةً؛ خداوند متعال به گروهی از مردم نعمت داد، اما آن‌ها شکرش را به‌جا نیاوردند در نتیجه آن متاع مایه و بالشان شد و گروهی از مردم را به مصائبی گرفتار کرد لکن آن‌ها صبر کردند (و شکرگزار بودند) در نتیجه مصیبت‌ها به نعمت‌ها تبدیل شد.^۱

در این جا دو سؤال باقی می‌ماند:

نخست این‌که حقیقت شکر چیست؟

شکر سه مرحله دارد: مرحله قلبی که انسان از نعمت‌های خدا خشنود و راضی و سپاسگزار باشد و مرحله زبانی که آنچه درون قلب اوست بر زبان جاری سازد؛ ولی از همه مهم‌تر مرحله عملی شکر است و آن به‌طور شفاف این است که از نعمت‌های الهی درست بهره‌برداری کند و اهداف این مواهب را در نظر گیرد و به‌سوی آن اهداف حرکت کند؛ اگر خدا عقلی برای درک نیک و بد به او داده از این عقل در مسیر شیطنت استفاده نکند و اگر او را مشمول موهبت آزادی کرده از این آزادی برای پیشرفت و تکامل بهره‌گیرد نه در مسیر بی‌بندوباری و گناه و فساد. همچنین درمورد اعضای بدن که هرکدام موهبتی عظیم است و درمورد مال و ثروت و فرزند و همسر. بسیارند کسانی که شکر قلبی و زبانی دارند؛ ولی در مرحله شکر عملی مقصرند.

اگر در مفهوم شکر، آن‌گونه که گفته شد، دقت کنیم فلسفه آن نیز روشن می‌شود، زیرا این مواهب مال ما نیست ازسوی کس دیگری است و آن را برای اهداف خاصی آفریده و اگر در غیر آن اهداف به‌کار گرفته شود خیانت در آن نعمت است. از این جا پاسخ سؤال دیگری نیز روشن می‌شود که خدا چه نیازی به تشکر و سپاسگزاری ما دارد؟ ممکن است انسان‌ها با سپاسگزاری تشویق شوند و آرامش روحی پیدا کنند، خدا که نیازی به این‌ها ندارد.

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۴۱، ح ۳۱.

پاسخ: از آنچه گفته شد فهمیدیم که سخن از نیاز خدا در میان نیست؛ سخن از نیاز من است که اگر نعمت‌ها و مواهب الهی را که برای اهداف خاصی است در غیر آن به کار گیرم طبیعی است که از آن محروم خواهم شد، زیرا خداوند حکیم است و حکیم این مواهب را به افراد لایق و وظیفه‌شناس می‌دهد.

اضافه بر این کسانی که نعمت‌های الهی را ضایع می‌سازند و در غیر اهداف آن مصرف می‌کنند در واقع اهانتی به ساحت قدس پروردگار کرده‌اند و از این جهت در خور عقوبت هستند.

مَنْ ضَيَّعَهُ الْأَقْرَبُ أُتِيحَ لَهُ الْأَبْعَدُ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که نزدیکانش او را رها سازند آن‌ها که دورند (برای حمایت از او و یاری‌اش) آماده می‌شوند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب نه‌ایة الارب این جمله را در ضمن چند جمله دیگر به‌عنوان کلام علی علیه السلام نقل کرده است. میدانی نیز در مجمع الامثال آن را در کتاب خود آورده است. درست است که نویسنده نه‌ایة الارب بعد از سید رضی می‌زیسته ولی نقل آن با جمله‌های دیگر نشان می‌دهد منبعی غیر از نهج‌البلاغه داشته است همچنین میدانی هر چند بعد از مرحوم شریف رضی بوده ولی در آغاز کتاب خود منابع کتاب را ذکر کرده و نهج‌البلاغه جزء منابع آن نیست. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۵).

در کتاب تمام نهج‌البلاغه نیز این جمله ضمن بیان مشروحی که امام علیه السلام برای مالک اشتر بیان کرده است آمده و این بیان مشروح در نهج‌البلاغه نیامده و در آن کتاب منابع دیگری برای آن ذکر شده است. (تمام نهج‌البلاغه، ص ۷۴۰).

شرح و تفسیر

نتیجه بی‌مهري بستگان

امام عليه السلام در این جمله به کسانی که بستگان نزدیکشان به آنها بی‌مهري می‌کنند و رهایشان می‌سازند دلداری و امیدواری می‌دهد که نباید از این جریان مأیوس گردند؛ خداوند راه دیگری به‌روی آنها می‌گشاید؛ می‌فرماید: «کسی که نزدیکانش او را رها سازند آنها که دورند (برای حمایت از او و یاری‌اش) آماده می‌شوند»؛ (مَنْ ضَيَّعَهُ الْأَقْرَبُ أُتِيحَ لَهُ الْأَبْعَدُ).

درواقع این حکمت و رحمت الهی است که انسان‌ها به‌وسیله بستگان و دوستان نزدیک حمایت شوند؛ ولی اگر آنها به وظیفه خود عمل نکردند و به صله رحم و مسئولیت‌های دوستی پشت‌پازدند این مسئولیت را بر عهده دیگران می‌گذارد تا بنده‌اش در میان طوفان حوادث تنها نماند.

مثلاً طائفه قریش که نزدیک‌ترین نزدیکان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند نه تنها حمایتش نکردند بلکه به دشمنی با او برخاستند؛ اما خداوند دورافتاده‌ترین قبایل از قبيله قریش یعنی اوس و خزرج را به حمایت او برانگیخت که از جان و دل او را حمایت کردند و آیین او را پیش بردند و جالب این‌که اوس و خزرج با هم عداوت و دشمنی دیرینه‌ای داشتند ولی در حمایت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله متحد و متفق بودند و امثال این موضوع در طول تاریخ بسیار دیده شده است.

در حدیث پرمعنایی از امام صادق عليه السلام می‌خوانیم که برای دلداری و تسلی

خاطر می فرماید: «كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو اَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو؛ به آنچه امیدى به آن نداری از آنچه امید به آن داری امیدوارتر باش» و جالب این‌که در ذیل این حدیث اشاره به داستان موسی علیه السلام شده و می فرماید: «موسی برای به دست آوردن شعله آتشی به دنبال نوری که از درخت برمی خاست روان شد ولی در آن جا پیام نبوت را دریافت کرد».^۱

احتمال دیگری که در تفسیر این کلمه حکمت آمیز وجود دارد این است که امام علیه السلام می خواهد بفرماید: در صورتی که نزدیکان و بستگان از نیروهای یکدیگر استفاده نکنند و به هم بی اعتنا باشند دورافتادگان آن‌ها را می ربایند و از وجود آنان بهره می گیرند.

نمونه این مطلب مسئله‌ای است که در این ایام کشور ما و بسیاری از کشورها با آن روبرو هستند که «فرار مغزها» معروف است؛ هنگامی که ما از مغزهای لایق و آماده و افکار بلند و استعدادهای سرشار جوانانمان استفاده نکنیم آن‌ها از میان ما فرار کرده و دورافتادگان، از نیروهای آن‌ها استفاده می کنند که این ضایعه‌ای است بزرگ و غیر قابل جبران.

درواقع تفسیر اول دل‌داری و تسلی خاطر است به تضييع شدگان و تفسیر دوم سرزنشی است برای تضييع کنندگان.

البته تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می رسد، هرچند جمع میان دو تفسیر نیز امکان پذیر است.

«أُتِيحَ» از ماده «تَیْح» (بر وزن شَیء) در اصل به معنای مهیا شدن برای انجام کاری است و هنگامی که به باب افعال می رود به معنای مهیا کردن است و گاه به معنای مقدر ساختن نیز آمده که آن هم نوعی مهیا کردن است.

مَا كُلُّ مَفْتُونٍ يُعَاتَبُ.

امام علیه السلام فرمود:

هر شخص گرفتاری را نمی‌توان سرزنش کرد (چه بسا بی‌تقصیر باشد).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود می‌گوید: امام این سخن را به «سعد بن ابی وقاص»، «محمد بن مسلمه»، «اسامه بن زید» و «عبدالله بن عمر» فرمود در آن زمان که آن‌ها از همراهی امام برای جنگ با شورشیان جمل امتناع کردند. (و این نشان می‌دهد که ابن ابی‌الحدید آن را از جای دیگری گرفته است). اضافه بر این مرحوم شیخ مفید در کتاب خود به نام الجمل از کتاب جمل ابی‌مخنف (متوفای ۱۷۵) داستان مفصلی نقل می‌کند که چون علی علیه السلام می‌خواست به سوی بصره برای خاموش کردن آتش فتنه طلحه و زبیر حرکت کند باخبر شد که سه نفر فوق با این‌که با امام بیعت کرده بودند حاضر به همراهی امام در این مسیر نشدند. (ولی در بعضی از روایات آمده است که هیچ‌یک از این سه نفر با امام بیعت نکردند) امام علیه السلام فرمود: من شما را مجبور نمی‌کنم که با من بیایید ولی مگر با من بیعت نکرده‌اید؟ گفتند: بیعت کرده‌ایم. فرمود: پس چرا همراه من نمی‌آیید؟ هر کدام از آن‌ها عذری برای خود بیان کرد (عذرهایی ناموجه) امام در این‌جا فرمود: «لَيْسَ كُلُّ مَفْتُونٍ يُعَاتَبُ؛ هر شخص گرفتاری را نباید سرزنش کرد». سپس فرمود: برگردید خداوند مرا از شما بی‌نیاز خواهد ساخت. جمع دیگری نیز این جمله حکمت‌آمیز را در کتاب‌های خود از امام علیه السلام نقل کرده‌اند. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۶ با تلخیص).

شرح و تفسیر

سرزنش گرفتاران چرا؟

امام علیؑ در این کلام نورانی اش می فرماید: «هر شخص گرفتاری را نمی توان سرزنش کرد (چه بسا بی تقصیر باشد)»؛ (مَا كُفُّ مَفْتُونٍ يُعَاتِبُ).

سرچشمه گرفتاری ها و مشکلات و مصائبی که دامنگیر انسان می شود کاملاً مختلف است؛ گاه نتیجه مستقیم اعمال انسان است که بر اثر ندانم کاری ها، سستی ها، تنبلی ها و استفاده نکردن بموقع از فرصت ها دامن او را گرفته است. به یقین چنین شخصی درخور سرزنش است؛ ولی گاه می شود که این مشکلات کفاره گناهان انسان است و خداوند می خواهد او را به این وسیله در دنیا پاک کند. چنین کسی گرچه به سبب گناهش درخور سرزنش است ولی چون مشمول لطف الهی شده سزاوار ملامت نیست. و گاه سرچشمه آن آزمایش های الهی است که خدا می خواهد با آن مشکل و گرفتاری، بنده خود را پرورش دهد و همچون فولاد آبدیده در کوره حوادث مقاوم سازد و یا همچون طلای ناخالصی که به کوره می برند تا خالص گردد او را خالص سازد؛ در این جا نیز جای سرزنش نیست، بنابراین همه گرفتاران و بلادیدگان را نمی توان سرزنش کرد و حتی در آن جایی که انسان خود سرچشمه آن گرفتاری باشد باز گاهی جاهل قاصر است و گاه مقصر؛ تنها اگر مقصر باشد درخور سرزنش است.

این سخن تفسیر دیگری نیز دارد و آن این که «مفتون» از ماده «فتن» و «فتنه»

در اصل به معنای آزمایش کردن است؛ مثلاً هنگامی که می‌خواهند طلا را آزمایش کنند آن را به کوره می‌برند تا وضع آن روشن شود و به همین علت هر نوع فشار و گرفتاری و مشکل و گمراهی، فتنه نامیده می‌شود و مفتون به معنای فریب‌خورده است؛ همان‌گونه که دربارهٔ شخص گرفتار اشاره شد این حالت گاهی بر اثر تقصیر و گاه بر اثر قصور و گاه بدون اختیار دامن انسان را می‌گیرد به همین علت امام علیه السلام می‌فرماید: تمام کسانی که مفتون هستند سزاوار سرزنش نیستند.

تَذَلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقَادِيرِ، حَتَّىٰ يَكُونَ الْحَتْفُ فِي التَّدْبِيرِ.

امام علیه السلام فرمود:

حوادث و امور، تسلیم تقدیرها هستند تا آن جاکه گاه مرگ انسان در تدبیر
(و هوشیاری او) است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که این سخن حکمت آمیز را پیش از مرحوم سید رضی در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند مرحوم شیخ مفید در ارشاد و ابن شعبه (متوفای ۳۳۲) در کتاب تحف العقول و جاحظ (متوفای ۲۵۵) در کتاب المائة است که با تفاوتی آن را نقل کرده‌اند. و در حکمت ۴۵۹ عبارتی نزدیک به آن خواهد آمد و بعد از سید رضی هم بسیارند کسانی که آن را با همین عبارت یا شبیه آن نقل کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷).

شرح و تفسیر

پیشی گرفتن تقدیر از تدبیر

امام علیؑ در این جا به نکته مهمی اشاره می فرماید و آن این که چنان نیست که همیشه انسان های مدیر و مدبر پیروز گردند؛ گاه تقدیرات، همه تدبیرات آنها را برهم می زند. می فرماید: «حوادث و امور، تسلیم تقدیرها هستند تا آن جا که گاه مر انسان در تدبیر (و هوشیاری او) است»؛ (تَذَلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقَادِيرِ، حَتَّى يَكُونَ الْحَتْفُ فِي التَّدْبِيرِ).

هدف از بیان این نکته آن است که گرچه انسان باید در همه امور هوشیارانه و مدبرانه عمل کند؛ اما چنین نیست که از لطف خدا بی نیاز باشد. خداوند برای بیدار ساختن انسان و شکستن غرور و غفلت او گهگاه اموری مقدر می کند که برخلاف تمام تدبیرها و پیش بینی ها و مقدمه چینی های انسان است تا به او بفهماند که در پشت این دستگاه، دست نیرومندی است که هیچ کس بی نیاز از لطف و محبت او نیست.

در طول تاریخ گذشته و در زندگی خود بسیاری از این صحنه ها را دیده ایم که گاه افراد بسیار هوشیار و قوی و صاحب تدبیر ضربه هایی از تدبیر و هوشیاری خود خورده اند و دست تقدیر مسیری جز آنچه آنها می خواستند برایشان فراهم ساخته است.

در این جا تذکر این مطلب لازم است که مفهوم این سخن هرگز این نیست که

انسان دست از تدبیر و دقت و بررسی لازم در کارها بردارد و همه چیز را به گمان خود به دست تقدیر بسپارد، بلکه شعار «وَأَنَّ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»؛ «بهره انسان تنها با سعی و تلاش او ارتباط دارد»^۱ را نباید هرگز فراموش کند و به تعبیر دیگر، انسان نباید از اراده و تقدیرات الهی و این که همه چیز به دست اوست غافل شود و نیز نباید دست از تلاش و کوشش بردارد.

وَسُئِلَ ﷺ عَنْ قَوْلِ الرَّسُولِ ﷺ: «عَيَّرُوا الشَّيْبَ وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ»

إِنَّمَا قَالَ ﷺ ذَلِكَ وَالِدَيْنُ قُلٌّ، فَأَمَّا الْآنَ وَقَدْ اتَّسَعَ نِطَاقُهُ،
وَضَرَبَ بِجِرَانِهِ، فَأَمْرٌ وَمَا اخْتَارَ.

از امام ﷺ درباره این گفتار پیامبر ﷺ سؤال شد که فرموده است: «موهای سفید خود را تغییر دهید (و آن را رنگ و خضاب کنید) و خود را شبیه یهود نسازید».

امام ﷺ در پاسخ فرمود:

این سخن را پیامبر ﷺ زمانی فرمود که پیروان اسلام کم بودند اما امروز که اسلام گسترش یافته و آرامش و امنیت برقرار گشته (و دین استقرار یافته است) هر کسی مختار است (که رنگ و خضاب بکند یا نه).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که این جمله حکمت آمیز را ابوبکر باقلانی (متوفای ۳۷۲) که قبل از مرحوم سید رضی می زیسته در کتاب اعجاز القرآن آورده است و همچنین عبدالله بن معتز نیز در کتاب بدیع آن را ذکر کرده و بعد از سید رضی، زمخشری در ربیع الابرار و بسیاری از نویسندگان کتاب های مسانید صدر آن را در احادیث پیامبر اکرم ﷺ آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹).

شرح و تفسیر

تغییر حکم با تغییر شرایط

این سخن حکمت‌آمیز در واقع پاسخی است به سؤالی که بعضی از یاران امام علیه السلام درباره تفسیر یکی از سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کرده‌اند به این صورت که: «از امام علیه السلام درباره این گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد که فرموده است: موهای سفید خود را تغییر دهید (رنگ و خضاب کنید) و خود را شبیه یهود نسازید؛ (وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: غَيْرُوا الشَّيْبَ، وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ).

امام علیه السلام فرمود: «این سخن را پیامبر صلی الله علیه و آله زمانی فرمود که پیروان اسلام کم بودند اما امروز که اسلام گسترش یافته و آرامش و امنیت برقرار گشته (و اسلام استقرار یافته است) هر کسی مختار است (که رنگ و خضاب بکند یا نه)؛ (فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَلِكَ وَالَّذِينَ قُلُّ، فَأَمَّا الْآنَ وَقَدْ اتَّسَعَ نِطَاقُهُ، وَضَرَبَ بِجِرَانِهِ، فَأَمْرٌ وَمَا اخْتَارَ).

«نطاق» در اصل به معنای کمربند و یا کمربندهای خاصی است که زنان به کمر می‌بستند؛ ولی در این جا به معنای محدوده و قلمرو است، بنابراین جمله «اتَّسَعَ نِطَاقُهُ» یعنی قلمرو اسلام گسترش یافته است.

«جران» به معنای قسمت پایین گردن شتر است که به هنگام استراحت آن را بر زمین می‌نهد و تعبیر «ضَرَبَ بِجِرَانِهِ» کنایه از حاکمیت امنیت بر محیط اسلام است.

در آغاز اسلام که عدد مسلمانان کم بود و در میان آن‌ها گروهی از پیران نیز حضور داشتند پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اصرار داشت که پیران چهره جوان به خود بگیرند تا مایه ترس و وحشت دشمن شوند و نشانی از ضعف در آن‌ها دیده نشود به همین دلیل دستور خضاب و رنگ کردن صادر شد. منتها برای این که دشمنان اعم از یهود و مشرکان، از نکته این کار باخبر نشوند و دوستان نیز احساس ضعف نکنند پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این دستور را مستند به عدم شباهت با یهود کرد که این کار را به خود اجازه نمی‌دادند.

امام عَلَيْهِ السَّلَام به این نکته دقیق اشاره می‌کند که هر حکمی تابع موضوع خود است؛ اگر موضوع تغییر یابد آن حکم نیز عوض می‌شود، همان‌گونه که اگر شراب سرکه شود و یا کافر مسلمان گردد حکم آن تغییر پیدا می‌کند.

امام عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: موضوع این حکم، رعب افکندن در دل دشمنان از طریق جوان‌نمایی پیران بوده و این مربوط به زمانی است که عدد مسلمانان کم بود اما در عصر امام عَلَيْهِ السَّلَام که اسلام سراسر منطقه را فرا گرفته بود و حکومت اسلامی تثبیت یافته بود نه ترسی از مشرکان وجود داشت و نه خوفی از یهود، دیگر موضوعی برای رعب افکندن در دل دشمن از طریق رنگ کردن موهای سفید باقی نمانده بود.

در این جا دو سؤال پیش می‌آید:

سؤال اول این که ما معتقدیم: «حَلَالٌ مُّحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ حلال و حرام اسلام تا دامنه قیامت تغییر ناپذیر است»^۱. این اصل با آنچه در این حدیث آمده چگونه سازگار است؟

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود پاسخ خوبی به این سؤال داده است که با توضیحی آن را می‌آوریم: احکام شرع دو گونه است: احکامی که بر اساس

موضوعات ثابت و فطری تشریح شده مانند نماز و روزه و حج و... که تغییرپذیر نیست، همچون قوانین ثابتی که در جهان آفرینش حکم فرماست، و احکامی که بر اساس موضوعات متغیر وارد شده است که با تغییر موضوع، حکم عوض می‌شود؛ مثلاً می‌دانیم که خرید و فروش خون و اعضای بدن انسان در سابق جزء محرّمات بود، زیرا هیچ فایده مباحی نداشت ولی امروز که برای نجات جان مصدومان یا پیوند اعضا آثار حیات‌بخش دارد کاملاً قابل خرید و فروش به قیمت‌های بالاست. امثال این احکام در میان احکام اسلامی کم نیست.

مسئله رنگ‌آمیزی موهای سفید نیز که در این کلام نورانی به آن اشاره شده است از همین قبیل بوده، زیرا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمانی که یارانش کم و در میان این عده کم جمعی از ریش سفیدان بودند این دستور را صادر کرد تا چهره پیرمردان جوان شود و سبب ترس دشمن گردد (علاوه بر این که در روحیه خود آنها نیز اثر می‌گذارد و روح جوانی در آنها جوانه می‌زند) ولی هنگامی که شرایط عوض شد و جمعیت مسلمانان آن اندازه فزونی یافت که وجود پیرمردان محاسن سفید در میان آنها تأثیری در قوت و قدرت مسلمانان نداشت، طبعاً حکم هم عوض می‌شود.^۱

واضح است که حدیث «حَلَالٌ مُحَمَّدٌ...» اشاره به بخش اول است. شبیه این موضوع چیزی است که در بعضی از روایات آمده است که از امام باقر علیه السلام سؤال شد: ما شنیده‌ایم پیغمبر (و یارانش) در طواف، با سرعت و شبیه دویدن حرکت می‌کردند آیا ما هم این‌گونه عمل کنیم و یا به‌طور معمولی راه برویم؟ آن بزرگوار

۱. منظور از تغییر موضوع این نیست که خون یا اعضا عوض می‌شود و یا این که خضاب تبدیل به چیز دیگری می‌شود، بلکه مقصود آن است که شرایط و ملاک و فلسفه حکم تغییر می‌یابد؛ فلسفه‌ای که به‌منزله قید موضوع است. مثلاً خون بی‌فایده و مفید دو موضوع است و خضاب زمان ضعف مسلمانان و خضاب زمان قوت دو موضوع محسوب می‌شود.

پاسخ دقیقی به این سؤال دادند، فرمودند: پیغمبر اکرم این دستور را در ماجرای حدیبیه داد تا قریش چابکی آن حضرت و یارانش را ببینند (و بترسند) ولی جمعی از عامه به سبب غفلت از این موضوع که این یک حکم موقت و در شرایط خاصی بوده است هنوز این کار را ادامه می دهند ولی من و پدرم در طواف راه می رویم.^۱

سؤال دوم این که می دانیم خضاب یکی از مستحبات است چگونه امام علیه السلام می فرماید: امروز هرکس مخیر است بین خضاب و ترک آن؟

پاسخ این سؤال این است که در آن زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای یاران مسن خود الزام کرده بود که خضاب کنند و امام علیه السلام می فرماید: آن الزام اکنون برطرف شده و هرکس آزاد است و این امر منافاتی با استحباب خضاب ندارد، زیرا ممکن است آثار دیگری در روحیه خود انسان و همسر و فرزندان و اطرافیان او داشته باشد.^۲



۱. وسائل الشیعه، ج ۹ باب ۲۹ از ابواب طواف ح ۲. (با کمی تلخیص و اقتباس)؛ فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۲۶.

۲. بهج الصباغه، ج ۲ ص ۴۸۳.

فِي الَّذِينَ اعْتَزَلُوا الْقِتَالَ مَعَهُ: خَذَلُوا الْحَقَّ، وَلَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ.

امام علیؑ در مورد کسانی که از جنگ در رکاب حضرت کناره گیری کردند فرمود: حق را تنها گذاشتند و باطل را یاری نکردند!

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰) در کتاب امالی خود این جمله حکمت آمیز را با تفاوتی و در ضمن حدیث مشروح تری آورده است که ابوبکر هذلی می گوید: حارث بن حوط لیشی به امیرمؤمنان علیؑ عرض کرد: ای امیرمؤمنان من فکر می کنم طلحه و زبیر و عایشه بر حق بودند (به ملاحظه سوابق آنها) امام علیؑ فرمود: ای حارث! تو پایین پای خود را نگاه کردی و بالای سرت را ندیدی (اشاره به این که تنها به بعضی از حوادث گذشته قناعت کردی و حوادثی را که بعد از آن و امروز رخ داده است نمی بینی) سپس امام افزود: حق و باطل را به وسیله اشخاص نمی توان شناخت، باید نخست حق را بشناسی و سپس پیروان آن را و باطل را بشناسی، آن گاه کسانی را که از آن پرهیز کردند. حارث گفت: چه مانعی دارد که من مانند «عبدالله بن عمر» و «سعد بن مالک» باشم (که نه با تو در جنگ جمل همراه شدند و نه مخالفت کردند)؟ امیرمؤمنان فرمود: «إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ وَ سَعْدًا خَذَلَا الْحَقَّ وَ لَمْ يَنْصُرَا الْبَاطِلَ مَتَى كُنَّا إِمَامَيْنِ فَيَتَّبَعَانِ؛ عبدالله بن عمر و سعد بن مالک (سعد بن ابی وقاص) دست از یاری حق برداشتند و باطل را نیز یاری نکردند. آنها چه زمانی پیشوا بوده اند که از آنها پیروی شود؟». نویسنده مصادر نهج البلاغه بعد از ذکر این داستان می گوید: جماعتی از دانشمندان مانند جاحظ، یعقوبی و ابن جوزی بخش هایی از این ماجرا را در کتاب های خود آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۹).

در کتاب تمام نهج البلاغه نیز داستانی قریب به همین مضمون با ذکر کلام مشروحی از امام علیؑ آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۴۲۶).

شرح و تفسیر

بی طرف‌های منفی

همان‌گونه که در سند این حکمت آمد، این سخن حکیمانه امام علیه السلام مربوط به بعضی افراد سرشناس از مسلمانان مانند «سعد بن ابی وقاص» و «عبدالله بن عمر» است که در جنگ جمل و صفین با امام علیه السلام همراهی نکردند و به دشمنان او نیز نپیوستند، بلکه بی طرف ماندند و به عذرهای واهی متوسل شدند. امام علیه السلام درباره آن‌ها می‌فرماید: «حق را تنها گذاشتند و باطل را یاری نکردند»؛ (خَذَلُوا الْحَقَّ، وَلَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ).

اشاره به این‌که گرچه آن‌ها به یاری باطل نشتافتند و در صف مقابل ما قرار نگرفتند؛ ولی چون به یاری حق نیز برخاستند و به پیام قرآن که می‌گوید: ﴿فَقَاتِلُوا اللَّيَّاتِ تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ﴾؛ «با آن گروه ظالمی که بر ضد پیروان حق (و امام مسلمین) برخاسته‌اند بجنگید تا به فرمان خدا گردن نهند»^۱ عمل نکردند درخور هرگونه سرزنش و ملامت‌اند.

درباره این‌که آیا این گروه با علی علیه السلام بیعت کرده بودند ولی در مسئله مبارزه با اصحاب جمل و جنایت‌کاران شام کوتاه آمده بودند یا از ابتدا زیر بار بیعت نرفته بودند؟ در میان مورخان اختلاف نظر است. در بعضی از نقل‌ها آمده که این‌ها بیعت را پذیرفتند ولی به فرمان امام علیه السلام در مبارزه با اهل باطل عمل نکردند و مطابق

برخی دیگر از نقل‌ها از ابتدا زیر بار بیعت با آن حضرت نرفتند و جزء اقلیت ناچیزی بودند که بر خلاف جمهور مسلمین از بیعت با امام علیه السلام سر باز زدند. مرحوم علامه شوشتری معتقد است: اکثر روایات حاکی از آن است که این گروه بیعت نکردند.^۱

در این جا این سؤال پیش می‌آید که اگر آن‌ها بیعت نکردند چگونه امام علیه السلام انتظار داشت به لشکر او پیوندند و با باطل مبارزه کنند؟

پاسخ این سؤال روشن است، زیرا اولاً جمهور مسلمانان و اکثریت قاطع مهاجران و انصار بیعت کرده بودند و این حجت برای همه مردم بود و ترک بیعت گناه بزرگی بود که از آن‌ها سرزد. ثانیاً به فرض که آن‌ها بیعت نکرده باشند ولی وظایف یک مسلمان را باید انجام دهند و به آیات قرآن باید عمل کنند یعنی همان‌گونه که نماز و روزه و حج را باید انجام دهند، به آیه شریفه **﴿فَقَاتِلُوا اللَّيْئِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ﴾** نیز باید گردن نهند. این یک وظیفه اسلامی است که به بیعت ربطی ندارد.

به خصوص این که در حدیثی نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: **«السَّائِئُ عَنِ الْحَقِّ شَيْطَانٌ أُخْرَسٌ»**؛ کسی که درباره حق بی طرف و بی تفاوت بماند و سکوت اختیار کند شیطان گنگی است.^۲ به‌ویژه این که کناره‌گیری این‌گونه افراد که به عنوان شخصیت‌های معروف جامعه اسلامی شناخته می‌شدند ضربات شدیدتری بر پیکر حق وارد می‌کرد.

قابل توجه این که ابن عبدالبر در کتاب استیعاب در شرح حالات «عبدالله بن عمر» می‌نویسد که به هنگام وفات می‌گفت: هیچ چیز ناراحت کننده‌ای از امر دنیا در دلم نیست جز این که با آن گروه ستمگر همراه علی بن ابی طالب پیکار نکردم.^۳

۱. شرح نهج البلاغه مرحوم تستری، ج ۹، ص ۵۷۷.

۲. شرح نهج البلاغه مغنیه، ج ۴، ص ۲۲۷.

۳. مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷.

مَنْ جَرَى فِي عِنَانٍ أَمَلَهُ عَثْرٌ بِأَجَلِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که در مسیر آرزوهایش گام بردارد در (دام) مرگ خواهد افتاد!^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این جمله حکمت آمیز در کتاب المائة ابو عثمان جاحظ که قبل از سید رضی می‌زیسته آمده است و در کتاب طراز به صورت فصیح‌تری: «مَنْ أَرْخَىٰ عِنَانًا أَمَلَهُ» دیده می‌شود و از عبارت فتال نیشابوری در کتاب روضة الواعظین استفاده می‌شود که امیرمؤمنان این جمله را در لابه‌لای چندین جمله حکمت آمیز دیگر بیان فرموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰) و کتاب تمام نهج البلاغه این جمله را در لابه‌لای خطبه سی و پنجم نهج البلاغه آورده در حالی که مرحوم سید رضی آن را در این خطبه نیآورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۴۷۶).

شرح و تفسیر

نتیجه تسلیم شدن در برابر آرزوها

امام علیؑ در این گفتار کوتاه و حکمت آمیز خود به مسئله طول آرزوها و سرنوشتی که دامان انسان را می‌گیرد اشاره کرده، می‌فرماید: «کسی که در مسیر آرزوها گام بردارد در (دام) مر خواهد افتاد»؛ (مَنْ جَرَى فِي عِنَانِ أَمَلِهِ عَثَرَ بِأَجَلِهِ^۱). «أمل» به معنای هر نوع آرزوست؛ خواه آرزوی معقول باشد یا نامعقول، از این رو این واژه در مورد معصومان علیهم السلام و اشخاص برجسته نیز به کار رفته، آن‌ها را کعبه آمال می‌نامند و حتی خداوند به عنوان «منتهی الأمل» شمرده شده که همان آخرین نقطه آرزوست. در مناجات «مفتقرین» از مناجات پانزده گانه امام سجاد علیهما السلام می‌خوانیم: «يَا مُنْتَهَى أَمَلِ الْإِمْلِينَ» و در حدیث نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَلَوْ لَا الْأَمَلُ مَا رَضَعَتْ وَالِدَةُ وَلَدَهَا وَلَا عَرَسَ غَارِسُ شَجَرًا؛ آرزو مایه رحمت برای امت من است و اگر آرزو نبود هیچ مادری فرزندش را شیر نمی‌داد و هیچ باغبانی درختی نمی‌کاشت».^۲ زیرا آرزو است که انسان را به تلاش و کوشش برای رسیدن به اهداف برتر و بالاتر وامی‌دارد.

۱. «با» در «بِأَجَلِهِ» همان‌گونه که جمعی از محققان گفته‌اند به معنای «فی» است؛ یعنی چنین شخصی که اختیار خود را به دست آرزوها سپرده در مرگش سقوط می‌کند در حالی که عمل مثبتی انجام نداده است.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۵.

ولی همین آرزو هرگاه به صورت نامعقول درآید و تبدیل به آرزوهای دورودراز و دست نیافتنی شود انسان را چنان به خود مشغول می‌دارد که از همه چیز حتی خداوند و مر و معاد غافل می‌شود و چنان سرگرم می‌گردد که ناگهان مرگش فرامی‌رسد در حالی که دستش از همه چیز تهی است.

تعبیر «مَنْ جَرَى...» (و مطابق برخی نقل‌ها: «مَنْ أَرْخَى عِنَانَ أَمَلِهِ»؛ کسی که لجام آرزو را سست و رها کند) اشاره به همین آرزوهاست و به تعبیر دیگر، آرزو تشبیه به مرکب سرکشی شده که اگر عنان و زمام آن را رها کنند طغیان می‌کند و انسان را در پرتگاه می‌افکند.

درباره طول امل و درازی آرزوها و پیامدهای سوء آن بحث گسترده‌ای در روایات معصومان علیهم‌السلام آمده است که به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه‌السلام می‌خوانیم: «الْأَمَلُ يُفْسِدُ الْعَمَلَ وَيُفْنِي الْأَجَلَ؛ آرزوهای دراز اعمال انسان را تباه می‌کند و مر را به فراموشی می‌افکند».^۱

در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «الْأَمَلُ سُلْطَانُ الشَّيَاطِينِ عَلَى قُلُوبِ الْغَافِلِينَ؛ آرزوی دورودراز مایه سلطه شیاطین بر دل‌های غافلان است».^۲ باز در حدیثی از همان حضرت آمده است: «الْأَمَلُ كَالسَّرَابِ يُغْرُ مَنْ رَأَهُ وَيُخْلِفُ مَنْ رَجَاهُ؛ آرزوهای دورودراز همچون سراب است، بیننده را می‌فریبد و آن‌کس را که به آن دل ببندد مأیوس می‌سازد».^۳

۱. غررالحکم، ح ۷۲۵۲.

۲. همان، ح ۷۲۰۶.

۳. همان، ح ۷۲۰۷.

أَقِيلُوا نَوِي الْمُرُوءَاتِ عَثْرَاتِهِمْ، فَمَا يَعْتُرُ مِنْهُمُ عَاثِرٌ
إِلَّا وَيَدُ اللَّهِ بِيَدِهِ يَرْفَعُهُ.

امام علیه السلام فرمود:

از لغزش‌های افراد باشخصیت و جوانمرد چشم‌پوشی کنید، چرا که
هیچ‌کس از آن‌ها گرفتار لغزش نمی‌شود مگر این‌که دست‌خدا به دست اوست
و او را بلند می‌کند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم کلینی در کتاب کافی این حدیث را از امام صادق علیه السلام با تفاوتی نقل کرده است (که قاعدتاً از اجدادش از امیرمؤمنان علیه السلام دریافت فرموده است) و ابن قتیبه در عیون الاخبار و ابن ابی‌الحدید نیز در شرح نهج البلاغه خود آن را با سند خود نقل کرده و آمدی نیز در غررالحکم آن را با تفاوتی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱).

در کتاب تمام نهج البلاغه نیز در ضمن یکی از وصایای مشروح امیرمؤمنان علیه السلام ذکر شده است (تمام نهج البلاغه، ص ۷۱۴).

شرح و تفسیر

چشم‌پوشی از لغزش جوانمردان

امام علیه السلام در این کلمه حکمت‌آمیز به لغزش‌هایی اشاره می‌کند که گاه از اشخاص باشخصیت سرمی‌زند و به همگان توصیه می‌فرماید که از آن چشم‌پوشند. می‌فرماید: «از لغزش‌های افراد باشخصیت و جوانمرد چشم‌پوشی کنید، چراکه هیچ‌کس از آن‌ها گرفتار لغزش نمی‌شود مگر این‌که دست خدا به دست اوست و او را بلند می‌کند»؛ (أَقِيلُوا ذَوِي الْمُرُوءَاتِ عَثْرَاتِهِمْ، فَمَا يَعْتُرُ مِنْهُمُ عَائِرٌ إِلَّا وَيَدُ اللَّهِ بِيَدِهِ يَرْفَعُهُ).

«اقیلوا» از ماده «اقاله» در اصل به معنای بازپس گرفتن معامله در زمانی است که خریدار، پشیمان می‌شود، سپس به هر نوع چشم‌پوشی اطلاق شده است. «مروءات» جمع «مروءه» به معنای شخصیت و جوانمردی است. «عثرات» جمع «عثره» به معنای لغزش و خطاست.

روشن است که هر انسانی - به جز معصومان علیهم السلام - در زندگی خود گرفتار لغزش یا لغزش‌هایی می‌شود. اگر او فرد باشخصیت و نیکوکاری باشد باید به دلیل حسن اعمال و رفتار از این لغزش‌ها چشم‌پوشی کرد؛ هرگونه نقل آن برای دیگران یا سرزنش یا بزرگ‌نمایی کاری است خطا و برخلاف انصاف و جوانمردی، زیرا خدا هم مدافع این‌گونه افراد است. امام علیه السلام می‌فرماید: هرگاه یکی از این افراد نیکوکار و باشخصیت زمین بخورد خداوند بلافاصله وی را از زمین بلند می‌کند و اجازه نمی‌دهد آبروی او برود.

از این جمله حکمت آمیز دو نتیجه می توان گرفت: نتیجه اول که در متن جمله آمده این است که لغزش های نیکوکاران و افراد پاک و باتقوا را باید نادیده گرفت و حسن ظن به آنها را نباید با این لغزش ها به سوءظن مبدل کرد. این همان چیزی است که در روایت معروف که به صورت ضرب المثل درآمده می خوانیم: «الْجَوَادُ قَدْ يَكْبُؤُ» یا «قَدْ يَكْبُؤُ الْجَوَادُ» (اسب ارزشمند و کارآمد گاه ممکن است گرفتار لغزشی شود) و در بعضی از عبارات، این جمله به آن افزوده شده که «الضَّارُّمُ قَدْ يَنْبُؤُ؛ شمشیر برنده نیز گاهی کارگر نمی شود».

نتیجه دوم این است که اگر راه تقوا و نیکوکاری و جوانمردی را پیش گیریم خداوند به هنگام لغزش ها ما را تنها نمی گذارد و دست ما را می گیرد و از زمین بلند می کند و آبروی ما را حفظ می فرماید.



قُرِنَتِ الْهَيْبَةُ بِالْخَيْبَةِ وَالْحَيَاءُ بِالْحِرْمَانِ، وَالْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ،
فَإَنْتَهَرُوا فُرْصَ الْخَيْرِ.

امام علیه السلام فرمود:

ترس (ناجبا) با ناامیدی مقرون است و کمروبی با محرومیت همراه.
فرصت‌ها همچون ابر در گذرند؛ از این رو، فرصت‌های نیک را غنیمت بشمارید
(و پیش از آن که از دست برود، از آن استفاده کنید).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

جمعی از دانشمندان اسلامی این حدیث را پیش از سید رضی در کتاب‌های خود آورده‌اند از جمله ابن عبد ربه (متوفای ۳۲۸) در عقد الفرید و ابن قتیبہ (متوفای ۲۷۶) در عیون الاخبار و ابن شعبه (متوفای ۳۳۲) در تحف العقول البته با تفاوتی. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱).
در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله‌های حکمت‌آمیز در ضمن خطبه‌ای معروف به خطبه الوسيلة با تفاوت‌هایی آمده است که با این جمله شروع می‌شود «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَعَ الْأَوْهَامَ أَنْ تَنَالَ وَجُودَهُ». (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۴).

شرح و تفسیر

نتیجه ترس و کم‌رویی

امام علیؑ در این سخن پرمعنای خود به سه نکته مهم اشاره می‌کند:
نخست می‌فرماید: «ترس (ناجبا) با ناامیدی مقرون است»؛ (قُرِنَتِ الْهَيْبَةُ بِالْخَيْبَةِ).

بدون شک ترس از عوامل و اشیای خطرناک، حالتی است که خداوند برای حفظ انسان، در وجود او قرار داده است. هنگامی که حادثه خطرناکی رخ می‌دهد یا موجود خطرناکی به انسان حمله می‌کند و او خود را قادر به دفاع نمی‌بیند ترس بر او غالب می‌شود و خود را به سرعت از صحنه دور می‌سازد این‌گونه ترس، منطقی و موهبت الهی برای حفظ انسان از خطرات است. هرگاه سیلاب عظیمی حرکت کند و انسان خود را در مسیر آن ببیند و بترسد و با سرعت خود را کنار بکشد چه کسی می‌گوید این صفت مذموم است؟ ترس بجا سپری است در برابر این‌گونه حوادث.

ولی ترس ناجبا که ناشی از توهم یا ضعف نفس یا عدم مقاومت در مقابل مشکلات باشد به یقین مذموم و نکوهیده است و این‌گونه ترس‌هاست که انسان را از رسیدن به مقاصد عالیه بازمی‌دارد. به همین دلیل از قدیم گفته‌اند: شجاعان اند که به موفقیت‌های بزرگ دست می‌یابند.

شاعر می‌گوید:

مَنْ رَاقَبَ النَّاسَ مَاتَ هَمًّا وَفَازَ بِاللَّذَةِ الْجَسُورِ

«کسی که ملاحظه سخنان این و آن را کند (و از آن بترسد) از غصه می میرد؛ ولی افراد جسور و شجاع به لذات و کامیابی ها می رسند».

واژه «هیبه» گاه به معنای شکوه و جلال آمده که موجب خوف دیگران می شود و گاه به معنای ترس است و در جمله بالا معنای دوم اراده شده است آن هم ترس بیجا، و واژه «خبیة» به معنای خسران و شکست و ناکامی و محرومیت است و این دو همواره با هم قرین اند، بنابراین، امام علیه السلام با این کلام می خواهد پیروان خود را به شجاعت در تمام امور دعوت کند.

در جمله کوتاه و پرمعنای دوم می فرماید: «کم رویی با محرومیت همراه است»؛ (وَالْحَيَاءُ بِالْحِزْمَانِ).

«حیاء» مانند هیبت دو معنا دارد: یکی ارزش و دیگری ضد ارزش؛ حیای ارزشمند آن است که انسان از هر کار زشت و گناه و آنچه مخالف عقل و شرع است پرهیزد و حیای ضد ارزش آن است که انسان از فراگرفتن علوم و دانش ها و یا سؤال کردن از چیزهایی که نمی داند یا احقاق حق در نزد قاضی و جز او اجتناب کند، همان چیزی که در عرف، از آن به کم رویی ناشی از ضعف نفس تعبیر می شود. منظور امام علیه السلام در گفتار مورد بحث، معنای دوم است که انسان را گرفتار محرومیت ها می سازد.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْحَيَاءُ حَيَاءَانِ: حَيَاءُ عَقْلِ وَ حَيَاءُ حُمْقٍ فَحَيَاءُ الْعَقْلِ هُوَ الْعِلْمُ، وَ حَيَاءُ الْحُمْقِ هُوَ الْجَهْلُ؛ شرم و حیا دو گونه است: حیای عاقلانه و حیای احمقانه؛ حیای عاقلانه از علم سرچشمه می گیرد و حیای احمقانه از جهل»^۱.

در حدیثی نیز از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «الْحَيَاءُ عَلَى وَجْهَيْنِ: فَمِنْهُ

ضَعْفٌ وَمِنْهُ قُوَّةٌ وَإِسْلَامٌ وَإِيمَانٌ؛ حیا دو گونه است: قسمی از آن ضعف و ناتوانی و قسمی دیگر، قوت و اسلام و ایمان است.^۱

در حدیث دیگری در غررالحکم از علی علیه السلام آمده است: «مَنْ اسْتَحْيَى مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ فَهُوَ أَحْمَقُّ؛ کسی که از گفتن حق شرم کند احمق است».^۲

بعضی از علما در تعریف حیا چنین گفته‌اند: «حیا ملکه‌ای نفسانی است که سبب انقباض و خودداری نفس از انجام کارهای قبیح و انزجار از اعمال خلاف آداب به سبب ترس از ملامت می‌شود». البته این همان حیای ممدوح و بارزش است.

در تفسیر حیای مذموم گفته‌اند: «همان انقباض نفس و خودداری از انجام کارهایی است که قبیح نیست، بلکه لازم است که انسان بر اثر کم‌رویی آن را ترک می‌کند».^۳

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در این باره می‌خوانیم: «مَنْ رَقَّ وَجْهُهُ رَقَّ عِلْمُهُ؛ افراد کم‌رو کم‌دانش‌اند».^۴

آن‌گاه امام علیه السلام در سومین جمله حکمت‌آمیز به اهمیت استفاده از فرصت‌ها پرداخته، می‌فرماید: «فرصت‌ها همچون ابر در گذرند، از این رو فرصت‌های نیک را غنیمت بشمارید (و پیش از آن که از دست برود از آن‌ها استفاده کنید)؛ (وَالْفُرْصَةُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ^۵، فَأَنْتَهَرُوا فُرْصَ الْخَيْرِ).

منظور از فرصت، آماده شدن کامل اسباب کار خوب است مانند این که تمام

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۴۲.

۲. غررالحکم، ج ۹۸۸.

۳. سفینة البحار، ماده حیا.

۴. کافی، ج ۲، ص ۱۰۶، ح ۳.

۵. «السحاب» به گفته لسان العرب جمع «سحابة» به معنای ابر است و جمع الجمع آن «سُحُب» بر وزن «کُتُب» است.

مقدمات تحصیل علم برای کسی فراهم گردد؛ هم تن سالم دارد، هم هوش و استعداد، هم استاد لایق و هم فضای آموزشی خوب که در عرف نام آن را فرصت می‌گذارند و از آن‌جایی که فرصت‌ها ترکیبی از عوامل متعددی است و هرکدام از این عوامل ممکن است بر اثر تغییراتی زایل شود از این رو فرصت‌ها زودگذرند.

لذا در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می‌خوانیم: «الْفُرْصَةُ سَرِيعَةُ الْفَوْتِ بِطَبِئَةِ الْعَوْدِ؛ فرصت به سرعت از دست می‌رود و به زحمت به دست می‌آید».^۱

به همین دلیل روایات فراوانی در باب «اغتنام فرصت» وجود دارد و به ما دستور داده‌اند فرصت‌ها را غنیمت بشمریم، چراکه ترک آن اندوه‌بار است.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در نامه ۳۱ نهج البلاغه در ضمن وصایایی که به فرزند دلبندش امام مجتبی علیه السلام می‌کند می‌فرماید: «بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً؛ به سراغ استفاده از فرصت برو پیش از آن‌که (از دست برود و) مایه اندوه گردد».

به هر حال تمام مواهب الهی که در دنیا نصیب انسان می‌شود فرصت‌های زودگذرند؛ جوانی، تندرستی، امنیت، آمادگی روح و فکر، بلکه عمر و حیات انسان همگی فرصت‌های زودگذری هستند که اگر آن‌ها را غنیمت نشمریم و بهره کافی نگیریم نتیجه‌ای اندوه‌بار خواهد داشت.

ای دل به کوی عشق گذاری نمی‌کنی اسباب، جمع داری و کاری نمی‌کنی
چوگان حکم در کف و گویی نمی‌زنی بازِ ظفر به دست و شکاری نمی‌کنی
ترسم کزین چمن نبری آستین گل کز گلشنش تحمل خاری نمی‌کنی



لَنَا حَقٌّ، فَإِنْ أَعْطَيْنَاهُ، وَإِلَّا رَكِبْنَا أَعْجَازَ الْإِبِلِ، وَإِنْ طَالَ السَّرَى.

امام عليه السلام فرمود:

ما را حقی است که اگر به ما داده شود (آزادیم) و الا (همچون اسیران و بردگانی خواهیم بود که) در عقب شتر سوار خواهیم شد، هر چند حرکت آن شتر زمانی طولانی در تاریکی بگذرد.^۱

سید رضی در ادامه این سخن می‌گوید: «این کلام از سخنان لطیف و فصیح امام است و معنای آن این است که اگر حق ما به ما داده نشود همچون افراد خوار و بی‌مقدار خواهیم بود و این بدان سبب است که کسی که پشت سر دیگری سوار

۱. سند گفتار حکیمانه:

طبری (متوفای ۳۱۰) در تاریخ خود در حوادث سنه ۲۳ آن را ضمن خطبه‌ای از امام نقل کرده است و از هری در کتاب تهذیب اللغة نیز آن را آورده است. مورخان نوشته‌اند که این سخن جزء خطبه ۷۴ بوده است که امام در روز شوری بعد از مرگ عمر و اجتماع شش نفر برای انتخاب خلیفه فرموده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۱۳۳).

در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله ضمن خطبه ۳۸ (طبق شمارش همان کتاب) نقل شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۳۹۷). در بعضی از نقل‌ها آمده است که امیرمؤمنان عليه السلام این سخن را درباره ماجرای سقیفه فرمود. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۲۵۲).

بر مرکب می شود در قسمت عقب مرکب خواهد بود، همچون برده و اسیر
 و مانند آن‌ها؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَهَذَا مِنْ لَطِيفِ الْكَلَامِ وَفَصِيحِهِ وَمَعْنَاهُ أَنَا إِنْ لَمْ
 نُعْطَ حَقَّنَا كُنَّا أَدْلَاءُ وَذَلِكَ أَنَّ الرَّدِيفَ يَرْكَبُ عَجْزَ الْبَعِيرِ كَالْعَبْدِ وَالْأَسِيرِ وَمَنْ
 يَجْرِي مَجْرَاهُمَا).

شرح و تفسیر

اگر حق ما را بگیرند...

این جمله حکمت‌آمیز خواه مقارن ایام سقیفه گفته شده باشد یا در شورای شش نفره عمر برای انتخاب خلیفه پس از او، اشاره به مسئله خلافت می‌کند که حق مسلم اهل بیت علیهم‌السلام و امیر مؤمنان علی علیه‌السلام بود، حضرت می‌فرماید: «ما را حقی است که اگر به ما داده شود (آزادیم) وگرنه (همچون اسیران و بردگانی خواهیم بود که) در عقب شتر سوار خواهیم شد، هرچند حرکت آن شتر، زمانی طولانی در تاریکی بگذرد»؛ (وَقَالَ علیه‌السلام: لَنَا حَقٌّ، فَإِنْ أُعْطِينَاهُ، وَإِلَّا رَكِبْنَا أُعْجَازَ الْإِبِلِ، وَإِنْ طَالَ السَّرَى).

با توجه به این که «اعجاز» جمع «عَجَز» به معنای پشت و «سری» به معنای سیر شبانه است مفسران درباره این که منظور از این تشبیه چیست؟ احتمالاتی داده‌اند: مرحوم سید رضی می‌گوید: «این کلام از سخنان لطیف و فصیح امام است و معنای آن این است که اگر حق ما به ما داده نشود همچون افراد خوار و بی‌مقدار خواهیم بود و این بدان سبب است که کسی که پشت سر دیگری سوار بر مرکب می‌شود در قسمت عقب مرکب خواهد بود، همچون برده و اسیر و مانند آنها»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَهَذَا مِنْ لَطِيفِ الْكَلَامِ وَفَصِيحِهِ، وَمَعْنَاهُ: أَنَا إِنْ لَمْ نُعْطَ حَقَّنَا كُنَّا إِذْلَاءً وَذَلِكَ أَنَّ الرَّدِيفَ يَرْكَبُ عَجْزَ الْبَعِيرِ كَالْعَبْدِ وَالْأَسِيرِ وَمَنْ يَجْرِي مَجْرَاهُمَا).

تفسیر دیگر این که اگر حق ما را به ما ندهند به زحمت و مشقت فراوان

خواهیم افتاد همان گونه که شخص ردیف دوم به هنگام سوار شدن بر شتر چنین حالی را خواهد داشت.

تفسیر سوم این که اگر ما به حقمان نرسیم مخالفان ما برای مدتی طولانی ما را به عقب خواهند انداخت و ما هم طبق فرموده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صبر می کنیم و برای گرفتن حق خویش دست به شمشیر نخواهیم برد.

این احتمال نیز بعید نیست که هر سه تفسیر در مفهوم کلام امام علیه السلام جمع باشد به این معنا که اگر ما از حق خود محروم سازند هم ما را به خواری می کشانند و هم به زحمت و مشقت می افکنند و هم مدت طولانی ما را از حقمان محروم می دارند و به فرمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ناچاریم صبر کنیم.

هر یک از این تفسیرهای سه گانه را انتخاب کنیم اشاره به این نکته است که مخالفان ما افراد بی رحمی هستند که تنها به غصب حق ما قناعت نمی کنند، بلکه اصرار دارند ما را به ذلت و زحمت بیفکنند و هرچه بیشتر، رسیدن ما را به حقمان تأخیر بیندازند، همان گونه که تاریخ، این واقعیت را نشان داد که دشمنان امام علیه السلام هفتاد سال بر فراز تمام منابر در سراسر جهان اسلام آن حضرت را لعن کردند و فرزندانش را در کربلا به خاک و خون کشیدند و خاندان او را به اسارت بردند و آنچه از ظلم و ستم از دستشان برمی آمد روا داشتند ولی آن ها صبر کردند، تا این شب تاریک و سیاه و ظلمانی برطرف شود و البته باور ما این است که پایان این شب سیاه و ظلمانی همان ظهور مهدی موعود علیه السلام خواهد بود که در آن زمان حق به صاحب حق می رسد و جهان دگرگون می شود و عالم دیگری جای این عالم ظلمانی را خواهد گرفت.

مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که عملش او را (در پیمودن مدارج کمال) کند سازد
نسبش به او سرعت نخواهد بخشید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

ابن اثیر در کتاب نهاییه همین کلام حکمت‌آمیز را با تفاوتی نقل کرده که نشان می‌دهد آن را از جای دیگری گرفته است و نیز ابن عبدربه (متوفای ۳۲۸) در عقد الفرید و آمدی در غررالحکم آن را از علی علیه السلام نقل کرده‌اند در حالی که فخر رازی در تفسیر خود آن را (ذیل آیه ۸۱ سوره بقره) از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است (و این دو منافاتی با هم ندارد، زیرا امیرمؤمنان علیه السلام باب مدینه علم النبی صلی الله علیه و آله است و علوم زیادی را از پیامبر صلی الله علیه و آله فراگرفته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴).

قابل توجه این‌که مرحوم سید رضی در حکمت ۳۸۹ عین این جمله را آورده و نسخه دیگری با کمی تفاوت برای آن ذکر کرده است.

کتاب تمام نهج البلاغه این جمله‌های حکمت‌آمیز را نیز در ضمن خطبه‌ای معروف به «خطبة الوسيلة» آورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۹).

شرح و تفسیر

مرد عمل باش!

امام علیه السلام در این سخن پربار و حکمت آمیز به اهمیت عمل صالح و نیک در سرنوشت انسان اشاره می فرماید و تلویحاً کسانی را که بر نسب خود تکیه می کنند در خطا می شمرد، می فرماید: «کسی که عملش او را (در پیمودن مدارج کمال) کند سازد نَسَبِش به او سرعت نخواهد بخشید»؛ (مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ).

قرآن مجید و روایات اسلامی در جای جای خود بر فرهنگ عمل تکیه کرده و آن را مقدم بر هر چیز شمرده اند و این آیه شریفه قرآنی که به صورت شعار برای مسلمانان درآمده شاهد این گفتار است: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۱.

درست است که نسب عالی یکی از مزایای اجتماعی افراد محسوب می شود ولی در واقع جنبه تشریفاتی دارد؛ آنچه به حقیقت و واقعیت مقرون است اعمال خود انسان است و بسیار دیده ایم افرادی که از خانواده های پایین بودند به سبب جد و جهد و تلاش و کوشش به مقامات عالی رسیدند در حالی که افراد دیگری با نسب های عالی بر اثر سستی و تنبلی خوار و بی مقدار شدند.

از آنچه گفتیم روشن می شود که عمل در این جا - برخلاف آنچه ابن ابی الحدید نگاشته است - به معنای عبادت نیست بلکه هرگونه عمل مثبت معنوی و مادی را شامل می شود.

۱. حجرات، آیه ۱۳.

در حدیث معروف و مشروحی این حقیقت در لباس دیگری از امام سجاد علیه السلام نقل شده است و خلاصه آن چنین است که «اصمعی» می‌گوید: شبی مهتابی در مکه بودم هنگامی که اطراف خانه خدا طواف می‌کردم صدای زیبا و غم‌انگیزی گوش مرا نوازش داد. به دنبال صاحب صدا می‌گشتم که چشمم به جوان زیبا و خوش قامتی افتاد که آثار نیکی از او نمایان بود. دست در پرده خانه کعبه افکنده بود و با جمله‌های پرمعنا و تکان‌دهنده‌ای با خدا مناجات می‌کرد. مناجات او مرا سخت تحت تأثیر قرار داد. آن قدر ادامه داد و گفت و گفت که مدهوش شد و به روی زمین افتاد. نزدیک رفتم و سرش را به دامن گرفتم و به صورتش خیره شدم، دیدم امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام است. سخت به حال او گریستم. قطره اشکم بر صورتش افتاد و به هوش آمد و فرمود: «مَنْ الَّذِي أَشْغَلَنِي عَنْ ذِكْرِ مَوْلَايَ؛ کیست که مرا از یاد مولایم به خود مشغول داشته است؟» عرض کردم: «اصمعی» هستم ای سید و مولای من! این چه گریه و چه زاری‌ای است؟ تو از خاندان نبوت و معدن رسالتی؛ مگر خدا در مورد شما نفرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱؟ امام برخاست و نشست و فرمود: «هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَهُ وَأَحْسَنَ وَلَوْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا وَخَلَقَ النَّارَ لِمَنْ عَصَاهُ وَلَوْ كَانَ وَلَدًا قُرَشِيًّا؛ هیهات هیهات! خداوند بهشت را برای مطیعان و نیکوکاران آفریده، هرچند غلام حبشی باشد، و دوزخ را برای عاصیان خلق کرده، هرچند فرد بزرگی از قریش باشد مگر این سخن خدا را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «هنگامی که در صور دمیده شود و قیامت برپا گردد نسب‌ها به درد نمی‌خورد و کسی از آن سؤال نمی‌کند»^۲؟

۱. احزاب، آیه ۳۳.

۲. بحر المحبة غزالی، ص ۴۱-۴۴ (با تلخیص). علاقه‌مندان می‌توانند برای شرح بیشتر به تفسیر نمونه، ج ۱۴، ذیل آیه ۱۰۱ سوره «مؤمنون» مراجعه کنند.

شبهه همین داستان در بحارالانوار (جلد ۴۶، صفحه ۸۱) از طاووس یمانی نقل شده است.

فقط مسئله معاد و نجات یوم‌القیامة نیست که نسب‌ها در آن تأثیری ندارد و در گرو اعمال آدمی است، بلکه در دنیا نیز افرادی را می‌شناسیم که از نسب‌های برجسته‌ای برخوردار بودند؛ اما بر اثر سستی و تبلی عقب ماندند و راه به جایی نبردند و افرادی را سراغ داریم که از نظر نسب از یک خانواده به ظاهر پایین اجتماعی بودند؛ ولی لیاقت و کاردانی و تلاش و کوشش، آن‌ها را به مقامات بالا رساند.

سعدی حال این دو گروه را به خوبی در شعر خود آورده است، می‌گوید:

وقتی افتاد فتنه‌ای در شام هرکس از گوشه‌ای فرا رفتند
 روستا زادگان دانشمند به وزیری پادشا رفتند
 پسران وزیر ناقص عقل به گدایی به روستا رفتند

در این جا این سؤال پیش می‌آید که ما در روایات اسلامی درباره فضیلت سادات و فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله مطالب زیادی داریم و در نامه مالک اشتر، علی علیه السلام به او توصیه می‌کند که فرماندهان لشکرش را از خانواده‌های اصیل برگزینند (ثُمَّ الْصِّقْ بِذَوِي الْأَحْسَابِ ...) و در دستورات مربوط به انتخاب همسر نیز آمده است که همسران خود را از خانواده‌های اصیل برگزینید و این‌ها نشان می‌دهد که نسب و اصالت خانوادگی نیز مؤثر است، حال، کلام امام علیه السلام در این جا، چگونه با این‌ها سازگار است؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن این که منظور امام علیه السلام از نسب، نسب‌های تشریفاتی دنیوی است که فلان کس شاهزاده است یا پدرانش از مالکان بزرگ و ثروتمندان معروف شهر بوده‌اند؛ و اما نسب‌های معنوی که بر اساس ارزش‌های والای اخلاقی و انسانی بنا شده به یقین مؤثر است، اما

در عین حال باز هم اصالت با عمل است و این‌گونه نسب‌ها نیز در درجات بعد قرار دارد.

به همین دلیل افرادی از خانواده‌های اصیل بوده‌اند، همچون فرزند نوح علیه السلام و جعفر کذاب، که بر اثر سوء عمل به اشقیای پیوستند و برعکس، افرادی از خانواده‌های فاسد بودند که بر اثر حسن عمل در صف سَعْدَا جای گرفتند.

در حدیثی در حالات «سعد بن عبدالملک» که از خاندان بنی‌امیه بود آمده است که نزد امام باقر علیه السلام آمد و همچون زنان مصیبت‌زده گریه و ناله می‌کرد. امام علیه السلام فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: چگونه نگریم در حالی که من از همان طایفه‌ای هستم که به عنوان شجره ملعونه در قرآن از آن‌ها نام برده شده است! امام علیه السلام فرمود: تو از آن‌ها نیستی؛ گرچه از بنی‌امیه‌ای؛ ولی از ما اهل بیتی. آیا این آیه را نشنیدی که خداوند از زبان ابراهیم در قرآن فرموده است: ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾؛ «آن‌کس که از من پیروی کند او از من (و از خانواده من) است»؟ (از این رو سعد را به دلیل اعمال نیکش سعدالخییر می‌نامیدند).^۱



مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ، وَالتَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ.

امام علیه السلام فرمود:

از جمله کفاره‌های گناهان بزرگ، به فریاد بیچاره و مظلوم رسیدن
و تسلی دادن به افراد غمگین است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: این سخن حکمت‌آمیز را أبو حیان توحیدی که پیش از سید رضی می‌زیسته در البصائر و الذخائر و بعد از سید رضی، قاضی قضاعی در دستور معالم الحکم، و سبط ابن جوزی در تذکرة الخواص آورده‌اند. با توجه به این‌که ابن جوزی در کتاب خود تصریح می‌کند که این کلمات را با سندهای معتبری که نزد من ثابت شده در کتاب خود آورده‌ام، نشان می‌دهد آن را از منبع دیگری گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴).

در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله‌های حکمت‌آمیز هم در ضمن خطبه‌ای معروف به «خطبة الوسيلة» آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۸).

شرح و تفسیر

کفاره گناهان بزرگ

امام علیه السلام در این سخن نورانی اش اشاره به بعضی از کفارات گناهان بزرگ می‌کند؛ کفاره‌ای که می‌تواند آن گناه را جبران نماید، می‌فرماید: «از جمله کفاره‌های گناهان بزرگ، به فریاد بیچاره و مظلوم رسیدن و تسلی دادن به افراد غمگین است»؛ (مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعُظْمَاءِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ، وَالتَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ).

«ملهوف» معنای وسیعی دارد که هر فرد مظلوم و بیچاره‌ای را شامل می‌شود؛ خواه بیمار باشد یا گرفتار طلبکار و یا فقیر نادار و یا زندانی بی‌گناه. کسی که به کمک این‌گونه افراد بشتابد می‌تواند عفو الهی را در برابر گناهی که انجام داده متوجه خود سازد.

«مکروب» به هر شخص غمگین گفته می‌شود؛ خواه غم او در مصیبت عزیزش باشد یا غم بیماری یا فقر یا شکست در امر تجارت و یا هر غم دیگر. «تنفیس» همان زدودن غم است. در جایی که می‌توان عامل غم را برطرف کرد زدودنش از این طریق خواهد بود؛ مانند زدودن فقر از طریق کمک مالی، و آن‌جا که نمی‌توان عامل آن را برطرف کرد می‌توان از طریق تسلی دادن، غم و اندوه را سبک گردانید، مانند کسی که عزیزش را از دست داده که با تسلیت گفتن

و دلداری دادن به وسیله دوستان، غم و اندوهش کاهش می یابد یا برطرف می شود. این ها همه مصداق تنفیس است.

در یک جمله کمک های مردمی در اسلام به هر شکل و به هر صورت اهمیت فوق العاده ای دارد؛ هم موجب برکت در زندگی است، هم سبب برطرف شدن بلاهاست و هم کفاره گناهان است.

در کتاب تمام نهج البلاغه این سخن حکمت آمیز با اضافاتی آمده است: می فرماید: «مِنْ كَفَّارَاتِ الذُّنُوبِ الْعِظَامِ إِغَاثَةُ الْمَلْهُوفِ، وَمِنْ أَفْضَلِ الْمَكَارِمِ التَّنْفِيسُ عَنِ الْمَكْرُوبِ، وَإِقْرَاءُ الضُّيُوفِ، وَمِنْ أَفْضَلِ الْفَضَائِلِ اصْطِنَاعُ الصَّنَائِعِ، وَبَثُّ الْمَعْرُوفِ؛ از جمله کفارات گناهان بزرگ، کمک به مظلوم و از برترین فضایل اخلاقی برطرف ساختن غم اندوهگین و پذیرایی از مهمانان و از افضل فضایل، نیکی کردن و نشر کارهای پسندیده است».^۱

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که از رسول خدا ص نقل می کند: «مَنْ أَعَانَ مُؤْمِنًا نَفَسَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ ثَلَاثًا وَسَبْعِينَ كُرْبَةً وَاحِدَةً فِي الدُّنْيَا وَثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ كُرْبَةً عِنْدَ كُرْبِهِ الْعُظْمَى، قَالَ: حَيْثُ يَتَشَاغَلُ النَّاسُ بِأَنْفُسِهِمْ؛ کسی که انسان باایمانی را یاری دهد خداوند متعال هفتاد و سه اندوه را از او زایل می کند؛ یکی در دنیا و هفتاد و دو اندوه به هنگام اندوه بزرگ (در قیامت) در آن جا که همه مردم مشغول خویش اند».^۲

کفاره - چنان که از نامش پیداست - چیزی است که امر دیگری را می پوشاند. در روایات اسلامی امور زیادی به عنوان کفاره گناه ذکر شده است؛ از جمله: فقر، بیماری، ترس از حاکم ظالم، خسارات مالی، غم و اندوه، ترس و وحشت،

۱. تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۸.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۹۹، ج ۲.

سجده‌های طولانی، انجام حج و عمره، زیارت قبور معصومان علیهم السلام مخصوصاً زیارت امام حسین علیه السلام و صلوات بر محمد و آل محمد.^۱

این سخن را با کلامی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پایان می‌دهیم که می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يُكَفِّرُ بِهِ ذُنُوبَهُ فَلْيُكْثِرْ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْمًا؛ کسی که توانایی ندارد کفاره‌ای برای گناهان خود فراهم سازد فراوان بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد که گناهان را نابود می‌کند».^۲

۱. برای آگاهی از روایات مربوط به این موضوع می‌توانید به میزان الحکمه، ح ۶۶۶۱-۶۶۹۹ (باب مکفرات الذنوب) مراجعه کنید.

۲. بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۴۷، ح ۲.

يَا بَنَ آدَمَ، إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ
وَأَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرُهُ.

امام عليه السلام فرمود:

ای فرزند آدم! هنگامی که می بینی پروردگارت نعمت هایش را پی در پی بر
تو می فرستد در حالی که تو معصیت او را می کنی از او بترس
(مبادا مجازات سنگینش در انتظار تو باشد).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکمت آمیز را آمدی در غررالحکم با تفاوتی آورده که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته است
و همچنین ابن جوزی در تذکرة الخواص. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵).
در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله حکمت آمیز ضمن کلام مبسوطی که امیرمؤمنان علی عليه السلام به شخص
نیازمندی فرمود آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۵۵۶).

شرح و تفسیر

از مهلت الهی بترس!

امام علیه السلام در این سخن حکمت آمیزش به گنهکاران مغرور هشدار می دهد، می فرماید: «ای فرزند آدم! هنگامی که می بینی پروردگارت نعمت هایش را پی در پی بر تو می فرستد در حالی که تو معصیت او را می کنی از او بترس (مبادا مجازات سنگینش در انتظار تو باشد)»؛ (یا بَنَ آدَمَ، إِذَا رَأَيْتَ رَبَّكَ سُبْحَانَهُ يُتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ وَأَنْتَ تَعْصِيهِ فَاخْذِرْهُ).

گنهکاران سه دسته اند: گروهی آلودگی کمی دارند و یا اعمال نیک بسیار توأم با صفای دل. خداوند این گروه را در همین جهان گرفتار مجازات هایی می کند تا پاک شوند و پاک از جهان بروند.

گروه دیگری گناهان سنگین تر و مجازات بیشتری دارند که خداوند به آنها فرمان توبه داده و اگر توبه نکنند در آخرت گرفتارند.

گروه سومی هستند که طغیان و سرکشی را به حد اعلی رسانده اند. خداوند آنها را در همین دنیا گرفتار عذاب استدراج می کند. منظور از عذاب استدراجی این است که لطف و رحمت خود را از آنها می گیرد و توفیق را از آنها سلب می کند، میدان را برای آنها باز می گذارد، بلکه هر روز نعمت بیشتری به آنها می دهد تا پشت آنها از بار گناه سنگین گردد. ناگهان مجازات سنگین و دردناکی به سراغشان می آید و آنها را درهم می کوبد و به یقین مجازات در این حالت که

در ناز و نعمت به سر می‌برند بسیار دردناک‌تر است. این درست به آن می‌ماند که شخصی به تدریج از شاخه‌های درختی بالا برود و هنگامی که به انتهای آن رسید، ناگهان تعادل خود را از دست بدهد و فرو افتد بدیهی است که در این صورت سقوطش شدیدتر است و تمام استخوان‌هایش درهم می‌شکند.

قرآن مجید بارها به عذاب استدراجی اشاره می‌فرماید؛ درباره گروهی از امت‌های پیشین می‌گوید: ما آن‌ها را گرفتار رنج و ناراحتی ساختیم شاید بیدار شوند و تسلیم گردند... «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ»؛ «هنگامی که آنچه را به آن‌ها تذکر داده شده بود به فراموشی سپردند درهای همه چیز (از نعمت‌ها) را به روی آن‌ها گشودیم تا (کاملاً) خوشحال شدند (و به آن دل بستند) ناگهان آن‌ها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم) و در این هنگام همگی مأیوس شدند»^۱.

در سوره اعراف آیه ۱۸۲ و ۱۸۳ نیز می‌خوانیم: «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ * وَأَمْلِي لَهُمْ إِنَّا كِنْدِي مَتِينٌ»؛ «و آن‌ها که آیات ما را تکذیب کردند به تدریج از جایی که نمی‌دانند گرفتار مجازاتشان خواهیم کرد * و به آن‌ها مهلت می‌دهیم (تا مجازاتشان دردناک‌تر باشد) زیرا تدبیر من قوی (و حساب شده) است».

در کتاب شریف کافی از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است: «إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَادْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمَةٍ وَيُذَكِّرُهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَإِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرًّا فَادْنَبَ ذَنْبًا أَتْبَعَهُ بِنِعْمَةٍ لِيُنْسِيَهُ الْإِسْتِغْفَارَ وَيَتِمَّادَىٰ بِهَا؛ هنگامی که خداوند نیکی بنده‌ای را بخواهد، به هنگامی که گناهی انجام می‌دهد او را گوشمالی می‌دهد تا به یاد توبه بیفتد و هنگامی که برای بنده‌ای (بر اثر اعمالش) بدی بخواهد، هنگامی که گناهی

می‌کند نعمتی به او می‌بخشد تا استغفار را فراموش کند و به کار خود ادامه دهد و این همان چیزی است که خداوند متعال می‌فرماید: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» بِالنَّعْمِ عِنْدَ الْمَعَاصِي؛ «ما آن‌ها را به تدریج از آن‌جا که نمی‌دانند (به سوی عذاب) می‌بریم با بخشیدن نعمت به هنگام گناه».^۱

در این‌جا این سؤال پیش می‌آید که کار خداوند هدایت و بیدار ساختن است نه غافل و گرفتار کردن، این مطلب با آنچه گفته شد منافات ندارد؟ در پاسخ به این سؤال باید به این نکته توجه کرد که توفیقات الهی بر اثر لیاقت‌هاست؛ گاه افرادی چنان مست و مغرور و سرکش می‌شوند که هرگونه شایستگی هدایت را از دست می‌دهند و در واقع اعمال آن‌هاست که آن‌ها را آن‌قدر از خدا دور کرده که حتی لیاقت هشدار ندارند، بلکه به عکس مستحق مجازات‌های سنگین‌اند.



مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ، وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

هیچ کس چیزی را در دل پنهان نمی‌کند مگر این‌که در سخنان
بی‌اندیشه‌ای که از او صادر می‌شود و در صفحه‌ی صورتش،
آشکار می‌گردد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام نورانی و پر معنا را ابوعثمان جاحظ در کتاب المائة المختارة من کلامه علیه السلام پیش از سید رضی آورده است و بعد از سید رضی نیز قاضی قضاعی در کتاب دستور معالم الحکم و همچنین گروه دیگری در کتاب‌های خود آورده‌اند. منصور دوانیقی (خلیفه عباسی) از این کلمه حکمت‌آمیز در یکی از خطبه‌های خود به نفع خویش بهره‌برداری کرده است آن‌جا که می‌گوید: «مَعَشَرَ النَّاسِ لَا تُضْمِرُوا غِشَّ الْأَيْمَةِ فَإِنَّهُ مَنْ أَضْمَرَ ذَلِكَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَى سَفَطَاتِ لِسَانِهِ، وَفَلَتَاتِ أَقْوَالِهِ، وَسَخَنَةِ وَجْهِهِ؛ ای مردم! خیانت به پیشوایان را در دل پنهان نکنید، زیرا هر کس نیتی در دل داشته باشد خداوند آن را در سخنانی که از او صادر می‌شود و اشتباهات لفظی و صفحه‌ی صورتش ظاهر خواهد ساخت.» (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵). کتاب تمام نهج البلاغه نیز آن را لایه‌لای اندرزهای امام علیه السلام به فرزندگرامی‌اش امام حسن مجتبی علیه السلام آورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۸۳).

شرح و تفسیر

برای همیشه پنهان نمی ماند

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه اش به یکی از اصول مهم روان شناسی اشاره کرده، می فرماید: «هیچ کس چیزی را در دل پنهان نمی کند مگر این که در سخنان بی اندیشه ای که از او صادر می شود و در صفحه صورتش، آشکار می گردد»؛ (مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ، وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ).

این نکته مسلم است که اعمال انسان بازتاب نیات، خواسته ها و سجایای اوست که به صورت طبیعی ظاهر می گردد؛ بخشی از آن اختیاری است مانند این که به هنگام ترسیدن از چیزی تصمیم به فرار می گیرد و بخش دیگری غیر اختیاری است که مثلاً در پریدن رنگ از صورت او، احساس می شود یا به هنگام غضب صورتش بی اختیار برافروخته می گردد و گاه اندامش می لرزد و نیز عکس العمل هایی در افعال و اعمال او ظاهر می شود.

اما گاه می شود انسان چیزی در درون دارد که نمی خواهد آن را آشکار کند در این صورت سعی می کند در میان سخن و کردار خود، و آنچه در درون دارد دوگانگی ایجاد کند. این دوگانگی در آن جا که انسان هشیار و مراقب باشد ممکن است ظاهر نشود، اما به هنگام غفلت و عدم توجه، آنچه در درون است خود را

۱. «فَلَتَاتِ» جمع «فَلْتَةٍ» به معنای کار یا سخنی است که بدون فکر از انسان صادر می شود.

در عمل یا سخن‌های نیندیشیده ظاهر می‌کند. به علاوه پنهان کردن بخش غیر اختیاری مانند آثاری که در چهره انسان نمایان می‌شود کار آسانی نیست. این پدیده قانونی در روان‌شناسی است که به وسیله آن بسیاری از مجرمان را به اعتراف وامی‌دارند و مطالبی را که اصرار بر اخفایش دارند آشکار می‌سازند. امیرمؤمنان علی علیه السلام این قانون مهم را در عبارت کوتاه و بسیار پرمعنای مورد بحث بیان فرموده است.

در قرآن مجید درباره منافقان می‌خوانیم: «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ * وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَלَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ»؛ «آیا کسانی که در دل‌هایشان بیماری (نفاق) است گمان کردند خداوند کینه‌هایشان را آشکار نمی‌سازد * و اگر ما بخواهیم آن‌ها را به تو نشان می‌دهیم تا آنان را با قیافه‌هایشان بشناسی، هرچند می‌توانی آن‌ها را از طرز سخنانشان شناسایی کنی و خداوند اعمال شما را می‌داند».^۱

همان‌گونه که منافقان و مجرمان را می‌توان از سخنان ناسنجیده و اشتباه‌آلود یا از رنگ رخساره آن‌ها شناخت، نیکوکاران و مؤمنان راستین را هم می‌توان از این طریق شناسایی کرد، لذا قرآن درباره یاران صدیق پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ»^۲ این اثر سجده لازم نیست حتماً به صورت پینه‌های پیشانی باشد، بلکه نورانیت درون سبب نورانیت برون می‌شود.

این اصل کلی نه تنها در کلمات حکما و اندیشمندان و روان‌شناسان آمده، بلکه در اشعار شعرا نیز بازتاب گسترده‌ای دارد. بسیاری از ادیبان عرب و عجم در این زمینه اشعاری سروده‌اند: «ابن معتر» شاعر عرب می‌گوید:

۱. محمد، آیات ۲۹ و ۳۰.

۲. فتح، آیه ۲۹.

تَفَقَّدَ مَسَاقِطَ لَحْظِ الْمُرِيبِ فَإِنَّ الْعُيُونَ وَجُوهَ الْقُلُوبِ
وَطَالِعَ بِوَادِرِهِ فِي الْكَلَامِ فَإِنَّكَ تَجْنِي ثَمَارَ الْعُيُوبِ

«از نگاه کردن مشکوک و خطرناک، حال او را بشناس، زیرا چشم‌ها صورت دل‌هاست.

و به سخنان نسنجیده‌اش دقت کن، زیرا این سخنان میوه‌های عیوب را می‌چیند (و در اختیار تو می‌گذارد)».

سعدی نیز در شعر معروفش می‌گوید:

گفتم به نیرنگ و فسون پنهان کنم ریش درون

پنهان نمی‌ماند که خون از آستانم می‌رود

در جای دیگر می‌گوید:

ما در این شهر غریبیم و در این ملک فقیر

به کمند تو گرفتار و به دام تو اسیر

گر بگویم که مرا حال پریشانی نیست

رنگ رخساره نشان می‌دهد از سرّ ضمیر

امش بِدَائِكَ مَا مَشَى بِكَ.

امام علیه السلام فرمود:

با بیماری ات همراهی کن مادامی که با تو همراهی می کند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که این کلام حکمت آمیز را در کتاب خود نقل کرده اند مرحوم آمدی در غررالحکم است.

(مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۵).

همچنین قطب الدین راوندی در کتاب الدعوات آن را ذکر کرده است و در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله با

چند جمله مناسب آن در ضمن اندرزنامه امام علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام آمده ولی این کتاب

مدرکی برای آن ذکر نکرده است.

شرح و تفسیر

مدارا کردن با بیماری

این گفتار حکمت آمیز امام علیه السلام بیانگر یک اصل مهم بهداشتی و درمانی است، حضرت می فرماید: «با بیماری ات بساز مادامی که با تو می سازد»؛ (مَشِ بِدَائِكَ مَا مَشَى بِكَ).

اشاره به این که تا زمانی که بیماری فشار شدید نیاورده بگذار بدنت بدون نیاز به طیبیان و دارو آن را دفع کند.

این مسئله شاید در آن روز که امام علیه السلام این سخن را می فرمود روشن نبود؛ اما امروز روشن است که بدن، خود دارای نیروی دفاعی است و هرگاه بیماری با استفاده از قدرت دفاعی بدن از بین برود هم زیانهای دارو و درمان را ندارد و هم بدن را تقویت کرده و برای آینده بیمه می کند. البته اگر نیروی دفاعی بدن عاجز بماند باید به وسیله طیب و دارو به کمک او شتافت تا بیماری را دفع کند. اضافه بر این بسیاری از بیماریها دورانی دارد که با پایان دورانش خودبه خود دفع می شود. از این گذشته انسان وقتی در مقابل بیماری تسلیم می شود و با مختصر ناراحتی در بستر می خوابد به خودش تلقین، بیماری می کند، تلقین خود اثر تخریبی دارد. به عکس اگر برخیزد و کار روزانه خود را ادامه دهد عملاً تلقین سلامت کرده و این در روح او بسیار مؤثر است.

این نکته امروز بر همه روشن است که هر دارویی هرچند اثر درمانی داشته

باشد، زبانی هم با خود همراه دارد. در حدیثی از امام کاظم علیه السلام نقل شده است که فرمود: «لَيْسَ مِنْ دَوَائِ إِلَّا وَهُوَ يُهَيِّجُ دَاءً وَلَيْسَ شَيْءٌ فِي الْبَدَنِ أَنْفَعَ مِنْ اِمْسَاكِ الْيَدِ إِلَّا عَمَّا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ؛ هیچ دارویی نیست مگر این که دردی را تحریک می کند و هیچ چیز در بدن سودمندتر از امساک جز از چیزی که به آن نیاز دارد نیست».^۱

در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم: «ادْفَعُوا مُعَالَجَةَ الْأَطِبَّاءِ مَا اُنْدَفَعَ الْمَدَاوِءَ عَنْكُمْ؛ تا زمانی که بیماری به شما فشار نیاورده است از معالجه طبیبان پرهیز کنید».^۲

این سخن به بیان دیگری نیز از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده است، می فرماید: «لَا تَضْطَجِعْ مَا اسْتَطَعْتَ الْقِيَامَ مَعَ الْعَلَّةِ؛ تا زمانی که می توانی با داشتن بیماری سرپا باشی در بستر نخواب».^۳ و نظیر این روایت روایات دیگری نیز هست.

تکرار می کنیم: مفهوم این سخنان این نیست که انسان با طبیب و دارو خود را معالجه نکند بلکه مفهومش آن است که در مراجعه به طبیب و استفاده از داروها - که معمولاً آثار زیان باری دارد - عجله نکند.

بعضی از شارحان، برای این حدیث به جای این معنای طبی و درمانی مفهوم اخلاقی ذکر کرده اند، گفته اند: انسان باید در برابر حوادث و مشکلات و بیماری ها خویشتن دار باشد و تا می تواند با مشکلات بسازد و زبان به شکایت نگشاید که با روح رضا و تسلیم سازگار نیست.

ولی این معنا با ظاهر جمله و روایات مشابهی که در این زمینه وارد شده چندان سازگار نیست.

۱. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۶۸، ح ۱۸.

۲. همان، ص ۶۳، ح ۴.

۳. همان، ج ۷۸، ص ۲۰۴، ح ۷.

أَفْضَلُ الزُّهْدِ إِخْفَاءُ الزُّهْدِ.

امام علیه السلام فرمود:

برترین نوع پارسایی، مخفی داشتن پارسایی است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که این جمله حکمت آمیز را قبل از سید رضی مرحوم کلینی در کتاب روضه کافی آورده است (البته ما آن را در روضه کافی نیافتیم) و سبط بن جوزی (متوفای ۵۹۷) در کتاب تذکرة الخواص آن را با تفاوتی نقل کرده است به این صورت: «أفضل الزهد إخفاؤه». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶).

کتاب مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۶، باب استحباب الزهد فی الدنيا، آن را با اضافه جمله های دیگری ذکر کرده و در بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۱۶، ح ۲۳ به نقل از روضه الواعظین این جمله حکمت آمیز، با جمله های دیگری ذکر شده که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته اند.

کتاب تمام نهج البلاغه این جمله حکمت آمیز را در ضمن خطبه ای معروف به «خطبة الوسيلة» نقل کرده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۴۸).

شرح و تفسیر

برترین زهد

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه و گهربارش می فرماید: «برترین نوع پارسایی، مخفی داشتن پارسایی است»؛ (أَفْضَلُ الزُّهْدِ اخْفَاءُ الزُّهْدِ).

این سخن اشاره به برنامه‌ای است که زاهدان ریاکار برای جلب قلوب مردم انتخاب می‌کنند؛ لباس‌های ساده و مندرس و گاه از کرباس و خانه‌ای محقر و طعامی بسیار ساده برای خود برمی‌گزینند تا مردم به آن‌ها اقبال کنند و گاه آن‌ها را مستجاب الدعوه پندارند و از این طریق مقامی در اجتماع پیدا کنند و یا اموالی را پنهانی گرد می‌آورند. بسیار می‌شود که زندگانی درونی و بیرونی آن‌ها با هم بسیار متفاوت است و با توجه به این‌که ریاکاری نوعی شرک و خودپرستی است آن‌ها ظاهراً زاهد ولی در باطن مشرک‌اند و گاه سرچشمه خطراتی برای جامعه می‌شوند. زاهد واقعی آن‌کس نیست که به سراغ دنیا رفته، ولی چون آن را به چنگ نیاورده ناچار لباس زهد به خود پوشیده است. زاهد واقعی کسی است که دنیا به سراغش آمده و او آن را نپذیرفته و زندگی زاهدانه را بر نعیم دنیا ترجیح داده است. همان‌گونه که امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه ۳۲ نهج‌البلاغه می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ أَبْعَدَهُ عَنْ طَلَبِ الْمُلْكِ ضُؤْلَةُ نَفْسِهِ وَانْقِطَاعُ سَبَبِهِ فَقَصْرَتْهُ الْحَالُ عَلَى حَالِهِ فَتَحَلَّى بِاسْمِ الْقِنَاعَةِ وَتَزَيَّنَّ بِبِلْبَاسِ أَهْلِ الزَّهَادَةِ وَلَيْسَ مِنْ ذَلِكَ فِي مَرَاحٍ وَلَا مَغْدَى؛ بعضی از آن‌ها کسانی هستند که ناتوانی‌شان آن‌ها را از رسیدن به جاه

و مقام بازداشته و دستشان از همه جا کوتاه شده آنگاه خود را به زیور قناعت آراسته و به لباس زاهدان زینت بخشیده‌اند در حالی که در هیچ زمان نه در شب و نه در روز در سلک زاهدان راستین نبوده‌اند.

بسیاری از بنیان‌گذاران مذاهب باطله نیز در سلک همین زاهدان ریاکار بوده و هستند.

به تعبیری دیگر: زاهد کسی است که وابسته به دنیا و اسیر آن نباشد نه آن‌کس که دستش از همه چیز تهی است. همان‌گونه که امیرمؤمنان علی علیه السلام در تفسیر زهد از آیه شریفه «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»^۱ استفاده کرده است و می‌فرماید: «تمام زهد در دو جمله از قرآن آمده است: خداوند سبحان می‌فرماید: بر گذشته تأسف نخورید و به آنچه به شما داده است دل‌بسته و شاد نباشید».^۲

امام علیه السلام در روایت دیگری که در غررالحکم آمده تعبیر جالب دیگری دارد، می‌فرماید: «الزُّهْدُ أَقْلٌ مَا يُوجَدُ وَأَجَلٌ مَا يَعْهَدُ وَيُمْدَحُهُ الْكُلُّ وَيَتْرَكُهُ الْجُلُّ؛ زهد و پارسایی کمیاب‌ترین چیزها و ارزشمندترین آن‌هاست همگان آن را می‌ستایند ولی اکثر مردم به آن عمل نمی‌کنند».^۳

این سخن را با ذکر دو نکته پایان می‌دهیم: نخست این‌که اگر سؤال شود چگونه می‌توان زاهد بود و زهد را پنهان کرد؟ در پاسخ می‌گوییم: شخص زاهد باید در مجامع مانند دیگران رفتار کند؛ مثلاً اگر سر سفره‌ای است که غذای مختلف در آن است مقداری از هر کدام تناول کند نه این‌که همه غذاها را کنار بزند

۱. حدید، آیه ۲۳.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۹.

۳. غررالحکم، ح ۶۰۵۴. درباره اهمیت زهد و پارسایی و مراتب و درجات آن بحث مشروحی ذیل خطبه ۸۱ همین کتاب (پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام) آمده است.

و مثلاً به نان و پنیری قناعت کند و از نظر لباس، لباس ساده معمولی بپوشد نه لباس غیر متعارف زاهدانه و به این ترتیب می‌تواند در باطن زاهد باشد و در ظاهر فردی معمولی.

نکته دیگر این‌که هرگاه زاهد به زهدش افتخار کند و آن را اظهار نماید در واقع زاهد نیست، چراکه دل بستگی به زهد و افتخار به آن و جلب نظر مردم از این طریق، خود عین رغبت به دنیا و بر ضد زهد است.

إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبَارٍ، وَالْمَوْتُ فِي إِقْبَالٍ، فَمَا أَسْرَعَ الْمُلْتَقَى.

امام علیه السلام فرمود:

در حالی که تو به زندگی پشت می کنی و مرگ به تو روی می آورد ملاقات
(با یکدیگر) چه سریع خواهد بود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکمت‌آمیز را جمعی از دانشمندان در کتاب‌های خود آورده‌اند از جمله آمدی در غرر الحکم، قاضی قزاقی در کتاب دستور معالم الحکم و ابن جوزی در تذکره. شایان توجه این‌که فتال نیشابوری در کتاب روضة الواعظین این جمله را با آنچه در حکمت هجدهم (طبق نوشته ما حکمت نوزدهم) آمده با هم ذکر کرده و همه را جزء خطبه ۳۸ می‌داند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۰ و ۲۶).
در کتاب تمام نهج البلاغه، این جمله مانند بسیاری از جملات دیگر جزء مجموعه نصایح علی علیه السلام به امام مجتبی علیه السلام آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۶۲).

شرح و تفسیر

ملاقات سریع!

امام علیه السلام در این جمله حکمت آمیز در مورد سرعت گذشت عمر و فرار سیدن لحظات مر این گونه به همگان هشدار می دهد: «در حالی که تو به زندگی پشت می کنی و مر به تو روی می آورد ملاقات (با یکدیگر) چه سریع خواهد بود!»؛
(إِذَا كُنْتَ فِي إِدْبَارٍ، وَالْمَوْتُ فِي إِقْبَالٍ، فَمَا أَسْرَعَ الْمُلتَقَى).

نکته مهمی در این سخن پرمحتوای امام علیه السلام است که نخست همه انسان ها را در حال حرکت به سوی پایان عمر معرفی می کند و این یک واقعیت است. از لحظه ای که انسان متولد می شود و هر ساعتی که بر او می گذرد بخشی از سرمایه عمر او کاسته می شود و هر نفسی که می کشد یک گام به پایان زندگی نزدیک می گردد، زیرا عمر انسان به هر حال محدود است و اگر هیچ مشکلی هم برای او پیش نیاید روزی پایان می پذیرد. درست مانند چراغی که ماده اشتعال زایش تدریجاً کم و روزی تمام می شود و سرانجام چراغ خاموش خواهد شد. این حرکت سریع بدون یک لحظه توقف ادامه دارد. بنابراین، همه انسان ها شتابان به سوی مر حرکت می کنند.

از سوی دیگر، عوامل مر پیوسته به سوی انسان در حرکت اند خواه این عوامل از طریق حوادث ناگهانی مانند زلزله، طوفان، سیلاب، تصادف و مانند آن باشد یا به صورت بیماری هایی که با گذشت عمر و ضعف و ناتوانی اعضا

خواه‌ناخواه دامن انسان را می‌گیرد؛ بنابراین، دو جریان، بی‌وقفه به‌سوی یکدیگر در حرکت‌اند، از یک‌سو، انسان به‌سوی نقطه پایان زندگی و از آن‌سو، حوادث به‌سوی انسان و در چنین شرایطی ملاقات با یکدیگر سریع خواهد بود؛ مانند دو وسیله نقلیه‌ای که از دو طرف به‌سوی یکدیگر با سرعت در حرکت‌اند و چیزی نمی‌گذرد که به هم می‌رسند.

قرآن مجید خطاب به قوم یهود می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ الْمَوْتَ الَّذِي تَفْرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛ «بگو آن مرگی که (به پندار خود) از آن فرار می‌کنید به‌یقین با شما ملاقات خواهد کرد سپس به‌سوی کسی باز می‌گردد که از پنهان و آشکار باخبر است و شما را از آنچه انجام می‌دادید باخبر می‌سازد».^۱

در این زمینه روایات فراوانی از معصومین علیهم‌السلام نقل شده است از جمله در همین کلمات قصار، (در حکمت ۷۴) امام علیه‌السلام فرموده است: «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَىٰ أَجَلِهِ؛ نفس‌های انسان گام‌های او به‌سوی مرگ اوست».

در نامه ۲۷ از بخش نامه‌های امام علیه‌السلام خواندیم که می‌فرماید: «وَأَنْتُمْ طَرْدَاءُ الْمَوْتِ إِنْ أَقَمْتُمْ لَهُ أَخَذَكُمْ وَإِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ وَهُوَ الزَّمُّ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ، الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ وَالْدُنْيَا تُطْوَىٰ مِنْ خَلْفِكُمْ؛ شما راننده‌شدگان و تعقیب‌شدگان مرگ هستید (و صید‌شدگان به‌وسیله آن) اگر بایستید شما را دستگیر خواهد کرد و اگر فرار کنید به شما خواهد رسید و مرگ از سایه شما با شما همراه‌تر است و با موی پیشانی شما گره خورده و دنیا در پشت سر شما به‌سرعت درهم پیچیده می‌شود (و پایان عمر دور نیست)».

هدف از تمام این هشدارها بیان این واقعیت است که زندگی دنیا

غفلت‌زاست و هنگامی که انسان به آن سرگرم شود گاه همه چیز را فراموش می‌کند و چنان گام برمی‌دارد که گویی زندگی دنیا ابدی است؛ نه خبری از آخرت است نه توشه‌ای برای آن سفر تهیه می‌کند و نه اندوخته‌ای برای آن دیار. این هشدارها برای این است که انسان را تکانی دهد و از این خواب غفلت بیدار کند و پیش از آن‌که فرصت‌ها از دست برود او را به تهیه‌ی زاد و توشه وادارد.





الْحَذَرَ الْحَذَرَ فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَتَرَ، حَتَّى كَأَنَّهُ قَدْ غَفَرَ.

امام علیه السلام می فرماید:

(از مجازات الهی) برحذر باش، برحذر باش، به خدا سوگند! آن قدر
پرده پوشی کرده، که گویی آمرزیده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که پیش از مرحوم سید رضی این سخن حکمت‌آمیز را از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده‌اند جاحظ در کتاب مائة المختارة است و قبلاً در ذیل حکمت نوزده آورده‌ایم که فتال نیشابوری در کتاب روضة الواعظین این جمله و چند جمله دیگر را یک جا از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده که نشان می‌دهد از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷).

اضافه بر آنچه گفته شد در کتاب غررالحکم، با بعضی از اضافات و در مناقب خوارزمی نیز ذکر شده است. کتاب تمام نهج البلاغه این کلام حکمت‌آمیز را جزء خطبه‌ای نقل کرده که امیرمؤمنان علی علیه السلام هنگام ورود به کوفه آن را ایراد فرمود. (تمام نهج البلاغه، ص ۳۶۲).

شرح و تفسیر

از پرده پوشی خداوند مغرور مباش

امیرمؤمنان علیه السلام به همه معصیت کاران هشدار می دهد که از صبر الهی در مقابل معاصی شان مغرور نشوند، می فرماید: «(از مجازات الهی) برحذر باش برحذر باش، به خدا سوگند! آن قدر پرده پوشی کرده که گویی آمرزیده است»؛ (الْحَذَرُ الْحَذَرُ فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَتَرَ، حَتَّى كَأَنَّهُ قَدْ غَفَرَ).

اشاره به این که یکی از صفات پروردگار، ستارالعیوب است. با رحمت و اسعه اش گناهان پنهانی بندگان را افشا نمی کند تا آبروی آن ها در نزد دوست و دشمن نریزد شاید بیدار شوند و به سوی خدا بازگردند و از گناهان خویش توبه کنند و دست بردارند. اما بسیار می شود که افراد از این لطف و رحمت الهی سوء استفاده کرده و گمان می کنند گناهی نکرده اند یا اگر گناهی مرتکب شده اند خداوند بدون توبه آن ها را مشمول عفو خود قرار داده است. امام علیه السلام در این جا هشدار می دهد که از این لطف و عنایت الهی مغرور نشوید به خصوص این که ممکن است این از قبیل نعمت های استدراجی باشد یعنی خداوند گروهی از گنهکاران را لایق عفو و بخشش نمی بیند؛ به همین دلیل آن ها را به حال خود رها می کند تا مجازاتشان را به تأخیر بیندازد برای این که پشتشان از بار گناه سنگین شود و آنگاه به شدت آن ها را گرفته و مجازات می کند.

در ضمن، این سخن درسی است برای بندگان که آن ها هم ستارالعیوب باشند

و به محض اطلاع از گناهان پنهانی کسی، به افشاگری برنخیزند و آبرویش را نریزند و به او مجال اصلاح خویشتن و توبه دهند.

اضافه بر این کمتر کسی است که عیب و خطای پنهان نداشته باشد اگر باب افشاگری گشوده شود، همگان به یکدیگر بی اعتماد می شوند و سرمایه اصلی جامعه که اعتماد است از دست می رود.

وَسُئِلَ عَنِ الْإِيمَانِ

۱

صفحة ۱۶۹

بخش اول

oL °A jB \ °A,ñkÄ°A,j Ü°A,oL °A °A: ÄBì MA °A¼B ß A
 yBT{A_j -ù :K çoT°Ak q°A,Öüz°A ,ÿ z°A °A:KÄç ì MA °A¼B

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده مصادر نهج البلاغه، سند این گفتار مبسوط و حکیمانه امام علی(ع) را در ذیل کلام حکمت آمیز ۲۶۶ آورده است، زیرا آن کلمه در واقع مقدمه ای است برای این بیان و این که سؤال کننده چه کسی بوده که امام این جواب را بیان فرمود طبق گفته غزالی در احباء العلوم، «عمار یاسر» و طبق نوشته کلینی در کافی «ابن الکواء» بود (احتمال اول نزدیک تر به نظر می رسد). سپس می افزاید: این سخن به طور متواتر از امیرمؤمنان علی(ع) نقل شده که بعضی آن را به صورت مسند و بعضی به صورت مرسل آورده اند، سپس نام عدة کثیری را ذکر می کند که قبل از سید رضی آن را نقل کرده اند؛ مانند: مرحوم کلینی در اصول کافی، ابن شعبه حرانی در تحف العقول، صدوق در خصال و جمعی دیگر. آن گاه می افزاید: گروهی نیز بعد از سید رضی آن را با تفاوت روشنی آورده اند که نشان می دهد از منبع دیگری گرفته اند از جمله کتاب مناقب خوارزمی و کتاب دستور معالم الحکم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۱۴).

کتاب تمام نهج البلاغه نیز این کلام مشروح حکمت آمیز را در لا به لای خطبه مشروح دیگری آورده است که با جمله «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ابْتَدَأَ الْأُمُورَ بِعِلْمِهِ فِيهَا» آغاز می شود. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۸۰).

إِلَى الْجَنَّةِ سَلَا عَنِ الشَّهَوَاتِ؛ وَمَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّمَاتِ؛ وَمَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا اسْتَهَانَ بِالْمُصِيبَاتِ؛ وَمَنْ اذْتَقَبَ الْمَوْتَ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ. وَالْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى تَبَصُّرَةِ الْفُطْنَةِ، وَتَأَوُّلِ الْحِكْمَةِ، وَمَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ، وَسُنَّةِ الْأَوَّلِينَ. فَمَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفُطْنَةِ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ؛ وَمَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ؛ وَمَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ فَكَأَنَّمَا كَانَ فِي الْأَوَّلِينَ. وَالْعَدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى عَائِصِ الْفَهْمِ، وَعَوْرِ الْعِلْمِ، وَزُهْرَةِ الْحُكْمِ، وَرَسَاخَةِ الْجِلْمِ، فَمَنْ فَهَمَ عِلْمَ عَوْرِ الْعِلْمِ؛ وَمَنْ عَلِمَ عَوْرَ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنِ شَرَائِعِ الْحُكْمِ؛ وَمَنْ حَلَّمَ لَمْ يُفْرِطْ فِي أَمْرِهِ وَعَاشَ فِي النَّاسِ حَمِيدًا. وَالْجِهَادُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَالصَّدَقِ فِي الْمَوَاطِنِ، وَشِدَائِ الْفَاسِقِينَ: فَمَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ ظُهُورَ الْمُؤْمِنِينَ، وَمَنْ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَرْعَمَ أَرْوَافَ الْكَافِرِينَ؛ وَمَنْ صَدَقَ فِي الْمَوَاطِنِ قَضَى مَا عَلَيْهِ، وَمَنْ شَنَى الْفَاسِقِينَ وَعَضِبَ لِسَلْبِهِ، غَضِبَ اللَّهُ لَهُ وَأَرْضَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

بخش دوم

صفحة ١٨٥

j - ù :yBÜz°A ,æ q°A,î pBT°AÖ-ÄT°AA: ÄBi MA °Äou °A
 j ½ ;Öd °A Ä -ÄzA Ñ \ °BÄA oX j ½ ;Öd °A BK « °Ö-ÄU
 j ½ ; ° é°Ao w o w , v°Ak«ÄS «v e , «v d°Ak«ÄR vBÉA
 / | oh ½ °ÄyBä , o½A °ÄÑé ÄA , çoç °ÄRoÄ yBç
 ;z vTw A,jjo T°Añ °A, nB-T°AA:K Äç i MA Ä z°A
 °Ä} » k j MB½ °Bj ½ ; a°cL °Bk j oA°ÄÄj j -ù
 a ° vTWA ½ ;j çBz°A MB Tç K o°AùjjoU ½ ; IÄÄ
 /B- ù a oi ABk°A

بخش اول

الإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى الصَّبْرِ، وَالْيَقِينِ، وَالْعَدْلِ، وَالْجِهَادِ
وَالصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الشَّوْقِ، وَالشَّفَقِ، وَالزُّهْدِ، وَالتَّرَقُّبِ:
فَمَنْ اشْتَأَقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَا عَنِ الشَّهَوَاتِ؛ وَمَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ اجْتَنَبَ
الْمُحَرَّمَاتِ؛ وَمَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا اسْتَهَانَ بِالْمَصِيبَاتِ؛ وَمَنْ ارْتَقَبَ الْمَوْتَ
سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ. وَالْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى تَبَصُّرَةِ الْفِطْنَةِ،
وَتَأَوُّلِ الْحِكْمَةِ، وَمَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ، وَسُنَّةِ الْأَوَّلِينَ. فَمَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفِطْنَةِ
تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ؛ وَمَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ؛ وَمَنْ عَرَفَ
الْعِبْرَةَ فَكَانَمَا كَانَ فِي الْأَوَّلِينَ. وَالْعَدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى
عَائِصِ الْفَهْمِ، وَعَوْرِ الْعِلْمِ، وَزُهْرَةِ الْحُكْمِ، وَرِ سَاخَةِ الْحَلْمِ، فَمَنْ فَهِمَ
عِلْمَ عَوْرِ الْعِلْمِ؛ وَمَنْ عَلِمَ عَوْرَ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنِ شَرَائِعِ الْحُكْمِ؛ وَمَنْ
حَلِمَ لَمْ يُفْرِطْ فِي أَمْرِهِ وَعَاشَ فِي النَّاسِ حَمِيدًا. وَالْجِهَادُ مِنْهَا عَلَى
أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَالصَّدَقِ فِي
الْمَوَاطِنِ، وَسَاتِنِ الْفَاسِقِينَ: فَمَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ ظُهُورَ الْمُؤْمِنِينَ،
وَمَنْ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَرْغَمَ أَدْوَفَ الْكَافِرِينَ؛ وَمَنْ صَدَقَ فِي الْمَوَاطِنِ
قَضَى مَا عَلَيْهِ، وَمَنْ سَتَى الْفَاسِقِينَ وَعَظِبَ لِلَّهِ، غَضِبَ اللَّهُ لَهُ وَأَرْضَاهُ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

ترجمہ

از امام علیہ السلام درباره ایمان سؤال شد. فرمود: ایمان بر چهار پایه استوار است:

«صبر»، «یقین»، «عدالت» و «جهاد».

صبر، بر چهار شعبه استوار است: اشتیاق، ترس، زهد و انتظار. آن‌کس که مشتاق بهشت باشد، شهوات و تمایلات سرکش را به فراموشی می‌سپارد و آن‌کس که از آتش جهنم بیمناک باشد از گناهان دوری می‌گزیند و کسی که زاهد و بی‌اعتنا به دنیا باشد مصیبت‌ها را ناچیز می‌شمرد و آن‌کس که انتظار مر را می‌کشد برای انجام اعمال نیک سرعت می‌گیرد.

یقین نیز بر چهار شاخه استوار است: بینش هوشمندانه و عمیق، پی بردن به دقایق حکمت، پند گرفتن از عبرت‌ها، و اقتدا به روش پیشینیان (صالح). کسی که بینایی هوشمندانه داشته باشد حکمت و دقایق امور برای او روشن می‌شود و کسی که دقایق امور برای او روشن شود عبرت فرامی‌گیرد و کسی که درس عبرت گیرد چنان است که گویا همیشه با گذشتگان بوده است.

عدالت نیز چهار شعبه دارد: فهم دقیق، علم و دانش عمیق، قضاوت صحیح و روشن، و حلم و بردباری راسخ. کسی که درست بیندیشد به اعماق دانش آگاهی پیدا می‌کند و کسی که به عمق علم و دانش برسد از سرچشمه احکام سیراب بازمی‌گردد و آن‌کس که حلم و بردباری پیشه کند گرفتار تفریط و کوتاهی در امور خود نمی‌شود و در میان مردم با آبرومندی زندگی خواهد کرد.

جهاد نیز چهار شاخه دارد: امر به معروف، نهی از منکر، صدق و راستی در معرکه‌های نبرد، و دشمنی با فاسقان. آن‌کس که امر به معروف کند پشت مؤمنان را محکم ساخته و آن‌کس که نهی از منکر کند بینی کافران (و منافقان) را به خاک مالیده و کسی که صادقانه در میدان‌های نبرد با دشمن (و هرگونه مقابله با آن‌ها) بایستد وظیفه خود را (در امر جهاد) انجام داده و کسی که فاسقان را دشمن دارد و برای خدا خشم گیرد خداوند به خاطر او خشم و غضب می‌کند (و او را در برابر دشمنان حفظ می‌نماید) و روز قیامت وی را خشنود می‌سازد.

شرح و تفسیر

ارکان ایمان

امام علیه السلام در این کلام جامع، تفسیری برای ایمان ذکر کرده که در هیچ منبع دیگری به این گستردگی و وضوح دیده نمی‌شود؛ ایمان را فراتر از جنبه‌های عقیدتی، از جنبه‌های عملی و رفتاری نیز مورد توجه قرار داده است و تمام ریزه‌کاری‌ها و نکات دقیقی را که در تشکیل ایمان مؤثر است برشمرده است. نخست ایمان را بر چهار پایه و سپس هر یک از پایه‌ها را بر چهار پایه دیگر استوار دانسته که مجموعاً شانزده اصل از اصول ایمان (عقیدتی و عملی) را تشکیل می‌دهد و به یقین اگر کسی بتواند این اصول شانزده‌گانه را در خود زنده کند در اوج قله ایمان قرار خواهد گرفت و چنین ایمانی است که می‌تواند دنیا را به سوی امنیت و آرامش و عدل و داد رهبری کند و انسان را به مقام قرب پروردگار و اوج افتخار انسانی برساند.

همان‌گونه که در ادامه این حدیث شریف خواهد آمد، امام علیه السلام برای کفر هم چهار ستون قائل شده است و همچنین برای شک و از کلام مرحوم سید رضی استفاده می‌شود که این حدیث شریف دارای ادامه قابل ملاحظه‌ای بوده که وی آن را از بیم طولانی شدن سخن حذف کرده و مطابق آنچه بعضی نقل کرده‌اند امام علیه السلام در ادامه، پایه‌های نفاق را نیز به‌طور مشروح بیان فرموده است.

همان‌گونه که در شرح سند این کلام حکمت‌آمیز آمد در این‌که سؤال‌کننده از امام علیه السلام درباره حقیقت ایمان چه کسی بوده اختلاف است؛ بعضی او را یکی از بهترین یاران آن حضرت یعنی «عمار یاسر» و بعضی یکی از دشمنان سرسخت آن حضرت یعنی «ابن کواء» می‌دانند که احتمال اول به ذهن بسیار نزدیک‌تر است. ولی در هر حال در بعضی از روایات آمده که امام علیه السلام چون سؤال و جواب را بسیار مهم می‌دانست از دادن پاسخ شخصی به او امتناع ورزید و فرمود: برو

فردا بیا تا در جمع اصحاب و یاران به تو پاسخ گویم، تا اگر تو فراموش کنی دیگری آن را حفظ کند، زیرا این گونه سخنان همچون مرکبی فراری است که یکی آن را نمی تواند بگیرد و دیگری می گیرد.^۱

امام علیه السلام در آغاز می فرماید: «ایمان بر چهار پایه استوار است: صبر، یقین، عدالت و جهاد»؛ (وَسُئِلَ عَنِ الْإِيْمَانِ فَقَالَ علیه السلام: الْإِيْمَانُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى الصَّبْرِ، وَالْيَقِيْنِ، وَالْعَدْلِ، وَالْجِهَادِ).

بعضی از شارحان نهج البلاغه معتقدند که این پایه های چهارگانه همان اصول چهارگانه اخلاق است که در مبانی اخلاق ارسطو آمده است، وی می گوید: اصول علم اخلاق چهار چیز است: حکمت، عفت، شجاعت و عدالت. بسیاری از علمای اخلاق اسلامی نیز اخلاق اسلام را بر پایه آن تفسیر کرده اند.

آن ها معتقدند که روح انسان دارای سه قوه است: قوه ادراک، جاذبه و دافعه؛ قوه ادراک حقایق را تشخیص می دهد و انسان را به تعالی علمی می رساند. قوه جاذبه، همان قوه جلب منافع است که از آن به قوه شهوت تعبیر می شود، البته نه فقط شهوت جنسی، بلکه هرگونه خواسته ای به معنای وسیع کلمه مراد است. قوه دافعه همان است که از آن به غضب تعبیر می کنند و دافع زیان ها از انسان است.

آن ها بر این عقیده اند که این سه قوه دارای حد وسط و حد افراط و تفریط است، حد وسط آن ها فضایل اخلاقی را تشکیل می دهد و منظور از «عدل» همان بهره گیری از حد وسط است، بنابراین هرگاه نیروی شهوت و غضب در اختیار قوه ادراک قرار گیرد و عدالت حاصل شود، اخلاق آدمی به کمال رسیده است.^۲ ولی تطبیق کلام امام علیه السلام بر تقسیم ارسطویی در اخلاق بعید به نظر می رسد،

۱. تمام نهج البلاغه، ص ۱۷۶.

۲. شرح بیشتر در این باره را در کتاب اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۹۹ به بعد مطالعه فرمایید.

زیرا همان‌گونه که در شرح این چهار اصل خواهد آمد امام علیه السلام اموری را ذکر می‌کند که فراتر از آن‌هاست مثلاً صبر بر مصیبت را به‌زحمت می‌توان در مسئله شجاعت یا عفت جای داد و امر به معروف و نهی از منکر را به سختی می‌توان در این دو موضوع وارد دانست و همچنین موارد دیگری از شاخه‌هایی که امام علیه السلام برای این چهار اصل شمرده است، بنابراین سزاوار است آن را تفسیر مستقلی برای ایمان و فضایل انسانی بدانیم که از سرچشمه قرآن و علم امام علیه السلام جوشیده است. از آن‌جا که هدف امام علیه السلام در پاسخ به سؤال مذکور، شرح و بیان ایمان از نظر اعتقاد قلبی و آثار لسانی و جنبه‌های عملی به‌طور کامل است برای هر یک از این پایه‌های چهارگانه، چهار شاخه بیان فرموده که در عمق حقیقت ایمان پیش رفته است.

پایه اول ایمان: صبر

می‌فرماید: «صبر، بر چهار شعبه استوار است؛ اشتیاق، ترس، زهد و انتظار»؛
 (وَالصَّبْرُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الشَّوْقِ، وَالشَّفَقِ، وَالزُّهْدِ، وَالتَّرَقُّبِ).
 «شوق» به معنای علاقه و اشتیاق به چیزی و «شفق» در اصل به معنای آمیخته شدن روشنایی روز به تاریکی شب است، سپس به معنای ترس آمیخته با علاقه به کسی یا چیزی به کار رفته است و «زهد» عدم وابستگی به دنیا و زخارف دنیاست و «ترقب» به هرگونه انتظار گفته می‌شود.

سپس به ریشه‌های هر یک از این چهار شاخه که از آن منشعب می‌شود پرداخته، می‌فرماید: «آن‌کس که مشتاق بهشت باشد، شهوات و تمایلات سرکش را به فراموشی می‌سپارد و آن‌کس که از آتش جهنم بیمناک شد از گناهان دوری می‌گزیند و کسی که زاهد و بی‌اعتنا به دنیا باشد مصیبت‌ها را ناچیز می‌شمرد و آن‌کس که انتظار مر را می‌کشد برای انجام اعمال نیک سرعت می‌گیرد»؛

(فَمَنْ أَشْتَقَّ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَاحَ الشَّهَوَاتِ؛ وَمَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ اجْتَنَبَ الْمُحَرَّمَاتِ؛ وَمَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا اسْتَهَانَ بِالْمُصِيبَاتِ؛ وَمَنْ ارْتَقَبَ الْمَوْتَ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ).
«سلا» به معنای فراموش کردن چیزی است.

درواقع صبر و شکیبایی گاه در مقابل شهوت و در مسیر اطاعت خداست، گاه در مقام پرهیز از گناهان، گاه در مقابل مصائب و درد و رنج‌های دنیوی و گاه در مقابل پایان عمر و مر .

برای این‌که انسان بتواند مواضع خود را در مقابل این امور چهارگانه روشن سازد باید متکی به عقاید صحیح گردد؛ عشق به بهشت و نعمت‌های بی‌پایانش او را از غلطیدن در شهوات سرکش دنیا حفظ می‌کند و این همان صبر بر طاعت است و ایمان به عذاب الهی در آخرت و خوف از دوزخ او را از گناهان باز می‌دارد، چراکه گویی آتش دوزخ را با چشم خود می‌بیند.

از آن‌جا که بی‌تابی در برابر مصائب به دلیل دلبستگی‌های دنیوی است آن‌کس که زاهد و بی‌اعتنا به دنیا باشد و از این دلبستگی‌ها و ازهد مصیبت در برابر او کوچک می‌شود و صبر در برابر آن آسان می‌گردد.

امام علیه السلام علاوه بر سه شاخه معروف صبر شاخه چهارمی هم در این‌جا بیان فرموده و آن صبری است که از انتظار مر ناشی می‌شود کسی که در هر لحظه احتمال می‌دهد پرونده حیاتش بسته شود و پنجه مر گلویش را بفشارد، با سرعت به سوی کارهای خیر می‌دود تا در فرصت باقی مانده کفه عمل صالح خود را سنگین سازد و این نیاز به صبر و استقامت فراوان دارد.

از آنچه گفته شد روشن گردید که امام علیه السلام تمام شاخه‌های چهارگانه صبر را مرتبط با اعتقادات قلبی می‌شمارد؛ اعتقاد به بهشت، دوزخ، بی‌اعتباری دنیا و مر .

توجه به این نکته نیز لازم است که چون ایمان دارای درجاتی است و مطابق

بعضی از روایات، ده درجه دارد، صبر و و شاخه‌های چهارگانه‌اش نیز در افراد مختلف است؛ بعضی در اعلا درجه ایمان قرار دارند و این شاخه‌ها به‌طور کامل در باغستان روح آن‌ها نمایان است و بعضی در ادنا درجه ایمان‌اند و از هرکدام از این امور بهره کمی دارند.

پایه دوم ایمان: یقین

سپس امام علیه السلام از شاخه‌های یقین سخن می‌گوید، می‌فرماید: «یقین (نیز) بر چهار شاخه استوار است: بینش هوشمندانه و عمیق، پی بردن به دقایق حکمت، پند گرفتن از عبرت‌ها و اقتدا به روش پیشینیان (صالح)»؛ (وَالْيَقِينُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى تَبَصُّرَةِ الْفِطْنَةِ، وَتَأْوِيلِ الْحِكْمَةِ، وَمَوْعِظَةِ الْعِبْرَةِ، وَسُنَّةِ الْأَوَّلِينَ).

ممکن است این چهار شاخه اشاره به چهار رشته از علوم انسانی باشد: نخست علوم تجربی که از «تبصرة الفطنة» سرچشمه می‌گیرد و دوم علوم نظری که از «تأویل الحکمه» به دست می‌آید سوم علمی که از تاریخ نصیب انسان می‌شود و مایه عبرت اوست و چهارم علوم نقلی که از سنن پیشینیان به دست می‌آید. هنگامی که انسان این چهار رشته علمی را پیگیری کند و از آن‌ها بهره کافی ببرد به مقام یقین می‌رسد.

مثلاً درباره خداشناسی نخست چشم باز کند و به خوبی آثار پروردگار را در جهان هستی ببیند سپس با اندیشه عمیق رابطه آن را با مبدأ آفرینش قادر و حکیم درک کند آن‌گاه از حوادث تاریخی عبرت بگیرد و خدا را از لابه‌لای آن بشناسد و پس از آن آنچه را که از پیشینیان صالح و عالم به دست آمده مرور کند و علوم آن‌ها را به علم خود بیفزاید تا یک خداشناس کامل گردد. همچنین در مورد خودسازی و عوامل تقرب به پروردگار.

آن‌گاه امام علیه السلام میوه‌های هر یک از این شاخه‌های چهارگانه را بیان می‌کند، می‌فرماید: «کسی که بینایی هوشمندانه داشته باشد حکمت و دقایق امور برای او روشن می‌شود و کسی که دقایق امور برای او روشن شود عبرت فرامی‌گیرد و کسی که درس عبرت گیرد چنان است که گویا همیشه با گذشتگان بوده است»؛

(فَمَنْ تَبَصَّرَ فِي الْفِطْنَةِ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ؛ وَمَنْ تَبَيَّنَتْ لَهُ الْحِكْمَةُ عَرَفَ الْعِبْرَةَ؛ وَمَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ فَكَأَنَّمَا كَانَ فِي الْأَوَّلِينَ).^۱

از آنچه گفته شد روشن می‌شود که یک پایه مهم ایمان، بر یقین حاصل از علم استوار است؛ علمی که از مبادی متعدد سرچشمه می‌گیرد و روح را سیراب می‌کند و اعتقاد انسان را به مبدأ و معاد محکم می‌سازد و آثارش در اخلاق و عمل ظاهر می‌گردد.

پایه سوم ایمان: عدل

سپس امام علیه السلام به سراغ عدالت می‌رود و شاخه‌های این پایه مهم را چنین شرح می‌دهد: «عدالت نیز چهار شعبه دارد: فهم دقیق، علم و دانش عمیق، قضاوت صحیح و روشن، و حلم و بردباری راسخ»؛ (وَأَلْعَدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى غَائِصِ الْفَهْمِ، وَعَوْرِ الْعِلْمِ، وَزُهْرَةِ الْحُكْمِ، وَرَسَاخَةِ الْجَلْمِ).

در واقع کسی که بخواهد حکم عادلانه‌ای صادر کند نخست باید از قابلیت

۱. از بسیاری از نسخه‌های این حدیث شریف استفاده می‌شود که در کلام مرحوم سید رضی سقط و حذفی وارد شده و صحیح آن چنین بوده است: «وَمَنْ عَرَفَ الْعِبْرَةَ عَرَفَ السُّنَّةَ وَمَنْ عَرَفَ السُّنَّةَ فَكَأَنَّمَا كَانَ مَعَ الْأَوَّلِينَ» که ترجمه آن چنین می‌شود: آن‌کس که درس عبرت بیاموزد به سنت‌ها آگاهی پیدا می‌کند و کسی که سنت‌های پیشینیان را فراگیرد (و از تجربیات آن‌ها استفاده کند) گویا همیشه در میان آن‌ها و با آن‌ها بوده است. (کافی، ج ۲، ص ۵۱، ح ۱).

از جمله اموری که گواهی می‌دهد عبارت مرحوم سید رضی سقط و حذفی دارد این است که مطابق نقل او یقین سه شاخه پیدا می‌کند در حالی که پایه‌های چهارگانه ایمان هرکدام دارای چهار شاخه است.

و استعداد شایسته‌ای در فهم موضوع برخوردار باشد تا هرگونه خطا در تشخیص موضوع موجب خطا در نتیجه حکم نشود. سپس آگاهی لازم را درباره حکم پیدا کند و آن را دقیقاً بر موضوع منطبق سازد، آن‌گاه حکم نهایی را به‌طور واضح و روشن و خالی از هرگونه ابهام بیان کند و در این مسیر، موانع را با حلم و بردباری برطرف سازد.

گرچه «فهم» به معنای مطلق دانستن و پی بردن به حقیقت است و با «علم» چندان تفاوتی ندارد؛ ولی چون در این جا در مقابل علم قرار گرفته مناسب است که فهم، ناظر به موضوع و علم، ناظر به حکم باشد.

ممکن است ارباب دعوا با سخنان خشن و حرکات ناموزون و اصرارهای بی‌جا، روح قاضی را آزرده سازند. حلم و بردباری راسخ او نباید اجازه دهد این گونه امور در روحش اثر بگذارد و کمترین تغییری در حکم ایجاد کند.

این‌ها اموری است که امام علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر درباره قضاوت، با اضافاتی به آن اشاره کرده است، می‌فرماید: «ثُمَّ اخْتَرْتُ لِحُكْمِ بَيْنِ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِيَّتِكَ فِي نَفْسِكَ مِمَّنْ لَا تَضِيقُ بِهِ الْأُمُورُ وَلَا تُمَحِّكُهُ الْخُصُومُ وَلَا يَتَمَادَى فِي الزَّلَّةِ وَلَا يَحْصُرُ مِنَ الْفِيءِ إِلَى الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَى طَمَعٍ وَلَا يَكْتَفِي بِأَدْنَى فَهْمٍ دُونَ أَقْصَاهُ وَأَوْقَفَهُمْ فِي الشُّبُهَاتِ وَأَخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ وَأَقْلَهُمْ تَبَرُّمًا بِمِرْاجِعَةِ الْخُصْمِ وَأَضْبَرَهُمْ عَلَى تَكْشُفِ الْأُمُورِ وَأَصْرَمَهُمْ عِنْدَ اتِّضَاحِ الْحُكْمِ مِمَّنْ لَا يَزْدَهِيهِ إِطْرَاءٌ وَلَا يَسْتَمِيلُهُ إِغْرَاءٌ وَأَوْلَيْكَ قَلِيلٌ؛ سپس از میان رعایای خود برترین فرد را در نزد خود برای قضاوت در میان مردم برگزین. کسی که امور مختلف، او را در تنگنا قرار ندهد و برخورد مخالفان و خصوم با یکدیگر او را به خشم و لجاجت و اندارد و در لغزش و اشتباهاتش پافشاری نکند و هنگامی که خطایش بر او روشن شود بازگشت به سوی حق بر او مشکل نباشد و نفس او به طمع تمایل نداشته باشد و در فهم مطالب به اندک تحقیق اکتفا نکند و تا پایان

پیش رود و در شبهات از همه محتاط‌تر باشد و در تمسک به حجت و دلیل از همه بیشتر پافشاری کند و با مراجعه مکرر اطراف دعوا کمتر خسته شود و در کشف حقایق امور شکیب‌تر باشد و به‌هنگام آشکار شدن حق در انشای حکم از همه قاطع‌تر باشد. او باید از کسانی باشد که ستایش فراوان، او را مغرور نسازد (و فریب ندهد) و مدح و ثنای بسیار او را به ثناخوان و مدح‌کننده متمایل نکند و البته این گونه افراد کم‌اند».

البته درباره جمله‌های فوق نمی‌توان این تفسیر را از نظر دور داشت که این جمله‌ها تنها مربوط به مقام قضاوت نیست، بلکه ناظر به تمام قضاوت‌های اجتماعی و زندگی مادی و معنوی است؛ همه جا باید برای تشخیص موضوع دقت کرد؛ همه جا باید دقیقاً احکام را بر موضوعات منطبق ساخت؛ همه جا باید تصمیم قاطع و شفاف گرفت و همه جا باید در برابر ناملایمات و خشونت نابخردان و نسبت‌های ناروای آن‌ها حلم و بردباری نشان داد.

آن‌گاه امام علیه السلام در یک نتیجه‌گیری حکیمانه، آثار هر یک از این شاخه‌های چهارگانه عدالت را بیان می‌کند، می‌فرماید: «کسی که درست بیندیشد به اعماق دانش آگاهی پیدا می‌کند و کسی که به عمق علم و دانش برسد از سرچشمه احکام، سیراب بازمی‌گردد و آن‌کس که حلم و بردباری پیشه کند گرفتار تفریط و کوتاهی در امور خود نمی‌شود و در میان مردم با آبرومندی زندگی خواهد کرد»؛ (فَمَنْ فِيهِمْ عِلْمٌ غَوَرَ الْعِلْمُ؛ وَمَنْ عِلْمٌ غَوَرَ الْعِلْمُ صَدَرَ عَنِ شَرَائِعِ الْحُكْمِ؛ وَمَنْ حَلْمٌ لَمْ يُفْرِطْ فِي أَمْرِهِ وَعَاشَ فِي النَّاسِ حَمِيداً).^۱

۱. با توجه به این‌که امام علیه السلام شاخه‌های عدالت را چهار امر شمرده و بعد آثار یک یک آن‌ها را بیان فرموده روشن می‌شود که عبارت مرحوم شریف رضی سقط و حذفی دارد، چراکه فقط اثر سه شاخه در آن بیان شده و از یک شاخه دیگر خبری نیست. در کتاب تمام نهج‌البلاغه به نقل از امالی شیخ طوسی و تحف العقول این جمله محذوف ذکر شده و بعد از «شرائع الحکم» چنین آمده است: «وَمَنْ عَرَفَ شَرَائِعَ الْحُكْمِ لَمْ يَضَلَّ» یعنی «کسی که از سرچشمه احکام سیراب گردد هرگز گمراه نمی‌شود».

آری، دقت در فهم، انسان را به ژرفای علم و دانش می‌رساند و آن‌کس که به ژرفای علم و دانش برسد احکام الهی را به‌خوبی درک می‌کند و هرکس احکام خدا را دقیقاً بداند هرگز گمراه نخواهد شد و کسی که در مقابل نابخردان حلم و بردباری داشته باشد و به گفته قرآن: «لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ اَلَّا تَعْدِلُوْا»؛ «عداوت با قومی مانع شما از اجرای عدالت نشود»^۱ از حق و عدالت دور نخواهد شد و چنین انسانی قطعاً محبوب القلوب مردم است.

درباره اهمیت حلم و بردباری و نقش آن در پیروزی انسان در زندگی روایات فراوانی وارد شده است از جمله در حدیثی از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمود: «كَادَ الْحَلِيْمُ اَنْ يَكُوْنَ نَبِيًّا؛ آدم بردبار نزدیک است به مقام نبوت برسد».^۲ امیرمؤمنان علیؑ می‌فرماید: «تَعَلَّمُوا الْحِلْمَ فَاِنَّ الْحِلْمَ خَلِيْلُ الْمُؤْمِنِ وَوَزِيْرُهُ؛ حلم و بردباری را بیاموزید (و آن را تمرین کنید) زیرا دوست مؤمن و وزیر اوست».^۳ امام صادقؑ نیز در صفات مؤمن می‌فرماید: «لَا يُرَىٰ فِي حِلْمِهِ نَقْصٌ وَلَا فِي رَأْيِهِ وَهْنٌ؛ نه در بردباری او کاستی است و نه در اندیشه‌اش سستی».^۴

پایه چهارم ایمان: جهاد

امام علیؑ برای چهارمین پایه ایمان یعنی جهاد نیز مانند سه پایه گذشته چهار شاخه ذکر می‌کند، می‌فرماید: «جهاد (نیز) چهار شاخه دارد: امر به معروف، نهی از منکر، صدق و راستی در معرکه‌های نبرد، و دشمنی با فاسقان»؛ (وَالْجِهَادُ مِنْهَا عَلٰى اَرْبَعٍ شُعَبٍ: عَلٰى الْاَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَالصِّدْقِ فِي الْمَوْاطِنِ، وَشَنَاٰنِ الْفٰسِقِيْنَ).

۱. مائده، آیه ۸.

۲. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۰، ح ۶۱.

۳. همان، ج ۷۵، ص ۶۲، ح ۱۴۰.

۴. همان، ج ۶۴، ص ۲۹۵، ح ۱۸.

درواقع امام علیه السلام جهاد را نه فقط به معنای جهاد نظامی با دشمنان در میدان جنگ، بلکه به معنای وسیع کلمه تفسیر فرموده که نتیجه همه آنها عظمت اسلام و مسلمانان و دفع شر کافران و فاسقان و منافقان است و به تعبیر دیگر، حضرت به هر چهار محور جهاد: جهاد با قلب، با زبان، با عمل و با اسلحه در میدان نبرد اشاره می‌کند که جهادی است فراگیر و شامل تمام مصداق‌ها.

آن‌گاه آثار هر یک از این شاخه‌های چهارگانه را به روشنی برمی‌شمرد، و می‌فرماید: «آن‌کس که امر به معروف کند پشت مؤمنان را محکم ساخته است»؛ **فَمَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ شَدَّ ظُهُورَ الْمُؤْمِنِينَ**.

«و آن‌کس که نهی از منکر کند بینی کافران (و منافقان) را به خاک مالیده است»؛ **(وَمَنْ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَرْغَمَ نُوفَ الْكَافِرِينَ)**.^۱

«و کسی که صادقانه در میدان‌های نبرد با دشمن (و هرگونه مقابله با آنها) بایستد و وظیفه خود را (در امر جهاد با دشمن) انجام داده است»؛ **(وَمَنْ صَدَقَ فِي الْمَوَاطِنِ قَضَى مَا عَلَيْهِ)**.

«و کسی که فاسقان را دشمن دارد و برای خدا خشم گیرد خدا نیز به خاطر او خشم می‌کند (و او را در برابر دشمنان حفظ می‌نماید) و روز قیامت وی را خشنود می‌سازد»؛ **(وَمَنْ سَنَى الْفَاسِقِينَ غَضِبَ لِلَّهِ، غَضِبَ اللَّهُ لَهُ وَأَرْضَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)**.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام که در غررالحکم آمده می‌خوانیم: **«قَوَامُ الشَّرِيعَةِ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ**؛ اساس شریعت و دین امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود الهی است».^۲

در حدیث دیگری از آن حضرت در همان کتاب آمده است: **«الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ أَفْضَلُ أَعْمَالِ الْخَلْقِ**؛ امر به معروف برترین اعمال بندگان خداست».^۳

۱. در بسیاری از نسخ به جای «کافرین»، «منافقین» آمده است که با مسئله نهی از منکر تناسب بیشتری دارد.

۲. غررالحکم، ج ۷۶۳۹.

۳. همان، ج ۷۶۳۲.

در روایت دیگری آمده است: «كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذَا مَرَّ بِجَمَاعَةٍ يَخْتَصِمُونَ لَا يَجُوزُهُمْ حَتَّى يَقُولَ ثَلَاثًا: اتَّقُوا اللَّهَ يَرْفَعْ بِهَا صَوْتَهُ؛ امام صادق عليه السلام هنگامی که از کنار گروهی عبور می‌کرد که با یکدیگر در حال پرخاش بودند می‌ایستاد و با صدای بلند فریاد می‌زد: از خدا بترسید، از خدا بترسید، از خدا بترسید (تا شرمنده شوند و دست از نزاع بردارند).»^۱

قرآن مجید صادقان را در سوره بقره آیه ۱۷۷ چنین معرفی می‌کند: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ... وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»؛ «نیکی (تنها) این نیست که (به هنگام نماز) روی خود را به سوی مشرق یا مغرب کنید (و یک‌سره در فکر تغییر قبله باشید) بلکه نیکی (و نیکوکار) کسی است که به خدا ایمان داشته باشد... و در برابر مشکلات و بیماری‌ها و در میدان جنگ استقامت به خرج دهد. آن‌ها کسانی هستند که راست می‌گویند و آن‌ها پرهیزکاران‌اند».

تعبیر «مواطن» ممکن است اشاره به میدان‌های نبرد باشد، همان‌طور که در قرآن مجید آمده است: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ»^۲ و ممکن است معنای گسترده‌ای داشته باشد که هرگونه مقابله با دشمنان را چه در میدان نبرد و چه در غیر آن شامل شود.

منظور از غضب برای خدا این است هنگامی که حدی از حدود الهی شکسته شود یا مظلومی گرفتار ظالمی گردد انسان خشمگین شود و به دفاع برخیزد. در حدیثی می‌خوانیم: هنگامی که موسی عليه السلام از خداوند سؤال کرد: چه کسانی را روز قیامت، که سایه‌ای جز سایه تو نیست، در سایه عرش قرار می‌دهی؟ خداوند به او وحی فرمود و گروهی را برشمرد از جمله فرمود: «وَالَّذِينَ يَغْضَبُونَ لِمَحَارِمِي

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۹، ح ۱۲.

۲. توبه، آیه ۲۵.

إِذَا اسْتُحِلَّتْ مِثْلَ النَّمْرِ إِذَا حَرِدَ؛ کسانی که به سبب حلال شمردن محارم الهی خشمگین می شوند همچون پلنگی که مجروح شده است»^۱.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: هنگامی که دو فرشته مأمور شدند شهری از معصیت کاران را زیرو رو کنند پیرمردی را دیدند که به دعا و تضرع در پیشگاه الهی مشغول است یکی از آن دو فرشته به دیگری گفت: مگر این پیرمرد دعاکننده را نمی بینی؟ بار دیگر از خدا کسب تکلیف کنیم. خطاب آمد که بروید و دستور مرا انجام دهید و در بیان علت آن فرمود: «فَإِنَّ ذَا رَجُلٌ لَمْ يَتَمَعَّرْ وَجْهَهُ غَيْظًا لِي قَطُّ؛ این مردی است که هرگز چهره اش به دلیل خشم بر معصیت معصیت کاران دگرگون (و سرخ) نمی شد»^۲.

منظور از جمله «غَضِبَ اللَّهُ لَهُ وَأَرْضَاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» این است که اگر ستمی بر او برود و حقی از او ضایع شود خداوند به سبب آن خشمگین می شود و اگر در دنیا جبران نکند در قیامت او را خشنود خواهد ساخت.

نکته

اصول موفقیت در کارها

آنچه امام علیه السلام در این بخش از سخنان پرمعنایش درباره ارکان ایمان و شاخه های آن بیان فرموده، علاوه بر این که راه رسیدن به ایمان کامل را برای تمام رهپویان این راه نشان داده، در واقع اصول موفقیت و پیشرفت برای هرکاری است؛ خواه جنبه معنوی داشته باشد یا جنبه مادی، و آن اصول از این قرارند:

۱. علم و آگاهی کافی برای انجام آن کار.
۲. جهاد و تلاش و کوشش در راه رسیدن به مقصود.

۱. بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۳۵۱، ح ۴۲.

۲. کافی، ج ۵، ص ۵۸، ح ۸.

۳. صبر و شکیبایی در برابر موانع راه و هرگونه کارشکنی از سوی مخالفان.
۴. غوطه‌ور نشدن در هوی و هوس‌ها و ترک اسارت در چنگال آن‌ها و عدم وابستگی به دنیا.

حال اگر بر این ارکان چهارگانه اصول شانزده‌گانه نیز افزوده شود و نتایج هر یک به‌دقت مورد بررسی قرار گیرد برنامه‌ی کاملی را تشکیل می‌دهد که صراط مستقیم برای رسیدن به پیروزی‌هاست.

بخش دوم

وَالْكُفْرُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَى التَّعَمُّقِ، وَالتَّنَازُعِ، وَالزَّيْغِ، وَالشُّقَاقِ؛
فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يُنِبْ إِلَى الْحَقِّ؛ وَمَنْ كَثُرَ نِزَاعُهُ بِالْجَهْلِ دَامَ عَمَاهُ عَنِ
الْحَقِّ؛ وَمَنْ زَاغَ سَاءَتْ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ، وَحَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ، وَسَكَرَ
سُكْرَ الضَّلَالَةِ؛ وَمَنْ شَاقَّ وَعُرَتْ عَلَيْهِ طُرُقُهُ، وَأَعْضَلَ عَلَيْهِ أَمْرُهُ،
وَضَاقَ عَلَيْهِ مَخْرَجُهُ.

وَالشُّكُّ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى التَّمَارِي، وَالهِوْلِ، وَالتَّرَدُّدِ،
وَالْإِسْتِسْلَامِ؛ فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دَيْدِنًا لَمْ يُصِحْ لَيْلُهُ؛ وَمَنْ هَالَهُ مَا بَيْنَ
يَدَيْهِ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ؛ وَمَنْ تَرَدَّدَ فِي الرَّيْبِ وَطِنْتَهُ سَنَابِكُ الشَّيَاطِينِ؛
وَمَنْ اسْتَسْلَمَ لِهَلَاكَةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ هَلَكَ فِيهِمَا.

قال الرضوي: وَبَعْدَ هَذَا كَلَامٌ تَرَكْنَا ذِكْرَهُ خَوْفَ الإِطَالَةِ وَالْخُرُوجِ عَنِ الْغَرَضِ
الْمُقْصُودِ فِي هَذَا الْبَابِ.

ترجمه

امام علیه السلام فرمود: کفر بر چهار پایه قرار دارد: تعمق (رفتن به دنبال اوهام به گمان کنجکاوی درباره اسرار)، ستیزه جویی و جدال، انحراف از حق (به سبب هوا و هوس ها و تعصب ها)، و شقاق (دشمنی با حق و لجاجت در برابر آن). آن کس که تعمق و کنجکاوی ناصواب پیشه کند هرگز به حق بازمی گردد. آن کس که بر اثر جهل، بسیار به نزاع و ستیز برخیزد، نابینایی او درباره حق پایدار خواهد ماند و کسی که از راه حق منحرف شود (و به دنبال هوس ها برود) خوبی در نظرش بدی و بدی نزدش خوبی جلوه می کند و گرفتار مستی گمراهی می شود

و آن‌کس که به عناد و لجاجت پردازد طرق رسیدن (به حق) برای او ناهموار می‌گردد و کارها بر او سخت و پیچیده می‌شود و در تنگنایی که خارج شدن از آن مشکل است گرفتار خواهد شد.

شک نیز بر چهار پایه استوار است: مرء (گفت و گوی بی حاصل)، ترس (از کشف حقیقت)، تردید (در تصمیم‌گیری)، و تسلیم (خودباختگی). آن‌کس که مرء و گفت و گوی بی حاصل را عادت خود قرار دهد ظلمت و تاریکی شب شک او را به روشنایی روز یقین نمی‌رساند و آن‌کس که از حقایق پیش روی خود وحشت کند (و از تصمیم‌گیری صحیح بپرهیزد) به قهقرا باز می‌گردد و آن‌کس که در تردید و دودلی باشد (و در تصمیم‌گیری وسواس به خرج دهد) زیر سم شیاطین له می‌شود و کسی که در برابر عوامل هلاکت خویش در دنیا و آخرت تسلیم گردد (و به مبارزه بر ضد اسباب شک و شبهه برنخیزد) در هر دو جهان هلاک خواهد شد.

مرحوم سید رضی پس از پایان این حدیث می‌گوید: بعد از این کلام، سخنان دیگری بوده که ما از بیم اطالۀ سخن و خارج شدن از هدف اصلی در این باب، از آن‌ها صرف نظر کردیم.^۱

شرح و تفسیر

ارکان کفر و شک

امام علیه السلام در این بخش از کلام خود نیز در تبیین پایه‌های کفر، داد سخن داده، می‌فرماید: «کفر بر چهار پایه قرار دارد: تعمق (رفتن به دنبال اوهام به گمان

۱. این بخش از کلام امام علیه السلام در کتاب کافی و خصال شیخ صدوق و تحف العقول به صورت کاملاً متفاوتی با آنچه در نهج البلاغه آمده است ذکر شده و بعید به نظر نمی‌رسد که مرحوم سید رضی تلخیص کاملی در این‌جا انجام داده که البته شباهت زیادی با متنی که در روضة الواعظین آمده دارد.

کنجکاوی درباره اسرار)، ستیزه‌جویی (جدال و مراء)، انحراف از حق (به سبب هوی و هوس‌ها و تعصب‌ها) و دشمنی با حق (به سبب لجابت)؛ «وَ الْكُفْرُ عَلَىٰ أَرْبَعٍ: دَعَائِمٌ عَلَى التَّعَمُّقِ، وَالتَّنَازُعِ، وَالزَّيْبِ، وَالشَّقَاقِ».

امیرمؤمنان علیه السلام در واقع موانع شناخت حق و عوامل انحراف از آن و حجاب‌هایی را که در برابر فکر انسان قرار می‌گیرد و مانع از مشاهده حقایق می‌گردد بیان فرموده است، چراکه هر یک از عوامل چهارگانه مورد بحث به تنهایی کافی است که انسان را از معرفت حق بازدارد و در بیراهه‌ها سرگردان سازد تا چه رسد به این که چهار عامل جمع شود.

آن‌گاه در ادامه این سخن می‌فرماید: «آن‌کس که تعمق و کنجکاوی ناصواب پیشه کند هرگز به حق بازمی‌گردد»؛ «فَمَنْ تَعَمَّقَ لَمْ يُنِبْ إِلَى الْحَقِّ».

منظور از «تعمق» جست‌وجوگری بیش از حد است مخصوصاً در اموری که رسیدن به کنه آن مشکل یا غیر ممکن است.

در روایات اسلامی آمده است که درباره ذات خدا فکر نکنید، بلکه در صفات و خلق او بیندیشید (زیرا ذات او از هر جهت نامتناهی است و فکر هیچ انسانی به کنه ذات او نمی‌رسد).

در حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده که می‌فرماید: «تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدُّهُ إِلَّا تَحْيِرًا؛ درباره آفرینش خداوند سخن بگویید (و بیندیشید) و درباره ذات او سخن مگویید (و بیندیشید) زیرا بحث و گفت و گو در این باره چیزی جز بر حیرت انسان نمی‌افزاید».^۱

چه بسیار افرادی که بر اثر این تفکر ممنوع، در بیراهه گرفتار شده یا وجود خدا را انکار کرده‌اند و یا قائل به وحدت وجود (به معنای وحدت موجود) شده‌اند.

نیز در حکمت ۲۸۷ نهج البلاغه آمده است که وقتی از امام علیه السلام درباره قضا

و قدر سؤال کردند فرمود: «و سُئِلَ عَنِ الْقَدْرِ فَقَالَ: طَرِيقُ مُظْلِمٍ فَلَا تَسْلُكُوهُ وَبَحْرٌ عَمِيقٌ فَلَا تَلْجُوهُ وَسِرُّ اللَّهِ فَلَا تَتَكَلَّفُوهُ؛ راه تاریکی است، در آن پا مگذارید و دریای ژرفی است، در آن وارد نشوید و سرّ الهی است، برای پی بردن به آن خود را به زحمت نیفکنید».

البته در این گونه موارد انسان می تواند به مقداری که از طریق وحی یا کلمات معصومان علیهم السلام به ما رسیده، وارد شود و بیش از آن نباید خود را گرفتار سازد. در روایتی از علی بن الحسین علیه السلام آمده است که درباره توحید از حضرتش سؤال کردند در پاسخ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ وَالْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ ﴿هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ؛ خداوند متعال می دانست در آخر الزمان اقوامی می آیند که در مسائل (مربوط به ذات و صفات خدا) تعمق و دقت می کنند، از این رو سوره «توحید» و آیات آغازین سوره «حدید» تا ﴿عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ را نازل فرمود. پس هرکس ماورای آن را بطلبد هلاک می شود».^۱ از این حدیث استفاده می شود که این آیات، حداکثر معرفت ممکن را به تشنه کامان می دهد.

تعمق و سؤال بیش از اندازه حتی در مورد تکالیف شرعی نیز مورد نهی واقع شده است؛ قرآن مجید می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءٍ إِن تَبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ»؛ «از اموری سؤال نکنید که اگر برای شما آشکار گردد شما را به زحمت می افکند و ناراحت می کند».^۲

می دانیم که بنی اسرائیل در داستان معروف ذبح گاو که در اوایل سوره «بقره» آمده بر اثر کثرت سؤال و تعمق در بیان تکلیف، خود را به زحمت فوق العاده ای افکندند.

۱. کافی، ج ۱، ص ۹۱، ح ۳.

۲. مائده، آیه ۱۰۱.

آن‌گاه امام علیه السلام دربارهٔ تنازع می‌فرماید: «آن‌کس که بر اثر جهل، بسیار به نزاع و ستیز برخیزد، نابینایی او دربارهٔ حق پایدار خواهد ماند»؛ (وَمَنْ كَثَرَ نِزَاعَهُ بِالْجَهْلِ دَامَ عَمَاهُ عَنِ الْحَقِّ).

منظور از تنازع در این‌جا همان جدال و نزاع در مباحث مختلف است که هرگاه ادامه یابد و هر یک از دو طرف بخواهند سخن خود را به کرسی بنشانند و بر دیگری برتری جویی کنند تدریجاً حق در نظر آن‌ها پنهان می‌شود و خودخواهی‌ها و برتری‌جویی‌ها مانع مشاهدهٔ حق می‌گردد و چه بسا هیچ‌کدام در آغاز بحث به گفتهٔ خود چندان مؤمن نباشد؛ ولی با ادامهٔ جدال و نزاع، کم‌کم باور می‌کند که آنچه می‌گوید عین حق و سخن طرف مقابل عین باطل است.

حال هرگاه این جدال و نزاع در مسائلی مربوط به خداشناسی و سایر عقاید دینی صورت گیرد، سبب می‌شود که از راه راست منحرف شده و گاه منجر به کفر گردد و گاه می‌شود که انسان دربارهٔ عقاید اصیل، شک و تردید به خود راه می‌دهد، زیرا هنگامی انسان می‌تواند در راه راست گام بگذارد که این‌گونه حجاب‌ها را از خود دور سازد و مخلصانه بیندیشد و به مصداق ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾^۱ به سرمنزل مقصود برسد.

قرآن مجید می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبِيرٌ مَّقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾؛ «همانان که در آیات الهی بی‌آن‌که برای آن‌ها آمده باشد به مجادله برمی‌خیزند، کاری که خشم عظیمی نزد خداوند و نزد کسانی که ایمان آورده‌اند به بار می‌آورد، این‌گونه خداوند بر قلب هر متکبر جباری مهر می‌نهد».^۲

۱. عنکبوت، آیهٔ ۶۹.

۲. غافر، آیهٔ ۳۵.

آن‌گاه امام علیه السلام درباره «زیغ» که از موانع معرفت و حجاب‌های شناخت است و سبب شک در حق و انحراف از آن می‌گردد می‌فرماید: «کسی که از راه حق منحرف شود (و به دنبال هوس‌ها برود) خوبی در نظرش بدی و بدی نزدش خوب جلوه می‌کند و گرفتار مستی گمراهی می‌شود»؛ (وَمَنْ زَاغَ سَاعَتٌ عِنْدَهُ الْحَسَنَةُ، وَحَسُنَتْ عِنْدَهُ السَّيِّئَةُ، وَسَكِرَ سُكْرَ الضَّلَالَةِ).

می‌دانیم که هرگاه انسان از حق منحرف شود و در شهوات و هوی و هوس‌ها غوطه‌ور گردد به تدریج به بدی‌ها خو می‌گیرد و بر اثر تمایلات باطنی، زشتی‌ها را زیبایی می‌پندارد و بر اثر فاصله گرفتن از خوبی‌ها، خوبی‌ها در نظر او زشت و ناپسند می‌شود و همان‌طور که امام علیه السلام فرموده در مستی گمراهی فرو می‌رود و چنین کسی ممکن است حتی در بدیهی‌ترین امور مانند وجود خدا که آثارش در تمام پهنه آفرینش نمایان است شک و تردید به خود راه دهد و حتی او را منکر شود.

قرآن مجید می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ»؛ «سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخریه گرفتند».^۱

حدیث معروفی، هم در کلمات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده و هم در سخنان علی علیه السلام که می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَطُولُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ؛ خطرناک‌ترین چیزی که برای شما از آن بیمناکم دو چیز است: پیروی از هوای نفس و آرزوهای دور و دراز، زیرا پیروی از هوای انسان را از حق بازمی‌دارد و آرزوهای دور و دراز سبب فراموشی آخرت می‌گردد».^۲

۱. روم، آیه ۱۰.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۴۲. همچنین این حدیث در بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۷۵، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است.

به عکس، تقوا و پرهیزکاری سبب روشن بینی و به مقتضای «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»^۱ موجب درک حقایق می شود.

آن گاه امام علیه السلام از پیامدهای شقاق (دشمنی لجوجانه با حق) سخن می گوید، می فرماید: «آن کس که به عناد و لجاجت پردازد طرق رسیدن (به حق) برای او ناهموار می شود و کارها بر او سخت و پیچیده می گردد و در تنگنایی که خارج شدن از آن مشکل است گرفتار خواهد شد»؛ (وَمَنْ شَاقَّ وَعُرَّتْ عَلَيْهِ طُرُقُهُ، وَأَعْضَلَ عَلَيْهِ أَمْرُهُ، وَضَاقَ عَلَيْهِ مَخْرَجُهُ).

با توجه به این که «وَعُرَّتْ» از ماده «وَعَرَّ» به معنای زمین ناهموار و سنگلاخ و «أَعْضَلَ» از ماده «عَضَلَ» به معنای مشکل شدن و ممنوع گشتن است روشن می شود که این گونه افراد در چه تنگنایی قرار می گیرند.

می دانیم که یکی از موانع شناخت، حجاب خطرناک لجاجت و دشمنی با حق است. این گونه افراد در پیمودن راه خداشناسی یا معرفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام به کسی می مانند که در سنگلاخ خطرناکی گرفتار شده و هرگز نمی تواند خود را به مقصد برساند. لجاجت به او اجازه نمی دهد که از پیش داوری های غلط و تعصب های بی جا دست بردارد.

قرآن مجید از گروهی خبر می دهد که برای ایمان آوردن خود شرایط عجیب و غریبی قائل شدند و حتی با آن شرایط نیز تسلیم حق نگشتند: «وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا * أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا * أَوْ تُسْقَطَ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا * أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا»؛ «و گفتند ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر این که چشمه ای از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما

خارج سازی * یا باغی از نخل و انگور در اختیار تو باشد و نهرها در لابه لای آن به جریان اندازی * یا قطعات (سنگ‌های) آسمان را آن چنان که می‌پنداری بر سر ما فرود آری یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری * یا خانه‌ای پر نقش و نگار از طلا داشته باشی یا به آسمان بالا روی، حتی به رفتنت به آسمان ایمان نمی‌آوریم مگر آن‌که نامه‌ای بر ما نازل کنی که آن را بخوانیم. بگو منزله است پروردگرم (از این سخنان بی‌ارزش) مگر من جز بشری هستم فرستاده خدا؟!^۱ بنابراین، امام علیه السلام کافران را گروهی محجوب از حق می‌شمرد و حجاب آن‌ها را به طور عمده در چهار چیز خلاصه می‌کند: تعمق و کنجکاوی ناصواب، ستیزه‌جویی با حق، انحراف به سبب هواپرستی، و عناد و لجاج و تعصب.

شاخه‌های شک

سپس امام علیه السلام به سراغ بیان شاخه‌های شک می‌رود و می‌فرماید: «شک نیز بر چهار پایه استوار است: مرء (گفت و گوی بی‌حاصل)، ترس (از کشف حقیقت)، تردید (در تصمیم‌گیری) و تسلیم (خودباختگی)»؛ «وَالشَّكُّ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ^۲: عَلَى التَّمَارِي، وَالْهَوْلِ، وَالتَّرَدُّدِ، وَالْإِسْتِسْلَامِ».

درواقع کسانی که به حق نمی‌رسند و در کفر می‌مانند و غوطه‌ور می‌شوند دارای این ضعف‌ها هستند.

منظور از «مرء» گفت و گو کردن درباره چیزی است که شک و تردید در آن

۱. اسراء، آیات ۹۰-۹۳.

۲. نسخه مرحوم سید رضی با بسیاری از نسخ دیگر این روایت که در کافی، تحف العقول و خصال، بحار الانوار و تمام نهج البلاغه آمده است تفاوت دارد؛ در آن نسخه‌ها «شک» به صورت یک امر مستقل بیان نشده بلکه یکی از پایه‌ها و ارکان کفر ذکر گردیده و آن‌گاه به ذکر شاخه‌های آن پرداخته شده است در حالی که در نسخه مرحوم سید رضی، شک در مقابل کفر و ایمان قرار گرفته که به نظر می‌رسد «اربع شعب» به معنای «اربع دعائم» باشد.

وجود دارد و به جایی نمی‌رسد در حالی که «جدال» به معنای گفت و گو کردن توأم با برتری‌جویی بر طرف مقابل است.

منظور از «هول» ترس و وحشت از روشن شدن حقایق و تصمیم‌گیری بر طبق آن است.

«تردد» اشاره به نوعی از وسواس است که به انسان اجازه نمی‌دهد حق را بشناسد و بر آن استوار بماند.

«استسلام» همان خودباختگی است که هرکس هرچه می‌گوید، شخص در برابر آن تسلیم می‌شود و به همین دلیل نمی‌تواند حق را از میان آن‌ها برگزیند و بر آن استوار بماند.

بنابراین، امام علیه السلام سرچشمه‌های شک را در چهار چیز خلاصه می‌فرماید: عادت کردن به بحث و گفت و گویهای بی‌حاصل و آمیخته با لجاجت، ترس از جست‌وجوگری و تحقیق، وسواس و دودلی، و تسلیم شدن در برابر شبهات و در حالت انفعالی فرو رفتن.

آن‌گاه امام علیه السلام به شرح آثار هرکدام از این صفات سوء چهارگانه می‌پردازد، می‌فرماید: «آن‌کس که مراء و گفت و گوی بی‌حاصل را عادت خود قرار دهد ظلمت و تاریکی شبِ شک، او را به روشنایی روزِ یقین نمی‌رساند»؛ (فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دَيْدَانًا لَمْ يُصْبِحْ لَيْلَةً).

زیرا این عادت زشت و شوم مانع از رسیدن به علم و یقین است و در واقع، حجاب خطرناکی میان انسان و یقین ایجاد می‌کند و بارها کسانی را از نویسندگان یا گویندگان که گرفتار این حالت‌اند دیده‌ایم که عمر خود را در شک و تردید گذرانده‌اند.

درباره دومین صفت ذمیمه این‌گونه اشخاص می‌فرماید: «آن‌کس که از حقایق پیش روی خود وحشت کند (و از تصمیم‌گیری صحیح بپرهیزد) به قهقرا باز می‌گردد»؛ (وَمَنْ هَالَهُ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ).

انسان محقق، مخصوصاً در مسائل اعتقادی و آنچه مربوط به مبدأ و معاد است باید حقایقی را که پیش روی او قرار دارد به رسمیت بشناسد و بدون ترس و وحشت به جست و جوی برخیزد تا حرکت به پیش را آغاز کند و اگر در این مورد کوتاهی کند عقب‌گرد خواهد کرد و آنچه را که دارد نیز از دست می‌دهد. دربارهٔ سومین مانع برطرف ساختن شک می‌فرماید: «آن‌کس که در تردید و دودلی باشد (و در تصمیم‌گیری و سواس به خرج دهد) زیر سم شیاطین له می‌شود»؛ (وَمَنْ تَرَدَّدَ فِي الرَّيْبِ وَطِئَتْهُ سَنَابِكُ الشَّيَاطِينِ).

«سَنَابِك» جمع «سُنْبُك» به معنای قسمت پیشین سم اسب است و از آن‌جایی که اسب به هنگام شتاب، بیشتر روی این قسمت تکیه می‌کند این واژه را به هنگام شدت عمل به کار می‌برند و به این شکل، امام علیه السلام و سواس و دودلی بی‌جا را امری شیطانی شمرده که صاحب آن را به نابودی می‌کشاند و این معنا را نیز در افراد و سواسی آزموده‌ایم که گاه تا آخر عمرشان نتوانستند دربارهٔ مسئلهٔ واضحی مانند خداپرستی تصمیم بگیرند و عقیده‌ای اختیار کنند.

آن‌گاه امام علیه السلام دربارهٔ چهارمین رذیلهٔ اخلاقی این‌گونه افراد می‌فرماید: «کسی که در برابر عوامل هلاکت خویش در دنیا و آخرت تسلیم گردد (و به مبارزه بر ضد اسباب شک و شبهه برنخیزد) در هر دو جهان هلاک خواهد شد»؛ (وَمَنْ اسْتَسْلَمَ لِهَلَاكَةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ هَلَكَ فِيهِمَا).

می‌دانیم که شیاطین جن و انس سعی می‌کنند از طریق شبهه‌افکنی، افراد را در عقاید دینی خود به شک و تردید بکشانند. اگر انسان در مقابل آن‌ها حالت تهاجم منطقی بگیرد بر آن شبهات غالب می‌شود و عقاید حق را می‌پذیرد؛ اما افراد ترسو و بزدل در حالت انفعالی قرار می‌گیرند و همچون پر کاهی که در مقابل تندباد قرار گیرد هر روز به سویی کشیده می‌شوند و نمی‌توانند عقیدهٔ حق را برگزینند.

مرحوم سیّد رضی پس از پایان این حدیث می‌گوید: «بعد از این کلام، سخنان دیگری بوده که ما از بیم اطالۀ سخن و خارج شدن از هدف اصلی در این باب، از آن‌ها صرف نظر کردیم»؛ (قال الرّضی: وَبَعْدَ هَذَا كَلَامٌ تَرَكْنَا ذِكْرَهُ خَوْفَ الإِطَالَةِ وَالْخُرُوجِ عَنِ الْعَرَضِ الْمَقْصُودِ فِي هَذَا الْبَابِ).

همان‌گونه که در آغاز این گفتار حکیمانه آوردیم در منابع دیگر، این حدیث با اضافات فراوانی نقل شده است.^۱

ابن ابی‌الحدید بعد از ذکر این گفتار حکیمانه می‌گوید: بسیاری از عارفان اسلامی تعلیمات خود را از این سخن امام علیه السلام گرفته‌اند و در گفتار جمعی از آن‌ها که می‌نگریم می‌بینیم که کلمات امام علیه السلام در این حدیث شریف مانند ستاره‌های پرنوری در سخنان آنان می‌درخشد.

در شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری می‌خوانیم که در کتاب التنبیه الکبری آمده است: هنگامی که امام علیه السلام در پاسخ سؤالی، ایمان را به این صورت جالب و جاذب و مشروح تفسیر فرمود به قدری در حاضران اثر گذاشت که مردی از آن میان برخاست و سر مبارک امام علیه السلام را بوسید.^۲

نکته

ارکان نفاق

در بخش دیگری از این روایت مهم که در کتاب کافی و بعضی منابع دیگر ذکر شده، ارکان نفاق و صفات منافقان به‌طور مشروح آمده است و در آغاز آن می‌فرماید: «نفاق (نیز) بر چهار پایه استوار است: هوای نفس، سستی و تهاون،

۱. برای آگاهی بیشتر به کتاب کافی، ج ۲، ص ۵۰ و تحف العقول، ص ۱۶۲ و خصال، ج ۱، ص ۲۳۱، ح ۷۴ مراجعه فرمایید.

۲. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۲، ص ۳۵۲.

تعصب و طمع؛ (وَالنَّفَاقُ عَلَىٰ أَرْبَعِ دَعَائِمٍ: عَلَىٰ الْهَوَىٰ وَالْهُوَيْنَا وَالْحَفِيظَةِ وَالطَّمَعِ).

سپس برای هوی چهار شعبه (بغی، عدوان، شهوت و طغیان) و برای سستی و تهاون چهار شعبه (مغرور شدن، آرزوهای دور و دراز، ترس از غیر خدا و ممانده و سستی) و برای حفیظه (تعصب) چهار شعبه (کبر، تفاخر، خودبزر بینی و عصبیت) و برای طمع نیز چهار شاخه آمده است (شادی (از زر و زیور دنیا)، خودباختگی، لجاجت و فزون طلبی).^۱

۱. برای توضیح بیشتر می‌توانید به مرآة العقول (شرح کافی)، ج ۱۱ مراجعه فرمایید.

فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ، وَفَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ.

امام علیه السلام فرمود:

انجام‌دهنده کار نیک از کار نیکش بهتر است و انجام‌دهنده کار بد از کار بدش بدتر.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است: جمعی از دانشمندانی که بعد از مرحوم سید رضی می‌زیسته‌اند آن را در کتاب خود - گاه با تغییراتی - آورده‌اند از جمله زمخشری در ربیع الابرار در باب «الخير و الصلاح» و آمدی در غررالحکم در حرف فاء و از کسانی که قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند و آن را در کتاب خود نقل کرده‌اند ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶) در کتاب خود به نام امالی است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰).
در کتاب تمام نهج البلاغه نیز به‌عنوان جزئی از خطبه «الوسيلة» ذکر شده که در نهج البلاغه نیامده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۷).

شرح و تفسیر

بهتر از خوب و بدتر از بد

امام علیؑ در این جمله کوتاه و پرمعنا می‌فرماید: «انجام‌دهنده کار نیک از کار نیکش بهتر است و انجام‌دهنده کار بد از کار بدش بدتر»؛ (فَاعِلُ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنْهُ، وَفَاعِلُ الشَّرِّ شَرٌّ مِنْهُ).

درباره این‌که چگونه فاعل خیر بهتر از فعل خود است و فاعل شر بدتر از فعل خود؛ وجوهی به نظر می‌رسد:

نخست این‌که همواره فاعل از فعل خود قوی‌تر است به همین دلیل اگر کار، نیک باشد آن فاعل از کارش قوی‌تر و اگر کار، بد باشد از کارش بدتر است. دیگر این‌که شخصی که کاری انجام می‌دهد غالباً دارای ملکه آن است و آن ملکه می‌تواند سرچشمه کارهای فراوانی شود، بنابراین اگر کسی را ببینیم که مثلاً یتیمی را نوازش می‌کند و دست افتاده‌ای را می‌گیرد می‌دانیم که او دارای صفتی درونی است که می‌تواند سرچشمه ده‌ها و گاه صدها و هزاران کار مانند آن شود و به همین دلیل از کارش بهتر است.

سوم این‌که کسانی که کار نیکی انجام می‌دهند بسیار می‌شود که آرزو دارند بهتر از آن را انجام دهند ولی امکانات آن در اختیارشان نیست و به تعبیر دیگر، همتشان از آنچه انجام می‌دهند بسیار بالاتر است و گاه به زبان جاری کرده، می‌گویند: افسوس که بیش از این توان نداریم و اگر می‌توانستیم، چنین و چنان

می‌کردیم. به همین شکل، بسیار می‌شود که شروران دارای چنین باطنی هستند؛ یعنی اگر قدرت و توانی داشتند شرارت را به مرتبه بالاتری می‌رساندند.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «نَبِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَذَلِكَ لِأَنَّهُ يَنْوِي مِنَ الْخَيْرِ مَا لَا يُدْرِكُهُ وَنَبِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ وَذَلِكَ لِأَنَّ الْكَافِرَ يَنْوِي الشَّرَّ وَيَأْمُلُ مِنَ الشَّرِّ مَا لَا يُدْرِكُهُ؛ نیت مؤمن از عملش بهتر است، زیرا کارهای خیری در دل دارد که نمی‌تواند آن‌ها را انجام دهد و نیت کافر بدتر از عمل اوست، زیرا کارهای بدی در سر دارد که توان آن را ندارد».^۱

بعضی برای این تفاوت، وجه چهارمی نیز ذکر کرده‌اند که هرکس کار خیری انجام می‌دهد معمولاً عوامل بازدارنده‌ای از جمله هوی و هوس‌ها را در دل دارد و در برابر آن‌ها مقاومت می‌کند و آن عوامل را به عقب می‌راند و کار خیر را انجام می‌دهد به همین دلیل از کارش با ارزش‌تر است. و به عکس، کسی که کار بدی انجام می‌دهد نیز عوامل بازدارنده از قبیل فطرت الهی، و اوامر و نواهی آسمانی در برابر اوست ولی به همه آن‌ها پشت پا می‌زند و به سراغ شر می‌رود، به همین دلیل از عملش بدتر است.^۲

البته منافاتی میان این وجوه چهارگانه نیست و همه آن ممکن است در معنای حدیث جمع باشد.



۱. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۰.

۲. راه روشن، ج ۱، ص ۱۵۳.

كُنْ سَمَحًا وَلَا تَكُنْ مُبَدِّرًا، وَكُنْ مُقَدِّرًا وَلَا تَكُنْ مُقْتَرًا.

امام علیه السلام فرمود:

سخاوتمند باش و در این راه اسراف مکن و در زندگی حسابگر باش
و سخت‌گیر مباش.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکمت‌آمیز را آمدی در غررالحکم در حرف کاف آورده است و از روایت فتال نیشابوری (متوفای ۵۰۸) در کتاب روضة الواعظین استفاده می‌شود که این جمله در ذیل حکمت شماره ۲ بوده است و این نشان می‌دهد که از مصدری غیر از نهج‌البلاغه گرفته است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۱).
کتاب تمام نهج‌البلاغه آن را در لابه‌لای وصیت‌نامه مشروح امام علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام آورده است. (تمام نهج‌البلاغه، ص ۹۶۷).

شرح و تفسیر

افراط و تفریط ممنوع!

امام علیؑ در این سخن کوتاه و پرمعنا دعوت به اعتدال در بذل و بخشش‌های مالی می‌کند، می‌فرماید: «سخاوتمند باش و در این راه اسراف مکن و در زندگی حسابگر باش و سخت‌گیر مباش»؛ (كُنْ سَمِحًا وَلَا تَكُنْ مُبَدِّرًا، وَكُنْ مُقَدِّرًا وَلَا تَكُنْ مُقْتَرًا).

می‌دانیم که بسیاری از علمای اخلاق اسلامی، تمام فضایل اخلاقی را حد وسط در میان افراط و تفریط می‌دانند. این مسئله هرچند عمومیت ندارد؛ ولی در مورد بسیاری از صفات از جمله فضیلت سخاوت صادق است که در میان دو صفت رذیله قرار گرفته است: اسراف و تبذیر، بخل و تقتیر.

«مُبَدِّر» از ماده «تبذیر» از ریشه «بذر» (بر وزن نذر) در اصل به معنای پاشیدن دانه است؛ ولی چون این واژه در مورد اموال به کار رود به کار کسانی اطلاق می‌شود که اموال خود را به صورت نادرست مصرف کرده و آن را حیف و میل می‌کنند. معادل آن در فارسی امروز ریخت و پاش است و تفاوت آن با اسراف این است که اسراف، مصرف بی‌رویه و تبذیر، اتلاف بی‌رویه است. البته این در صورتی است که این دو واژه در مقابل هم قرار گیرند؛ ولی هرگاه جداگانه استعمال شوند ممکن است مفهوم عامی داشته باشند.

«مُقْتَر» از ماده «تقتیر» در اصل به معنای تنگ گرفتن است و هنگامی که در مورد

اموال به کار رود به معنای بخیل و خسیس بودن است. «مقدر» از ماده «تقدیر» به معنای مدیریت صحیح اموال است که حد وسط در میان تبذیر و تقتیر است. قرآن مجید درباره مبذرین می فرماید: «وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا * إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ»؛ «حق خویشاوندان و مستمندان و واماندگان در راه را ادا کن و تبذیر مکن، چراکه تبذیرکنندگان برادران شیطان اند».^۱

در جای دیگر درباره صفات والای بندگان برگزیده و عبادالرحمان می فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»؛ «آن ها کسانی هستند که وقتی انفاق می کنند نه اسراف می کنند و نه بخل و سخت گیری دارند و در میان این دو، حد اعتدال را رعایت می کنند».^۲

در روایتی از امام صادق علیه السلام با ذکر مثال روشن و جالبی این حد اعتدال بیان شده است. راوی می گوید: «فَأَخَذَ قَبْضَةً مِنْ حَصِيٍّ وَقَبْضَهَا بِيَدِهِ فَقَالَ: هَذَا الْإِقْتَارُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، ثُمَّ قَبِضَ قَبْضَةً أُخْرَىٰ فَأَرْخَىٰ كَفَّهُ كُلَّهَا ثُمَّ قَالَ: هَذَا الْإِسْرَافُ، ثُمَّ أَخَذَ قَبْضَةً أُخْرَىٰ فَأَرْخَىٰ بَعْضَهَا وَأَمْسَكَ بَعْضَهَا وَقَالَ: هَذَا الْقَوَامُ؛ امام مشتی از سنگریزه برداشت و محکم در دست خود گرفت سپس فرمود: بخل و اقتار که خداوند فرموده همین است. آن گاه مشت دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه آن روی زمین ریخت، فرمود: این اسراف است آن گاه مشت دیگری برداشت و آن را طوری گشود که مقداری در کف دست باقی ماند و مقداری از لابه لای انگشتان فرو ریخت، فرمود: این همان قوام است (که در قرآن مجید آمده است)».^۳

۱. اسراء، آیات ۲۶ و ۲۷.

۲. فرقان، آیه ۶۷.

۳. کافی، ج ۴، ص ۵۴، ح ۱.

در شأن نزول آیه ۲۹ سوره «اسراء» نیز آمده است که شخص سائلی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تقاضای پیراهن کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله پیراهن خود را به او بخشید و همین امر سبب شد که آن روز نتواند برای نماز به مسجد برود. این جریان سبب شد که زبان منافقان باز شود و بگویند: محمد خواب مانده یا مشغول لهو و سرگرمی شده و نمازش را به فراموشی سپرده است (ولی هنگامی که از جریان کار باخبر شدند شرمنده گشتند). آیه مذکور نازل شد و به پیامبر صلی الله علیه و آله چنین دستور داد: **«وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»**؛ «دست خود را بر گردن خویش زنجیر مکن (و انفاق و بخشش را ترک منما) و بیش از حد (نیز) دست خود را مگشای که خانه نشین شوی و مورد سرزنش قرار گیری و از کار خود فرو مانی».

در این جا این سؤال پیش می آید که تأکید بر میانه روی در انفاق چگونه با ایثار (مقدم داشتن دیگران بر خویشتن) که در حالات بسیاری از پیشوایان آمده سازگار است مانند آنچه در شأن نزول سوره «دهر» و داستان مسکین و یتیم و اسیر آمده و به دنبال آن آیه شریفه **«وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا»** نازل شد؟

پاسخ این سؤال روشن است، مسئله اعتدال حکمی عام است و ایثار حکمی خاص که مربوط به موارد معینی است. به عبارت دیگر: در مسئله انفاق، اصل بر اعتدال است و ایثار یک استثناست. به علاوه، دستور به ایثار مربوط به جایی است که بخشش فراوان، نابسامانی فوق العاده‌ای در زندگی انسان ایجاد نکند و «ملوم» و «محسور» نگردد در غیر این صورت باید از دستور اعتدال پیروی کرد.

أَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى.

امام علیه السلام فرمود:

برترین غنا و بی‌نیازی، ترک آرزوهاست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه می‌خوانیم: این گوهر گران‌بها بخشی از خطبه‌ای است معروف به خطبه «وسیله» که بسیاری از علما قبل از سید رضی آن را نقل کرده‌اند (هرچند این خطبه در نهج البلاغه نیامده است) از جمله: صاحب کتاب تحف العقول این خطبه را در کتاب خود نقل کرده و جمله مورد بحث عیناً در آن است و نیز مرحوم کلینی پیش از سید رضی آن را در روضه کافی آورده است و اما بعد از سید رضی نیز عده زیادی آن را نقل کرده‌اند که نیازی به ذکر نام آن‌ها نمی‌بینم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱).
 اضافه بر این مرحوم شیخ صدوق نیز آن را در کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۹ آورده است. به‌علاوه، عین این جمله در همین کلمات قصار در لابه‌لای حکمت ۲۱۱ ذکر شده است.

شرح و تفسیر

برترین غنا

امام علیه السلام در این سخن کوتاه و پربارش درس بزرگی به همه طالبان غنا و بی‌نیازی می‌دهد، می‌فرماید: «برترین غنا و بی‌نیازی، ترک آرزوهاست»؛ (أَشْرَفُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى).

«مُنَى» جمع «أمنية» به معنای آرزوست و در این عبارت نورانی امام علیه السلام، منظور، آرزوهای دور و دراز و دور از منطق عقل و شرع است. بدیهی است که این‌گونه آرزوها غنا و بی‌نیازی را از انسان سلب می‌کند، زیرا از یک سو چون همه آن‌ها به وسیله خود انسان دست نیافتنی است او را وادار به متوسل شدن به این و آن می‌کند و باید در مقابل هر انسانی خواه شریف باشد یا ضعیف، با ارزش باشد یا بی‌ارزش، دست حاجت دراز کند و این با غنا و بی‌نیازی هرگز سازگار نیست.

ازسوی دیگر برای رسیدن به چنین آرزوهایی باید در مصرف کردن ثروت خود بخل ورزد و همه آن را ذخیره کند و عملاً زندگی فقیرانه‌ای داشته باشد. ازسوی سوم چنین کسی آرامش روح و فکر خود را باید برای رسیدن به این آرزوها هزینه کند. در روایتی در غررالحکم آمده است: «أَنْفَعُ الْغِنَى تَرْكُ الْمُنَى؛ سودمندترین دارو (ی اضطراب و نگرانی) ترک آرزوهای دور و دراز است».^۱

۱. غررالحکم، ج ۷۲۱۳.

تمام این وابستگی‌ها زائیده آرزوهای دور و دراز است؛ هرگاه آن آرزوها از صفحه فکر انسان پاک شود، انسان به غنا و بی‌نیازی پرارزشی دست می‌یابد و به همین دلیل امام علیه السلام ترک این آرزوها را برترین و بهترین غنا شمرده است. در تعبیر دیگری که در حکمت ۳۷۱ آمده است امام علیه السلام می‌فرماید: «لَا كُنْزَ أُغْنِي مِنَ الْفَنَاعَةِ؛ هیچ گنجی بی‌نیاز کننده‌تر از قناعت نیست (همان قناعتی که نقطه مقابل آرزوهای طولانی محسوب می‌شود)».

امام هادی علیه السلام طبق روایتی که علامه مجلسی آن را از درة الباهرة نقل کرده است، فرمود: «الْغِنَى قَلَّةٌ تَمْنِيكَ وَالرِّضَا بِمَا يَكْفِيكَ وَالْفَقْرُ شَرُّهُ النَّفْسِ وَشِدَّةُ الْقُنُوطِ؛ غنا و توانگری آن است که دامنه آرزو را کم کنی و به آنچه خدا به تو داده است خرسند باشی و فقر آن است که نفس آدمی سیری‌ناپذیر و به شدت (از رسیدن به همه آرزوها) نومید باشد».^۱



مَنْ أَسْرَعَ إِلَى النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ، قَالُوا فِيهِ بِمَا لَا يَعْلَمُونَ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که در نسبت دادن کارهای بد به مردم شتاب کند، مردم (نیز)
نسبت‌های ناروایی به او می‌دهند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این جمله حکمت‌آمیز را آمدی در غررالحکم در حرف میم آورده است سپس می‌افزاید: رشید الدین وطواط (متوفای ۵۷۳) در الغرر و العرر علاوه بر جمله‌ای که مرحوم سید رضی نقل کرده این جمله را نیز افزوده است: «وَمَنْ تَتَّبَعَ مَسَاوِيَّ الْعِبَادِ فَقَدْ نَحَلَهُمْ عِزُّهُ؛ کسی که بدی‌ها و زشتی‌های مردم را جست‌وجو کند آبروی خود را به آن‌ها بخشیده است» همین مضمون با تفاوتی در کلمات امام زین العابدین علیه السلام آمده است آن‌جا که فرمود: «مَنْ رَمَى النَّاسَ بِمَا فِيهِمْ رَمَوْهُ بِمَا لَيْسَ فِيهِ؛ کسی که عیوبی را که در مردم است (برای تحقیر) به آن‌ها نسبت دهد، اموری را به او نسبت می‌دهند که در او نیست». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲). در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله حکمت‌آمیز به اضافه جملات دیگری در ضمن خطبه «الوسیله» که از جمله خطب امیرالمؤمنین علیه السلام است ولی در نهج البلاغه نیامده، ذکر شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۰).

شرح و تفسیر

اثر نسبت‌های ناروا

امام علیه السلام در این سخن پربار می‌فرماید: «کسی که در نسبت دادن امور بد به مردم شتاب کند، مردم نسبت‌های ناروایی به او می‌دهند»؛ (مَنْ أَسْرَعَ إِلَى النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ، قَالُوا فِيهِ بِمَا لَا يَعْلَمُونَ).

عیب‌جویی و ذکر عیوب مردم هرچند عیوب آشکار باشد کاری است بسیار ناپسند و اگر کسی نیت امر به معروف و نهی از منکر داشته باشد نباید منکراتی را که از بعضی سرزده آشکارا و در ملاء عام بگوید، بلکه این‌گونه تذکرات باید خصوصی و مخفیانه باشد؛ ولی به هر حال از آن‌جا که مردم از گفتن عیوب و کارهای زشتشان به صورت آشکارا ناراحت می‌شوند و در مقام دفاع از خود برمی‌آیند یکی از طرق دفاع این است که گوینده را متهم به اموری می‌کنند که چه بسا واقعیت هم نداشته باشد تا از این طریق ارزش سخنان او را بکاهند و بگویند: فرد آلوده حق ندارد دیگران را به آلوده بودن متهم کند.

بنابراین اگر انسان بخواهد مردم احترام او را حفظ کنند و نسبت‌های ناروا به او ندهند و حتی عیوب پنهانی او را آشکار نسازند باید از تعبیراتی که سبب ناراحتی مردم می‌شود بپرهیزد، و در یک کلمه، باید احترام مردم را حفظ کرد تا آن‌ها احترام انسان را حفظ کنند، لذا در ذیل این جمله در خطبه «وسیله» آمده است: «وَمَنْ تَتَّبَعَ مَسَاوِي الْعِبَادِ فَقَدْ نَحَلَهُمْ عِرْضَهُ. وَمَنْ سَعَى بِالنَّمِيمَةِ حَذِرَهُ

الْبُعِيدُ وَمَقْتَهُ الْقَرِيبُ؛ کسی که در جست و جوی عیوب مردم باشد آبروی خود را به آن‌ها بخشیده و کسی که سخن چینی کند افراد دور، از او اجتناب می‌کنند و نزدیکانش او را دشمن می‌دارند.^۱

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۷۲ بحار الانوار در باب «تَتَّبِعُ عُيُوبَ النَّاسِ وَافْشَاءِهَا» روایت جالبی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند که فرمود: «كَانَ بِالْمَدِينَةِ أَقْوَامٌ لَهُمْ عُيُوبٌ فَسَكَّتُوا عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ فَأَسْكَتَ اللَّهُ عَنْ عُيُوبِهِمُ النَّاسَ فَمَا تَوَّأُوا وَلَا عُيُوبَ لَهُمْ عِنْدَ النَّاسِ وَكَانَ بِالْمَدِينَةِ أَقْوَامٌ لَا عُيُوبَ لَهُمْ فَتَكَلَّمُوا فِي عُيُوبِ النَّاسِ فَأَظْهَرَ اللَّهُ لَهُمْ عُيُوبًا لَمْ يَزَالُوا يُعْرِفُونَ بِهَا إِلَى أَنْ مَاتُوا؛ در مدینه اقوامی دارای عیوبی بودند آن‌ها از ذکر عیوب مردم سکوت کردند، خداوند هم مردم را از ذکر عیوب آن‌ها ساکت کرد. آن‌ها از دنیا رفتند در حالی که مردم آن‌ها را از هرگونه عیب پاک می‌دانستند و (به عکس) در مدینه اقوامی (دیگر) بودند که عیبی نداشتند ولی درباره عیوب مردم سخن گفتند خداوند برای آن‌ها عیوبی آشکار ساخت که پیوسته به آن شناخته می‌شدند تا از دنیا رفتند.»^۲

در تواریخ داستان‌های بسیاری در این زمینه ذکر شده که بعضی از افراد جسور در مجلسی ابتدا به ساکن با فرد دیگری شوخی اهانت‌آمیزی کردند و او پاسخ کوبنده‌ای داد که آبروی آن‌ها را برد و گاه نام زشتی از این رهگذر برای آن‌ها ماند. از جمله در تاریخ آمده است که «مغیره بن اسود» (یکی از شعرای عرب) معروف به لقب «اقیشر» بود. او از این لقب سخت خشمگین می‌شد (زیرا اقیشر به معنای کسی است که صورتش سرخ شده و پوست آن ریخته است) روزی یک نفر از قبیله «بنی عبس» او را «یا اقیشر» صدا زد او ناراحت شد و پس از چند لحظه سکوت، این شعر را درباره او انشا کرد:

۱. تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۰.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۱۳، ح ۴.

أَتَدْعُونِي الْأَقْبَشَرَ ذَاكَ اسْمِي
تُنَاجِي خِدْنَهَا بِاللَّيْلِ سِرًّا
وَأَدْعُوكَ ابْنَ مُطْفِئَةِ السَّرَاجِ
وَرَبُّ النَّاسِ يَعْلَمُ مَا تُنَاجِي

«تو به من اقبشر می‌گویی، آری این اسم من است ولی من به تو می‌گویم: «ابنِ مُطْفِئَةِ السَّرَاجِ» یعنی فرزند زنی که چراغ را نیمه‌شب خاموش کرد، زیرا با دوست فاسقش شبانه آهسته سخن می‌گفت و خدا می‌داند چه سخنانی می‌گفت».^۱

از آن به بعد این لقب زشت بر آن مرد و فرزندانش باقی ماند.

و نیز نقل شده است: مرد عربی نزد معاویه سخنی گفت که معاویه ناراحت شد. معاویه گفت: دروغ گفتی. مرد اعرابی گفت: به خدا سوگند! دروغ‌گو کسی است که در لباس‌های توست. معاویه گفت: این جزای کسی است که در قضاوتش عجله می‌کند.

ابن ابی‌الحدید از کامل مبرد نقل می‌کند: هنگامی که «قتیبه بن مسلم» سمرقند را فتح کرد اثاث و وسایلی در کاخ‌های آن‌جا دید که امثال آن دیده نشده بود تصمیم گرفت بار عام برگزار کند و مردم بیایند و موفقیت‌هایی را که نصیب او شده ببینند. مردم از هر سو به آن‌جا آمدند و به ترتیب مقاماتشان در آن مجلس نشستند. از جمله پیرمردی بود به نام «حُضَيْن». هنگامی که وارد شد برادر قتیه گفت: به من اجازه بده سخن درستی به او بگویم. قتیه گفت: این کار را نکن او جواب‌های تند و بدی می‌دهد. برادر قتیه اصرار کرد و به حُضَيْن گفت: ای ابوساسان! از در وارد شدی یا از دیوار؟ حُضَيْن گفت: آری (من از در وارد شدم زیرا) عمویت (اشاره به خودش کرد) سنش بیش از آن است که بتواند از دیوار وارد شود (و این اشاره به عمل زشتی بود که

۱. شرح نهج البلاغة علامه شوشتری، ج ۱۳، ص ۳۸۷.

برادر قتیبه قبلاً انجام داده بود که از دیوار خانه زنی بالا رفته بود و به او تجاوز کرده بود.^۱

امثال این داستان‌ها فراوان است و همه گواهی است بر آنچه امام علیه السلام بیان فرموده که هرگاه کسی به مردم چیزی بگوید که ناخوش می‌دارند آن‌ها نیز به او نسبت‌های ناروا می‌دهند (یا اعمال زشت مخفیانه او را آشکار می‌کنند).

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۵۲.

مَنْ أَطَالَ الْأَمَلَ أَسَاءَ الْعَمَلَ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که آرزویش را طولانی کند اعمال بد انجام می دهد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکمت‌آمیز در منابع بسیاری آمده است از جمله در فروع کافی با مختصر تفاوتی و در تحف العقول و خصال شیخ صدوق و در المائة کلمه جاحظ. این‌ها کسانی هستند که قبل از سید رضی این سخن حکمت‌آمیز را در کتاب‌های خود آورده‌اند و بعد از سید رضی در کتاب‌هایی مانند تذکرة الخواص ابن جوزی و تنبیه خاطر نوشته ورام بن ابی فراس با تفاوت‌هایی ذکر شده که نشان می‌دهد از منبع دیگری غیر از نهج‌البلاغه گرفته‌اند. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۲).

در کتاب تمام نهج‌البلاغه این جمله حکمت‌آمیز در ضمن خطبة «الوسيلة» که از جمله خطب امیرالمؤمنین علیه السلام است ولی در نهج‌البلاغه نیامده، ذکر شده است. (تمام نهج‌البلاغه، ص ۱۵۱).

شرح و تفسیر

آرزوهای طولانی و سوء عمل

امام علیه السلام در این سخن کوتاه و حکمت آمیز می فرماید: «کسی که آرزویش را طولانی کند اعمال بد انجام می دهد»؛ (مَنْ أَطَالَ الْأَمَلَ أَسَاءَ الْعَمَلَ).

شک نیست که آرزوها انگیزه حرکت انسان برای هرگونه فعالیت است؛ جوانی که آرزو دارد به مقامات عالی علمی برسد تلاش و کوشش را در فراگیری علم افزایش می دهد، کشاورزی که آرزو دارد مزارع پر بار و باغ های سرشار از برکات مادی داشته باشد در امر کشاورزی فعالیت می کند و مادری که آرزو دارد جوان برومندی در سنین آخر عمر در کنار او باشد در حفظ و تربیت فرزندش می کوشد.

همین معنا در حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَلَوْ لَا الْأَمَلُ مَا رَضَعَتْ وَالِدَةٌ وَلَدَهَا وَلَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجَرًا؛ آرزو برای امت من مایه رحمت است و اگر امید و آرزو نبود هیچ مادری کودک خود را شیر نمی داد و هیچ باغبانی نهالی نمی نشاند».^۱

ولی هرگاه آرزو از حد اعتدال خارج شود و انسان به سراغ امور دست نیافتنی و یا غیر ضروری و خارج از حد نیاز برود، طبیعی است که باید تمام تلاش

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۷۵.

و کوشش خود را برای رسیدن به آن صرف کند و همه چیز را جز آن فراموش سازد و شب و روز به دنبال آن بدود. چنین کسی از یک سو آخرت را به کلی به دست فراموشی می سپارد و از سوی دیگر برای رسیدن به هدف خود هر وسیله‌ای را مباح می‌شمرد و از سوی سوم در مقابل هرکسی خضوع ذلیلانه می‌کند و سرانجام گرفتار «سوء العمل» می‌شود که امام علیه السلام در جمله حکمت‌آمیز مورد بحث به آن اشاره فرمود.

در حالی که اگر دامنه آرزو را کوتاه می‌کرد و به آنچه مورد نیازش بود قناعت می‌نمود، وقت کافی برای انجام وظایف الهی و اندوختن ذخیره‌های آخرت پیدا می‌کرد و از آلوده شدن به حرام در امان می‌ماند و عزت و کرامت خود را بر باد نمی‌داد.

در حدیثی قدسی که در کتاب شریف کافی آمده می‌خوانیم: خداوند به موسی بن عمران فرمود: «يَا مُوسَى لَا تُطَوِّلْ فِي الدُّنْيَا أَمْلَكَ فَيَقْسُو قَلْبُكَ وَالْقَاسِي الْقَلْبِ مَنِّي بَعِيدٌ؛ آرزوهایت را در دنیا طولانی مکن که مایه قساوت قلب تو می‌شود و شخص قسی القلب و سنگدل از من دور خواهد بود».^۱

روشن است که قساوت و سنگدلی، ناشی از فراموش کردن ذکر خدا و یاد مر و قیامت است و افرادی که گرفتار آرزوهای دراز هستند هم خدا را فراموش می‌کنند و هم مر و قیامت را.

اولیای خدا به قدری آرزوهایشان کوتاه بود و آماده سفر آخرت بودند که هر لحظه احتمال می‌دادند فرمان رحیل و کوچ کردن از دنیا صادر شود.

در حدیث پر معنایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا طَرَفْتُ عَيْنَايَ إِلَّا ظَنَنْتُ أَنْ شُفْرِي لَا يَلْتَقِيَانِ حَتَّى يَقْبِضَ اللَّهُ رُوحِي؛ قسم به آن

کسی که جان محمد به دست اوست هرگز پلک‌های چشم من به هم نخورد مگر این که گمان می‌برد پیش از آن که پلک‌ها به روی هم بیایند قبض روح شوم»^۱. منظور از گمان بردن همان آماده بودن است.

حدیث معروفی نیز هم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و هم از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمودند: خطرناک‌ترین چیزی که از آن برای شما می‌ترسیم پیروی از هوای نفس و آرزوهای دراز است، زیرا پیروی از هوای نفس، انسان را از حق باز می‌دارد و آرزوهای دراز موجب نسیان آخرت می‌شود؛ (أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ)^۲.

قرآن مجید هم می‌گوید: یکی از دام‌های مهم شیطان همین طول امل است: «وَقَالَ لَا تَخْذَنْ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا * وَلَا ضَلَّانَةً وَلَا مَنِينَةً وَلَا مَرْتَبَةً... يَعِدُّهُمْ وَيَمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا»؛ «شیطان چنین گفته که از بندگان تو سهم معینی خواهم گرفت؛ آن‌ها را گمراه می‌کنم و به آرزوها سرگرم می‌سازم و به آن‌ها فرمان می‌دهم... شیطان به آن‌ها وعده‌های دروغین می‌دهد و به آرزوها سرگرم می‌سازد و جز فریب و نیرنگ به آن‌ها فرمان نمی‌دهد»^۳.



۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۶۶، ح ۲۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۳.

۳. نساء، آیات ۱۱۸-۱۲۰.

وقال ﷺ وَقَدْ لَقِيَهُ عِنْدَ مَسِيرِهِ إِلَى الشَّامِ دَهَاقِينُ الْأَنْبَارِ، فَتَرَجَّلُوا لَهُ وَاشْتَدُّوا
بَيْنَ يَدَيْهِ.

مَا هَذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ؟ فَقَالُوا: خُلِقْنَا مِنْ نِعْمَتِكَ بِهِ أُمَّرَاءَنَا، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا
يَنْتَفِعُ بِهَذَا أُمَّرَاؤُكُمْ! وَإِنَّكُمْ لَتَشَقُّونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ،
وَتَشَقُّونَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ. وَمَا أَحْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ،
وَأَرْبَحَ الدَّعَةَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ.

این سخن را امام ﷺ زمانی بیان فرمود که در مسیر حرکتش به شام، کشاورزان و دهبانان شهر «انبار» با او ملاقات کردند (و به عنوان احترام) از مرکب پیاده شده و با سرعت پیش روی او حرکت کردند (و این مراسم را که نشانه خضوع فوق العاده در برابر امرای ستمگر بود انجام دادند).

امام ﷺ فرمود:

«این چه کاری بود که کردید؟» عرض کردند: این رسوم و آدابی است که ما امیران خود را با آن بزرگ می داریم. امام ﷺ فرمود: به خدا سوگند! زمامداران شما از این عمل بهره ای نمی برند و شما با این کار در دنیا مشقت زیادی بر خود

هموار می‌سازید و در قیامت بدبخت می‌شوید. چه زیان بار است مشقتی که به دنبال آن عقاب الهی باشد و چه پرسود است آرامشی که با آن امان از آتش دوزخ فراهم گردد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که قبل از مرحوم سید رضی، نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲) در کتاب صفین آن را با تفاوت‌هایی (که بعداً اشاره خواهیم کرد) ذکر کرده است ولی مضمون هر دو یکی است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۴).

اضافه بر این ابن اعثم کوفی (متوفای ۳۱۴) نیز که قبل از سید رضی می‌زیسته آن را در کتاب فتوح آورده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۶۵۱).

شرح و تفسیر

تشریفات زشت و زیان آور

«این سخن را امام علیه السلام زمانی بیان فرمود که در مسیر حرکتش به شام، کشاورزان و دهبانان شهر «انبار» با او ملاقات کردند (و به عنوان احترام به امام علیه السلام) از مرکب پیاده شده و با سرعت پیش روی او حرکت کردند (و این مراسم را که نشانه خضوع فوق العاده در برابر امرای ستمگر بود انجام دادند) امام علیه السلام فرمود: این چه کاری بود که کردید؟» (وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَقَدْ لَقِيَهُ عِنْدَ مَسِيرِهِ إِلَى الشَّامِ دَهَابِينَ الْأَنْبَارِ، فَتَرَجَّلُوا لَهُ وَاشْتَدُّوا^۲ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: مَا هَذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ).

«عرض کردند: این رسوم و آدابی است که ما امیران خود را با آن بزر می داریم»؛ (فَقَالُوا: خُلِقُ مِنَّا نَعِظُمُ بِهِ أُمَرَاءَنَا).

«امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! زمامداران شما از این عمل بهره ای نمی برند و شما با این کار در دنیا مشقت بر خود هموار می سازید و در قیامت بدبخت می شوید»؛ (فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا أَمْرًاؤُكُمْ! وَإِنَّكُمْ لَتَشْقُونَ عَلَى أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ، وَتَشْقُونَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ).

۱. «تَرَجَّلُوا» به معنای پیاده شدن از مرکب است.

۲. «اشْتَدُّوا» به معنای دویدن و راه رفتن با سرعت است.

سپس افزود: «چه زیان بار است مشقتی که به دنبال آن عقاب الهی باشد و چه پرسود است آرامشی که با آن امان از آتش دوزخ فراهم گردد»؛ (وَمَا أَحْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ، وَأَرْبَحَ الدَّعَةَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ).

«تَشْقُونَ» از ماده «شقاء» به معنای مشقت و «تَشْقُونَ» از ماده «شقاوت» به معنای بدبختی است و «دَعَة» همان آرامش است

در کتاب صفین بعد از این جمله چنین آمده که امام علیه السلام فرمود: «این کار را دیگر تکرار نکنید؛ فَلَا تَعُودُوا لَهُ».

در زمان‌های گذشته معمول بوده - و هم اکنون نیز در بعضی از نقاط جهان معمول است - که اهل یک کشور یا اهل یک شهر برای تعظیم امر او و سلاطین اعمالی انجام می‌دادند که نشانه نهایت ذلت بود. آن‌ها نیز از این رفتار خشنود می‌شدند، چراکه علاقه داشتند شهروندانشان همواره خود را در برابر آن‌ها ذلیل و خوار و بی‌مقدار بدانند تا فکر قیام در مغزشان خطور نکند و سلطه آنان باقی بماند.

ولی اسلام که به انسان‌ها شخصیت داده و آدمی را مسجود فرشتگان و اشرف مخلوقات می‌داند و جهان را مسخر او می‌شمرد، اجازه نمی‌دهد افراد باایمان برای بزرگداشت امر او تن به کارهای ذلیلانه بدهند. به یقین اگر به جای علی علیه السلام معاویه بود آن‌ها را به این کار تشویق می‌کرد ولی امام علیه السلام به آن‌ها هشدار داد و به سه دلیل آنان را از این کار بر حذر داشت.

نخست این که امر او هیچ‌گونه نفع عاقلانه‌ای از این کار نمی‌برند، بلکه ممکن است باعث غرور و کبر آن‌ها شود و شخصیت خود را گم کنند.

دیگر این که زحمت فوق‌العاده‌ای بر دوش توده‌های مردم می‌افتد و گاه ممکن است در چنین شرایطی افراد ضعیف زیر دست و پا بمانند.

سوم این که این عمل ناصالح مایه گرفتاری در آخرت می‌شود، زیرا نوعی شرک محسوب می‌شود.

به عکس، اگر آن‌ها به احترامات معقول قناعت کنند و به جای این مشقت،

آرامش را برای خود بپذیرند، آرامشی که امان از آتش دوزخ را نیز به همراه دارد، هم امرا گرفتار کبر و غرور نمی‌شوند و هم مردم مشقت توأم با ذلت را نمی‌بینند و هم در آخرت سربلند خواهند بود.

قابل توجه است که در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: روزی امیرمؤمنان به سراغ اصحابش آمد در حالی که بر مرکب سوار بود. گروهی پشت سر حضرت به راه افتادند. امام نگاهی به آن‌ها کرد و فرمود: با من کاری دارید؟ عرض کردند: نه یا امیرالمؤمنین! ولی دوست داریم همراه تو راه برویم. امام به آن‌ها فرمود: «انْصِرْفُوا فَإِنَّ مَشِيَّ الْمَاشِي مَعَ الرَّاِكِبِ مَفْسَدَةٌ لِّلرَّاِكِبِ وَمَدَلَّةٌ لِّلْمَاشِي؛ برگردید، زیرا راه رفتن پیاده در کنار سوار موجب مفسده (غرور و خودبرتربینی) برای شخص سوار و سبب ذلت برای پیاده است».

سپس امام صادق علیه السلام افزود: بار دیگری باز امام سوار بود و جمعی پشت سر او پیاده به راه افتادند. امام علیه السلام فرمود: «انْصِرْفُوا فَإِنَّ خَفَقَ النَّعَالِ خَلْفَ أَعْقَابِ الرِّجَالِ مَفْسَدَةٌ لِّقُلُوبِ النَّوْكِ؛ بازگردید، زیرا صدای کفش‌ها پشت سر انسان‌ها موجب فساد دل‌های احمقان می‌شود (نوکی) جمع (أنوک) بر وزن أحمق و به معنای احمق است».^۱

باید توجه داشت که هدف از این سخنان این نیست که مردم، بزرگان را احترام نکنند، بلکه منظور این است که احتراماتی را که نشانه ذلت و بدبختی احترام‌کنندگان و مایه غرور و نخوت احترام‌شوندگان است ترک کنند.

نکته

روایت «نصر بن مزاحم»

از آنچه «نصر بن مزاحم» در کتاب صفین آورده استفاده می‌شود که

۱. بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۵۵، ح ۲.

دهقان‌های شهر انبار علاوه بر این کار، برای امام علیه السلام و لشکریان، اسب‌ها و غذاهای خوب و برای مرکب‌های آن‌ها علف بسیار به‌عنوان هدیه آورده بودند و امام علیه السلام افزون بر این که مراسم ذلت‌بار آن‌ها را تخطئه کرد افزود: این چهارپایانی را که آورده‌اید می‌پذیریم، ولی به‌عنوان خراجتان، و غذاهایی را که آورده‌اید در صورتی می‌پذیریم که قیمت آن را از ما بگیرید.^۱

البته پذیرفتن هدیهٔ مسلمان نه‌تنها عیب نیست، بلکه سنت است و حتی در روایات گفته شده که از پذیرش هدیهٔ برادران مسلمان خودداری نکنید، ولی هدف امام علیه السلام این بوده که این سنت نادرست را بشکند که برای در امان ماندن از شر امرا برای آنان هدایایی می‌بردند، و نیز روشن سازد که حکومت اسلامی همچون حکومت سلاطین جبار نیست.

لِابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام: يَا بُنَيَّ، احْفَظْ عَنِّي أَرْبَعًا، وَأَرْبَعًا، لَا يَضُرُّكَ مَا عَمِلْتَ مَعَهُنَّ: إِنَّ أَغْنَى الْغِنَى الْعَقْلُ، وَأَكْبَرُ الْفَقْرِ الْحُمُقُ، وَأَوْحَشَ الْوَحْشَةِ الْعُجْبُ، وَأَكْرَمَ الْحَسَبِ حُسْنُ الْخُلُقِ. يَا بُنَيَّ، إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ؛ وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْبَخِيلِ، فَإِنَّهُ يَقْعُدُ عَنكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ؛ وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْفَاجِرِ، فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ بِالتَّافِهِ؛ وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ، فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ: يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ، وَيُبْعِدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ.

امام عليه السلام به فرزندش امام حسن عليه السلام فرمود:

فرزندم! چهار چیز و چهار چیز را، از من حفظ کن که با (در نظر داشتن و به کار بستن) آن ها هر کار کنی به تو زیان نخواهد رسید: بالاترین سرمایه ها عقل است و بزرگ ترین فقر، حماقت و نادانی است، بدترین وحشت خودپسندی است و برترین حسب و نسب اخلاق نیک است. فرزندم! از دوستی با احمق برحذر باش، چراکه او می خواهد به تو منفعت رساند ولی زیان می رساند (زیرا بر اثر حماقتش سود و زیان را تشخیص نمی دهد) و از دوستی با بخیل دوری کن، زیرا به هنگامی که شدیدترین نیاز را به او داری تو را رها می سازد و از دوستی با انسان فاجر بپرهیز، چراکه تو را به اندک چیزی می فروشد و از

دوستی با دروغ‌گو برحذر باش، چراکه او مثل سراب است؛ دور را در نظر تو نزدیک و نزدیک را در نظر تو دور می‌سازد (و حقایق را به تو وارونه نشان می‌دهد).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

قسمتی از این گفتار پرمایه حکمت‌آمیز را جاحظ قبل از سید رضی در کتاب المائة المختارة آورده و قاضی قضاعی هم که بعد از سید رضی می‌زیسته آن را با سخنان دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام تحت عنوان «وصیت علی علیه السلام به فرزندش امام حسن هنگامی که ابن ملجم فرقی مبارکش را با شمشیر شکافت» بیان کرده است و اضافات آن به خوبی نشان می‌دهد که آن را از منبع دیگری گرفته است. زمخشری نیز آن را در جزء اول از ربیع الابرار آورده و ابن عساکر مورخ معروف نیز در تاریخ خود آن را با اضافاتی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۶).

در کتاب تمام نهج البلاغه، این سخن به عنوان بخشی از اندرزنامه امام علیه السلام به فرزندش آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۶۴).

شرح و تفسیر

هشت نکته سرنوشت ساز

امام علیه السلام در این گفتار پربار حکمت آمیزش خطاب به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام و در واقع خطاب به همه انسان ها می فرماید: «فرزندم! چهار چیز و چهار چیز را از من حفظ کن که با آنها هر کار کنی به تو زیان نخواهد رسید»؛ (قَالَ لِأَنَّهُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بُنَيَّ، احْفَظْ عَنِّي أَرْبَعًا، وَأَرْبَعًا، لَا يَضُرُّكَ مَا عَمِلْتَ مَعَهُنَّ). در این جا این سؤال پیش می آید که چرا امام علیه السلام فرمود: هشت چیز را به تو توصیه می کنم، بلکه فرمود: چهار چیز و چهار چیز.

پاسخ سؤال این است که امام علیه السلام با این کار می خواهد مخاطب را متوجه تفاوت این دو با هم سازد، زیرا چهار قسمت اول ناظر به صفات «اخلاقی» است و چهار قسمت دوم ناظر به امور «رفتاری» و اضافه بر این، چهار قسمت اول از باب اوامر است و چهار قسمت دوم از باب نواهی.

امام علیه السلام در چهار قسمت اول می فرماید: «فرزندم!» بالاترین سرمایه ها عقل است؛ (إِنَّ أَعْنَى الْغِنَى الْعَقْلُ).

انسانی که دارای عقل کافی است هم از نظر معنوی غنی است و هم از نظر مادی؛ از نظر معنوی، عقل، او را به سوی خدا و اعتقاد صحیح و فضایل اخلاقی و اعمال صالحه دعوت می کند، زیرا عواقب شوم رذایل اخلاقی را به خوبی درک می نماید و او را از آن باز می دارد و در امور مادی با حسن تدبیر و همکاری

صحیح با دیگران و تشخیص دوست و دشمن و درک فرصت‌ها و استفاده صحیح از نیروی دیگران به فواید و برکات مادی می‌رساند، بنابراین سرمایه پیروزی در دنیا و آخرت عقل است.

استثنایی که بعضی از شارحان به این اصل کلی زده‌اند که: منظور از عقل، آن جاست که از طریق مشورت نتوان کاری کرد صحیح به نظر نمی‌رسد، زیرا در مورد مشورت نیز عقل است که انسان را به استفاده از افکار دیگران و عمل کردن به نتیجه مشورت دعوت می‌کند.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «قَوَامُ الْمَرْءِ عَقْلُهُ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ؛ اساس کار انسان عقل اوست و آن‌کس که عقل ندارد دین ندارد»^۱.

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «الْعَقْلُ مَرْكَبُ الْعِلْمِ وَالْعِلْمُ مَرْكَبُ الْحِلْمِ؛ عقل، مرکب علم و دانش و علم، مرکب حلم (و اخلاق) است»^۲.

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَا قَسَمَ اللَّهُ لِي لِعِبَادٍ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ فَنَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ؛ خداوند چیزی برتر از عقل در میان بندگانش تقسیم نکرده، لذا خواب عاقل برتر از بیداری (و شب‌زنده‌داری) جاهل است»^۳.

در حدیث دیگری در کتاب شریف کافی «اصبغ بن نباته» از علی علیه السلام نقل می‌کند که جبرئیل بر آدم نازل شد و گفت: من مأمورم تو را در میان سه چیز مخیر سازم که یکی را برگزینی و آن دو را رها سازی. آدم گفت: آن سه چیز کدام است؟ جبرئیل گفت: عقل و حیا و دین. آدم گفت: من عقل را برگزیدم. جبرئیل به حیا و دین گفت: شما برگردید و عقل را رها کنید. آن‌ها گفتند: ای جبرئیل! «إِنَّا أَمْرُنَا أَنْ

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۴، ح ۲۹.

۲. غرر الحکم، ح ۴۳۷ و ح ۱۱۴.

۳. کافی، ج ۱، ص ۱۲، ح ۱۱.

نَكُونَنَّ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ؛ ما مأموریم هر جا که عقل است با او باشیم. جبرئیل گفت: پس به مأموریت خود عمل کنید، و به آسمان رفت.^۱

البته منظور از عقل در این جا کمال عقل است، زیرا آدم عقل داشت که در این گزینش آن را برگزید.

نقطه مقابل جمله اول چیزی است که امام علیه السلام در دومین جمله از گفتار حکیمانه خود بیان کرده است؛ می فرماید: «بزرگترین فقر، حماقت و نادانی است»؛ (وَ أَكْبَرَ الْفَقْرِ الْخُمْقُ).

زیرا انسان احمق، هم آخرت خود را به باد می دهد و هم دنیایش را. او منافع زودگذر را بر سعادت جاویدانش مقدم می دارد و لذت ناپایدار را بر سعادت پایدار. به همین دلیل روز رستاخیز دستش از حسنات تهی است و پشتش از بار سیئات سنگین. در دنیا نیز بر اثر ندانم کاری ها دوستان خود را از دست می دهد و منافع آنی را بر درآمدهای آینده مقدم می شمرد. بخل و تنگ نظری که لازمه حماقت است مردم را به او بدبین می کند و تدبیر لازم برای تمشیت امور مادی را از دست می دهد و به همین دلیل فقر عقل باعث فقر در زندگی مادی او نیز می شود. یکی از مشکلات مهم کار احمق مشکل بودن درمان اوست، زیرا او مانند بیماری است که نه دارو می خورد و نه پرهیز می کند. مطابق آنچه مرحوم مفید در کتاب اختصاص آورده در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ عَيْسَى بْنَ مَرْيَمَ قَالَ: دَاوَيْتُ الْمَرْضَى فَشَفَيْتُهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَبْرَأْتُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَالَجْتُ الْمَوْتَى فَأَخْيَيْتُهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَالَجْتُ الْأَحْمَقَ فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَى إِصْلَاحِهِ؛ حضرت عیسی بن مریم گفت: من بیماران (غیر قابل علاج) را مداوا کردم و آنها را به اذن خدا بهبودی بخشیدم. نابینای مادرزاد و مبتلا به بیماری برص را به اذن

خدا شفا دادم حتی مردگان را به اذن خدا زنده کردم؛ ولی به سراغ معالجه احمق رفتم و نتوانستم او را اصلاح کنم.^۱

در ادامه این حدیث آمده که از آن حضرت سؤال کردند: احمق کیست؟ گفت: احمق کسی است که تنها به رأی خود و شخص خود عقیده دارد و تمام فضیلت‌ها را برای خود روا می‌دارد و چیزی بر ضد خود قائل نیست، حق را به‌طور کامل برای خود می‌شمرد و هیچ حقی برای دیگری بر خود روا نمی‌داند. این همان احمقی است که راهی برای درمان او نیست.

درباره این‌که احمق چه کسی است؟ روایات متعددی نیز از معصومان علیهم السلام وارد شده است. در حدیثی از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام در کلمات قصار می‌خوانیم: «مَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ فَأَنكَرَهَا ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ بِعَيْنِيهِ؛ کسی که عیوب مردم را می‌بیند و آن را بد می‌شمرد سپس آن را برای خود می‌پذیرد، او عیناً آدم احمقی است».^۲

از تفسیرهایی که برای احمق ذکر شد روشن می‌شود که چرا احمق، هم دین خود را از دست می‌دهد و هم دنیای خود را.

در تواریخ داستان‌های زیادی از افراد احمق نقل شده که نشان می‌دهد تا چه اندازه از نظر اعتقاد و مسائل اجتماعی ناتوان هستند. در شرح نهج البلاغه علامه شوشتری آمده است که روزی یکی از خلفا در عید فطر یا قربان به سوی مصلی می‌رفت، طبل‌ها در مقابل او مشغول زدن بودند و پرچم‌ها در بالای سر او در اهتزاز. مرد نادانی سر به آسمان بلند کرد و عرض کرد: «اللَّهُمَّ لَا طَبْلَ إِلَّا طَبْلُكَ؛ خداوند! طبل، تنها طبل توست!» کسی به او گفت: این سخن را نگو، خدا طبل ندارد. مرد نادان گریه کرد و گفت: یعنی او هنگامی که می‌آید تک و تنهاست؟ نه

۱. میزان الحکمه، ماده احمق، ج ۴۴۱۸؛ بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۲۳، ح ۳۵.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۴۹.

طلبی جلوی او می‌نوازند و نه پرچمی بالای سر اوست؟ در این صورت او از خلیفهٔ زمان ما هم پایین‌تر است.

در عیون الاخبار «ابن قتیبه دینوری» طبق نقل علامه شوشتری آمده است: شخص احمقی می‌گفت: من اسم گرگی را که یوسف را خورد می‌دانم؛ اسمش فلان بود. به او گفتند: یوسف را گرگ نخورد. گفت: پس این اسم، اسم همان گرگی است که یوسف را نخورد!^۱

سپس در سومین جمله از این کلمات نورانی می‌فرماید: «بدترین تنهایی و وحشت، خودبینی و خودپسندی است»؛ (وَأَوْحَشَ الْوَحْشَةَ الْعُجْبُ).

«وحشت» در لغت، هم به معنای تنهایی آمده است و هم به معنای ترس و ناراحتی ناشی از آن و به یقین، افراد خودبزر بین دوستان خود را به زودی از دست می‌دهند، زیرا مردم حاضر نیستند زیر بار خواسته‌های چنین افراد خودبین و خودخواهی بروند، در نتیجه چنین افرادی در زندگی تنهای تنها می‌مانند.

در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام که در غررالحکم آمده می‌خوانیم: «آفَةُ اللَّبِّ الْعُجْبُ؛ آفت عقل خودبینی و خودپسندی است».^۲

در حدیث دیگری از همان حضرت در همان منبع آمده است: «إِزْرَاءُ الرَّجُلِ عِلَّةٌ نَفْسِهِ بُرْهَانُ رِزَانَةِ عَقْلِهِ وَ عِنْوَانٌ وَ فُورٍ فَضْلِهِ وَ إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ بُرْهَانُ نَقْصِهِ وَ عِنْوَانٌ ضَعْفِ عَقْلِهِ؛ خرده‌گیری انسان به خویشتن (و کارهای خود) دلیل بر قوت عقل او و گواه فزونی فضل اوست و خودپسندی انسان دلیل بر نقص او و گواه ضعف عقل اوست».^۳

سرانجام در چهارمین دستور انسان‌ساز می‌فرماید: «برترین حسب و نسب اخلاق نیک است»؛ (وَأَكْرَمَ الْحَسَبِ حُسْنُ الْخُلُقِ).

۱. بهج الصباغه، ج ۱۳ ص ۴۱۷.

۲. غررالحکم، ج ۸۴۸.

۳. همان، ج ۴۸۱۴.

«حسب» در لغت، هم به شرافت‌های ذاتی و صفات برجسته اطلاق شده و هم به شرافت پدران و اجداد، بنابراین منظور امام عَلَيْهِ السَّلَامُ این است که بالاترین شرافت ذاتی و اکتسابی از پدران و اجداد، داشتن حسن خلق است، زیرا بیش از هر چیز جاذبه دارد و قلوب را متوجه انسان می‌کند و شرافت‌های دیگر تا این حد توان ندارند. درباره اهمیت حسن خلق آیات و روایات فراوانی وارد شده تا آن جا که قرآن حسن خلق را یکی از عوامل مهم پیروزی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌شمرد، می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُضِّسُوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ «پس تو به لطف و رحمت الهی با آنان نرم خو شدی و اگر درشت‌خوی و سخت‌دل بودی بی‌شک از گرد تو پراکنده می‌شدند» و در جای دیگر خطاب به آن حضرت می‌فرماید: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»؛ «تو اخلاق بسیار برجسته‌ای داری». ^۱ تأثیر این اخلاق در پیشرفت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اندازه‌ای بود که بعضی آن را به‌عنوان معجزه اخلاقی آن حضرت می‌شمردند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «حُسْنُ الْخُلُقِ يُثَبِّتُ الْمَوَدَّةَ؛ اخلاق خوب دوستی را (با مردم) تثبیت می‌کند». ^۲

در فواید حسن خلق از امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ در غررالحکم چنین آمده است: «حُسْنُ الْخُلُقِ يُدِيرُ الْأَرْزَاقَ وَيُؤْنِسُ الرَّفَاقَ؛ حسن خلق روزی انسان را فراوان می‌سازد و به دوستان آرامش می‌بخشد». ^۳

ما خود می‌بینیم که افراد صاحب حسن خلق در زندگی مادی خویش نیز بسیار موفق‌اند، همان‌گونه که در بحارالانوار از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است: «فِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ؛ در حسن خلق گنج‌های روزی نهفته شده است». ^۴

۱. قلم، آیه ۴.

۲. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۰، ح ۷۱.

۳. غررالحکم، ح ۵۳۸۲.

۴. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۵۳.

امام علیه السلام بعد از ذکر این چهار جمله حکمت آمیز درباره عقل و حمق و عجب و حسن خلق، به چهار نکته دیگر درباره ترک دوستی با چهار گروهی که صفات زشتی دارند می پردازد:

نخست می فرماید: «فرزندم! از دوستی با احمق برحذر باش، چراکه او می خواهد به تو منفعت برساند ولی زیان می رساند (زیرا بر اثر حماقتش سود و زیان را تشخیص نمی دهد)»؛ (يَا بُنَيَّ، إِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيُضِرُّكَ).

«مصادقت» به معنای دوستی است و می دانیم که دوستی افراد با یکدیگر سرنوشت آن ها را به هم پیوند می زند و هر یک در زندگی دیگری تأثیر می گذارد. احمق کسی است که بر اثر نادانی گرفتار اشتباهات بزرگ می شود؛ خوب را بد و بد را خوب می پندارد. تنها براساس ظاهر امور قضاوت می کند غافل از این که گاه آنچه ظاهرش زیان آور است باطنی پرسود دارد و یا آنچه آغازش ضرر دارد پایانش بسیار پرفایده است.

به همین دلیل گاه با اصرار، دوست خود را وادار به انجام کاری می کند که عاقبت دردناکی دارد و به عکس از کاری بازمی دارد که سرانجامش قرین موفقیت و سعادت بسیار است و چون وسوسه های چنین فرد احمقی خواه ناخواه ممکن است در انسان اثر بگذارد، امام علیه السلام می فرماید پیوند دوستی خود را با چنین افرادی قطع کن.

در بعضی از روایات آمده است که با احمق مشورت نکنید؛ امام صادق علیه السلام مطابق آنچه در کتاب تحف العقول آمده است می فرماید: «لَا تُشَاوِرْ أَحْمَقًا؛ با فرد نادان مشورت نکن (که از آن زیان خواهی دید)».^۱

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: چهار چیز قلب انسان را می‌میراند از جمله گفت‌وگو با احمق (و مُمَارَاةُ الْأَحْمَقِ).^۱

سپس در جمله حکمت‌آمیز دوم می‌فرماید: «از دوستی با بخیل برحذر باش، زیرا به هنگامی که شدیدترین نیاز را به او داری تو را رها می‌سازد»؛ (وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْبَخِيلِ، فَإِنَّهُ يَقْعُدُ عَنْكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ).

بخل انواع و اقسامی دارد. ساده‌ترین آن این است که بخیل حاضر نیست از مواهبی که خدا به او داده در اختیار دیگران بگذارد، هرچند بسیار بیش از نیاز در اختیار دارد و نوع دیگر این است که خودش هم حاضر به مصرف آن مواهب نیست؛ یعنی درباره خود نیز بخل می‌ورزد و بدترین بخل، بخل کسی است که از استفاده کردن مردم از مواهب یکدیگر ناراحت می‌شود.

امام علیه السلام در این جا می‌فرماید: دوستان گاه به یکدیگر نیازمند می‌شوند و حتی گاهی به قدری نیاز شدید است که سرنوشت انسان را رقم می‌زند و اگر دوست، بخیل باشد در چنین حالتی نیز انسان را رها می‌سازد. اما اگر خودش نیازمند شود انتظار هرگونه کمک را دارد.

در روایات مشورت، از شور با بخیل نیز نهی شده است؛ در عهدنامه مالک اشتر خواندیم که امام علیه السلام به مالک دستور می‌دهد: «لَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلاً يَعْذِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَيَعِدُّكَ الْفَقْرَ؛ هرگز بخیل را در مشاوران خود داخل مکن، زیرا مانع کمک کردن به دیگران می‌شود و وعده فقر به تو می‌دهد».^۲

سومین کسی که امام علیه السلام فرزندش را از دوستی با او نهی می‌کند فرد فاجر و فاسق و بی‌بندوبار است. می‌فرماید: «از دوستی با انسان فاجر بپرهیز، چراکه تو را به اندک چیزی می‌فروشد»؛ (وَإِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْفَاجِرِ، فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ بِالتَّافِهِ).^۳

۱. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۳۴۹.

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۳. «تافه» به معنای چیزی بی‌ارزش است.

این‌گونه افراد پیوسته به دنبال هوی و هوس خویش‌اند؛ نه وجدان بیداری دارند، نه شخصیت و شرفی، و نه دین و ایمان درستی. به همین دلیل هر زمان هوی و هوس آن‌ها اقتضا کند دوستان خود را به اندک چیزی می‌فروشند.

در آخرین (چهارمین) جمله پرنور و حکمت‌آمیزش می‌فرماید: «از دوستی با دروغ‌گو برحذر باش، چراکه او مثل سراب است؛ دور را در نظر تو نزدیک و نزدیک را در نظر تو دور می‌سازد (و همچون سراب، حقایق را به تو وارونه نشان می‌دهد)»؛ (وَ اِيَّاكَ وَمُصَادَقَةَ الْكُذَّابِ، فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ: يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ، وَيُبْعِدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ).

دوستی با انسان کذاب و بسیار دروغ‌گو خطرناک است، خواه این رذیله اخلاقی اش ناشی از بی‌بندوباری و ضعف ایمان باشد یا بر اثر علاقه به منافع زودگذر خود. گاه عوامل پیروزی برای رسیدن به یک هدف فراهم می‌شود؛ اما او با دروغ‌هایش رسیدن به آن را غیر ممکن و محال می‌شمرد و فرصت‌ها از این طریق از دست می‌رود و گاه به عکس، کارهایی پیش روی انسان است که شرایط آن فراهم نشده و ورود در آن مایه شکست است؛ اما این دروغ‌گوی بی‌بندوبار چنان سخن می‌گوید که گویی فردا انسان به مقصود می‌رسد.

می‌دانیم که سراب منظره‌ای است در بیابان که به‌هنگام گرمای هوا پیدا می‌شود و از دور شبیه آب به نظر می‌رسد، در حالی که به‌واسطه اختلاف فشردگی طبقات هوا بر اثر گرمای آفتاب، تصویر گوشه‌ای از آسمان آبی بر روی زمین می‌افتد و انسان آن را آب می‌پندارد، ولی هنگامی که نزدیک می‌رود اثری از آب در آن جا نمی‌بیند. کسانی که واقعیت‌ها را در نظر انسان وارونه جلوه می‌دهند شباهت زیادی به سراب دارند و امیرمؤمنان علی علیه السلام به خصوص روی این مطلب تکیه فرموده که دروغ‌گویان، دور را نزدیک و نزدیک را دور می‌سازند و این نوعی تغییر واقعیت است.

در احادیث اسلامی از مشاوره با کذاب هم نهی شده است؛ در غررالحکم از علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «با کذاب مشورت مکن که دور را برای تو نزدیک و نزدیک را برای تو دور می‌سازد؛ لَا تَسْتَشِرِ الْكُذَّابَ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرِّبُ عَلَيْكَ الْبُعِيدَ وَيُبْعِدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ»^۱.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يُوَخِي الْفَاجِرَ وَلَا الْأَحْمَقَ وَلَا الْكُذَّابَ؛ سزاوار نیست افراد باایمان با فاجران و افراد احمق و دروغ‌گویان طرح برادرى بریزند»^۲.

در روایت دیگری از امام علی بن الحسین علیه السلام آمده است که فرزند دلبندهش امام باقر علیه السلام را از همنشینی و رفاقت و گفت و گو و همسفر شدن با پنج گروه نهی فرموده است؛ چهار گروهش با آنچه در کلام امیرمؤمنان علیه السلام آمد مشترک است و گروه پنجم شخص قاطع رحم است، همان کسی که پیوند خویشاوندی را با بستگانش می‌گسلد، فرمود: «إِيَّاكَ وَمُصَاحِبَةَ الْقَاطِعِ لِرَجْمِهِ فَإِنِّي وَجَدْتُهُ مَلْعُونًا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاضِعَ؛ از رفاقت و همنشینی با شخصی که قاطع رحم است (پیوند خویشاوندی‌اش را با بستگانش بریده) بپرهیز، زیرا من او را در سه جا از قرآن مجید مورد لعن دیدم. (اشاره به سوره‌های محمد، آیات ۲۲ و ۲۳، بقره، آیه ۲۷ و رعد، آیه ۲۵).^۳

۱. غررالحکم، ح ۱۰۰۹۲.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۷۵، ح ۵.

۳. همان، ص ۳۷۷، ح ۷.

لَا قُرْبَةَ بِالنَّوَافِلِ إِذَا أَضْرَّتْ بِالْفَرَائِضِ.

امام علیه السلام فرمود:

کارهای مستحب اگر به واجبات زیان برساند موجب قرب به خدا نمی شود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته صاحب مصادر نهج البلاغه، آمدی که بعد از سید رضی می زیسته در کتاب غررالحکم این حکمت را این گونه نقل کرده است: «إِذَا أَضْرَّتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَأَرْفُضُهَا؛ هنگامی که نوافل به فرائض ضرر برساند آن را رها کنید». این تفاوت نشان می دهد که آمدی آن را از منبع دیگری گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۷).

ولی گویا مرحوم خطیب، صاحب مصادر، از این موضوع غفلت کرده که در کلمات قصار نهج البلاغه، حکمت ۲۷۹ عین این عبارت «آمدی» آمده است.

در کتاب تمام نهج البلاغه این دو جمله با اضافات دیگری که همه مربوط به همین مضمون و محتواست در ضمن وصیت نامه ای که برای اصحابش در زمینه تعلیم آداب دین و دنیا بیان فرموده ذکر شده است. عبارات آن چنین است: «إِذَا أَضْرَّتِ النَّوَافِلُ بِالْفَرَائِضِ فَأَرْفُضُهَا لَا تَقْضُوا النَّافِلَةَ فِي وَقْتِ الْفَرِيضَةِ لَكِنْ ائْتُوا بِالْفَرِيضَةِ ثُمَّ صَلُّوا مَا بَدَأَ لَكُمْ فَإِنَّهُ لَا قُرْبَةَ بِالنَّوَافِلِ إِذَا أَضْرَّتْ بِالْفَرَائِضِ وَلَا يُصَلِّي الرَّجُلُ نَافِلَةً فِي وَقْتِ فَرِيضَةٍ، وَلَا يَتْرُكُهَا إِلَّا مِنْ عَذْرٍ، وَلَكِنْ يَفْضِي بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا أَمَكَّنَهُ الْقَضَاءُ فَإِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يَقُولُ: (الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ) يَغْفِي الَّذِينَ يَقْضُونَ مَا فَاتَهُمْ مِنَ اللَّيْلِ بِالنَّهَارِ وَمَا فَاتَهُمْ مِنَ النَّهَارِ بِاللَّيْلِ...». (تمام نهج البلاغه، ص ۷۲۸).

شرح و تفسیر

مستحبات بی ارزش

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه می فرماید: «کارهای مستحب اگر به واجبات زیان برساند موجب قرب به خدا نمی شود»؛ (لَا قُرْبَةَ بِالتَّوَافِلِ إِذَا أَضْرَتْ بِالْفَرَائِضِ).

روشن ترین تفسیری که برای این گفتار حکیمانه امام علیه السلام به نظر می رسد این است که هرگاه کارهای مستحب ضرری به واجبات بزند ارزش آن کاسته می شود و ثواب آن کم می گردد، مانند این که کسی از سر شب تا بعد از نیمه شب مشغول عزاداری باشد سپس بخوابد و خواب بماند و نماز صبح او قضا شود. همه می گویند آن مستحبی که به این فریضه لطمه زد کم ارزش است. یا این که به سراغ کارهای خیر و کمک به مستمندان برود؛ ولی در ادای دیون خود و یا حج واجب کوتاهی کند.

دلیل آن هم روشن است، فرائض و واجبات مصالحی دارد که اگر ترک شود به انسان لطمه جدی می زند در حالی که مستحبات چنین نیست و به این می ماند که کسی داروی اصلی درد خود را رها کرده و داروهای اضافی و غیر ضروری را مصرف کند. در حدیثی که در غررالحکم از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده می خوانیم: «يَسْتَدِلُّ عَلَى إِذْبَارِ الدُّوَلِ بِأَرْبَعٍ: تَضْيِيعِ الْأُصُولِ وَ التَّمَسُّكِ بِالْفُرُوعِ وَ تَقْدِيمِ الْأَرَادِلِ وَ تَأْخِيرِ الْأَفَاضِلِ؛ چهار چیز است که سبب سقوط دولت ها می شود:

ضایع ساختن اصول، چسبیدن به فروع، مقدم داشتن اراذل و مؤخر داشتن افاضل»^۱.

تفسیر دیگری که برای این گفتار حکیمانه وجود دارد این است که در بعضی از عبادات اگر واجبات را رها کنند و به مستحبات پردازند مستحب اساساً باطل است؛ مانند کسی که روزه قضای واجب بر عهده اوست. اگر روزه مستحب بگیرد از اساس باطل است و یا این که حج واجب را رها کند و به سراغ حج مستحب برود که به عقیده جمعی، حج مستحب او باطل است.

احتمال سوم در تفسیر این سخن این است که اشاره به مسئله ضدین می کند که در علم اصول آمده، زیرا جمعی معتقدند که امر به شیء، نهی از ضد خاص آن می کند و بر این اساس معتقدند کسی که بدهکاری فوری داشته باشد اگر در وسعت وقت نماز بخواند نماز او قابل تقرب نیست و در نتیجه باطل است، زیرا انجام نماز در وسعت وقت به واجب فوری لطمه می زند. ولی اخیراً محققان این مطلب را نپذیرفته اند و امر به شیء را سبب نهی از ضد خاص نمی دانند. البته جمع میان همه این تفسیرها نیز منعی ندارد؛ ولی مناسب تر همان تفسیر اول است.



لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ، وَقَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

زبان عاقل پشت قلب او قرار دارد در حالی که قلب احمق پشت زبان اوست!

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر بعد از ذکر این گفتار حکیمانه و حکمت ۴۱ می‌گوید: «هر دو را جاحظ (متوفای ۲۵۵) عیناً در کتاب المائة المختارة آورده است» ولی مدرک دیگری برای آن ذکر نکرده جز این که می‌گوید: این کلام حکمت‌آمیز در خطبه ۱۷۶ نیز آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۸).
اضافه بر این خوارزمی در کتاب مناقب می‌گوید: «از امیرمؤمنان علیه السلام یکصد کلمه حکمت‌آمیز نقل شده که هر کدام از آن‌ها معادل هزار جمله از بهترین جمله‌های عرب است» و در لابه‌لای آن حکمت ۴۰ و ۴۱ را نقل کرده است (مناقب خوارزمی، ص ۳۷۶). در (غررالحکم، ص ۵۰۰) نیز این کلام حکمت‌آمیز با تفاوتی ذکر شده که نشان می‌دهد از منبع دیگری اخذ کرده است.

شرح و تفسیر

تفاوت جایگاه زبان عاقل و احمق

آنچه امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه بیان فرموده کنایه زیبایی است درباره کسانی که سنجیده یا نسنجیده سخن می‌گویند، می‌فرماید: «زبان عاقل پشت قلب او قرار دارد در حالی که قلب احمق پشت زبان اوست»؛ (لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ، وَقَلْبُ الْأَحْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ).

اشاره به این‌که انسان عاقل نخست اندیشه می‌کند سپس سخن می‌گوید در حالی که احمق نخست سخن می‌گوید و بعد در اندیشه فرو می‌رود، به همین دلیل سخنان عاقل، حساب‌شده، موزون، مفید و سنجیده است؛ ولی سخنان احمق ناموزون و گاه خطرناک و به زیان خود او.

همین عبارت با شرح جالبی در خطبه ۱۷۶ آمده است و در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِشَيْءٍ تَدَبَّرَهُ بِقَلْبِهِ ثُمَّ أَمْضَاهُ بِلِسَانِهِ وَإِنَّ لِسَانَ الْمُنَافِقِ أَمَامَ قَلْبِهِ فَإِذَا هَمَّ بِشَيْءٍ أَمْضَاهُ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَتَدَبَّرْهُ بِقَلْبِهِ؛ زبان انسان باایمان پشت قلب (و فکر) اوست، لذا هنگامی که می‌خواهد سخنی بگوید نخست در آن تدبّر می‌کند سپس بر زبانش جاری می‌سازد، ولی زبان منافق جلوی قلب اوست، لذا هنگامی که تصمیم به چیزی می‌گیرد بدون هیچ‌گونه تدبّر بر زبانش جاری می‌سازد»^۱.

از آن جا که علی علیه السلام باب علم پیامبر صلی الله علیه و آله است این سخن را از او آموخته است. امام حسن عسکری علیه السلام این سخن را با عبارت لطیف دیگری بیان فرموده است: «قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فَمِهِ وَفَمُ الْحَكِيمِ فِي قَلْبِهِ؛ قلب (و فکر) احمق در دهان او و دهان شخص حکیم در قلب اوست!». ^۱

* * *

مرحوم سید رضی پس از ذکر این کلام حکمت‌آمیز می‌گوید: «این سخن از مطالب شگفت‌انگیز و پرارزش است و منظور این است که عاقل زبانش را به کار نمی‌گیرد مگر بعد از مشورت با عقل خویش و فکر و دقت؛ ولی سخنانی که از زبان احمق می‌پرد و حرف‌هایی که بدون دقت می‌گوید بر مراجعه به فکر و اندیشه و دقت رایش پیشی می‌گیرد، بنابراین گویا زبان عاقل پشت قلب او قرار گرفته و قلب احمق پشت زبان اوست»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَهَذَا مِنَ الْمَعَانِي الْعَجِيبَةِ الشَّرِيفَةِ، وَالْمُرَادُ بِهِ أَنَّ الْعَاقِلَ لَا يُطْلِقُ لِسَانَهُ، إِلَّا بَعْدَ مُشَاوَرَةِ الرَّوِيَّةِ وَمُؤَامِرَةِ الْفِكْرَةِ. وَالْأَحْمَقُ تَسْبِقُ حَدَفَاتُ لِسَانِهِ وَفَلَتَاتُ كَلَامِهِ مُرَاجَعَةَ فِكْرِهِ وَمُخَاضَةَ رَأْيِهِ فَكَأَنَّ لِسَانَ الْعَاقِلِ تَابِعٌ لِقَلْبِهِ، وَكَأَنَّ قَلْبَ الْأَحْمَقِ تَابِعٌ لِّلِسَانِهِ).

* * *

هَذَا الْمَعْنَى بِلَفْظٍ آخَرَ، وَهُوَ قَوْلُهُ: قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ،
وَلِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ. وَمَعْنَاهُمَا وَاحِدٌ.

همان جمله (پرمایه) قبل، به تعبیر دیگری بدین صورت از امام علیه السلام نقل شده
است که فرمود: قلب احمق در دهان اوست و زبان عاقل در درون قلبش! و هر
دو یک معنا را بازگو می‌کنند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مدارک این جمله که شباهت زیادی با جمله حکیمانه گذشته دارد قبلاً ذکر شد.

شرح و تفسیر

باز هم تفاوت عاقل و احمق

مرحوم سید رضی در آغاز این سخن حکیمانه می‌گوید: «همان جمله (پرمایه) قبل، به تعبیر دیگری بدین صورت از امام علیه السلام نقل شده است: «قلب احمق در دهان اوست و زبان عاقل در درون قلبش قرار دارد»؛ (وَقَدْ رُويَ عَنْهُ عليه السلام هَذَا الْمَعْنَى بِلَفْظٍ آخَرَ، وَهُوَ قَوْلُهُ: قَلْبُ الْأَحْمَقِ فِي فِيهِ، وَلِسَانُ الْعَاقِلِ فِي قَلْبِهِ). سپس می‌افزاید: «و هر دو یک معنا را بازگو می‌کنند»؛ (وَمَعْنَاهُمَا وَاحِدٌ).

تفاوت این دو تعبیر آن است که در تعبیر اول می‌فرماید: زبان عاقل پشت قلب (عقل) اوست، در این جا می‌فرماید: در درون قلب اوست، و در آن جا می‌فرمود: قلب احمق پشت زبان اوست، در این جا می‌فرماید: در دهان اوست. به یقین هر دو بیان، تعبیر کنایی زیبا و صحیحی است و هر دو اشاره به یک حقیقت می‌کند و آن این‌که افراد عاقل، بی‌مطالعه، فکر و دقت سخن نمی‌گویند؛ حسن و قبح، سود و زیان، مناسبت و عدم مناسبت گفتار خود را به دقت بررسی و سپس آن را بر زبان جاری می‌کنند در حالی که افراد نادان عکس این عمل می‌کنند؛ سخنی را بی‌مطالعه می‌گویند و بعد که آثار زیان‌بارش را دیدند در فکر فرو می‌روند که آیا صلاح بود چنین سخنی را بگوییم؟

در کتاب محجة البیضاء همین مضمون کلام امام علیه السلام با شرح بیشتری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که می‌فرماید: «إِنَّ لِسَانَ الْمُؤْمِنِ وَرَاءَ قَلْبِهِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ

يَتَكَلَّمُ بِشَيْءٍ تَدَبَّرَهُ بِقَلْبِهِ ثُمَّ أَمْضَاهُ بِلِسَانِهِ وَإِنَّ لِّلْسَانَ الْمُنَافِقِ أُمَّامَ قَلْبِهِ فَإِذَا هَمَّ بِشَيْءٍ أَمْضَاهُ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يَتَدَبَّرْهُ بِقَلْبِهِ؛ زبان مؤمن در پشت قلب (عقل) اوست و هنگامی که اراده کند سخنی بگوید نخست با عقل خود آن را بررسی می‌کند سپس بر زبانش جاری می‌سازد ولی زبان منافق جلوی قلب (عقل) اوست هنگامی که تصمیم به چیزی بگیرد بدون مطالعه بر زبانش جاری می‌سازد.

در حدیث دیگری از امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانیم: «يَسْتَدَلُّ عَلَى عَقْلِ كُلِّ امْرِئٍ بِمَا يَجْرِي عَلَى لِسَانِهِ؛ سخنانی که بر زبان هر انسانی جاری می‌شود دلیل بر میزان عقل اوست»^۱.

نیز در همان کتاب در عبارت کوتاه‌تری آمده است: «كَلَامُ الرَّجُلِ مِيزَانُ عَقْلِهِ؛ سخن انسان معیار عقل اوست»^۲.

در ادامه همین کلمات قصار در حکمت ۳۹۲ خواهد آمد: «تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَحْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛ سخن بگویند تا شناخته شوید؛ زیرا شخصیت انسان زیر زبان او پنهان شده است».

هرگاه در مورد عبادات و طاعات و گناهان و سیئات دقت کنیم می‌بینیم قسمت عمده طاعات با زبان و قسمت مهم گناهان نیز با زبان است، بنابراین زبانی که در اختیار صاحبش نباشد بلای بزرگی است و به عکس، زبانی که در اختیار عقل انسان باشد منبع برکات و طاعات فراوانی است.

نکته

مفهوم واقعی عقل و حمق

در این جا این سؤال پیش می‌آید که عقل و حماقت در انسان‌ها ذاتی است؛

۱. تصنیف غررالحکم، ص ۲۰۹، ح ۴۰۳۳.

۲. همان، ح ۴۰۳۲.

نه عاقل را می توان به خاطر عقلش ستایش کرد و نه احمق را به خاطر حماقتش نکوهش.

پاسخ این است که منظور در این جا عقل و حماقت اکتسابی است. کسی که ذاتاً احمق است در واقع نوعی بیماری دارد که در صورت امکان باید معالجه شود؛ ولی گاه انسان حماقت را با اراده خود فراهم می سازد؛ با نیکان و پاکان و عاقلان و خردمندان معاشرت نمی کند و بر عکس به دنبال هوای نفس می رود و با افراد نادان و شرور طرح دوستی می ریزد، تحصیل علم را رها می کند و با اختیار خود در وادی جهل گام برمی دارد و هنگامی که مسئله سرنوشت سازی پیش آید با این که می تواند تأمل کند، به مشورت بپردازد و از این و آن نظر بخواهد همه این ها را ترک کرده و بی گذار به آب می زند و گرفتار غرقاب می شود. نکوهش حضرت از چنین حماقتی است.

همان گونه که امام علیه السلام در غررالحکم می فرماید: «الْعَقْلُ غَرِيزَةٌ تَزِيدُ بِالْعِلْمِ بِالتَّجَارِبِ؛ عقل غریزه ای است که با علم و تجربه افزون می شود (و در نقطه مقابل، با ترک علم و عدم بهره گیری از تجارب ضایع می گردد)».^۱

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «كَثْرَةُ النَّظَرِ فِي الْحِكْمَةِ تُلْقِحُ الْعَقْلَ؛ نگاه کردن در حکمت باعث باروری عقل انسان می شود».^۲

۱. غررالحکم، ج ۴۴۳.

۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۴۷، باب ۲۳.

لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ فِي عِلَّةِ اعْتَلَّهَا:

جَعَلَ اللَّهُ مَا كَانَ مِنْ شَكْوَاكَ حَطًّا لِسَيِّئَاتِكَ، فَإِنَّ الْمَرَضَ لَا أَجْرَ فِيهِ، وَلَكِنَّهُ
يَحْطُّ السَّيِّئَاتِ، وَيَحْتُّهَا حَتَّ الْأُورَاقِ. وَإِنَّمَا الْأَجْرُ فِي الْقَوْلِ بِاللِّسَانِ،
وَالْعَمَلِ بِالْأَيْدِي وَالْأَقْدَامِ، وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُدْخِلُ بِصِدْقِ النِّيَّةِ
وَالسَّرِيرَةِ الصَّالِحَةِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ الْجَنَّةَ.

امام علیه السلام هنگامی که یکی از یاران خود را بیمار می‌بیند (ضمن احوال پرسی) به او می‌فرماید:

«خداوند این درد و بیماری تو را سبب ریزش گناهانت قرار داد، زیرا پاداشی در بیماری نیست؛ ولی گناهان را می‌ریزد همچون ریزش برگ درختان. اجر و پاداش، تنها در گفتار با زبان و عمل با دست و قدم (و اعضا) است و خداوند سبحان کسانی از بندگانش را که بخواهد (و لایق بداند)، به دلیل صدق نیت و پاکی باطن (نیز) داخل بهشت می‌کند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه را نصر بن مزاحم در کتاب صفین و طبری در تاریخ معروف خود و عیاشی در تفسیر خویش با کمی تفاوت و شیخ طوسی در کتاب امالی ذکر کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۹).

مرحوم سید رضی این کلام حکمت آمیز را با عبارات شیوایی شرح می دهد، می گوید: آنچه امام علیه السلام در این جا فرموده راست و درست است؛ بیماری اجر و پاداش ندارد، هر چند از قبیل اموری است که استحقاق عوض دارد (نه اجر و ثواب) زیرا انسان در مقابل کارهای خداوند درباره بندگانش مانند بیماری ها و مانند آن مستحق عوض می شود؛ اما اجر و ثواب، در مقابل فعل بندگان است، بنابراین بین این دو فرق است؛ فرقی که امام علیه السلام با آن علم نافذ و نظریه صائب خود به آن اشاره فرموده است؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَأَقُولُ: صَدَقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِنَّ الْمَرَضَ لِأَجْرٍ فِيهِ، لِأَنَّهُ لَيْسَ مِنْ قَبِيلِ مَا يُسْتَحَقُّ عَلَيْهِ الْعَوَضُ، لِأَنَّ الْعَوَضَ يُسْتَحَقُّ عَلَى مَا كَانَ فِي مُقَابَلَةِ فِعْلِ اللَّهِ تَعَالَى بِالْعَبْدِ، مِنَ الْآلَامِ وَالْأَمْرَاضِ، وَمَا يَجْرِي مَجْرَى ذَلِكَ. وَالْأَجْرُ وَالثَّوَابُ يُسْتَحَقَّانِ عَلَى مَا كَانَ فِي مُقَابَلَةِ فِعْلِ الْعَبْدِ، فَبَيَّنَّهُمَا فَرَقٌ قَدْ بَيَّنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، كَمَا يَقْتَضِيهِ عِلْمُهُ الثَّقَابُ وَرَأْيُهُ الصَّائِبُ).

شرح و تفسیر

بیماری و ریزش گناهان

مطابق این روایت، «امام علیه السلام هنگامی که یکی از یاران خود را بیمار می‌بیند (ضمن احوال‌پرسی) به او می‌فرماید: خداوند این درد و بیماری تو را سبب ریزش گناهانت قرار داد؛» (وَقَالَ علیه السلام: لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ فِي عِلَّةِ ائْتَلَّهَا: جَعَلَ اللَّهُ مَا كَانَ مِنْ شُكُوكَ حَطًّا لِسَيِّئَاتِكَ).

این بشارت بزرگی بود که امام علیه السلام به آن یار بیمار داد که قطعاً سبب شادی او شد، و فشار درد و بیماری را از او کاست و روحیه‌ای را که بیمار برای مبارزه با مرض باید پیدا کند در او دمید.

می‌دانیم که درد و رنج‌ها و بلاها و حوادث ناگوار فلسفه‌های متعددی دارد؛ یکی از آن فلسفه‌ها آمرزش گناهان است؛ یعنی خداوند می‌خواهد بنده صالحش را که لغزشی داشته در همین دنیا پاک کند تا حساب او به قیامت نیفتد.

اضافه بر این، انسان در حال بیماری توجه خاصی به خدا پیدا می‌کند و گاه به یاد مر می‌افتد و از گناهان خود توبه می‌کند و همین بیداری و آگاهی و توبه نیز سبب دیگری برای ریزش گناهان اوست.

قرآن مجید در آیه ۱۲ سوره یونس می‌فرماید: «وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا»؛ «هنگامی که به انسان زیان (و ناراحتی و بیماری) برسد ما را (در هر حال) در حالی که به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده است

می خواند»، هر چند برای بعضی این بیداری موقتی است و با تغییر احوال و اوضاع و برطرف شدن آن ناراحتی به حال سابق بازمی گردند، همان گونه که قرآن در ادامه این آیه می فرماید: ﴿فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ صُرَّةَ مَرِّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ صُرِّ مَسْنَهُ﴾؛ «اما هنگامی که ناراحتی او را برطرف ساختیم چنان می رود که گویی هرگز ما را برای حل مشکلی که به او رسیده بود نخوانده است».

آن گاه امام علیه السلام راز این نکته را که فرمود: بیماری سبب سقوط گناهان است و نفرمود: پاداش و اجر دارد، بیان می کند، می فرماید: «زیرا پاداشی در بیماری نیست؛ ولی گناهان را می ریزد، همچون ریزش بر درختان»؛ (فَإِنَّ الْمَرَضَ لَا أَجْرَ فِيهِ، وَلَكِنَّهُ يَحُطُّ السَّيِّئَاتِ، وَيَحْتُهَا حَتَّ الْأُورَاقِ).

«حطّ» به معنای هرگونه ریزش و پایین آوردن است و «حتّ» در اصل به معنای ریزش بر از درختان است.

سپس برای توضیح بیشتر می فرماید: «اجر و پاداش، تنها در گفتار با زبان و عمل با دست و پا است»؛ (وَإِنَّمَا الْأَجْرُ فِي الْقَوْلِ بِاللِّسَانِ، وَالْعَمَلِ بِالْأَيْدِي وَالْأَقْدَامِ). روشن است که پاداش، مربوط به عمل است؛ خواه با زبان انجام شود و یا با اعضای بدن؛ ولی بیماری ناخواسته ای که بر انسان عارض می شود کاری نیست که او انجام داده باشد تا خداوند اجر و پاداشی برای او قرار دهد.

البته اگر این بیماری بر اثر اعمال و طاعاتی باشد؛ مثلاً سرباز مجاهدی که به سوی میدان جنگ می رود، خسته و ناتوان و بیمار گردد این بیماری ممکن است اجر داشته باشد، همان طور که قرآن درباره مجاهدان فی سبیل الله می فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ... إِلَّا كَتَبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ﴾؛ «این به خاطر آن است که هیچ تشنگی، خستگی و گرسنگی در راه خدا به آن ها نمی رسد... مگر این که به خاطر آن، عمل صالحی برای آن ها نوشته می شود».^۱

۱. توبه، آیه ۱۲۰.

آن‌گاه امام علیه السلام در پایان این سخن می‌افزاید: «خداوند سبحان کسانی از بندگان را که بخواهد (و لایق بداند)، به دلیل صدق نیت و پاکی باطن، داخل بهشت می‌کند»؛ (وَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يُدْخِلُ بِصِدْقِ النَّيَّةِ وَالسَّرِيرَةِ الصَّالِحَةِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ الْجَنَّةَ).

اشاره به این که خداوند برای نیت خوب و اراده اعمال صالح به انسان پاداش می‌دهد، زیرا نیت و اراده، عملی است باطنی که در بسیاری از روایات برای آن پاداش ذکر شده است. سریره صالح و باطن نیکو نیز مولود اعمال صالحی است که انسان در گذشته انجام داده و آن هم دارای پاداش نیک است. گاه کسانی تصمیم می‌گیرند کارهای نیک گسترده‌ای انجام دهند؛ ولی دستشان به جایی نمی‌رسد و یا در سایه خودسازی دارای سریره صالحه شده‌اند. خداوند به لطف و کرمش، این‌گونه افراد را وارد بهشت می‌کند.^۱

مرحوم سید رضی این کلام حکمت‌آمیز را با عبارات شیوایی شرح می‌دهد، می‌گوید: «آنچه امام علیه السلام فرموده راست و درست است؛ بیماری اجر و پاداش ندارد، چراکه از قبیل اموری است که استحقاق عوض دارد (نه اجر و ثواب) زیرا انسان در مقابل کارهای خداوند درباره بندگان مانند بیماری‌ها و مانند آن مستحق عوض و پاداش می‌شود؛ اما اجر و ثواب، در مقابل فعل بندگان است، بنابراین بین این دو فرق است؛ فرقی که امام علیه السلام با آن علم نافذ و نظریه صائب خود به آن اشاره فرموده است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَأَقُولُ: صَدَقَ علیه السلام، إِنَّ الْمَرَضَ لِأَجْرٍ فِيهِ، لِأَنَّهُ لَيْسَ مِنْ قَبِيلِ مَا يُسْتَحَقُّ عَلَيْهِ الْعَوْضُ، لِأَنَّ الْعَوْضَ يُسْتَحَقُّ عَلَى مَا كَانَ فِي مُقَابَلَةِ فِعْلِ اللَّهِ تَعَالَى بِالْعَبْدِ، مِنَ الْآلَامِ وَالْأَمْرَاضِ، وَمَا يَجْرِي مَجْرَى ذَلِكَ، وَالْأَجْرُ وَالثَّوَابُ يُسْتَحَقَّانِ عَلَى مَا كَانَ فِي مُقَابَلَةِ فِعْلِ الْعَبْدِ، فَبَيْنَهُمَا فَرْقٌ قَدْ بَيَّنَّهُ علیه السلام، كَمَا يَفْتَضِيهِ عِلْمُهُ الثَّاقِبُ وَرَأْيُهُ الصَّائِبُ).

۱. درباره آثار نیت خوب و بد در ذیل حکمت ۳۲ بحث کرده‌ایم.

درواقع مرحوم سید رضی به نکته تازه‌ای اشاره می‌کند و آن، تفاوت میان عوض با اجر و پاداش است؛ یکی را مربوط به فعل خدا می‌داند و دیگری را مربوط به فعل بندگان خدا. این شبیه چیزی است که متکلمان در علم کلام گفته‌اند که خداوند حکیم اگر گروهی را گرفتار آفات و بلاها می‌کند حکمتش ایجاب می‌کند که در برابر آن عوضی به آن‌ها بدهد وگرنه با حکمت خدا سازگار نیست.

آنچه در کلام حکمت‌آمیز مورد بحث آمد یکی از آثار بیماری است در حالی که در حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دو اثر دیگر نیز برای بیماری ذکر شده است آن‌جا که رسول خدا صلی الله علیه و آله در عیادت سلمان فارسی فرمود: «يَا سَلْمَانُ إِنَّ لَكَ فِي عِلَّتِكَ إِذَا اعْتَلَّتْ ثَلَاثَ خِصَالٍ: أَنْتَ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِذِكْرٍ، وَدَعَاؤُكَ فِيهَا مُسْتَجَابٌ، وَلَا تَدْعُ الْعِلَّةَ عَلَيْكَ ذَنْبًا إِلَّا حَطَّتْهُ؛ اى سلمان! برای تو به‌هنگام بیماری سه فایده (ی بزر) است: توبه به یاد خدا می‌افتی و دعای تو در این حالت مستجاب است و بیماری هیچ گناهی برای تو باقی نمی‌گذارد مگر این‌که آن را فرو می‌ریزد»^۱.

بدیهی است که انسان در مشکلات بیش از هر زمان دیگر به یاد خداست مخصوصاً در حال بیماری که افزون بر یاد خدا به فکر مر و معاد و قیامت نیز می‌افتد و از گناهان خود توبه می‌کند و سعی می‌نماید مسیر زندگی نادرست خویش را اصلاح کند و روشن است که در چنین حالتی دعا به استجابت مقرون‌تر است. مجموعه این موارد سبب می‌شود که گناهان انسان به سبب بیماری فرو بریزد.

این نکته نیز شایان توجه است که در بعضی از روایات اجر و ثواب‌هایی برای بیماری ذکر شده که منظور از آن همان فرو ریختن گناهان و یا تفضلات الهی به بیماران باایمانی است که تقصیری در ابتلا به بیماری نداشته‌اند. از بعضی از

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۵.

روایات نیز استفاده می شود عباداتی که انسان در حالت سلامت انجام می دهد اگر بر اثر بیماری ترک شود خداوند از باب تفضل، ثواب آن ها را برای او می نویسد.^۱

نکته

یک داستان آموزنده

در کتاب صفین نصر بن مزاحم نقل شده است: هنگامی که امیرمؤمنان علی علیه السلام از صفین بازمی گشت و گروهی همراه او بودند به «نخيله» (اردوگاهی نزدیک کوفه) رسیدند و خانه های کوفه از دور نمایان بود. امام پیرمردی را دید که در سایه دیواری نشسته و آثار بیماری در چهره اش نمایان است. به او فرمود: چرا چهره تو را این گونه درهم و منقلب می بینم؟ آیا از بیماری است؟ عرض کرد: آری. فرمود: شاید از این بیماری ناراحت شده باشی؟ عرض کرد: دوست نمی داشتم که چنین بیماری ای به من عارض شود. فرمود: آیا این بیماری را تقدیر نیک الهی نمی دانی؟ عرض کرد: آری می دانم. امام علیه السلام فرمود: بشارت باد بر تو به رحمت پروردگار و آمرزش گناهانت، سپس فرمود: نامت چیست؟ عرض کرد: صالح بن سلیم. فرمود: از کدام قبیله؟ عرض کرد: اصل من از «سلامان بن طی» و زندگی من در کنار «بنی سلیم بن منصور» است. امام علیه السلام فرمود: سبحان الله چه اسم خوبی تو داری و چه نام خوبی پدرت دارد و چه اسم خوبی قبیله ات! (تمام آن ها سلامت است و صلاح). آن گاه امام علیه السلام از او سؤال کرد: تو در میدان صفین با ما بودی؟ عرض کرد: والله نبودم ولی دلم می خواست شرکت می کردم! این بیماری و آتش سوزان تب مرا بازداشت. امام علیه السلام آیه شریفه «لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى...»^۲ را تلاوت فرمود که دلیل بر معذور بودن

۱. کافی، ج ۳، ص ۱۱۳، ح ۱.

۲. توبه، آیه ۹۱.

این‌گونه افراد از شرکت در میدان جهاد است. سپس فرمود: بگو بینم مردم درباره آنچه میان ما و اهل شام اتفاق افتاد چه می‌گویند؟ عرض کرد: گروهی خوشحال‌اند (که این جنگ به نتیجه نهایی منتهی نشد) آن‌ها افراد نادان و کودنی هستند؛ ولی گروهی دیگر تأسف می‌خورند و آن‌ها خیرخواهان تو در برابر مردم‌اند. آن مرد می‌خواست از خدمت امام مرخص شود که امام به او فرمود: «صَدَقْتَ جَعَلَ اللَّهُ مَا كَانَ مِنْ شَكْوَاكَ حَطًّا لِسَيِّئَاتِكَ...؛ راست گفتی، خداوند این بیماری تو را سبب ریزش گناهان تو قرار داد... (تا پایان عبارتی که در حکمت مورد بحث آمد)»^۱.



۱. صفین، ص ۵۲۸. مرحوم علامه شوشتری نیز در ج ۱۴، ص ۵۱۸ شرح نهج البلاغه خود، آن را از کتاب صفین نقل کرده است.

فِي ذِكْرِ خَبَابِ بْنِ الْأَرْتِّ:
 يَرْحَمُ اللَّهُ خَبَابَ بْنَ الْأَرْتِّ، فَلَقَدْ أَسْلَمَ رَاغِبًا، وَهَاجَرَ طَائِعًا، وَقَنِعَ
 بِالْكَفَافِ، وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ، وَعَاشَ مُجَاهِدًا.

امام عليه السلام در یادکرد «خاباب بن ارت» فرمود:

خدا رحمت کند خباب بن الارت را او از روی رغبت اسلام آورد و برای
 اطاعت خداوند هجرت کرد، به زندگی ساده قناعت نمود، از خدا خشنود و در
 تمام دوران عمرش مجاهد بود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

طبق بعضی از روایات، امام عليه السلام این جمله حکمت آمیز و جمله ۴۴ را یک جا بیان فرمود و آن زمانی بود که از صفین باز می‌گشت. هنگامی که به دروازه کوفه رسید هفت قبر در طرف راست دروازه مشاهده فرمود و گفت: این قبرها چیست؟ عرض کردند: ای امیرمؤمنان بعد از آنی که شما به سوی میدان صفین حرکت کردید «خاباب بن ارت» (که از یاران قدیمی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود) از دنیا رفت و وصیت کرده بود که او را در بیرون دروازه کوفه دفن کنند در حالی که در آن زمان مردم، مردگان خود را در اطراف خانه خویش دفن می‌کردند (بعضی دیگر نیز که چنین دیدند مردگان خود را در کنار قبر خباب دفن کردند) آن‌گاه امام عليه السلام جمله بالا را بیان فرمود و سپس رو به سوی قبرهای آنان کرد و جمله معروف: «السلام علیکم یا اهل الدیار...» را بیان فرمود. به هر حال این گفتار حکیمانه را پیش از سید رضی، نصر بن مزاحم در کتاب صفین و طبری در تاریخ معروف خود و جاحظ در البیان و التبیان و ابو نعیم در حلیة الاولیاء و گروه دیگری نقل کرده‌اند (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۰ با تلخیص).

شرح و تفسیر

مجاهدی وارسته

امام علیه السلام در این گفتار پرمایه خود از یکی از مجاهدان اسلام و مسلمانان راستین به نام «خَبَّابِ بْنِ الْأَرْتِّ» تعریف و تمجید می‌کند، و اوصافی را برای او بر می‌شمرد که می‌تواند برای همه الگو باشد و از آن پند و اندرز گیرند.

«آن حضرت علیه السلام در یادکرد «خَبَّابِ بْنِ الْأَرْتِّ» چنین فرمود: خدا رحمت کند خباب بن الارت را او از روی رغبت اسلام آورد و برای اطاعت خداوند هجرت کرد، به زندگی ساده قناعت نمود، از خدا خشنود و در تمام دوران عمرش مجاهد بود»؛ (وَقَالَ علیه السلام: فِي ذِكْرِ خَبَّابِ بْنِ الْأَرْتِّ: يَرْحَمُ اللَّهُ خَبَّابَ بْنَ الْأَرْتِّ، فَلَقَدْ أُسْلِمَ رَاغِبًا، وَهَاجَرَ طَائِعًا، وَقَنَعَ بِالْكَفَافِ، وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ، وَعَاشَ مُجَاهِدًا).

امام علیه السلام در این جا پس از طلب رحمت الهی برای خباب، پنج وصف مهم برای او ذکر می‌کند:

نخست اسلام وی از روی عشق و علاقه و رغبت است نه از روی ترس یا طمع و نه به سبب تقلید کورکورانه. آری، او اسلام را به خوبی شناخت و به آن عشق ورزید و مسلمان شد و بهترین نشانه عشق و علاقه او به اسلام این بود که بارها مشرکان او را شکنجه کردند که دست از اسلام بردارد، شکنجه‌ها را تحمل کرد و دست از دامان پیامبر صلی الله علیه و آله نکشید.

وصف دوم این‌که او جزء مهاجران بود و مهاجرتش برای اطاعت خدا

صورت گرفت. شاید هجرت بعضی از مکه به مدینه برای ترس از مشرکان یا طمع در آینده اسلام بود؛ ولی این مرد مجاهد تنها برای اطاعت خداوند هجرت کرد و می‌دانیم که هجرت مهاجران فصل جدیدی در تاریخ اسلام گشود، زیرا آن‌ها با انصار مدینه دست به دست هم داده، لشکر نیرومندی برای اسلام فراهم کردند که پیامبر ﷺ در سایه آن توانست در مبارزات خود با دشمنان پیروز گردد، و حکومت اسلامی به کمک آن‌ها تحقق یافت. جالب این‌که در حالات خباب نوشته‌اند: او در میدان بدر و تمام غزواتی که بعد از آن صورت گرفت از پیغمبر ﷺ جدا نشد.

سوم این‌که او مرد قانعی بود و زندگی ساده و زاهدانه‌ای داشت و می‌دانیم که افراد قانع افرادی عزیز و سربلندند و در برابر ثروتمندان از خدا بی‌خبر هرگز سر تعظیم فرود نمی‌آورند. در حقیقت او در این کار از پیغمبر گرامی اسلام ﷺ الگو گرفته بود.

در چهارمین جمله خشنودی او را از تقدیرات الهی بیان می‌کند. با این‌که او دوران‌های سخت و طوفانی اسلام را از نزدیک مشاهده کرد و زجر بسیار کشید و شداید را تحمل کرد؛ اما همیشه از خدا راضی بود؛ راضی از مقدرات الهی و امیدوار به پاداش‌های نیک. قرآن مجید درباره گروهی از مؤمنان راستین می‌فرماید: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ»؛ «هم خدا از آن‌ها راضی است و هم آن‌ها از خدا»^۱ و درباره صاحبان نفس مطمئنه می‌فرماید: «رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً»^۲؛ «هم آن‌ها از خدا خشنود بودند و هم خدا از آن‌ها خشنود».

در پنجمین و آخرین توصیف می‌فرماید: او در تمام عمر مجاهد بود. در مکه جهادی آمیخته با شکنجه داشت. مشرکان آتش افروختند، او را به پشت بر آتش

۱. مائده، آیه ۱۱۹.

۲. فجر، آیه ۲۸.

خوابانند به گونه‌ای که قسمت زیادی از پشت او سوخت؛ ولی هرگز از اسلام بازنگشت. در دوران مدینه که دوران جهادهای سخت و سنگین اسلامی بود در تمام میدان‌های نبرد حضور داشت و می‌جنگید و در دوران حکومت امیرمؤمنان علی علیه السلام گفته‌اند که در جنگ صفین و نهروان حضور داشت، هرچند بعضی از مورخان معتقدند او در اواخر عمرش بیمار بود و نتوانست در صفین شرکت کند و پیش از جنگ نهروان از دنیا چشم پوشید.

صفات بالا نشان می‌دهد چه کسانی می‌توانند محبوب اولیاء الله باشند و چه صفاتی انسان را به خدا و معصومان علیهم السلام نزدیک می‌کند.

نکته

خواب بن ارت که بود؟

«خواب بن ارت» که کنیه‌اش ابو عبدالله یا ابو محمد یا ابویحیی بود از سابقین در اسلام و بزرگان صحابه و از طایفه بنی تمیم بود. در زمان جاهلیت او را اسیر کردند و به مکه آوردند و فروختند و سپس آزاد شد. در عصر جاهلیت کار او آهنگری و ساختن شمشیر بود.

بعضی می‌گویند: ششمین نفری است که اسلام را پذیرفت و بعضی معتقدند پس از چند نفری به افتخار اسلام نائل آمد و همان‌گونه که قبلاً اشاره کردیم شکنجه‌های سختی از مشرکان مکه دید. در بعضی از تواریخ آمده است که خلیفه دوم در ایام خلافتش از او سؤال کرد: مشرکان مکه با تو چه کردند؟ پشت خودش را نشان داد و گفت: نگاه کن. هنگامی که خلیفه آثار آتشی را که بر پشت او فروخته بودند مشاهده کرد که پس از سال‌ها باقی بود گفت: تا امروز پشت کسی را این چنین ندیده بودم. و همان‌گونه که اشاره شد، او در جنگ بدر و تمام غزوات اسلامی بعد از آن شرکت کرد. در اواخر عمرش به کوفه رفت و در سال ۳۷ و بعضی گفته‌اند ۳۹ هجری چشم از جهان بر بست.

بعضی گفته‌اند که در جنگ صفین و نهروان در لشکر علی علیه السلام بود در حالی که از بعضی از روایات استفاده می‌شود هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام از صفین بازگشت قبری را در بیرون دروازه کوفه دید و از صاحب آن پرسید. عرض کردند: قبر خباب است.

او فرزندی داشت که در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله متولد شد و حضرت نام «عبدالله» را بر او نهاد، بنابراین او هم جزء صحابه محسوب می‌شد. او مردی پارسا و از شیعیان مخلص علی علیه السلام بود که خوارج وی و همسرش را به طرز بسیار بی‌رحمانه‌ای کشتند؛ او را ذبح و شکم همسرش را که باردار بود پاره کردند. امیر مؤمنان علیه السلام هنگامی که جنایات خوارج را برمی‌شمرد، شهادت عبدالله را مطرح فرمود و آن‌ها را مسئول خون او دانست.^۱



۱. استیعاب و أسد الغابه، در شرح حال «خاباب بن الارت» و شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۷۱.

طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ، وَعَمِلَ لِلْحِسَابِ، وَقَنِعَ بِالْكَفَافِ، وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ.

امام علیه السلام فرمود:

خوشا به حال کسی که (پیوسته) به یاد معاد باشد و برای روز حساب عمل کند، به مقدار کفایت قانع گردد و از خدا راضی باشد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

سند این حکمت در حکمت ۴۳ بیان شد.

شرح و تفسیر

خوشا به حال چنین کسانی

امام علیه السلام در این گفتار پرمعنای خود به چهار چیز اشاره می‌کند و آن‌ها را مایه خوشبختی انسان می‌داند که جمله سوم و چهارم آن با حکمت ۴۳ مشترک است. در جمله اول و دوم می‌فرماید: «خوشا به حال کسی که (پیوسته) به یاد معاد باشد و برای روز حساب عمل کند»؛ (طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ، وَعَمِلَ لِلْحِسَابِ). هنگامی که واژه معاد گفته می‌شود دنیایی در برابر انسان مجسم می‌گردد که در آن موازین سنجش اعمال برپاست و نامه‌های اعمال به دست افراد است؛ گروهی (نیکوکاران) به دست راستشان و گروهی (بدکاران) به دست چپشان؛ همان نامه عملی که ﴿لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾؛ «هیچ عمل کوچک و بزرگی از صاحب آن سرنزده مگر این که در آن احصا شده است»^۱ همه از سرنوشت خود نگران‌اند و اضطراب بر همه حاکم است. تمام اعضای بدن انسان در آن دادگاه بزرگ گواه اعمال او هستند و نیازی به گواهی فرشتگان ثبت اعمال نیست، هرچند آن‌ها نیز گواهی می‌دهند.

آن کس که چنین دادگاهی را باور داشته باشد و به یاد آن بیفتد به یقین به سراغ گناه و ظلم و فساد نمی‌رود، زیرا چنین ایمانی انگیزه عمل است؛ عملی پاک و خالی از هرگونه آلودگی و اگر لغزشی از او سرزند به‌زودی توبه می‌کند

و به سراغ جبران می‌رود. ممکن نیست ایمان به چیزی در دل انسان راسخ باشد و عملی هماهنگ با آن انجام ندهد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در کتاب شریف کافی آمده است که شخصی از آن حضرت سؤال کرد: «الْأَخْبَرُنِي عَنِ الْإِيمَانِ أَقَوْلُ هُوَ وَعَمَلٌ أَمْ قَوْلٌ بِلَا عَمَلٍ؛ آیا ایمان، هم اعتقاد است و هم عمل یا فقط اعتقاد است؟» امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «الْإِيمَانُ عَمَلٌ كُلُّهُ وَالْقَوْلُ بَعْضُ ذَلِكَ الْعَمَلِ؛ تمام ایمان عمل است و اعتقاد، بعضی از آن عمل است (اشاره به این که رکن اصلی ایمان عمل است)»^۱.

آن‌گاه در سومین و چهارمین جمله می‌فرماید: «به مقدار کفایت قانع گردد و از خدا راضی باشد»؛ (وَقَنِعَ بِالْكَفَافِ، وَرَضِيَ عَنِ اللَّهِ).

منظور از قانع بودن به مقدار کفایت این است که حداقل لازم زندگی را داشته باشد، زیرا بالاتر از آن خالی از مسئولیت نیست و کمتر از آن خالی از ذلت.

قانع بودن به مقدار کفایت به قدری اهمیت دارد که در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که با یارانش از بیابانی می‌گذشت، ساریانی در آن‌جا بود، حضرت برای رفع عطش یا برای نیاز به غذا مقداری شیر از او طلب کرد (البته در برابر وجه) و او بخل ورزید و گفت: آنچه از شیر در پستان و یا در ظرف‌هاست همه برای صبحانه و شام قبیله است و به دیگری نمی‌رسد. پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او چنین دعا کرد: خداوندا! مال و فرزندانش را افزایش ده. سپس به چوپان دیگری رسید و همین درخواست را کرد. چوپان نه تنها شیری را که در ظرف داشت آورد بلکه آنچه را نیز که در پستان گوسفند بود دوشید و به عنوان هدیه، با احترام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و به آن حضرت تقدیم کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق او نیز دعا کرد؛ ولی چنین عرضه داشت: «اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ الْكَفَافِ؛ خداوندا! به حد کفاف به او مرحمت کن» بعضی از یاران تعجب کردند که پیغمبر

اکرم صلی الله علیه و آله چرا در حق آن بخیل دعای فزونی مال و فرزند کرد ولی درباره این مؤمن سخاوتمند دعایی کمتر از آن فرمود؟ این مطلب را سؤال کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ مَا قَلَّ وَكَفَى خَيْرٌ مِّمَّا كَثُرَ وَاللَّهِ؛ مقدار کم که برای زندگانی انسان کافی باشد بهتر از مقدار فراوانی است که آدمی را از خدا غافل سازد».^۱

منظور از رضایت پروردگار که در سخن پربار امام علیه السلام به آن اشاره شده همان رضایت از مقدرات خداست، چه مطابق میل انسان باشد و چه برخلاف میل او همان گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبْرُ وَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ الْعَبْدُ أَوْ كَرِهَ وَلَا يَرْضَى عَبْدٌ عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَهُ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ؛ برترین طاعت الهی صبر و شکیبایی و رضایت و خشنودی از خداست؛ چه در اموری که بنده او دوست دارد یا دوست ندارد و هیچ بنده‌ای در آنچه دوست دارد یا دوست ندارد از مقدرات الهی راضی نمی شود مگر این که در هر دو صورت برای او خیر است».^۲



۱. کافی، ج ۲، ص ۱۴۰، ح ۴ با تلخیص.

۲. همان، ص ۶۰، ح ۱.

لَوْ ضَرَبْتُ حَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبَغِّضَنِي مَا أَبْغَضَنِي؛ وَلَوْ صَبَبْتُ
الدُّنْيَا بِجَمَّاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحْبَبَنِي. وَذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَأَنْقَضَى
عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ ﷺ؛ أَنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ، لَا يُبَغِّضُكَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ.

امام علیه السلام فرمود:

اگر با شمشیرم بر بن بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن بدارد دشمن نخواهد داشت!
و اگر تمام دنیا را در برابر منافق بریزم که مرا دوست بدارد دوست نمی دارد! چرا که
مقدر شده و بر زبان پیامبر در س نخوانده صلی الله علیه و آله جاری شده که فرمود: ای علی!
هیچ مؤمنی تو را دشمن نمی دارد و هیچ منافقی تو را دوست نخواهد داشت! ^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام نورانی و پر معنا بخشی از خطبه‌ای است که «رفیق بن فرقد» آن را از امام علیه السلام نقل کرده است و گروه
زیادی از مورخان و راویان شیعه و اهل سنت قبل از سید رضی و بعد از او آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند
از جمله: ابو جعفر طبری در کتاب بشارة المصطفی و شیخ طوسی در امالی و زمخشری در ربیع الابرار
و مسلم در صحیح خود (در کتاب الایمان، باب ۳۳، ح ۱۳۱) و امام احمد در مسند و نسایی در سنن
و ابن عبدالبر در استیعاب و ابو نعیم اصفهانی در حلیة و متقی هندی در کنز العمال و حاکم در مستدرک
بخش اخیر این کلام حکمت‌آمیز را که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است با تفاوت‌هایی آورده‌اند. (مصادر
نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۲ با تلخیص).

شرح و تفسیر

دوستان و دشمنان واقعی من

امام علیه السلام در این سخن حکمت آمیزش به حقیقتی قابل توجه اشاره می کند که آثارش در طول تاریخ زندگی امام علیه السلام دیدنی است؛ می فرماید: «اگر با این شمشیرم بر بن بینی مؤمن بزنم که مرا دشمن بدارد دشمن نخواهد داشت و اگر تمام دنیا را در برابر منافق بریزم که مرا دوست بدارد دوست نخواهد داشت»؛ (لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَى أَنْ يُبْغِضَنِي؛ مَا أَبْغَضَنِي؛ وَلَوْ صَبَيْتُ الدُّنْيَا بِجَمَّاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يُحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي).

آن گاه به گفتاری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در این زمینه استناد می جوید، می فرماید: «این به دلیل آن است که مقدر شده و بر زبان پیامبر اُمّی و درس نخوانده صلی الله علیه و آله جاری شده که فرمود: ای علی! هیچ مؤمنی تو را دشمن نمی دارد و هیچ منافقی تو را دوست نخواهد داشت»؛ (وَذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ فَأَنْقَضِي عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صلی الله علیه و آله؛ أَنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ، لَا يُبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ، وَلَا يُحِبُّكَ مُنَافِقٌ).

جمله «قُضِيَ فَأَنْقَضِي عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ...» اشاره به این است که این حقیقت که مؤمنان هرگز علی را مبعوض نمی دارند و منافقان هرگز او را دوست نخواهند داشت نخست در علم الهی گذشته و مقدر گشته سپس بر لسان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله جاری شده است.

از این حدیث شریف استفاده می شود که وجود مبارک امیر مؤمنان علی بن

ابی طالب علیه السلام با آن معرفت بالا و آن صفات والا، معیار سنجش مؤمن و منافق بود. مؤمنان که صفات خود را پرتویی از صفات آن بزرگوار می‌دیدند به مناسبت تجانس روحی و اعتقادی و اخلاقی به آن حضرت عشق می‌ورزیدند و منافقان که صفات و اعتقاد خود را در تضاد با صفات و معارف اعتقادی علی علیه السلام مشاهده می‌کردند بغض و کینه او را در دل می‌پروراندند.

راستی شگفت‌انگیز است که عالمان معروف اهل سنت این حدیث را در اکثر منابع خود آورده‌اند و در عین حال، غیر علی علیه السلام را بر او ترجیح داده‌اند! این‌که امام علیه السلام می‌فرماید: «اگر خیشوم مؤمن (خیشوم به معنای نقطه بالای بینی است که اگر قطع شود در واقع تمام بینی قطع شده است) را با شمشیر بزنم مرا مبعوض نخواهد داشت» برای این است که مؤمن می‌داند به یقین در آن مصلحتی بوده و نیز این‌که می‌فرماید: «لَوْ صَبَّتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ...» مفهومش این است که منافقان به قدری تعصب و کینه و عداوت دارند که اگر تمام دنیا را هم به آن‌ها بدهند دست از راه و روش زشت و انحرافی خود بر نمی‌دارند. امام علیه السلام به کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله استناد می‌جوید و حدیث معروف آن حضرت را بازگو می‌کند، زیرا همه مدعی‌اند که سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله برای آن‌ها قول فصل و آخرین سخن است.

این سخن ادعا نیست بلکه واقعیت است و در طول تاریخ زندگی امام علیه السلام نمونه‌های زنده‌ای دارد از جمله مرحوم کلینی در کتاب کافی از «حارث بن حصیره» (یکی از یاران علی علیه السلام) نقل می‌کند که در اطراف مدینه مرد سیاه‌پوستی از اهل حبشه را دیدم که مشغول آبیاری است و انگشتان یک دستش قطع شده است. به او گفتم: چه کسی انگشتان تو را قطع کرده است؟ گفت: بهترین مردم

۱. «جَنَات» جمع «جَنَّة» به معنای محل تجمع آب است.

دنیا. سپس افزود: ما هشت نفر بودیم که دست به سرقتی زدیم. ما را دستگیر کردند و خدمت علی بن ابی طالب بردند و ما به گناه خود اقرار کردیم. امام علیه السلام فرمود: از حرام بودن سرقت باخبر نبودید؟ گفتیم: می دانستیم. دستور داد چهار انگشت ما را (به عنوان حد سرقت) قطع کردند. سپس دستور داد در خانه‌ای از ما پذیرایی کنند و روغن و عسل (و مواد غذایی مقوی) به ما بدهند تا جای زخم‌ها خوب شود سپس ما را از آن خانه بیرون آورد و لباسی نو بر ما پوشاند و فرمود: اگر توبه کنید و راه صلاح را پیش گیرید به نفع شماست و انگشتان شما به شما در بهشت بازمی‌گردد و اگر چنین نکنید در دوزخ به شما بازمی‌گردد.^۱

در داستان ابن ملجم، قاتل امام علی بن ابی طالب علیه السلام نیز می‌خوانیم: هنگامی که ضربه‌ای بر سر مبارک آن حضرت وارد ساخت او را خدمت علی علیه السلام آوردند. به او فرمود: ای دشمن خدا! مگر من به تو نیکی نکردم؟ گفت: آری به من نیکی کردی. فرمود: پس چه چیزی باعث شد که این جنایت را انجام دهی؟ گفت: چهل روز شمشیر خود را تیز کردم و از خدا خواستم که به وسیله آن بدترین خلق خدا را به قتل برسانم (و چنین شد). امام علیه السلام فرمود: «فَلَا أَرَاكَ إِلَّا مَقْتُولًا بِهِ وَمَا أَرَاكَ إِلَّا مِنْ شَرِّ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (دعای تو مستجاب شده است زیرا) تو را با همین شمشیر خواهند کشت و تو بدترین خلق خدایی.^۲

جالب توجه این‌که روایات فراوانی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و صحابه آن حضرت درباره شناختن مؤمنان با محبت علی بن ابی طالب علیه السلام و منافقان با بغض و کینه او در کتب معروف اهل سنت و شیعه به‌طور گسترده نقل شده است. از جمله «بلاذری» در انساب الاشراف (ج ۲، ص ۹۶) و «ترمذی» در سنن (ج ۵، ص ۶۳۵) در باب مناقب علی بن ابی طالب) از «ابوسعید خدری» نقل کرده‌اند که می‌گفت:

۱. کافی، ج ۷، ص ۲۶۴، ح ۲۵.

۲. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۷، ص ۴۳۵.

«كُنَّا لَنَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْصَارِ بِبُغْضِهِمْ عَلَيَّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ؛ مَا جَمَعِيَتْ أَنْصَارُ، مُنَافِقَانِ رَا بِه سَبَبِ بَغْضِشَانِ بَا عَلِيَّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ مِي شَنَاخْتِيمِ».

این بیان را با سخنی از ابن ابی الحدید پایان می دهیم. او می گوید: استادم «ابوالقاسم بلخی» می گفت: «قَدْ اتَّفَقَتِ الْأَخْبَارُ الصَّحِيحَةُ الَّتِي لِأَرِيْبَ فِيهَا عِنْدَ الْمُحَدِّثِينَ عَلَيَّ أَنَّ النَّبِيَّ قَالَ: لَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ وَلَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ؛ أَخْبَارٌ صَحِيحِي كِه شَكِي دَرِ اتْفَاقِ رَاوِيَانِ أَخْبَارِ بَرِ آن نِيست اِين است كه بِيغْمِبْرَاكْرَمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِه عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُود: دَشْمَن نَمِي دَارْد تُو رَا جِزِ مُنَافِقِ وَ دُوسْت نَمِي دَارْد تُو رَا جِزِ مُؤْمِنِ».^۱



۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۸۳.

سَيِّئَةٌ تَسُوءُكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ.

امام علیه السلام فرمود:

کار بدی که تو را ناراحت (و پشیمان) می‌سازد نزد خدا بهتر است از کار
نیکی که تو را مغرور می‌کند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این جمله نورانی را صاحب کتاب عقد الفرید و همچنین سبط بن جوزی در تذکره آورده‌اند. ابن ابی‌الحدید نیز در الحکم المنثورة آن را با تفاوتی ذکر کرده است (که نشان می‌دهد از منبع دیگری گرفته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۶).

در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله با جمله‌های پرمعنای مشابه دیگری به عنوان جزئی از وصیت‌نامه امام علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۷۳).

شرح و تفسیر

بلاى عجب

امام علیه السلام در این سخن کوتاه و پرمحتوا به نکته مهمی اشاره می‌فرماید که در سیروسلوک انسان به سوی خدا بسیار تأثیرگذار است؛ می‌فرماید: «کار بدی که تو را ناراحت (و پشیمان) می‌سازد نزد خدا بهتر است از کار نیکی که تو را مغرور می‌کند»؛ (سَيِّئَةٌ تَسُوُّكَ خَيْرٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ حَسَنَةٍ تُعْجِبُكَ).

دلیل آن روشن است، زیرا انسانِ معصیت‌کاری که از عمل زشت خود ناراحت می‌شود به سوی پشیمانی و توبه و جبران آن گام برمی‌دارد اما آن‌کس که از کار نیک خود مغرور می‌گردد گامی به سوی ریاکاری برمی‌دارد. توبه آثار شوم آن معصیت را می‌شوید در حالی که غرور عجب و ریا از کارهای نیک، انسان را به پرتگاه گناهان کبیره می‌کشاند.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَنْ رَأَى أَنَّهُ مُسِيءٌ فَهُوَ مُحْسِنٌ؛ کسی که خود را بدکار می‌داند او نیکوکار است».^۱

به گفته مرحوم مغنیه در فی ظلال نهج البلاغه عکس این مطلب نیز صادق است و آن این‌که گفته شود: «مَنْ رَأَى أَنَّهُ مُحْسِنٌ فَهُوَ مُسِيءٌ؛ کسی که خود را نیکوکار بداند بدکار است» زیرا عجب و غرور احسانش را تباه می‌کند و چه بسیار سخنانی که ایمان را نیز از اساس متزلزل می‌سازد.^۲

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۳۱۷، ح ۶۴۱.

۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۵.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «خداوند متعال به داود وحی فرستاد: «بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ وَأَنْذِرِ الصَّادِقِينَ؛ گنهکاران را بشارت ده و صدیقین (والامقام) را بیم ده» (داود تعجب کرد و) عرض کرد: ای پروردگارا! چگونه چنین چیزی ممکن است؟ خداوند فرمود: گنهکاران (پشیمان و نادم) را بشارت ده که من توبه آن‌ها را می پذیرم و از گناهانشان صرف نظر می کنم و صدیقین را بیم ده که از اعمالشان عجب به خود راه ندهند».^۱

در حدیث دیگری از آن حضرت چنین آمده است که می فرماید: دو نفر وارد مسجد شدند یکی عابد بود و دیگری فاسق اما هنگامی که از مسجد خارج می شدند فاسق، جزء صدیقان شده بود و عابد از فاسقان. سپس فرمود: دلیلش این بود که چون عابد وارد مسجد شد به عبادت خود می بالید و در این فکر بود و فاسق هنگامی که وارد شد فکرش در پشیمانی بود و پیوسته از گناهان خویش استغفار می کرد.^۲

این سخن را با حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم: خداوند به آن حضرت وحی فرستاد که یکی از بندگان من در مسیر عبادت تلاش می کند و شب از خواب خوش و بستر لذت بخش برمی خیزد و مشغول عبادت می شود و خود را در عبادت من به سختی و تعب می اندازد. گاه من او را یک شب یا دو شب گرفتار خواب می کنم تا در مسیر صحیح گام بردارد، زیرا هنگامی که به خواب می رود و صبح بیدار می شود از خود خشمگین است و خود را سرزنش می کند و اگر او را در آنچه از عبادت من می خواهد آزاد بگذارم، چه بسا عجب و خودپسندی بر او عارض شود و از این راه حالتی به او دست دهد که هلاکتش در آن است.^۳

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۱۴، ح ۸.

۲. همان، ح ۶.

۳. همان، ص ۶۰، ح ۴.

قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ، وَصِدْقُهُ عَلَى قَدْرِ مُرُوءَتِهِ، وَشَجَاعَتُهُ عَلَى
قَدْرِ انْفَتِهِ، وَعِفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

ارزش هرکس به اندازه همت او و راستگویی و صداقت هرکس به اندازه
شخصیت اوست و شجاعت هرکس به اندازه بی‌اعتنایی وی (به ارزش‌های
مادی) و عفت هرکس به اندازه غیرت اوست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

جمله اول از این چهار جمله حکمت‌آمیز را میدانی در مجمع الامثال و ابن طلحة شافعی در مطالب السؤول آورده ولی نویسنده الغرر با تفاوتی آن را ذکر کرده و نوشته است: «قَدْرُ الْمَرْءِ عَلَى قَدْرِ فَضْلِهِ» و جمله دوم را به این صورت: «صِدْقُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ مُرُوءَتِهِ» و جمله سوم و چهارم را به صورت: «شَجَاعَةُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ وَ غَيْرَتُهُ عَلَى قَدْرِ حَمِيَّتِهِ» آورده و این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که از منبع دیگری آن را گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۶). در کتاب تمام نهج البلاغه، این چند جمله در ضمن نامه امام علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام نقل شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۷۴).

شرح و تفسیر

چهار فضیلت مهم اخلاقی

امام علیه السلام در این چند جمله حکیمانه به رابطه چهار صفت مهم با چهار صفت دیگر از صفات انسانی اشاره فرموده است.

نخست می فرماید: «ارزش هرکس به اندازه همت اوست»؛ (قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ).

منظور از همت تصمیماتی است که انسان برای انجام کارهای مهم می گیرد و به دنبال آن تلاش می کند. هر اندازه این تصمیمات والاتر و این تلاش ها گسترده باشد همت انسان بلندتر است و کلام امام علیه السلام اشاره به این است که اشخاص و الاهمت معمولاً تلاش می کنند تا به مقامات عالی برسند پس نباید ارزش وجودی ظاهری آنها را دید بلکه باید آن نیروی نهفته در درون آنها که نامش همت است مقیاس و معیار شمرده شود.

در کتاب غررالحکم همین معنا از امام علیه السلام به صورت دیگری بیان شده است، می فرماید: «مَنْ شَرُفَتْ هِمَّتُهُ عَظُمَتْ قِيَمَتُهُ؛ کسی که همت عالی داشته باشد قیمت و ارزش او زیاد است».^۱

در حدیث دیگری از همان حضرت و در همان کتاب می خوانیم: «مَا رَفَعَ

أَمْرًا كَهَمَّتِهِ وَلَا وَضَعَهُ كَشَهْوَتِهِ؛ هیچ چیز انسان را به مانند همت او بلندمقام نمی‌کند و هیچ چیز، او را مانند شهوتش پست نمی‌سازد.^۱

به گفته شاعر:

همت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند به جایی رسیده‌اند
در دومین جمله پرمعنای خود می‌فرماید: «راستگویی و صداقت هرکس
به اندازه شخصیت اوست»؛ (وَصِدْقُهُ عَلَى قَدْرِ مُرْوَةٍ تِهِ).

زیرا انسان با شخصیت این کار را برای خود ننگ می‌داند که به دیگران دروغ
بگوید. اضافه بر این، غالباً دیده شده است که دروغ‌ها بعد از مدتی فاش
می‌گردد؛ انسان با شخصیت حاضر نمی‌شود کاری انجام دهد که در آینده آبروی
او را ببرد.

در احادیث دیگری از امام امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «الصِّدْقُ عِزٌّ؛ راستگویی
سبب عزت است» و «الصِّدْقُ صَلاَحُ كُلِّ شَيْءٍ وَالْكَذِبُ فَسَادُ كُلِّ شَيْءٍ».

یکی از یاران امام صادق علیه السلام به نام «ابوکهمس» خدمت آن حضرت رسید
و عرض کرد: (یار وفادار شما) ابن ابی یعفور به شما سلام فرستاده است. فرمود:
سلام بر تو و بر او، هنگامی که نزد او رفتی سلام مرا به او برسان و بگو: جعفر بن
محمد به تو می‌گوید: «انظُرْ مَا بَلَغَ بِهِ عَلِيٌّ عليه السلام عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَالزَّمَهُ فَإِنَّ
عَلِيًّا عليه السلام إِنَّمَا بَلَغَ مَا بَلَغَ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ؛ نگاه
کن ببین علی عليه السلام با چه صفاتی آن مقام را نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله پیدا کرد آن صفات
را داشته باش، علی عليه السلام تنها به این سبب نزد پیغمبر صلى الله عليه وآله به آن مقام رسید که در
سخن گفتن، صادق بود و در ادای امانت امین».^۲

۱. غررالحکم، ح ۱۰۲۷۱.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۵.

این سخن را با حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم، فرمود: «الْجَمَالُ صَوَابُ الْقَوْلِ بِالْحَقِّ وَالْكَمَالُ حُسْنُ الْفِعَالِ بِالصِّدْقِ؛ جمال، در گفتن سخن حق است و کمال، در انجام کارهای نیک توأم با صدق».^۱

باید توجه داشت که «مروءة» به معنای جوانمردی، مردانگی و فتوت، و مجموعه‌ای از شایستگی‌هاست که در یک انسان با ارزش جمع می‌شود و شخصیت او را تشکیل می‌دهد.

سپس در سومین سخن حکمت‌آمیز خود می‌فرماید: «شجاعت هرکس به اندازه بی‌اعتنایی او (به ارزش‌های مادی) است»؛ «وَشَجَاعَتُهُ عَلَيَّ قَدْرُ أَنْفَتِهِ». روشن است که وابستگی‌های انسان به مقام و مال و شهوات دنیا از شجاعت او می‌کاهد و او را به اسارت می‌کشاند؛ اما هنگامی که خود را از این امور آزاد سازد، با شجاعت حرف خود را می‌زند و راه خود را می‌پیماید و در برابر کسی ذلیلانه سر تعظیم فرود نمی‌آورد و با توکل بر خدا در برابر حوادث سخت می‌ایستد. در لسان العرب آمده است که «أَنْفٌ» (بر وزن هدف) به معنای کراهت داشتن از چیزی و خود را برتر از آن دانستن است، بنابراین «أنف» در جمله مورد بحث می‌تواند اشاره به بی‌اعتنایی به ارزش‌های مادی باشد.

آن‌گاه امام علیه السلام در چهارمین و آخرین سخن حکیمانه‌اش می‌فرماید: «عفت هرکس به اندازه غیرت اوست»؛ «وَعِفَّتُهُ عَلَيَّ قَدْرُ غَيْرَتِهِ».

«غیرت» به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه عبارت است از انزجار طبیعی انسان از تصور شرکت دیگران در اموری که مورد علاقه اوست و به تعبیر دیگر، به معنای حفظ ارزش‌های مربوط به خود و جلوگیری از تجاوز دیگران به حریم اوست که غالباً در عرف ما در امور ناموسی به کار می‌رود. بدیهی است، کسی که درباره نوامیس خود غیرت دارد هرگز حاضر نمی‌شود به نوامیس دیگران چشم

۱. کنز العمال (طبق نقل میزان الحکمه ماده «صدق»).

خیانت بدوزد، بنابراین هر اندازه غیرت انسان بیشتر باشد عفت او هم بیشتر خواهد بود.

گرچه عفت و غیرت هر دو غالباً در عرف امروز ما بیشتر در مسائل ناموسی به کار می‌رود؛ ولی از نظر ارباب لغت و علمای اخلاق، هر دو معنایی وسیع دارند: «عفت» به معنای خودداری و حالت انزجار از ملاحظهٔ صحنه‌های زشت و «غیرت» هرگونه اهتمام و دفاع از حقوق الهی و انسانی خویش است و بعید نیست که منظور امام علیه السلام از جملهٔ مورد بحث، همان معنای وسیع کلمه در هر دو مورد باشد.

از این رو در حدیثی از امام باقر علیه السلام در کتاب کافی می‌خوانیم: «إِنَّ أَفْضَلَ الْعِبَادَةِ عِفَّةُ الْبَطْنِ وَالْفَرْجِ؛ برترین عبادت پاک بودن از نظر تغذیه و امور جنسی است».^۱ نیز از همان امام علیه السلام نقل شده که فرمود: «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ عِفَّةِ بَطْنٍ وَفَرْجٍ؛ هیچ‌کس خدا را عبادتی بهتر از این نکرده که عفت را در مورد شکم و امور جنسی رعایت کند».^۲ لذا در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «مَا زَنَى غَبُورٌ قَطُّ؛ شخص باغیرت هرگز زنا نمی‌کند».^۳

۱. کافی، ج ۲، ص ۷۹، ح ۲.

۲. همان، ح ۱.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۳۰۵.

الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ، وَالْحَزْمُ بِإِجَالَةِ الرَّأْيِ، وَالرَّأْيُ بِتَخْصِينِ الْأَسْرَارِ.

امام علیه السلام فرمود:

پیروزی در گرو تدبیر است، حزم و دوراندیشی در گرو به کار گرفتن فکر،
و تفکر صحیح در گرو نگهداری اسرار است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب نه‌ایة الارب (شهاب الدین نویری) این کلام حکمت‌آمیز را با تفاوت‌هایی ذکر کرده، می‌گوید: علی (رضی الله عنه) فرمود: «الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ وَالْحَزْمُ بِإِجَالَةِ الرَّأْيِ وَالرَّأْيُ بِتَخْصِينِ السَّرِّ» این تفاوت آشکار نشان می‌دهد که او این کلام را از نهج البلاغه نگرفته بلکه از منبع دیگری اخذ کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۷). در کتاب تمام نهج البلاغه، این جمله حکمت‌آمیز در ضمن نامه امام علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام نقل شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۷۲).

شرح و تفسیر

راه پیروزی

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه و پرمایه در سه جمله کوتاه رمز پیروزی را در کارها بیان می‌کند. نخست می‌فرماید: «پیروزی در گرو تدبیر است»؛ (الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ).

«حَزْم» که به معنای دوران‌دیشی و مطالعه عواقب کار است، یکی از مهم‌ترین عوامل پیروزی است، زیرا افراد سطحی‌نگر که گرفتار روزمرگی هستند در برابر حوادث پیش‌بینی نشده به‌زودی به زانو درمی‌آیند و رشته کار از دستشان بیرون می‌رود و شکست می‌خورند.

در حدیث دیگری در غررالحکم امام علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ أَخَذَ بِالْحَزْمِ اسْتَظْهَرَ وَمَنْ أَضَاعَ الْحَزْمَ تَهَوَّرَ؛ کسی که حزم و دوران‌دیشی را به کار گیرد پیروز می‌گردد و کسی که آن را ضایع کند به هلاکت می‌افتد».^۱

سپس در جمله دوم می‌فرماید: «حزم و دوران‌دیشی در گرو به کار گرفتن فکر است»؛ (وَ الْحَزْمُ بِاجَالَةِ الرَّأْيِ).

«اجالة» به معنای جولان دادن و «رأی» به معنای فکر است و منظور از جولان دادن فکر این است که انسان همچون اسب‌سواری که پیش از آغاز مبارزه، در تمام اطراف میدان نبرد، گردش می‌کند تا از نقاط ضعف و قوت باخبر شود، باید

۱. غررالحکم، ج ۱۰۸۷۰.

در مسائل مهم چنین کند و تمام جوانب یک مسئله، چه خوب و چه بد را بدون اغماض بررسی کند تا بتواند تصمیم صحیح بگیرد.

شخصی به رسول خدا ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا! به من سفارشی کن. فرمود: اگر بگویم می پذیری؟ عرض کرد: آری! پیامبر ﷺ این جمله را سه بار تکرار کرد و در هر سه بار آن مرد گفت: آری ای رسول خدا! پیامبر ﷺ فرمود: «فَأَنْتِي أَوْ صِيكَ إِذَا أَنْتَ هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرَ عَاقِبَتَهُ فَإِنْ يَكُ رُشْدًا فَأَمْضِهِ وَإِنْ يَكُ غِيًّا فَانْتِهِ عَنْهُ؛ من به تو سفارش می کنم هنگامی که تصمیم بر انجام کاری گرفتی در عاقبت آن بیندیش اگر کار صحیحی بود انجام ده و اگر گمراهی بود از آن خودداری کن».^۱

به یقین حزم و دوراندیشی ایجاب می کند که انسان افزون بر استفاده از فکر خویش، از افکار دیگران نیز بهره بگیرد، همان گونه که در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «از رسول خدا ﷺ پرسیدند: حزم و دوراندیشی چیست؟ فرمود: مشورت با صاحب نظران و پیروی از آنها».^۲

گاه برای رسیدن به پیروزی باید از نقشه های پیچیده و مختلفی استفاده کرد که آگاهی دشمن از آن سبب نابود شدن وی است، از این رو امام علیه السلام در سومین و آخرین جمله حکمت آمیز مورد بحث می فرماید: «تفکر صحیح در گرو نگهداری اسرار است»؛ (وَ الرَّأْيُ بِتَخْصِينِ الْأَسْرَارِ).

در حدیث دیگری که از امام علیه السلام در غررالحکم نقل شده می خوانیم: «سِرُّكَ أَسِيرُكَ فَإِنْ أَفْشَيْتَهُ صَوَّتَ أَسِيرُهُ؛ راز تو اسیر توست؛ اما اگر آن را افشا کردی تو اسیر آن می شوی».^۳

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۴۹، ح ۱۳۰.

۲. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۰۰، ح ۱۶.

۳. غررالحکم، ح ۷۴۱۵.

در حدیث دیگری از امام جواد علیه السلام آمده است: «إِظْهَارُ الشَّيْءِ قَبْلَ أَنْ يَسْتَحْكِمَ مَفْسَدَةٌ لَهُ؛ اظهار کردن چیزی (سری از اسرار) پیش از آن که مستحکم شود و به نتیجه برسد موجب فساد آن است».^۱

از بعضی روایات معصومین علیهم السلام استفاده می شود که اسرار را حتی به همه دوستان هم نباید گفت، زیرا احتمال تغییر حالت در آنان وجود دارد. امام صادق علیه السلام می فرماید: «لَا تُطْلِعْ صَدِيقَكَ مِنْ سِرِّكَ إِلَّا عَلَى مَا لَوْ اطَّلَعَ عَلَيْهِ عَدُوُّكَ لَمْ يَضُرَّكَ فَإِنَّ الصَّدِيقَ قَدْ يَكُونُ عَدُوًّا يَوْمًا مَا؛ اسرار را حتی به دوست مگو مگر در آن جا که اگر دشمن تو از آن سر آگاه شود ضرری به تو نمی رساند، زیرا دوست ممکن است روزی به صورت دشمن درآید».^۲

گفتمنی است که انسان گاهی سر خود را برای دوست مطمئن بیان می کند غافل از آن که آن دوست نیز ممکن است دوست مطمئن دیگری داشته باشد و سومی نیز به همین صورت، ناگاه متوجه می شود که اسرارش همه جا بر سر زبان هاست. از این رو شاعر پرمایه، سعدی شیرازی می گوید:

به دوست گرچه عزیز است راز دل مگشای

که دوست نیز بگوید به دوستان عزیز!



۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۷۱، ح ۱۳.

۲. همان، ج ۷۱، ص ۱۷۷، ح ۱۵.

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ

احذروا صَوْلَةَ الْكَرِيمِ إِذَا جَاعَ، وَاللَّيْمِ إِذَا شَبِعَ.

امام علیؑ فرمود:

بترسید از حملهٔ افراد باشخصیت به هنگام نیاز و گرسنگی،
و از حملهٔ افراد پست به هنگام سیری!

۱. سند گفتار حکیمانه:

دانشمند معروف، آمدی در غررالحکم این کلام حکیمانه را با تفاوتی نقل کرده که نشان می‌دهد از جای دیگری گرفته و همچنین ابن ابی‌الحدید نیز در الحکم المنثورۃ آن را با تفاوتی نقل کرده که آن نیز نشان می‌دهد منبع ابن ابی‌الحدید غیر از نهج‌البلاغه بوده است. هرچند نویسندهٔ کتاب مصادر نهج‌البلاغه بعد از ذکر کلام این دو نفر می‌گوید: مرحوم سید رضی روایتش موثق‌تر و آشنایی‌اش به لحن کلام جدش بیشتر است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۴۸).

در کتاب تمام نهج‌البلاغه این جملهٔ حکمت‌آمیز در خطبهٔ «الوسیله» که در نهج‌البلاغه نیامده ذکر شده است. (تمام نهج‌البلاغه، ص ۱۶۶).

شرح و تفسیر

حمله‌های خطرناک

امام علیه السلام در این کلام حکمت‌آمیزش به یکی از تفاوت‌های میان افراد با شخصیت و بزرگوار، و افراد پست و بی‌ارزش اشاره می‌کند، می‌فرماید: «بترسید از حملهٔ افراد با شخصیت به‌هنگام نیاز و گرسنگی و از حملهٔ افراد پست به‌هنگام سیری»؛ (اخْذَرُوا صَوْلَةَ الْكَرِيمِ إِذَا جَاعَ، وَاللَّيْمِ إِذَا شَبِعَ).

دربارهٔ این‌که منظور از گرسنگی و سیری در این عبارت حکیمانه معنای کنایی آن است یا معنای حقیقی، در میان مفسران نهج‌البلاغه گفت‌وگوست؛ جمعی گرسنگی را کنایه از هرگونه نیاز و یا تحت فشار و ظلم واقع شدن دانسته‌اند، با این تفسیر معنای جمله چنین می‌شود: افراد بزرگوار و با شخصیت تنها هنگامی دست به حمله می‌زنند که به آن‌ها ستم شود و یا نیاز مبرم برای ادامهٔ حیات پیدا کنند که در این صورت برای گرفتن حق خود و دفاع در مقابل ظالمان غیرت آن‌ها به جوش می‌آید و حملهٔ جانانه‌ای می‌کنند؛ ولی لئیمان هنگامی که به نوایی برسند و بر مراد خویش سوار گردند طغیان می‌کنند و افراد بی‌گناه را مورد حمله قرار می‌دهند همچون حیوانات درنده‌ای که پس از سیری، مست می‌شوند.

در حالی که بعضی دیگر معتقدند «جُوع» در این جا به همان معنای حقیقی یعنی گرسنگی است و «شَبِعَ» به معنای سیری است و آن را اشاره به این نکته می‌دانند که افراد شجاع و با شخصیت پیش از رفتن به میدان نبرد کمتر غذا

می خوردند مبادا ضربه‌ای بر شکم آن‌ها وارد شود و غذا بیرون ریزد و موجب سرافکندگی آنان شود؛ ولی لثیمان چنین نیستند. در هر حال تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

شاعر عرب می‌گوید:

لَا يَصْبِرُ الْخُرُّ تَحْتَ ضَيْمٍ وَإِنَّمَا يَصْبِرُ الْجِمَارُ
آزادمرد در زیر ستم صبر نمی‌کند. این الاغ است که صبر می‌کند!

شاعر دیگری نیز می‌گوید:

إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتْهُ وَإِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّسِيمَ تَمَرَّدَا
اگر شخص کریم را اکرام و احترام کنی مالک او می‌شوی ولی اگر لثیم را اکرام کنی (بیشتر) سرپیچی می‌کند.^۱

۱. شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۷۹.



قُلُوبُ الرِّجَالِ وَحَسِيَّةٌ، فَمَنْ تَالَفَهَا أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ.

امام علیه السلام فرمود:

دل های انسان ها وحشی و رمنده است، هرکس با آن ها انس گیرد
رو به سوی او می کنند! ^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکمت آمیز را زمخشری (متوفای ۵۳۸) در جزء اول ربیع الابرار و طرطوشی (متوفای ۵۲۰) در کتاب سراج الملوک آورده اند و بعید به نظر رسد که از نهج البلاغه سیّد رضی گرفته باشند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸).

کتاب تمام نهج البلاغه این جمله را جزء خطبه ای دانسته است که در آن امام علیه السلام آداب دین و دنیا را به اصحابش فرمود. (تمام نهج البلاغه، ص ۷۱۷).

شرح و تفسیر

راه تسخیر دل‌ها

این کلام حکمت‌آمیز درس مهمی برای صید دل‌ها و جلب و جذب دوستان است، امام علیه السلام می‌فرماید: «دل‌های انسان‌ها وحشی و رمنده است هرکس با آن‌ها انس گیرد رو به سوی او می‌کنند»؛ (قُلُوبُ الرِّجَالِ وَحْشِيَّةٌ، فَمَنْ تَأَلَّفَهَا أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ).

اشاره به این‌که انسان، درباره کسانی که آن‌ها را نمی‌شناسد نوعی احساس بیگانگی می‌کند؛ ولی اگر طرف مقابل از طریق محبت وارد شود در برابر او رام می‌شود. به گفته بعضی از شارحان نهج‌البلاغه این مطلب برای انسانی که تازه در شهر یا در محله‌ای وارد می‌شود و سکنا می‌گزیند کاملاً محسوس است. او حتی از همسایگان نزدیکش فاصله می‌گیرد اما اگر چند بار با او سلام و علیک کنند و به دیدارش بروند و هدیه‌ای برایش بفرستند رابطه دوستی آن‌ها مستحکم می‌شود. آنچه بعضی پنداشته‌اند که این کلام حکمت‌آمیز با اصل مدنی‌ی‌التبع بودن انسان سازگار نیست اشتباه بزرگی است. درست است که انسان ذاتاً روح اجتماعی دارد و نمی‌تواند تنها زندگی کند و تمام پیشرفت‌ها و موفقیت‌های بشر در سایه همین روح اجتماعی است؛ ولی این بدان معنا نیست که در برابر هر فرد ناشناخته‌ای اظهار محبت و دوستی کند و با او الفت بگیرد؛ الفت گرفتن احتیاج به مقدمات دارد همان‌گونه که عداوت و دشمنی نیز مقدماتی می‌خواهد و نظر

امام علیه السلام به همین حقیقت است، حقیقتی که در روایات دیگری نیز وارد شده و در گفتار معروف: «الْإِنْسَانُ عُيْبٌ إِلَّا حُسَانًا؛ انسان بنده احسان است» منعکس است.

شاعر عرب نیز می گوید:

وَإِنِّي لَوْ حَشِيٌّ إِذَا مَا زَجَرْتَنِي وَإِنِّي إِذَا أَلْفَتَنِي لَأَلُوفٌ

هنگامی که از من دوری کنی من از تو ریمیده می شوم ولی هنگامی که از در الفت درآیی با تو الفت می گیرم.

در بعضی از شروح به دلیل حل نشدن مشکل «مدنیُّ بالطبع» بودن انسان یا وحشی بودن قلوب، این تفسیر را پذیرفته اند که منظور از «رجال» همه انسانها نیستند بلکه افراد بزرگ و قدرتمند اجتماع اند، این تفسیر، نادرست به نظر می رسد، زیرا ظاهر عبارت اشاره به همه یا اغلب انسانهاست نه گروه اندکی.

شاهد این سخن حدیثی است که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمود: «ثَلَاثٌ يُضْفِنُ وَدَّ الْمَرْءُ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ: يَلْقَاهُ بِالْبِشْرِ إِذَا لَقِيَهُ وَيُوسِّعُ لَهُ فِي الْمَجْلِسِ إِذَا جَلَسَ إِلَيْهِ وَيَدْعُوهُ بِأَحَبِّ الْأَسْمَاءِ إِلَيْهِ؛ سه چیز است که محبت انسان را به برادر دینی اش، صفا می بخشد: با چهره گشاده با او روبرو شود و در مجلس جای مناسب به او دهد و او را به محبوب ترین نامهایش صدا بزند»^۱.

۵۱

عَيْبُكَ مَسْتُورٌ مَا أَسْعَدَكَ جَدُّكَ.

امام علیه السلام فرمود:

عیب تو (از چشم‌ها) پنهان است تا وقتی دنیا به تو اقبال دارد!

(همین که دنیا پشت کند عیوب تو آشکار می‌شود).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبعی که نویسنده کتاب مصادر برای این جمله حکیمانه امام علیه السلام به جز نهج البلاغه ذکر کرده ربیع الابرار دانشمند معروف اهل سنت زمخشری است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸). در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله حکیمانه در لابه‌لای خطبه وسیله ذکر شده است (این خطبه در نهج البلاغه نیامده و در کتاب تمام نهج البلاغه از جلد هشتم کافی نقل شده در حالی که با مراجعه به کافی روشن می‌شود که این جمله در آن جا نیست، هرچند جمله‌های بعد از آن ذکر شده است و معلوم نیست کتاب تمام نهج البلاغه آن را از کجا آورده است؟). (تمام نهج البلاغه، ص ۱۶۶). جمله حکیمانه مورد بحث علاوه بر کتاب ربیع الابرار زمخشری در کتب دیگری از دانشمندان هم‌عصر زمخشری یا بعد از او نیز آمده است.

شرح و تفسیر

عیوب پنهان

امیرالمؤمنین علیه السلام در این سخن حکیمانه‌اش اشاره به نکته مهمی کرده، می‌فرماید: «عیب تو (از چشم‌ها) پنهان است تا وقتی دنیا به تو اقبال دارد» (عَيْبُكَ مَسْتُورٌ مَا أَسْعَدَكَ جَدُّكَ).

«جَدُّ» در لغت معانی زیادی دارد از جمله: عظمت، که آیه شریفه ﴿إِنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا﴾ ناظر به آن است، و بهره، نصیب، نعمت و بخت. در جمله مورد بحث اشاره به همان بهره و نصیب دنیوی است که گاهی از آن به بخت و شانس تعبیر می‌شود.

در واقع امام علیه السلام در این عبارت کوتاه به چند نکته اشاره فرموده است: نخست: هنگامی که دنیا به کسی اقبال کند دیگران تمام عیوب او را به فراموشی می‌سپارند، بلکه گاهی عیب را حُسن معرفی می‌کنند و به عکس، هنگامی که دنیا به کسی پشت کند صفات برجسته او را نادیده می‌گیرند، بلکه گاهی عیب می‌شمرند و این اشتباه بزرگی است که بسیاری از مردم گرفتار آن‌اند. دوم این که انسان نباید فقط به سخنان مردم نگاه کند، بلکه باید بکوشد عیوب خویش را که به سبب اقبال دنیا، از چشم آن‌ها پنهان شده، دریابد و نیز محاسن و صفات نیک خود را که به دلیل پشت کردن دنیا به او در نظر مردم ناچیز شمرده می‌شود کم نشمرد.

سوم این‌که از زوال نعمت‌ها نگران نشود شاید خداوند می‌خواهد بدین وسیله عیوب او را روشن سازد تا برای برطرف کردن آن بکوشد که این خود نعمتی از سوی پروردگار محسوب می‌شود.

این گفتار حکیمانه امام علیه السلام پیام دیگری نیز دارد و آن این‌که به‌هنگام اقبال دنیا به انسان، مغرور نشود و خود را بری از عیوب نداند، چراکه مردم عیوب او را نادیده می‌گیرند و چه‌بسا از وی چنان تمجید کنند که سبب غرور او گردد.

شبهه این گفتار، سخن حکیمانه‌ای است که در حکمت نهم آمده بود که فرمود: «إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ أَعَارَتْهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ وَإِذَا أَدْبَرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَحَاسِنَ نَفْسِهِ؛ هنگامی که دنیا به کسی روی آورد نیکی‌های دیگران را به او عاریت می‌دهد و هنگامی که دنیا به کسی پشت کند نیکی‌های خودش را نیز از او سلب می‌نماید».

در زبان عرب - و احتمالاً زبان‌های دیگر - نیز ضرب‌المثل‌های جالبی در این زمینه آمده است از جمله در یک ضرب‌المثل عربی می‌خوانیم: «إِذَا أَقْبَلَ الْبُخْتُ لِبَاضَتِ الدَّجَاجَةُ عَلَى الْوَتْدِ، وَإِذَا أَدْبَرَ الْبُخْتُ أَسْعَرَ الْهَآوْنَ فِي الشَّمْسِ؛ هنگامی که دنیا به انسان اقبال کند مرغ، روی نوک میخ تخم می‌گذارد و هنگامی که دنیا به انسان پشت کند هاون در برابر آفتاب آتش می‌گیرد».^۱

۱. شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۸۱.

أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

شایسته ترین مردم به عفو، قادرترین آنها به مجازات است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب نه‌ایه الادب این جمله حکمت آمیز به همین صورت آمده است؛ ولی بعد از آن، حکمت یازدهم را که قبلاً گذشت با تفاوتی نقل می‌کند و از مجموع آن چنین برداشت می‌شود که دسترسی به منبع دیگری غیر از نهج البلاغه داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸).

شرح و تفسیر

رابطه عفو و قدرت

امام علیه السلام همان مطلبی را که در حکمت یازدهم آمده بود به شکل دیگر بیان می کند، می فرماید: «شایسته ترین مردم به عفو، قادرترین آنها به مجازات است»؛ (أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ عَلَى الْعُقُوبَةِ).

می دانیم که یکی از عوامل ادامه نزاعها و درگیریها که گاه در میان دو قبیله یا فرزندان یک خانواده دهها سال ادامه پیدا می کند، روح انتقام جویی و عدم گذشت است که هرچه جلوتر می رود مانند سیلاب شدیدتر می شود در حالی که اگر در همان مراحل آغازین یکی از دو طرف بزرگواری و گذشت کند نزاع برای همیشه پایان می یابد.

به علاوه، عفو و گذشت، شخص خطاکار را به تجدید نظر در کار خود و جبران خطا وامی دارد که برکات آن بر کسی پوشیده نیست.

مطالعه تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان و سایر امامان معصوم علیهم السلام نشان می دهد که آنها با استفاده از این روش، دشمنان سرسخت را به زانو درآوردند و یا آنها را به دوستان فداکار بدل کردند.

عفو و گذشت عجیب پیامبر صلی الله علیه و آله در داستان فتح مکه و عفو امیرمؤمنان علیه السلام بعد از پیروزی در جنگ جمل و عفو امام حسن مجتبی علیه السلام در برابر آن مرد شامی

و همچنین سایر مواردی که در تاریخ زندگی آن بزرگواران ثبت شده نمونه‌های روشنی از این معناست.

اما این سخن حکیمانه امام علیه السلام به این دلیل است که هرچه قدرت بر مجازات بیشتر باشد عفو و گذشت اهمیت بیشتری پیدا می‌کند و هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید این عفو بر اثر ضعف و ناتوانی در مجازات بوده است.

جالب این است که در قرآن مجید آن‌جا که عفو قاتل عمد را مطرح می‌سازد با تعبیر «برادر» از او یاد می‌کند: «فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ»؛ «پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود چیزی به او بخشیده شود (و حکم قصاص او تبدیل به خون‌بها گردد) باید از راه پسندیده پیروی کند».

در کتاب کنز العمال این حدیث کوتاه و پرمعنا از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «تَعَاَفُوا تَسْقُطِ الضَّغَائِنُ بَيْنَكُمْ؛ یکدیگر را عفو کنید تا دشمنی‌ها در میان شما از میان برود».^۱

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ مُرَوِّتِنَا الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمْنَا؛ ما خاندانی هستیم که شخصیت ما ایجاب می‌کند کسی را که ستمی در حق ما روا داشته عفو کنیم».^۲

در حالات امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام می‌خوانیم که هشام بن اسماعیل (والی مدینه از طرف عبد الملک بن مروان) آن حضرت را زیاد آزار می‌داد ولی هنگامی که «ولید بن عبد الملک» بر سر کار آمد (بر اثر شکایات زیاد مردم) او را عزل کرد و دستور داد او را در برابر مردم حاضر کنند که هرکس از او ستمی دیده انتقام گیرد. او می‌گفت: من بیش از همه از علی بن الحسین بیم دارم (زیرا بیش از همه به او آزار رساندم) امام با یارانش از آن‌جا می‌گذشت، به آن‌ها سفارش فرموده بود که حتی یک کلمه به او بدگویی نکنند. هنگامی که امام از

۱. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۷۳، ح ۷۰۰۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۴۱۴، ح ۳۱.

آن جا گذشت «هشام» صدا زد: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَاتِهِ؛ خدا آگاه‌تر است که نبوت (و امامت) را در کدام خاندان قرار دهد».^۱

آیات و روایات اسلامی درباره اهمیت عفو بسیار زیاد است. این سخن را با حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایان می‌دهیم:

«عَلَيْكُمْ بِالْعَفْوِ فَإِنَّ الْعَفْوَ لَا يَزِيدُ الْعَبْدَ إِلَّا عِزًّا فَتَعَاْفُوا يُعِزُّكُمْ اللَّهُ؛ بر شما باد به عفو و بخشش، زیرا چیزی جز عزت به انسان نمی‌افزاید، عفو کنید تا خداوند شما را عزت دهد».^۲

بدیهی است که دستور عفو شامل کسانی نمی‌شود که از عفو و گذشت سوء استفاده کرده و بر جسارت خود می‌افزایند. آن‌ها را جز کیفر و عقوبت اصلاح نمی‌کند.



۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۴.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۰۸.

السَّخَاءُ مَا كَانَ ابْتِدَاءً، فَأَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَحَيَاءٌ وَتَذَمُّمٌ.

امام علیه السلام فرمود:

سخاوت آن است که ابتدایی (و بدون درخواست) باشد، اما آنچه در برابر تقاضا داده می‌شود یا از روی «حیا» است و یا برای فرار از «مذمت».^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: در تاریخ ابن عساکر این چنین آمده است: به امام عرض کردند: «ما السخاء؟؛ سخاوت چیست؟» در پاسخ فرمود: «مَا كَانَ عَنْهُ ابْتِدَاءٌ وَ أَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَحَيَاءٌ وَ تَكَرُّمٌ» این سخن را سیوطی در تاریخ الخلفاء از ابن عساکر نقل کرده است. این تفاوت تعبیر با آنچه در نهج البلاغه آمده نشان می‌دهد که ابن عساکر منبعی غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته است. همچنین این کلام حکمت‌آمیز در کتاب أدب الدین و الدنیای مارودی و در کتاب روض الاخیار با تفاوتی که نشان دهنده تعدد منبع است ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۹).

شرح و تفسیر

سخاوت واقعی

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه به نکته دقیق و آموزنده‌ای اشاره کرده، می‌فرماید: «سخاوت آن است که ابتدایی (و بدون درخواست) باشد؛ اما آنچه در برابر تقاضا داده می‌شود یا از روی حیاست و یا برای فرار از مذمت»؛ (السَّخَاءُ مَا كَانَ اِبْتِدَاءً، فَأَمَّا مَا كَانَ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَحَيَاءٌ وَ تَذَمُّمٌ).

سخاوت را این‌گونه تفسیر کرده‌اند: حالت و فضیلتی درونی است که انسان را به بذل بدون عوض مال به مستحقان و نیازمندان وامی‌دارد.

بر این اساس اگر کسی از دیگری درخواستی کند و از آبروی خود به وسیله درخواست مایه بگذارد، آنچه آن دیگری سخاوتمندانه می‌بخشد در واقع عوض آبروی درخواست کننده است و به راحتی نمی‌توان نام آن را سخاوت گذاشت و نیز بخششی که پس از درخواست صورت می‌گیرد ممکن است بدین علت باشد که اگر بخشش نکند، درخواست کننده و یا مردمی که از آن آگاهی می‌یابند او را نکوهش و مذمت کنند، بنابراین بخشش، در برابر نجات از مذمت مردم انجام شده است و بدون عوض نیست و به تعبیر عموم مردم، برای رودر بایستی است. بنابراین سخاوت خالص و حقیقی آن است که انسان پس از آگاهی به نیازمندی افراد آبرومند، در حل مشکل آن‌ها به صورت پنهانی بکوشد و نیازی به درخواست نباشد.

قرآن مجید در سوره بقره هنگامی که سخن از اهمیت انفاق و آثار و برکات آن به میان می‌آورد بر انفاق به کسانی تأکید می‌کند که روی سؤال ندارند و به دلیل عفت و مناعت طبع، مردم آن‌ها را در زمره اغنیا می‌دانند، می‌فرماید: ﴿يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا﴾.^۱

درباره اهمیت سخاوت در آیات قرآن و روایات اسلامی بحث‌های زیادی آمده است از جمله در حدیثی از پیغمبر اسلام ﷺ می‌خوانیم: «السَّخَاءُ خُلُقُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ؛ سخاوت صفت بزر خداست».^۲

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «السَّخَاءُ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ عِمَادُ الْإِيمَانِ وَلَا يَكُونُ مُؤْمِنٌ إِلَّا سَخِيًّا؛ سخاوت از اخلاق پیامبران و ستون ایمان است و هیچ مؤمنی نیست مگر این‌که صاحب سخاوت است».^۳

بی‌شک، سخاوت هر قدر بیشتر و در موارد مناسب‌تر و بدون هیچ‌گونه عوض مادی و معنوی و کاملاً به صورت ابتدایی باشد پرازش‌تر است.

این سخن را با حدیثی از کتاب کافی از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم، فرمود: گروهی از یمن خدمت رسول خدا ﷺ آمدند و میان آن‌ها مردی بود که در گفت‌وگو با پیامبر اکرم ﷺ درشت‌گو و سرسخت بود تا آن‌جا که رسول خدا ﷺ خشمگین شد و از شدت غضب عرق در پیشانی او آشکار گشت و چهره درهم کشید و چشم از او برداشت و به زمین نگاه کرد. جبرئیل نازل شد و عرض کرد: پروردگارت به تو درود می‌فرستد و می‌گوید: این مرد سخاوتمندی است که بی‌بسته اطعام می‌کند. خشم پیامبر ﷺ فرو نشست سر را بلند کرد و فرمود: اگر جبرئیل از سوی خداوند متعال به من خبر نداده بود که تو مرد سخاوتمندی

۱. بقره، آیه ۲۷۳.

۲. کنز العمال (مطابق نقل میزان الحکمه، ماده سَخَاء).

۳. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۵۵، ح ۱۷.

هستی و پیوسته اطعام طعام می‌کنی تو را طرد می‌کردم تا عبرتی برای دیگران باشی. آن مرد گفت: آیا پروردگار تو سخاوت را دوست دارد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری. آن مرد شهادتین بر زبان جاری کرد و مسلمان شد و گفت: به خداوندی که تو را به حق مبعوث کرده سوگند! هرگز کسی را از مالم محروم نساختم.^۱

لَا غِنَى كَالْعَقْلِ؛ وَلَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ؛ وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ؛
وَلَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

هیچ بی‌نیازی و ثروتی همچون عقل، و هیچ فقری همچون جهل و هیچ میراثی همچون ادب و هیچ پشتیبانی همچون مشورت نیست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که این چهار جمله حکمت آمیز در کتاب تحف العقول به صورت پراکنده ذکر شده، و در بعضی از موارد تفاوت‌هایی دارد (که نشان می‌دهد از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه است) اضافه بر این، همین تعبیرات با مختصر تفاوتی در حکمت ۱۱۳ که از این جمله‌های حکمت آمیز مشروح تر است به چشم می‌خورد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۹).

شرح و تفسیر

چهار جمله پربار

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این کلام حکیمانه و پرمایه خود در ضمن چهار جمله کوتاه به چهار مطلب مهم اشاره کرده، می فرماید:

«هیچ بی نیازی و ثروتی چون عقل»؛ (لا غِنَى كَالْعَقْلِ)؛

«و هیچ فقری همچون جهل»؛ (وَلَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ)؛

«و هیچ میراثی چون ادب»؛ (وَلَا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ)؛

«و هیچ پشتیبانی چون مشورت نیست»؛ (وَلَا ظَهِيرَ كَالْمُشَاوَرَةِ).

درباره اهمیت عقل همین بس که اگر عقل و تدبیر باشد همه چیز به دنبال آن خواهد آمد؛ مال و ثروت را با عقل و تدبیر به دست می آورند، مقام و شخصیت زاینده عقل است و آسایش و آرامش و سعادت دو جهان با عقل حاصل می شود. به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه در قرآن مجید واژه عقل و علم و مشتقات آن ها ۸۸۰ مرتبه آمده است و این نشانه اهمیت دادن فوق العاده قرآن و اسلام به مسأله عقل است.^۱

روایات اسلامی نیز درباره اهمیت عقل فوق حد احصا و شمارش است. مرحوم کلینی در جلد اول کافی در «کتاب العقل والجهل» احادیث بسیار فراوان و پرمایه ای درباره اهمیت عقل، از پیغمبر اکرم و امامان معصوم علیهم السلام نقل کرده است.

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۴۹.

ابن ابی‌الحدید بخشی از آن را در شرح خود ذیل همین کلام حکمت‌آمیز از کتاب کامل مبرد نقل کرده، از جمله این‌که رسول خدا ﷺ فرمود: «مَا قَسَمَ لِلْعِبَادِ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ فَتَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهْرِ الْجَاهِلِ وَفِطْرُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ صَوْمِ الْجَاهِلِ وَإِقَامَةُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ شُحُوصِ الْجَاهِلِ وَمَا بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَحَتَّى يَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ عُقُولِ جَمِيعِ أُمَّتِهِ؛ خداوند نعمتی برتر از عقل در میان بندگانش تقسیم نکرده است. خواب عاقل از شب‌زنده‌داری جاهل (و عبادت شبانه او) برتر و روزه نگرفتنش از روزه (مستحبی) جاهل برتر و توقفش از سفر جاهل (برای اطاعت پروردگار یا جهاد) برتر است و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر این‌که عقلش کامل شد و عقل او برتر از عقول تمام امتش بود.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «صَدِيقُ كُلِّ امْرَأٍ عَقْلُهُ وَعَدُوُّهُ جَهْلُهُ؛ دوست هرکس عقل اوست و دشمنش جهل او».

در نقطه مقابل عقل، جهل و نادانی بدترین فقر و تنگدستی است، زیرا انسان جاهل و نادان هم ثروتش را از دست می‌دهد و هم آبرو و حیثیتش را و در یک کلمه دین و دنیايش را تباہ می‌کند.^۱

البته منظور از عقل، همان‌گونه که در روایات اسلامی آمده، همان هوش و فراستی است که انسان را به خدا و اطاعت او نزدیک می‌کند و از زشتی‌ها دور می‌سازد. در دنیای دیروز و امروز افراد ظاهراً عاقلی بوده‌اند که سال‌ها بر کشورهای حکومت کرده‌اند ولی بسیاری از آن‌ها فاقد عقل به معنایی که در این جا آمد بوده‌اند. هوش و ذکاوت آن‌ها نوعی شیطنت بوده است، همان‌گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که بعضی از یاران آن حضرت درباره عقل از محضرش سؤال کردند، فرمود: «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَاکْتَسِبَ بِهِ الْجِنَانُ؛ عقل

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۱۸۵ به بعد.

چیزی است که انسان به وسیله آن خدا را پرستش می‌کند و بهشت را به دست می‌آورد». راوی عرض کرد: می‌گویند معاویه عاقل بود؟ فرمود: آن نوعی شیطنت شبیه عقل بود و عقل نبود.^۱

اما در مورد ادب همین بس که امیرمؤمنان علی علیه السلام در حدیثی که در غررالحکم آمده می‌فرماید: «خَيْرُ مَا وَرَثَ الْآبَاءُ لِأَبْنَاءِ الْأَدَبِ؛ بهترین چیزی که پدران برای فرزندان به ارث می‌گذارند ادب است». و در حدیث دیگری در همان کتاب از آن حضرت می‌خوانیم: «قَلِيلُ الْأَدَبِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ النَّسَبِ؛ کمی ادب بهتر از برجستگی بسیار نسب است».

منظور از ادب، حسن معاشرت با مردم و تواضع در برابر خلق و خالق و برخورد پسندیده با همه افراد است.

معنی اصلی واژه «ادب» دعوت کردن است و از آن جایی که اخلاق نیک و برخورد شایسته مردم را به خوبی‌ها دعوت می‌کند آن را ادب نامیده‌اند.

جمله زیبایی نیز از حکیم ایرانی، بزرگمهر در این زمینه نقل شده است که می‌گوید: بهترین میراثی که پدران برای فرزندان گذاشته‌اند ادب است، زیرا کسی که دارای ادب باشد به وسیله آن می‌تواند اموال فراوانی کسب کند؛ ولی اگر پدر مال فراوانی بدون ادب برای فرزند گذاشته باشد فرزند با بی‌ادبی و نادانی همه را تلف کرده و از مال و ادب تهی دست می‌شود.

درباره مشورت نیز آنچه امام علیه السلام در این جا بیان فرموده و آن را بهترین پشتیبان شمرده است مطلبی است که با تعبیرات دیگر در سایر سخنان امام علیه السلام وارد شده است.

حقیقت این است که اسلام دین استبداد رأی نیست؛ اسلام می‌گوید: خداوند تمام علم و دانش و عقل را به یک یا چند نفر نداده بلکه در میان بندگان تقسیم

کرده است. اگر کسی می‌خواهد به کمال علم و دانش و عقل برسد باید از افکار دیگران استفاده کند و گاه یک مشورت، جلوی خطاهای بسیاری را می‌گیرد به خصوص این که کسی که قصد کاری را دارد آنچه را که مطابق میل اوست بر غیر آن ترجیح می‌دهد و نمی‌تواند به قضاوت بی طرفانه بنشیند، به همین دلیل ممکن است گرفتار اشتباهات وسیعی شود؛ اما افرادی که از محدوده کار او خارج‌اند بهتر و روشن‌تر می‌توانند درباره آن، قضاوت و داوری کنند.

همان‌گونه که در روایات متعدد وارد شده باید طرف مشورت عاقل و خداترس و راستگو و راز نگهدار و شجاع و خیرخواه باشد تا بتوان از مشورت او بهره گرفت.

درست است که غیر معصومین علیهم‌السلام ممکن است گرفتار خطا شوند؛ ولی ضریب خطا در یک نفر هر قدر باشد در دو نفر نصف می‌شود و در ده نفر به یک‌دهم می‌رسد و احتمال آن بسیار کمتر می‌شود، از این رو نقل است که مرد عربی می‌گفت: من هرگز مغبون نمی‌شوم مگر این که تمام قبیله من مغبون شوند. به او گفتند: چرا و چگونه؟ گفت: برای این که من بدون مشورت آن‌ها کاری انجام نمی‌دهم. اگر همه اشتباه کنند آن‌گاه من هم اشتباه می‌کنم.

شاعر می‌گوید:

مشورت ادراک و هشیاری دهد عقل‌ها مرعقل را یاری دهد
گفت پیغمبر بکن ای رایزن مشورت المُسْتَشَارُ مُؤْتَمَن



الصَّبْرُ صَبْرَانٍ: صَبْرٌ عَلَى مَا تَكَرَّرَ، وَصَبْرٌ عَمَّا تُحِبُّ.

امام علیؑ می فرماید:

صبر دو قسم است: صبر در برابر انجام کار خوبی که دوست نداری
و صبر در برابر ترک کار بدی که دوست داری.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این جمله حکمت آمیز و پربار عیناً در غررالحکم آمده ولی در اصول کافی با تفاوت‌هایی ذکر شده و در تحف العقول نیز مانند غررالحکم آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۹).
در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این کلام حکمت آمیز در ضمن وصایای علیؑ به فرزندش «محمد بن حنفیه» آمده و این اضافه را نیز دارد: «وَأَحْسَنُ مِنْهُ الصَّبْرُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - عَلَيْكَ». (تمام نهج البلاغه، ص ۶۹۷).

شرح و تفسیر

دو شاخهٔ مهم صبر

امام علیؑ دربارهٔ انواع صبر و شکیبایی می‌فرماید: «صبر دو قسم است: صبر در برابر انجام کار خوبی که دوست نداری و صبر در برابر ترک کار بدی که دوست داری»؛ (الصَّبْرُ صَبْرَانِ: صَبْرٌ عَلٰی مَا تَكْرَهُ، وَصَبْرٌ عَمَّا تُحِبُّ).

درواقع نوع اول اشاره به صبر در برابر مشکلات عبادت است و نوع دوم اشاره به شکیبایی در مقابل ترک معصیت و آنچه بعضی از شارحان گفته‌اند که نوع اول از نوع دوم سخت‌تر است، گفتار صحیحی به نظر نمی‌رسد، زیرا موارد، کاملاً مختلف است؛ گاه مورد اول مهم‌تر است و گاه مورد دوم؛ تا اطاعت چه اطاعتی باشد و معصیت چه معصیتی.

نیز آنچه بعضی دیگر از آنان گفته‌اند که صبر در این دو مورد از دو مقوله و دو ماهیت است آن هم درست به نظر نمی‌آید، زیرا صبر به معنای کفّ نفس و خویشتن‌داری و مقاومت در برابر مشکلات است؛ گاه مشکل، انجام طاعتی است و گاه ترک معصیتی.

بر این اساس، پیمودن راه حق و رسیدن به مقام قرب پروردگار و حتی رسیدن به اهداف و مقامات مادی در دنیا راه صاف و همواری نیست. در این راه سنگلاخ‌ها، گردنه‌های صعب‌العبور، پرتگاه‌ها و حیوانات درنده و دزدان خطرناک وجود دارد؛ اگر صبر و مقاومت انسان کم باشد، با برخورد به این موانع

از راه می ماند و به مقصد نمی رسد؛ به همین دلیل صبر و استقامت مهم ترین وسیله پیروزی انسان در دنیا و آخرت است، از این رو قرآن مجید می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾؛ «به یقین کسانی که گفتند: پروردگار ما خدای یگانه است سپس استقامت ورزیدند فرشتگان بر آنان نازل می شوند و می گویند: نترسید و غمگین مباشید و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است».^۱

بنابراین نزول فرشتگان بر مؤمنان و حمایت آنها از مؤمنان در درجه اول مشروط به صبر و استقامت است و در جای دیگر، قرآن مجید می گوید: «فرشتگان از هر دری بر بهشتیان وارد می شوند (و به آنان می گویند): سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتان، چه نیکوست سرانجام آن سرای جاویدان؛ ﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾».^۲

۱. فصلت، آیه ۳۰.

۲. رعد، آیات ۲۳ و ۲۴.

الْغِنَى فِي الْغُرْبَةِ وَطَنْ؛ وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ.

امام علیه السلام فرمود:

بی نیازی در غربت، وطن است و نیازمندی در وطن، غربت!^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام نورانی در غررالحکم با تفاوت و اضافاتی نقل شده که نشان می‌دهد از منبع دیگری گرفته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۰).

این سخن، در کتاب تمام نهج البلاغه در لایه لای خطبه «وسیله» آمده است (تمام نهج البلاغه، ص ۱۵۴).

شرح و تفسیر

دامنه غنا و فقر

امام علیه السلام در این کلام پربارش اشاره به آثار غنا و فقر می‌کند، می‌فرماید: «بی‌نیازی در غربت، وطن است و نیازمندی در وطن، غربت»؛ (الْغِنَى فِي الْغُرْبَةِ وَطَنٌ؛ وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ).

وطن جایی است که انسان در آن‌جا متولد شده و چشم به‌روی خویشاوندان و بستگان و نزدیکان گشوده و مورد علاقه آن‌ها قرار گرفته و در هر گوشه و کنار، آشنایی دارد، و غربت جایی است که انسان نه آشنایی دارد و نه دوست مهربانی و نه یار و مددکاری. امام علیه السلام می‌فرماید: شخص غنی هر جا برود به‌علت غنایش پیوندهای محبت را با این و آن برقرار می‌سازد و به‌سبب بذل و بخشش، یاران و مددکارانی پیدا می‌کند؛ ولی شخص فقیر حتی در وطن خویش دوستان و بستگان را از دست می‌دهد و گاه به‌صورت موجودی فراموش شده درمی‌آید. پیام امام علیه السلام در این سخن این است که مؤمنان باید بکوشند که بی‌نیاز شوند و به‌هنگام غنا و بی‌نیازی از مال و ثروت خویش برای جلب و جذب قلوب و کمک به نیازمندان استفاده کنند، از عواقب فقر بترسند، چراکه فقر مایه ذلت و گاه مطابق بعضی از روایات سبب کفر می‌شود. البته این فقر با فقری که در روایات از آن تعریف و تمجید شده تفاوت آشکاری دارد؛ فقر ممدوح به‌معنای «ساده زیستن» و یا «فقر الی الله» است.

در این باره در ذیل حکمت سوم شرح بیشتری بیان کردیم.

الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ.

امام عليه السلام فرمود:

قناعت مالی است که هرگز تمام نمی شود.^۱

سید رضی می گوید: این کلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَقَدْ رُوِيَ هَذَا الْكَلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که این سخن در موارد متعددی از امیرمؤمنان علی عليه السلام به وسیله کسانی که پیش از سید رضی می زیستند نقل شده است و چون عین این عبارت در حکمت ۴۷۵ تکرار خواهد شد نقل منابع را به آن جا موکول کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۰) و در تحف العقول هم این کلام در ضمن خطبه الوسیله نقل شده است. (تحف العقول، ص ۱۰۰).
این سخن حکمت آمیز، در کتاب تمام نهج البلاغه نیز در لابه لای خطبه «وسیله» آمده است (تمام نهج البلاغه، ص ۱۶۲).

شرح و تفسیر

سرمایه بی‌پایان

این گفتار کوتاه و حکمت‌آمیز امام علیه السلام اهمیت قناعت را بیان می‌کند، آن حضرت می‌فرماید: «قناعت مالی است که هرگز تمام نمی‌شود»؛ (الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ).

در تعریف قناعت می‌توان گفت: حالتی است که انسان با داشتن آن با حداقل ضروریات زندگی می‌سازد و به دنبال زرق و برق و اضافاتی که فکر و وقت انسان را پیوسته به خود مشغول می‌دارد و آلوده انواع محرمات می‌کند نمی‌رود.

داشتن این روحیه به منزله ثروت پایان‌ناپذیر است، چراکه انسان را از تمام ثروت‌های دنیا بی‌نیاز می‌سازد؛ همواره سربلند زندگی می‌کند و با عزت و آبرو ادامه حیات می‌دهد. دست‌نیاز به سوی دیگران دراز نمی‌کند و عمر خود را در مسیر تشریفات و تجملات بر باد نمی‌دهد.

در گفتار حکیمانه ۴۴ امام علیه السلام در فضیلت قناعت پیشگان فرمود: «طُوبَى لِمَنْ ذَكَرَ الْمَعَادَ وَعَمِلَ لِلْحِسَابِ وَقَنِعَ بِالْكَفَافِ؛ خوشا به حال کسی که (پیوسته) به یاد معاد باشد و برای روز حساب عمل کند، به مقدار کفایت قانع گردد و از خدا راضی باشد».

در خطبه ۱۹۲ نیز در میان اوصاف انبیا این وصف برجسته را شمرده بود: «مَعَ قَنَاعَةٍ تَمَلُّ الْقُلُوبَ وَالْعُيُونَ غِنًى؛ آن‌ها دارای قناعتی بودند که دل‌ها و چشم‌ها را پر از بی‌نیازی می‌کرد».

در بحارالانوار نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود: «طَلَبْتُ الْغِنَى فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِالْفَنَاعَةِ عَلَيْكُمْ بِالْفَنَاعَةِ تَسْتَعْنُوا؛ من در جست و جوی توانگری برآمدم آن را جز در قناعت نیافتم (زیرا حرص، غالب توانگران را راحت نمی گذارد) بنابراین قناعت پیشه کنید تا غنی شوید»^۱.

قابل توجه این که این گفتار حکیمانه از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز نقل شده است همان گونه که سیّد رضی می گوید: «وَقَدْ رُوِيَ هَذَا الْكَلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ». این حدیث را «متقی هندی» در کتاب کنز العمال که از منابع معروف اهل سنت است آورده است.^۲

این نکته نیز حائز اهمیت است که سرچشمه بسیاری از نارضایی های مردم و شکایت آن ها از وضع زندگی، کمبودها و فقر نیست، بلکه گاه می بینیم همه چیز دارند اما باز ناله و فریاد می کنند. عامل اصلی آن عدم قناعت و توقعات بی حد و حساب است و اگر همگی به مقدار نیاز قانع باشند آرامش بی مانندی در جامعه حاکم می شود و بسیاری از پرونده های جنایی و تجاوز به اموال برچیده خواهد شد و کرامت انسانی و پاکی دامان از گناه فراهم می شود.

ابن ابی الحدید در این جا گفتار زیبایی از «بقراط» (سقراط) نقل می کند که مردی او را در حال خوردن بعضی از سبزی های بیابان دید. به او گفت: اگر در خدمت پادشاه بودی نیاز به خوردن این ها نداشتی. سقراط گفت: اگر تو نیز این گونه غذا می خوردی نیازمند نوکری پادشاه بودی!

شاعر می گوید:

گنج آزادگی و گنج قناعت گنجی است

که به شمشیر میسر نشود سلطان را

۱. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۹۹، ح ۹۱.

۲. کنز العمال، ج ۳، ص ۳۸۹، ح ۷۰۸۰.



المَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ.

امام عليه السلام فرمود:

مال و ثروت، ماده اصلی همه شهوات است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکمت آمیز عیناً در کتاب غررالحکم و مجمع الامثال میدانسی و مطالب السؤؤل آمده است.

(مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۰).

کتاب تمام نهج البلاغه نیز این کلام حکمت آمیز را ضمن خطبه «وسيله» نقل کرده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۱۶۲).

شرح و تفسیر

ریشه اصلی شهوات

امیرمؤمنان علیه السلام در این کلام کوتاه و پرمایه اشاره به نکته‌ای درباره رابطه ثروت با شهوت کرده، می‌فرماید: «مال و ثروت، ماده اصلی همه شهوات است»؛ (المالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ).

بدیهی است که منظور از شهوت در این جا هرگونه علاقه مفراط نفسانی و هوس آلود است، اعم از این که مربوط به شهوت جنسی باشد یا مقام یا تشریفات و زرق و برق دنیا و یا انتقام جویی و امثال آن.

این نکته نیز روشن است که برای رسیدن به خواسته‌های نفسانی و هوس‌ها مال نقش اصلی را بازی می‌کند و هر قدر فزونی یابد خطر افتادن در شهوات بیشتر است.

اضافه بر این، ثروت مایه غرور است و غرور ریشه اصلی بسیاری از گناهان، به علاوه مال هرچه بیشتر شود انسان را به خود مشغول تر می‌سازد و طبعاً از یاد خدا و اطاعت حق بازمی‌دارد.

با توجه به این نکات سه گانه می‌توان به عمق کلام امام علیه السلام پی برد.

بدیهی است که آنچه امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه فرموده هشدار است به غالب مردم که در فزونی مال نکوشند، زیرا خطرات زیادی را به دنبال دارد اما چنان نیست که هر ثروتمندی هواپرست و شهوت پرست باشد. این حکم کلی

مانند احکام دیگری نظیر آن استثنائاتی دارد. گروه زیادی راه قارون را پیمودند و اموالشان مایه غرور و کفرشان شد، جمع اندکی نیز از مال برای رسیدن به مهم‌ترین طاعات الهی بهره گرفتند.

این معنا در آیات مربوط به قارون آمده است: ﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾؛ «در آنچه خدا به تو داده سرای آخرت را بطلب و بهره خویش را از دنیا فراموش مکن و همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده (به بندگان خدا) نیکی کن و هرگز در جست‌وجوی فساد در زمین مباش که خدا مفسدان را دوست ندارد»^۱.

بر همین اساس است که در بسیاری از آیات قرآن، مال نکوهش شده و در بعضی از آیات مدح و ستایش گردیده و به‌عنوان خیر (نیکی) از آن یاد شده است.

در آیه ۱۸۰ سوره بقره در مورد وصیت می‌فرماید: ﴿إِنْ تَرَكَ خَيْرًا...﴾؛ «کسی که اموالی از خود به یادگار گذاشته است...». و در آیه ۸ سوره عادیات در مذمت بعضی از طغیانگران می‌فرماید: ﴿وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ﴾؛ «اموال را بسیار دوست دارند».

در روایات اسلامی نیز آثار این مذمت و مدح درباره اموال فراوان دیده می‌شود که آوردن آن‌ها را از شرح این کلام دور می‌کند.

تنها به ذکر این روایت پرمعنا که از ابن عباس نقل شده و قاعدتاً آن را از پیغمبر اکرم ﷺ یا امیرمؤمنان علی عليه السلام شنیده است قناعت می‌کنیم. او می‌گوید: «إِنَّ أَوَّلَ دَرَاهِمٍ وَدِينَارٍ ضُرِبَا فِي الْأَرْضِ ... أَنْ يُحْبُو كُفْرًا؛ هنگامی که نخستین سکه درهم و دینار در زمین زده شد شیطان نگاهی به آن‌ها افکند آن‌ها را برگرفت

و روی چشم خود گذاشت سپس به سینه خود چسباند آن‌گاه فریاد شادی کشید، بار دیگر آن را به سینه خود چسباند سپس خطاب به آن‌ها گفت: شما نور چشمان من و میوه دل من هستید هرگاه بنی آدم شما را دوست دارند من به آن قانعم، هر چند بتی را پرستش نکنند (چه بتی بالاتر از شما) برای من همین بس که فرزندان آدم به شما عشق بورزند».^۱

کوتاه‌سخن این‌که مال، ابزاری است مشترک مانند انرژی اتم که هم می‌توان از آن بمب ویرانگر ساخت و هم به وسیله آن نیروی برق تولید کرد که دنیا را روشن سازد و کارخانه‌ها را به حرکت درآورد، هر چند این نیرو هنگامی که به دست ناصالحان بیفتد غالباً در جنبه‌های ویرانگر به کار گرفته می‌شود.



مَنْ حَذَّرَكَ كَمَنْ بَشَّرَكَ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که تو را (از چیز خطرناکی) بترساند مانند کسی است که تو را
(به امر خیری) بشارت دهد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسندهٔ مصادر نهج البلاغه، مرحوم خطیب می‌گوید: این جملهٔ حکمت‌آمیز را طرطوشی در کتاب سراج الملوک و آمدی در کتاب غرر الحکم آورده، هر چند این دو نویسنده بعد از مرحوم سید رضی می‌زیسته‌اند ولی آمدی چیزی افزون بر آنچه در نهج البلاغه است آورده که نشان می‌دهد از منبع دیگری گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۱).

شرح و تفسیر

هشدارى كه بشارت است!

امام عليه السلام با هشدارى بجا در اين سخن کوتاه و گرانمايه به بيان اهميت هشدارهاى بجا و سودمند پرداخته، مى فرمايد: «كسى كه تو را (از امورى كه خطرناك است) بترساند همچون كسى است كه به تو (درباره امورى كه مايه سرور و خوشحالى است بشارت دهد)»؛ (مَنْ حَذَّرَكَ كَمَنْ بَشَّرَكَ).

در مصادر نهج البلاغه در ذيل اين حديث شريف افزون بر ذكر مدارك، نكته قابل ملاحظه‌اى آمده كه مى گويد: تحذير، شناساندن چيزى به انسان است كه مصلحت او در آن است و زيان و خطر را از او دفع مى كند و اين كه امام مى فرمايد: چنين كسى مانند كسى است كه به تو بشارت مى دهد؛ مفهومش اين است كه بايد از اين هشدارها همان گونه خوشحال شوى كه از خبرهاى مسرت بخش خوشحال مى شوى و بايد از چنين كسى همان گونه تشكر كنى كه از بشارت دهنده تشكر مى كنى، زيرا او اگر خير تو را نمى خواست به تو هشدار نمى داد و از افتادن در شر برحذر نمى داشت.

تحذير به معنای ترساندن و هشدار دادن در برابر خطرات قطعی یا احتمالی است و تبشیر به معنای بشارت دادن در برابر پیروزی هاست. از آن جا که پرهیز از خطرات، خود یک پیروزی بزرگ است امام عليه السلام مى فرمايد: كسى كه تو را از خطر و ضرر قطعی یا احتمالی برحذر مى دارد مانند كسى است كه تو را به امورى كه مايه خوشحالى توست بشارت مى دهد.

بنابراین، دوستان خوب کسانی هستند که انسان را هم به پیروزی‌ها دلگرم کنند و هم از خطرات آگاه سازند و این که یکی از حقوق مؤمنان بر یکدیگر نصیحت شمرده شده اشاره به همین گونه هشدارهاست، بلکه گاه می‌شود برحذر داشتن و هشدار دادن درباره خطرها اثرات مهم‌تری از بشارت‌ها دارد، زیرا بسیار می‌شود که بشارت‌دهنده به کارهای نیک انجام‌شده و پیروزی‌ها بشارت می‌دهد، بشارتی که تغییری در سرنوشت نخواهد داشت؛ ولی تحذیرکننده همیشه پیش از خطر هشدار می‌دهد و سبب برطرف شدن خطرات مهمی می‌گردد.

پیام این گفتار حکیمانه مولا علیه السلام این است که هنگام ترساندن و برحذر داشتن از خطرات نه تنها ناراحت نشوید، بلکه آن را به منزله یک بشارت برای خود تلقی کنید.

در حدیثی در کتاب شریف کافی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که به یکی از یاران خود فرمود: «اتَّبِعْ مَنْ يُبْكِيكَ وَهُوَ لَكَ نَاصِحٌ وَلَا تَتَّبِعْ مَنْ يُضْحِكُكَ وَهُوَ لَكَ غَاشٌّ؛ از کسی پیروی کن که تو را می‌گریاند ولی خیرخواه توست و از کسی که تو را می‌خنداند اما به تو دروغ می‌گوید و حقایق را وارونه نشان می‌دهد، پیروی مکن»^۱.





اللِّسَانُ سَبْعٌ، إِنْ خُلِّيَ عَنْهُ عَقَرَ.

امام علیه السلام می فرماید:

زبان درنده‌ای است که اگر رهاش کنی به تو آسیب می‌رساند و می‌درد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که این جمله حکمت‌آمیز بخشی از وصیتی است که امام علیه السلام برای فرزندش محمد بن حنفیه بیان فرمود و این وصیت را قبل از سید رضی مرحوم شیخ صدوق در بخش نوادر کتاب من لایحضره الفقیه به ضمیمه جمله‌های دیگری آورده است. مرحوم شیخ مفید نیز در کتاب اختصاص آن را از امیرمؤمنان علیه السلام با تفاوتی نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۱).

شرح و تفسیر

خطرات زبان

امام علیؑ می‌فرماید: «زبان درنده‌ای است که اگر رهایش کنی به تو آسیب می‌رساند و می‌دزد»؛ (اللِّسَانُ سَبْعٌ، إِنْ خُلِّيَ عَنْهُ عَقَرَ).

شک نیست که یکی از بزرگ‌ترین افتخارات انسان نطق و بیان است که به وسیله زبان انجام می‌شود و به واسطه آن بر تمام جانداران ترجیح دارد به همین دلیل خدا در سوره «الرحمن» که سوره شرح نعمت‌های الهی است بعد از آفرینش انسان، به نعمت نطق و بیان اشاره می‌کند، می‌فرماید: ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾. قسمت عمده علوم و دانش‌ها از طریق زبان از نسلی به نسل بعد منتقل شده و دامنه تمدن انسان را گسترش داده است و اگر زبان نبود انسان همچون حیوانی بود.

نعمت‌ها هرچه بزرگ‌تر باشد چنانچه از آن به طرز بدی استفاده شود خطراتش عظیم‌تر است. هیچ عضوی از اعضای انسان به اندازه زبان بی‌قیدوبند خطرناک نیست به طوری که گاه می‌شود یک جمله آتش جنگی را می‌افروزد و سبب ریختن خون‌ها و هتک نوامیس و از بین رفتن آرامش و امنیت جامعه می‌گردد، لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم که خداوند زبان را عذابی می‌کند که هیچ یک از اعضای بدن را آن‌گونه عذاب نمی‌کند. زبان عرضه می‌دارد: پروردگارا! تو مرا مجازاتی کردی که هیچ‌چیز را آن‌گونه مجازات نکردی!

خداوند به او می‌فرماید: «خَرَجْتُ مِنْكَ كَلِمَةً فَبَلَغَتْ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، فَسَفَكَ بِهَا الدَّمَ الْحَرَامَ وَأَنْتَهَبَ بِهَا الْمَالَ الْحَرَامَ وَأَنْتَهَكَ بِهَا الْفَرْجَ الْحَرَامَ، وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لِأَعْدَابِكَ بِعَذَابٍ لَأُعَذِّبُ بِهِ شَيْئًا مِنْ جَوَارِحِكَ؛ سخنی از تو خارج شد و به شرق و غرب زمین رسید و به سبب آن خون بی‌گناهان ریخته شد و اموال مردم غارت گردید و نوامیس مردم بر باد رفت. به عزت و جلالم سوگند تو را مجازاتی می‌کنم که هیچ‌یک از اعضا را آن‌گونه مجازات نخواهم کرد».^۱

قبلاً نیز گفته‌ایم که قسمت مهمی از گناهان کبیره و خطرناک (حدود سی گناه) با زبان انجام می‌شود، زبانی خالی از قیدوبند و بدون مانع و قانع، در حالی که این زبان می‌تواند بهترین وسیله خیر و سعادت باشد.

به همین دلیل در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که ابوذر رضی الله عنه می‌گفت: «يَا مُبْتَغِي الْعِلْمِ إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ خَيْرٍ وَمِفْتَاحُ شَرٍّ فَاخْتِمِ عَلَى لِسَانِكَ كَمَا تَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِكَ وَوَرِقِكَ؛ ای طالب علم! این زبان کلید خیر و شر است، بنابراین بر زبانت قفل و بند بگذار همان‌گونه که بر درهم و دینارت قفل و بند می‌نهی».^۲



۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۵، ح ۱۶.

۲. همان، ص ۱۱۴، ح ۱۰.

الْمَرْأَةُ عَقْرَبٌ حُلْوَةٌ اللَّبْسَةِ.

امام علیؑ می فرماید:

زن عقربی است که نیش او شیرین است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه سند خاصی غیر از نهج البلاغه برای این کلام حکمت آمیز نقل نشده و در کتاب تمام نهج البلاغه آن را جزء خطبة الوسيلة شمرده است؛ ولی با مراجعه به تحف العقول و کافی که خطبة وسیله را نقل کرده اند این جمله پیدا نشد.

شرح و تفسیر

گزیدن شیرین!

امام علیه السلام در این سخن حکیمانه به یکی از ویژگی های متضاد زنان اشاره کرده می فرماید: «زن عقربی است که نیش زدن او شیرین است»؛ (الْمَرْأَةُ عَقْرَبٌ حُلْوَةٌ اللَّبْسَةِ). شارحان نهج البلاغه، هم در تفسیر این جمله اختلاف فراوان دارند و هم در این که آیا نسخه اصلی «لبسه» است یا «لبسه».

در نسخه محمد عبده «لبسه» آمده که به معنای معاشرت و ملابست است، بنابر این نسخه، تفسیر جمله بالا چنین است: زن گرچه همچون عقرب گزنده است؛ اما معاشرت با او دارای فواید و برکات و آثار مثبتی است که آن را جبران می کند و به دلیل این آثار معاشرت با او مطلوب است. همان گونه که قرآن مجید هم به آن اشاره کرده، می فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا»؛ «از آیات خدا این است که برای شما همسرانی از جنس شما آفرید تا در کنار آنها آرامش پیدا کنید» و در جایی دیگر می فرماید: «هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ»؛ «زنان برای شما همچون لباس هستند و شما برای آنها همانند لباس (هر دو زینت هم هستید و هر دو سبب حفظ یکدیگر)».

ولی در غالب نسخه های دیگر مانند نسخه مورد بحث ما «لبسه» آمده است که به معنی نیش زدن است.

این که اگر زن همچون عقرب باشد چگونه نیش زدن او شیرین است؟ شاید

از آن روست که در کنار نیش‌های او نوش‌های فراوانی نیز وجود دارد که نیش‌های او را قابل تحمل بلکه شیرین می‌کند.

با توجه به این‌که آنچه در مورد عقرب مناسب به نظر می‌رسد نیش است نه معاشرت کردن، این تفسیر از تفسیر عبده مناسب‌تر است.

در این جا تفسیر سومی است که مرحوم کمره‌ای آن را در شرح نهج البلاغه خود آورده است، می‌گوید: منظور از این کلام حکمت‌آمیز این است که به همه مردان و به خصوص جوانان هشدار داده شود که از زنان آلوده بپرهیزند، زیرا آن‌ها همچون عقرب‌اند، هرچند ظاهراً نیش شیرینی دارند؛ ولی هرگز نباید فریب ظاهر زیبای آن‌ها را خورد و در دام سم‌کشنده آن‌ها افتاد.

این تفسیر نیز مناسب به نظر نمی‌رسد، زیرا لحن جمله حکمت‌آمیز امام علیه السلام بر حذر داشتن نیست، بلکه تحمل و مدارا کردن است که با همسران مشروع سازگار است. بنابراین همان تفسیر دوم بهترین تفسیر برای این جمله حکیمانه است.

در این جا این سؤال پیش می‌آید که این تعبیر درباره همه زنان صادق است یا درباره گروهی از آن‌ها؟ به یقین منظور همه زنان نیستند، زیرا بسیاری از آنان دارای چنان ایمان و تربیت و اخلاقی هستند که هرگز همسرانشان از آن‌ها نیشی احساس نمی‌کنند، بنابراین منظور این است که زن اگر تربیت کافی نداشته باشد و از ایمان و معرفت، روح او سیراب نشود حالت گزندگی به خود می‌گیرد و این سخن حکیمانه برای همسران این‌گونه زنان این پیام را دارد که به دلیل فواید وجودی آنان نیش‌های آن‌ها را تحمل کنند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «یکی از حقوق زن بر مرد این است که اگر کار جاهلانه‌ای انجام داد او را ببخشد و از او درگذرد»؛ (وَإِنْ جَهِلَتْ غَفَرَ لَهَا).^۱

إِذَا حُيِّتَ بِتَحِيَّةٍ فَحَيِّ بِأَحْسَنَ مِنْهَا، وَإِذَا أُسْدِيَتْ إِلَيْكَ يَدٌ فَكَافِنُهَا بِمَا
يُرَبِّي عَلَيْهَا، وَالْفَضْلُ مَعَ ذَلِكَ لِلْبَادِي.

امام علیه السلام می فرماید:

هنگامی که به تو تحیتی گویند به صورتی بهتر پاسخ گوی و هرگاه هدیه‌ای
برای تو فرستند آن را به صورت افزون تر پاداش ده، با این حال، فضیلت از آن
آغازگر است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که صدر این کلام حکمت آمیز از آیه قرآن (نساء، آیه ۸۵) گرفته شده و ذیل آن در
جزء ششم نه‌ایة الارب نویری به شکل دیگری آمده است که نشان می‌دهد منبع دیگری به جز نهج البلاغه
در اختیار داشته است (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۲).

شرح و تفسیر

پاداش برتر

امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیز به یک اصل مهم قرآنی و اسلامی اشاره کرده، می فرماید: «هنگامی که به تو تحیتی گویند به صورتی بهتر پاسخ گوی و هرگاه هدیه ای برای تو فرستند آن را به صورت افزون تر پاداش ده، با این حال، فضیلت از آن آغازگر است»؛ (إِذَا حُيِّتَ بِتَحِيَّةٍ فَحَيِّ بِأَحْسَنَ مِنْهَا، وَإِذَا أُسْدِيَتْ إِلَيْكَ يَدٌ فَكَافِئْهَا بِمَا يُزْبِي عَلَيْهَا، وَالْفَضْلُ مَعَ ذَلِكَ لِلْبَادِي).

اخلاق اسلامی می گوید: هیچ کار خوبی را نباید بدون پاداش گذاشت؛ خواه سخن احترام آمیزی باشد یا اقدامی عملی، بلکه بهتر این است که پاداش برتری داشته باشد؛ مثلاً اگر کسی به ما بگوید: «سلام علیکم» بهتر این است که در پاسخ بگوییم: «سلام علیکم ورحمة الله» و هرگاه کسی هدیه مختصری برای ما بفرستد ما در موقع مناسب هدیه بهتر و بیشتری برای او بفرستیم. این کار سبب می شود پیوند محبت و دوستی در میان افراد جامعه روزبه روز بیشتر شود و روح حق جویی و حق طلبی و حق شناسی تقویت گردد و زندگی در چنین جامعه ای توأم با آرامش بسیار خواهد بود.

در حالات بزرگان اسلام نمونه های عملی این دستور به وضوح دیده می شود؛ از جمله این که یکی از راویان اخبار می گوید: من نزد حسن بن علی علیه السلام بودم کنیزی بر آن حضرت وارد شد و دسته گلی تقدیم آن حضرت کرد. حضرت فرمود: «أَنْتِ حُرَّةٌ لَوْ جِهَ اللَّهُ تَعَالَى؛ تو برای خدا آزادی».

بنابراین حضرت در برابر اهدای یک دسته گل آن کنیز را برای همیشه آزاد کرد.

راوی می گوید: عرض کردم: او فقط یک دسته گل به شما داد که قیمت چندانی ندارد، شما او را آزاد کردید؟! امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «(هُكَذَا) أَدَّبَنِي اللَّهُ تَعَالَى؛ خداوند این گونه ما را تربیت کرده است». سپس آیه شریفه «وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ...» را تلاوت فرمود و افزود: این که خدا فرموده به صورت بهتر پاداش دهید بهتر از آن همین بود که او را آزاد کنم.^۱

این که امام علیه السلام در ذیل این کلام حکمت آمیز می فرماید: برتری و فضیلت از آن کسی است که ابتدا تحیت گفته یا هدیه فرستاده، به سبب این است که شخص دوم هرکاری کند جنبه پاداش عمل دارد در حالی که شخص اول بدون این که خدمتی به او بشود اقدام به نیکی کرده و مطلقاً جنبه پاداش نداشته است، بنابراین شخص اول بر دومی برتری دارد.

به همین دلیل در حدیثی از امام حسین علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لِلسَّلَامِ سَبْعُونَ حَسَنَةً تَسْعَ وَسِتُونَ لِلْمُبْتَدِئِ وَوَاحِدَةٌ لِلرَّادِّ؛ سلام، هفتاد حسنه دارد که شصت و نه حسنه آن از آن کسی است که سلام کرده و یک حسنه، از آن کسی که پاسخ می گوید».^۲

این حدیث از امیرمؤمنان علیه السلام نیز در بحارالانوار و مستدرک الوسائل نقل شده است.

اضافه بر این، کسی که ابتدا سلام و تحیت می گوید یا کار نیک می کند یک فضیلت اخلاقی دیگر را نیز برای خود آشکار ساخته و آن مسأله تواضع در برابر

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۴، ح ۸.

۲. همان، ج ۷۵، ص ۱۲۰، ح ۱۷.

برادر دینی است در حالی که پاسخ‌گوینده تواضع خاصی ندارد جز این‌که حق‌شناسی می‌کند.

عجب این‌که اصل این کلام حکمت‌آمیز در شرح نهج‌البلاغه مرحوم کمره‌ای و ابن‌میشم و مغنیه و همچنین شرح نهج‌البلاغه مرحوم شوشتری در این جا نیامده است.

شایان دقت است که واژه «أُسْدِيَّتْ» از ماده «سَدُو» (بر وزن سرو) در اصل به معنای دراز کردن دست به سوی دیگری است، بنابراین «أُسْدِيَّتْ إِلَيْكَ يَدُّ» در کلام امام علیه السلام مفهومی این است: «دستی به سوی تو دراز شد» و این جمله کنایه از بخشش و اهدای هدیه است.



الشَّفِيعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ.

امام علیؑ می فرماید:

شفاعت کننده بال و پَر طلب کننده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است: جاحظ که پیش از سید رضی می زیسته در کتاب المائة المختاره آن را آورده است و بعد از سید رضی عدة زیادی آن را نقل کرده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۳).

شرح و تفسیر

نقش شفاعت‌کننده

این جمله کوتاه و پرمعنای امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره به اهمیت شفاعت است، آن حضرت می‌فرماید: «شفاعت‌کننده بال و پر طلب‌کننده است»؛ (الشَّفِيعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ).

شفاعت دو گونه است: تکوینی و تشریحی؛ شفاعت تکوینی آن است که موجودات قوی‌تر این جهان به موجودات ضعیف‌تر برای پرورش و تکامل و نمو کمک کنند، تابش آفتاب، ریزش باران و وزش نسیم، نوعی شفاعت در عالم تکوین برای پرورش گیاهان است. باغبان نیز در حدّ خود درمورد گیاهان و درختان شفاعت می‌کند. این‌گونه شفاعت دامنه وسیعی در جهان هستی دارد. در عالم تشریح نیز انسان‌هایی که در درگاه خدا مقرب‌ترند افراد ضعیف و آلوده به گناه و وامانده در راه را کمک کرده، آن‌ها را به سرمنزل سعادت می‌رسانند. به یقین هر دو نوع شفاعت هنگامی مؤثر واقع می‌شود که در شفاعت‌شونده قابلیت و لیاقت لازم وجود داشته باشد و گرنه به یک دانه فاسد گیاه، هر قدر آفتاب بتابد و باران بیارد و نسیم بوزد گیاهی از آن نمی‌روید و همچنین انسانی که رابطه خود را با شفیعان به کلی قطع کرده شافعان نفعی به حال او نخواهد داشت.

این که امام علیه السلام در گفتار حکیمانه مورد بحث می‌فرماید: شفاعت‌کننده بال و پر

طلب‌کننده است، واقعیت مسلّم عقلی و نقلی است، همان‌گونه که هیچ پرنده‌ای بدون بال و پر نمی‌تواند پرواز کند بسیاری از طلب‌کنندگان نیز بدون بال و پر شفاعت، پرواز در آسمان قرب خدا برایشان غیر ممکن است.

این جمله کوتاه در واقع، هم به فلسفه شفاعت اشاره می‌کند، هم مفهوم و معنای آن و هم شرایط شفاعت‌کننده و شفاعت‌شونده.

همه چیز پرنده باید کامل باشد تا بعد از رویش بال و پر بتواند پرواز کند و استفاده از بال و پر برای پرنده عیب نیست، بلکه افتخار است. بحث عالم اسباب که درباره جهان هستی به کار می‌رود در واقع تعبیر دیگری از همین شفاعت است.

در عالم تشریح نیز گاه معصومان علیهم‌السلام و پیشوایان بزرگ شفاعت می‌کنند، گاهی علمای دین و شهدا و صالحان، و زمانی اعمال خوب انسان مانند نماز و روزه و جهاد او با دشمن یا با نفس. در هر حال شفیع به منزله بال و پر محسوب می‌شود.^۱



۱. برای توضیح بیشتر در مورد حقیقت شفاعت و آثار و شرایط آن به جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۸ سوره «بقره» مراجعه فرمایید.

أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَّحِبٍ يُسَارُ بِهِمْ وَ هُمْ نِيَامٌ.

امام علیه السلام می فرماید:

اهل دنیا همچون کاروانیانی هستند که آنان را به سوی مقصدی می برند
و آن‌ها در خواب‌اند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر مصدر جدیدی برای این جمله حکمت‌آمیز نقل نشده و فقط آمده است: این جمله مانند کلام دیگری است که امام امیرمؤمنان علی علیه السلام در وصیتش به فرزندگرامی‌اش امام مجتبی علیه السلام بیان فرموده آن‌جا که می‌گوید: «وَأَعْلَمُ أَنَّ مَنْ كَانَ مَطِيبَتَهُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ فَإِنَّهُ يُصَارُ بِهِ وَإِنْ كَانَ لِأَيُّصِيرٍ» (و در نسخه‌های موجود نهج‌البلاغه «وَإِنْ كَانَ وَاقِفًا» آمده است).

کتاب تمام نهج‌البلاغه در وصیت امام علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام هر دو جمله را در کنار هم نقل کرده است؛ هم حکمت ۶۴ و هم جمله «وَأَعْلَمُ...».

شرح و تفسیر

سوارانی در خواب!

امام علیه السلام در این کلام حکیمانه تشبیه جالبی درباره غافلان اهل دنیا کرده، می فرماید: «اهل دنیا همچون کاروانیانی هستند که آنان را به سوی مقصدی می برند و آن‌ها در خواب‌اند».

می دانیم که دنیا مسیر آخرت است و در این مسیر منزلگاه‌هایی وجود دارد که در آن جا باید برای آخرت زاد و توشه برگرفت تا هنگامی که انسان به مقصد می رسد دستش خالی نباشد؛ ولی دنیاپرستانی که در تمام عمر به دنیا مشغول‌اند، همچون کسانی هستند که بر مرکب سوار و در خواب‌اند و ساریان، آن‌ها را به سوی مقصد می برد. انتهای این مسیر همان مر است آن‌ها زمانی که سیلی اجل در گوششان نواخته شود از این خواب غفلت بیدار می شوند و تھی دست به سوی آخرت می روند. همان‌گونه که در روایت معروف آمده است: «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»؛ مردم در خواب‌اند، هنگامی که بمیرند از خواب بیدار می شوند.^۱

به بیان دیگر، انسان‌ها سرمایه‌دارانی هستند که وارد بازار دنیا می شوند مدت این بازار - مانند بسیاری از بازارهای جهانی - محدود است و سرمایه آن‌ها

۱. بحارالانوار، ج ۴، ص ۴۳؛ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵۰.

ساعات و شب‌ها و روزهای عمر آن‌هاست، هرگاه در این مدت در خواب باشند سرمایه از دست می‌رود و تجارتی حاصل نمی‌شود.

به گفته شاعر:

سرمایه ز کف رفت و تجارت ننمودیم

جز حسرت و اندوه متاعی نخریدیم

فَقَدْ الْأَحَبَّةُ غُرْبَةً.

امام علیه السلام فرمود:

از دست دادن دوستان غربت است!^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که این کلام حکمت‌آمیز مانند کلام دیگری است که از آن حضرت نقل شده که فرمود: «الْغُرَيْبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَبِيبٌ» سپس می‌افزاید: این کلام در مجمع الامثال میدانی آمده است. سپس می‌گوید: مصادر این کتاب که میدانی بر آن‌ها تکیه کرده کتاب‌هایی است که قبل از نهج البلاغه تألیف شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۳).

شرح و تفسیر

غربت واقعی

امام علی علیه السلام در این سخن بسیار کوتاه و پرمعنایش اهمیت دوستان صمیمی را بیان می‌کند، می‌فرماید: «از دست دادن دوستان غربت است»؛ (فَقَدْ الْأَجْبِيَّةُ غُرْبَةٌ). روشن است که انسان در وطن علاقه‌های فراوانی دارد که در مسائل مادی و معنوی از آن‌ها بهره می‌گیرد و احساس تنهایی نمی‌کند چون در وطن خویش است و در مشکلات بدون پناه نیست، آرامش خاطر دارد و احساس امنیت می‌کند؛ ولی در غربت و دوری از وطن همه این‌ها را از دست می‌دهد، خود را تنهای تنها می‌بیند؛ بدون یار و یاور و بی‌پناه و بدون آرامش.

امام علیه السلام می‌فرماید: انسان اگر در وطن خود نیز باشد ولی دوستان را از دست دهد گویی در غربت، و دور از وطن است.

همین مضمون در نامه ۳۱ که اندرزنامه امام علیه السلام به فرزند دلبندش امام حسن مجتبی علیه السلام است به صورت دیگری نقل شده است، فرمود: «الْغَرِيبُ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَبِيبٌ؛ غریب کسی است که دوستی ندارد».

در حدیث دیگری از مستدرک الوسائل از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «الْمَرْءُ كَثِيرٌ بِأَخِيهِ؛ انسان به وسیله برادران (دینی) خود کثرت و فزونی می‌یابد».^۱

۱. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۷۰، ح ۳.

اضافه بر این‌ها، انسان دارای روح اجتماعی است و جوامع بشری در سایهٔ همین روح اجتماعی به وجود آمد. تمدن‌ها، پیروزی‌های علمی و پیشرفت صنایع و علوم همه مولود این روح اجتماعی است.

به همین دلیل انسان پیوسته تلاش و کوشش می‌کند دوستان بیشتر و بهتری پیدا کند و آن‌ها که علاقه به انزوا دارند و از انتخاب دوست عاجزند در واقع بیمارند. اگر انسان دوستانش را از دست دهد گرفتار حالتی می‌شود که گویی بخشی از وجود خود را از دست داده است.

پیام این کلام حکمت‌آمیز این است که هر مسلمانی باید بکوشد که دوستان بیشتری برای خود فراهم سازد ولی مسلم است که هر کسی شایستهٔ دوستی نیست بلکه باید دوستانی انتخاب کرد که به دین و دنیای انسان کمک کنند.



فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا.

امام علیه السلام فرمود:

از دست رفتن حاجت، بهتر از طلب کردن آن از ناهلان است!^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این کلام حکیمانه پیش از سید رضی در تحف العقول آمده است؛ ولی آن را به امام صادق علیه السلام نسبت می‌دهد و متن آن کمی با آنچه در نهج البلاغه آمده تفاوت دارد و در غرر الحکم آن را از امیرمؤمنان علیه السلام با تفاوتی ذکر کرده است. و همچنین «أبشیهی» در مستطرف آن را بدون تفاوت آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۳ و ۵۴).

شرح و تفسیر

طلب از نااهل

نکته‌ای که در این کلام پربار حکمت‌آمیز آمده سبب عزت و سربلندی هر انسانی است، امام علیه السلام می‌فرماید: «از دست رفتن حاجت، بهتر از آن است که آن را از نااهل طلب کنی»؛ (فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلَبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا).

بی‌شک انسان‌ها در زندگی فردی و اجتماعی به یکدیگر نیازمندند و اصولاً فلسفه زندگی اجتماعی و مدنیّ بالتبع بودن انسان همین تعاون و برطرف ساختن حاجت و نیازهای یکدیگر است، زیرا هر یک از انسان‌ها قدرت محدودی دارد که با آن نمی‌تواند همه نیازهای خود را برطرف سازد ولی با کمک دیگران می‌تواند بر مشکلات غلبه کند.

کسانی که انسان دست حاجت به‌سوی آن‌ها دراز می‌کند دو گروه‌اند: گروه اهل و گروه نااهل؛ اهل کسی است که دارای سخاوت و انسان‌دوستی و مهر و محبت و علو طبع باشد و نااهلان کسانی هستند که بخیل‌اند و تنگ‌نظر و منت‌گذار.

بدیهی است که هرگاه انسان دست طلب به‌سوی نااهل دراز کند از یک‌سو خود را حقیر کرده و ازسوی دیگر، با توجه به بخل و تنگ‌نظری طرف مقابل، احتمال امتناع او زیاد است و ازسوی سوم، اگر اقدام به رفع نیاز و حاجت کند ممکن است ماه‌ها یا سال‌ها دست از منت‌گذاری بر ندارد، پس چه بهتر که انسان

قناعت ورزد و علو همت و شخصیت خود را حفظ کرده، از دست رفتن حاجت را تحمل کند و دست نیاز به سوی این‌گونه افراد دراز نکند.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام در محضرش عرضه داشت: خداوند! مرا به احدی از خلقت نیازمند نکن. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای علی! این سخن را مگو، زیرا هر انسانی نیازمند دیگران است. امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام عرض کرد: ای رسول خدا! چگونه بگویم؟ فرمود بگو: «قُلْ اللَّهُمَّ لَا تُخَوِّجْنِي إِلَى شِرَارِ خَلْقِكَ؛ خدایا! مرا به انسان‌های شرور نیازمند مکن». علی عَلَيْهِ السَّلَام عرض کرد: «يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ شِرَارُ خَلْقِهِ؛ شرار خلق چه کسانی هستند؟» فرمود: «الَّذِينَ إِذَا أُعْطُوا مَنُّوا وَإِذَا مَنُّوا عَابُوا؛ کسانی که اگر چیزی ببخشند منت می‌گذارند و هنگامی که منت می‌گذارند بر انسان عیب می‌گیرند».^۱ آری، شرار خلق و به تعبیر امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام ناهلان، ممکن است نیاز مادی انسان را برطرف سازند ولی صدمات روحانی و معنوی به وی وارد می‌کنند که تحمل آن بسیار سخت و سنگین است. گاه به منت گذاشتن اکتفا نمی‌کنند بلکه عیب‌هایی بر انسان می‌گیرند که فلان‌کس، ضعیف و ناتوان و بی‌عرضه و حقیر است، از این رو به ما نیازمند شده است.

در روایات اسلامی حاجت خواستن از تازه‌به‌دوران رسیده‌ها نهی شده است که قطعاً با منت و ذلت همراه است؛ در حدیثی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌خوانیم که به یکی از یارانش فرمود: «تَدْخُلُ يَدُكَ فِي فَمِ التَّنِينِ إِلَى الْمَرْفَقِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ طَلَبِ الْحَوَائِجِ إِلَى مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَكَانَ؛ دست خود را تا مرفق در دهان اژدها کنی برای تو بهتر از آن است که حاجت از کسی بطلبی که چیزی نداشته و سپس به نوایی رسیده است».^۲

۱. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۶۳، ح ۲.

۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۴۸.

این‌گونه اشخاص اگر چیزی به انسان بدهند سرمایه‌گران بهاتری را از بین می‌برند، آبی می‌دهند و آبرویی می‌برند. سعدی شیرازی در کتاب گلستان خود بعد از ذکر داستانی می‌گوید: حکیمان گفته‌اند: آب حیات اگر فروشد فی‌المثل به آبروی، دانا نخرد که مردن به‌علت به از زندگی به ذلت.

هرچه از دونان به منت خواستی در تن افزودی و از جان کاستی!



لَا تَسْتَحِ مِنْ إِعْطَاءِ الْقَلِيلِ، فَإِنَّ الْحَرَمَانَ أَقَلُّ مِنْهُ.

امام علیه السلام فرمود:

از بخشش کم، حیا مکن، زیرا محروم کردن، از آن هم کمتر است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکمت آمیز را نویری در کتاب نه‌ایة الإرب از امام صادق علیه السلام با تغییر مختصری نقل کرده است در حالی که آمدی در غرر الحکم آن را از امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده و نویسنده مستطرف، «أبشیهی» (متوفای ۸۵۰) آن را با تفاوتی آورده که نشان می‌دهد از منبع دیگری گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۴).

شرح و تفسیر

بخشش کم

امام علیه السلام در این سخن حکیمانه‌اش از محروم کردن نیازمندان به هر اندازه که ممکن باشد نهی می‌کند، می‌فرماید: «از بخشش کم، حیا مکن، زیرا محروم کردن، از آن هم کمتر است»؛ (لَا تَسْتَحِ مِنْ إِعْطَاءِ الْقَلِيلِ، فَإِنَّ الْحِرْمَانَ أَقْلُ مِنْهُ). بسیاری از کسانی که معتقدند بخشش باید به مقدار قابل ملاحظه‌ای باشد و اگر انسان توان آن را نداشته، ترک کند، در حالی که بخشش کم (توأم با عذرخواهی و ادب) حداقل دو فایده دارد: نخست این که در بسیاری از موارد همین مقدار، مشکلی را حل می‌کند و دیگر این که دست رد زدن به سینه درخواست کننده نوعی اهانت است و این کار جلوی اهانت را می‌گیرد. اضافه بر این‌ها روح سخاوت را در انسان در تمام حالات پرورش می‌دهد.

تعبیر «إِنَّ الْحِرْمَانَ أَقْلُ مِنْهُ؛ محروم ساختن، از آن کمتر است» نوعی کنایه و تشبیه است، زیرا محروم کردن، قابل مقایسه با مقدار مالی که انسان می‌بخشد نیست تا بگوییم این از آن کمتر است. امام علیه السلام در واقع محروم کردن را نیز نوعی بخشش بسیار کم محسوب کرده که هر بخششی از آن بیشتر است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «هر کار نیکی صدقه‌ای محسوب می‌شود خواه به غنی باشد یا فقیر، بنابراین صدقه را ترک نکنید هرچند با نیمی از یک دانه خرما باشد و خود را از آتش دوزخ دور دارید هرچند با نیمی از یک

دانه خرما باشد، زیرا خداوند متعال این صدقه کوچک را برای صاحبش پرورش می‌دهد، همان‌گونه که شما بچه اسب یا بچه شتر خود را پرورش می‌دهید. و در روز قیامت پرورش یافته آن را به او باز می‌گرداند تا جایی که بزر تر از کوه عظیمی خواهد بود؛ **كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ إِلَىٰ غَنِيِّ أَوْ فَقِيرٍ فَتَصَدَّقُوا وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ وَآتَقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ التَّمْرَةِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُرَبِّيهَا لِصَاحِبِهَا كَمَا يُرَبِّي أَحَدَكُمْ فَلَوْهُ أَوْ فَصِيلُهُ حَتَّىٰ يُؤْفِيَهُ أَيَّامَهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّىٰ يَكُونَ أَعْظَمَ مِنَ الْجَبَلِ الْعَظِيمِ»**.^۱

در گفتار حکیمانه ۴۲۲ تعبیر دیگری از همین موضوع مهم آمده است، می‌فرماید: **«افْعَلُوا الْخَيْرَ وَلَا تَحْقِرُوا مِنْهُ شَيْئًا؛** کار نیک را انجام دهید و هیچ مقدار از آن را کم مشمارید».

مهم این است که انسان در انفاق خود، هرچند کم، اخلاص داشته باشد. این خلوص نیت، کم را بسیار و کوچک را بزر می‌کند. شاهد این سخن داستانی است که در شأن نزول آیه ۷۹ سوره توبه آمده است:

لشکر اسلام برای مقابله احتمالی با دشمن در جنگ تبوک آماده می‌شد. پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور به جمع‌آوری کمک‌های غذایی برای سربازان اسلام داد. هرکس به اندازه توانایی خود مقداری خرما به‌عنوان زکات یا تبرع به مسجد می‌آورد و کسانی که امکانات بیشتری داشتند مقدار فزون‌تری می‌آوردند.

کارگر مسلمانی به نام «ابوعقیل انصاری» نیز که از چاه‌های اطراف مدینه آب برای منازل می‌آورد و با مبلغ مختصری که از این کار دریافت می‌کرد هزینه زندگی خانواده خود را در حد پایین تأمین می‌کرد به فکر کمک به ارتش اسلام افتاد و چون اندوخته‌ای نداشت گفت: یک شب را اضافه کار می‌کنم و درآمد آن را خدمت پیامبر می‌برم. محصول کار شبانه او دو من خرما بود که یک من آن را برای خانواده خود گذاشت و یک من را خدمت پیامبر آورد. منافقان عیب‌جو

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۴۱۰، ح ۱۶.

هنگامی که دیدند ابو عقیل مشتی خرمای خشکیده در دامن ریخته خدمت پیامبر می آورد او را به باد مسخره و استهزا گرفتند و سخن ها گفتند. آیه شریفه نازل شد، کار ابو عقیل را کاملاً ستود و استهزا کنندگان را به عذاب الیم الهی تهدید کرد:

«الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»؛ «کسانی که از صدقات مؤمنان اطاعت کار عیب جوئی می کنند، و آنهایی را که جز به مقدار (ناچیز) توانایشان دسترسی ندارند مسخره می نمایند خدا آن ها را مسخره می کند (کیفر استهزا کنندگان را به آن ها می دهد) و برای آنان عذاب دردناکی است».^۱

ببخش مال و مترس از کسی که هرچه دهی

جزای آن به یکی ده ز دادگر یابی

البته گاه به هفتصد برابر و بیشتر می رسد.

الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ، وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى.

امام علیه السلام فرمود:

خویشتن‌داری و عفت، زینت فقر و شکرگزاری زینت غناست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکمت آمیز پیش از نهج البلاغه در کتاب تحف العقول در وصیت امام علیه السلام به فرزند دلیندش امام حسن علیه السلام آمده است و نیز مرحوم مفید پیش از نهج البلاغه آن را در ارشاد نقل کرده و این جمله را نیز بر آن افزوده است: «وَالصَّبْرُ زِينَةُ الْبُلُوَى». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۴).

شرح و تفسیر

زینت فقر و غنا

امام علیؑ در این گفتار حکیمانه‌اش درباره زینت فقر و زینت غنا می‌فرماید: «خویشتن‌داری و عفت، زینت فقر و شکرگزاری زینت غناست»؛ (الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ، وَالشُّكْرُ زِينَةُ الْغِنَى).

فقییر در معرض آفات مختلفی قرار دارد: اظهار حاجت توأم با ذلت، دست بردن به سوی اموال حرام، ناسپاسی در برابر خداوند و مانند این‌ها. اما اگر خویشتن‌دار باشد نه دست حاجت به سوی لئیمان می‌برد و نه عزت نفس خود را زیر پا می‌گذارد، نه آلوده حرام می‌شود و نه زبان به ناشکری می‌گشاید، بنابراین عفت به معنای خویشتن‌داری، زینت فقر است، از این رو خداوند از این‌گونه فقیران در قرآن مجید، با عظمت یاد کرده و می‌فرماید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِحْصَاءً﴾؛ «انفاق شما به خصوص باید) برای نیازمندی‌ها باشد که در راه خدا در تنگنا قرار گرفتند (از وطن خود برای شرکت در میدان جهاد آواره شده و در تأمین زندگی و امانده‌اند) آن‌ها نمی‌توانند (برای تأمین روزی) مسافرتی کنند و از شدت خویشتن‌داری افراد ناآگاه آن‌ها را بی‌نیاز می‌پندارند؛ اما آن‌ها را از چهره‌هایشان می‌توانی بشناسی. آنان هرگز با اصرار چیزی از کسی نمی‌خواهند».^۱ این همان عفت است که زینت فقر است.

البته باید توجه داشت که عفت، هم معنای عام دارد و هم معنای خاص: معنای خاص آن پاک‌دامنی در مقابل آلودگی‌های جنسی و معنای عام آن هرگونه خویشتن‌داری در برابر گناه و کارهای زشت و پست است.

در حدیث دیگری از امام علیه السلام در غررالحکم می‌خوانیم: «مَنْ عَفَّ حَفَّ وَرُزُهُ وَعَظُمَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرُهُ؛ آن‌کس که عفاف پیشه کند بار گناهش سبک و قدر و مقامش در پیشگاه خدا افزون می‌شود».

و اما غنا: بهترین زینت غنا شکرگزاری است؛ نه تنها شکر لفظی بلکه شکر عملی. اغنیا و ثروتمندانی که شکر عملی به‌جا می‌آورند، به نیازمندان کمک می‌کنند، در کارهای خیر و عام‌المنفعه سرمایه‌گذاری می‌نمایند، به آن‌ها که وام می‌خواهند وام می‌دهند و حتی به کسانی که محتاج‌اند و روی سؤال ندارند به‌طور پنهانی کمک می‌کنند آن‌ها برترین زینت را در زندگی برای خود فراهم کرده‌اند، در پیشگاه خدا آبرومندند و در برابر خلق خدا نیز دارای شخصیت و آبرو هستند و چه زینتی از این بالاتر.

اما اگر غنی راه طغیان پیش گیرد، در کمک به دیگران بخل بورزد، و آلوده شهوات و عیش و نوش گردد، در نظر همه زشت و منفور خواهد شد.

البته همه باید شکر نعمت‌های خدا را به‌جا آورند؛ ولی این کار برای آن‌ها که مشمول نعمت بیشتری هستند زینده‌تر، بلکه لازم‌تر است.

شکر نعمت را باید از پیامبران بزرگ الهی یاد گرفت؛ سلیمان علیه السلام که ملک و حکومت بی‌مانندی داشت و جن و انس سر به فرمان او بودند و بسیاری از قوای زمین و آسمان در خدمت او قرار داشتند هنگامی که می‌بیند یکی از شاگردانش به نام «أصف بن برخیا» چنان مقام والای روحانی پیدا کرده که می‌تواند تخت «بلقیس» را در یک چشم برهم زدن از شهر سبأ به شام نزد وی آورد می‌گوید: «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ؟» «خداوند چنین نعمتی

را در اختیار من گذاشته تا مرا بیازماید که آیا شکر نعمت به جای می آورم یا نه
(و به یقین من شاکر و سپاسگزار اویم).^۱

برای غنی شکرگزاری نه تنها زینت، بلکه موجب فزونی نعمت است. رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بَابَ شُكْرٍ فَخَزَنَ عَنْهُ بَابَ الزِّيَادَةِ؛ خدا در
شکرگزاری را به روی کسی نگشود که زیادی نعمت را از او بازدارد».^۲

۱. نمل، آیه ۴۰.

۲. کافی، ج ۲، ص ۹۴، ح ۲.

إِذَا لَمْ يَكُنْ مَا تُرِيدُ فَلَا تُبَلِّ مَا كُنْتَ.

امام علیه السلام فرمود:

هنگامی که آنچه می خواهی انجام نمی شود، هرگونه باشی اعتنا نکن
(و نگران مباش).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه این کلام حکمت آمیز از غرر الحکم با مختصر تفاوتی نقل شده است: به جای «مَا كُنْتَ» «كَيْفَ أَنْتَ» آمده است (که احتمالاً از منبع دیگری گرفته شده است) در نسخه ابن ابی الحدید و ابن میثم نیز «كَيْفَ أَنْتَ» آمده است.

ابن ابی الحدید در شرح این جمله می گوید: «تفسیر این کلام برای بسیاری از مردم پیچیده شده است». این تعبیر - به گفته صاحب مصادر - نشان می دهد که این از کلمات مشهور آن حضرت است که اندیشمندان بسیاری درباره آن امعان نظر کرده اند، زیرا اگر این کلام از سخنان مشهور آن حضرت نبود دلیلی نداشت که برای به دست آوردن تفسیر صحیح آن تلاش و کوشش کنند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۵).

شرح و تفسیر

نگران مباش

امیرمؤمنان علیه السلام در این گفتار حکیمانه به افرادی که در رسیدن به مقصودشان ناکام می‌مانند دستوری می‌دهد که مایه آرامش است، می‌فرماید: «هنگامی که آنچه می‌خواهی انجام نمی‌شود، هرگونه باشی اعتنا نکن»؛ (إِذَا لَمْ يَكُنْ مَا تُرِيدُ فَلَا تُبَلِّأْ مَا كُنْتَ).

شارحان نهج‌البلاغه برای این جمله تفسیرهای متعددی ذکر کرده‌اند؛ اکثر شارحان بر این عقیده‌اند که این سخن حکیمانه اشاره به همان چیزی است که در قرآن مجید آمده، می‌فرماید: «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ»^۲ یعنی هنگامی که به مقصد نرسیدی غمگین مباش، چراکه اگر مقصود مادی است دنیای مادی بقایبی ندارد و اگر مقصود معنوی است خداوند برای تلاشی که کردی به تو اجر و پاداش می‌دهد.

بعضی دیگر مانند «محمد عبده» گفته‌اند: منظور این است که اگر به مقصود نرسیدی دست از تلاش و کوشش بردار و به سخنان این و آن اعتنا مکن.

۱. «لَا تُبَلِّأُ» از ماده «بَلَّو» بر وزن «دَلَو» به معنای اهمیت دادن به چیزی گرفته شده و این صیغه در اصل «لَا تُبَالِ» بوده سپس الف باب مفاعله نیز به عنوان تخفیف حذف گردیده و «لَا تُبَلِّأُ» شده سپس جزم که روی واو محذوف بوده، به لام منتقل گردیده و «لَا تُبَلِّأُ» شده است.

۲. حدید، آیه ۲۳.

بعضی دیگر گفته‌اند: منظور این است که اگر به مقصود نرسیدی به همان حال که هستی راضی باش تا از مقام و مرتبه تو نزد خداوند کاسته نشود.

تفسیر چهارمی برای این سخن به نظر می‌رسد که از بعضی جهات مناسب‌تر است و آن این‌که اگر به مقصود نرسیدی به هر صورت باشی تفاوتی نمی‌کند، مانند این‌که کسی هدفش این بوده که در فلان شهر زندگی کند و موفقیت خود را تنها در آن جا می‌بیند. اگر این مقصود برای او حاصل نشود چه تفاوتی می‌کند که در چه شهر دیگری باشد؟ زیرا همه شهرها در برابر خواسته او یکسان است و نباید در این باره سخت‌گیری کند. این شبیه چیزی است که مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود آورده که زنی تنها یک پسر داشت و آن پسر از دنیا رفت. مادر گفت: من می‌خواستم این فرزند من زنده بماند حال که از دنیا رفت هرکس دیگری می‌خواهد، بعد از او زنده بماند یا نماند.

بارها گفته‌ایم که اراده چند معنای مختلف از عبارت واحد، مانعی از نظر ادبی ندارد و در نثر و نظم کلام عرب و سایر لغات، نمونه‌های فراوانی از آن هست، بنابراین ممکن است تمام معانی مذکور در محتوای کلام امام علیه السلام جمع باشد.



لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا.

امام عليه السلام فرمود:

جاهل را همیشه یا افراط‌گر می‌بینی و یا تفریط‌کار!

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب غرر الحکم این جمله حکمت‌آمیز با کمی تفاوت ذکر شده است: «الْجَاهِلُ لَنْ يُلْقَىٰ أَيْدًا إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا» و ابن‌اثیر نیز آن را در کتاب نهاییه از علی عليه السلام نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۶).

شرح و تفسیر

افراط و تفریط نشانه جهل است

امام علیؑ در این کلام حکمت آمیز به مسئله مهمی اشاره کرده که سراسر زندگی انسان‌ها را دربر می‌گیرد، می‌فرماید: «جاهل را همیشه یا افراط‌گر می‌بینی و یا تفریط‌کار»؛ (لا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرِطًا أَوْ مُفْرَطًا).

راه صحیح به سوی مقصد، راه مستقیم است که ما پیوسته در نمازها هر روز خدا را می‌خوانیم تا ما را بر آن راه ثابت بدارد. در اطراف راه مستقیم خطوط انحرافی فراوانی هست که پیدا کردن راه مستقیم از میان آن خطوط نیاز به دقت و علم و دانش دارد. به همین دلیل، جاهل غالباً گرفتار خطوط انحرافی می‌شود: یا به سوی زیاده‌روی و یا به سوی کوتاهی و کندروی. این مسئله در تمام شئون زندگی اعم از فردی و اجتماعی و سیاسی و غیر آن دیده می‌شود؛ مثلاً حفظ ناموس و پاسداری از آن از هرگونه انحراف، یک فضیلت است ولی افراد جاهل گاهی به طرف افراط کشیده می‌شوند و با وسواس، هر حرکتی را از همسر خود زیر نظر می‌گیرند و با نگاه اتهام و گمان سوء به او نگاه می‌کنند به طوری که زندگی برای آن‌ها تبدیل به دوزخی می‌شود و گاه هیچ‌گونه نظارتی بر وضع خانه و همسر خود ندارند که به کجارت و آمد و با چه کسی صحبت می‌کند و امثال آن. در مسائل بهداشتی، فرد جاهل گاه چنان گرفتار افراط می‌شود که دست به سوی هیچ آب و غذایی نمی‌برد به گمان این که همه آن‌ها آلوده است، در هیچ

مهمانی ای شرکت نمی‌کند، هیچ هدیه‌ای را نمی‌پذیرد و باید تنها خودش غذای خویش را تهیه کند و گاه در جهت مخالف قرار می‌گیرد و فرقی میان آلوده و غیر آلوده، بیمار مسری و غیر بیمار نمی‌گذارد.

بعضی از شارحان، این مطلب را با موضوع عدالت در مسائل اخلاقی پیوند زده و گفته‌اند: فضایل اخلاقی همیشه حد وسط میان دو دسته از رذایل است: شجاعت حد اعتدالی است که میان صفت تهوّر (بی‌باکی) و جبن (ترس و بزدلی) قرار گرفته است. عالم به سراغ حد وسط می‌رود و جاهل یا در طرف افراط قرار می‌گیرد و یا در جانب تفریط. همچنین سخاوت، حد اعتدال میان بخل و اسراف است همان‌گونه که قرآن مجید خطاب به پیغمبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا»؛ «هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد (نیز) آن را مگشا تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرومانی».^۱

در مسائل مربوط به اعتقادات، گروهی از جاهلان، درباره عظمت علی عليه السلام چنان افراط کردند که قائل به الوهیت و خدایی او شدند و گروه دیگر چنان کوتاه آمدند که در صف ناصبان قرار گرفتند و به یقین هر دو گروه گمراه‌اند. خط صحیح، پذیرش ولایت به معنای امام مفترض الطاعة است.

در خطبه ۱۲۷ نیز این مطلب به صورت شفاف و روشن آمده است: «وَسَيَهْلِكُ فِي صِنْفَانٍ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهٖ الْحُبُّ اِلَىٰ غَيْرِ الْحَقِّ وَ مُبْغِضٌ مُفْرِطٌ يَذْهَبُ بِهٖ الْبُغْضُ اِلَىٰ غَيْرِ الْحَقِّ؛ به‌زودی دو گروه در مورد من هلاک و گمراه می‌شوند: دوست افراطی که محبتش او را به غیر حق (غلو) می‌کشانند و دشمن افراطی که به سبب دشمنی قدم در غیر حق می‌نهد (و مرا کافر خطاب می‌کند).

سپس افزود: «وَخَيْرُ النَّاسِ فِي حَالِ النَّمَطِ الْأَوْسَطِ فَالْزَمُّوهُ؛ بهترین مردم درباره من گروه میانه‌رو هستند از آنان جدا نشوید».

در بحارالانوار نیز آمده است که امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «الْأَيُّ خَيْرِ شِيعَتِي النَّمَطُ الْأَوْسَطُ إِلَيْهِمْ يَرْجِعُ الْعَالِي وَبِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي؛ بهترین شیعیان من گروه میانه‌رو هستند، غلو کننده باید به سوی آنان باز گردد و کوتاهی کننده عقب افتاده باید (شتاب کند و) به آنها ملحق شود»^۱.

با دقت به جوامع بشری می بینیم که غالب نابسامانی‌ها بر سر افراط و تفریط‌هاست که زائیده جهل و نادانی است؛ گاه آن چنان در مسائل اقتصادی قائل به آزادی می شوند که فرایند آن، نظام سرمایه‌داری ظالم است و گاه چنان سلب آزادی می کنند که نتیجه آن نظام کمونیسم و گرفتاری‌های آن است، در حالی که راه صحیح، یافتن خط اعتدال و ثابت ماندن بر آن است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که در روز قیامت حاکمی (از حاکمان مسلمین) را می آورند که بیش از آنچه خداوند دستور داده عمل کرده، خداوند به او می گوید: بنده من چرا بیش از آنچه باید تازیانه بزنی زدی؟ عرض می کند: من برای غضب تو غضبناک شدم. به او گفته می شود: آیا سزاوار است غضب تو شدیدتر از غضب من باشد؟ سپس حاکم دیگری را می آورند که کوتاهی کرده است، خداوند به او می فرماید: چرا در برابر آنچه به تو امر کرده بودم کوتاهی کردی؟ عرض می کند: پروردگارا من به او رحم کردم؟ به او گفته می شود: آیا رحمت تو از رحمت من وسیع تر است؟ سپس هر دو را به سوی دوزخ می برند.^۲

۱. بحارالانوار، ج ۶، ص ۱۷۸، ح ۷.

۲. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۸، ص ۲۴۷.

إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ.

امام علیه السلام فرمود:

۱. هنگامی که عقل کامل گردد سخن کم می شود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکمت آمیز را جاحظ در کتاب خود المائة المختاره پیش از سید رضی ذکر کرده است و در میان کسانی که بعد از سید رضی آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند ابن طلحة شافعی در مطالب السؤل و زمخسری در ربیع الابرار و میدانی در مجمع الامثال است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۶). در کتاب تمام نهج البلاغه این کلام حکمت آمیز به ضمیمه کلمات متعدد مشابه دیگری در ضمن وصیت امام علیه السلام برای فرزندش امام مجتبی علیه السلام ذکر شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۹۵۷) ولی ما آن را در وصیت مزبور نیافتیم.

شرح و تفسیر

نشانه کمال عقل

امام علیؑ به اهمیت سکوت و کم‌گویی اشاره کرده، می‌فرماید: «هنگامی که عقل کامل گردد سخن کم می‌شود»؛ (إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ).

رابطه کمال و تمام عقل با کم سخن گفتن از این‌جا روشن می‌شود که اولاً ریشه مفهوم عقل، منع و جلوگیری است و زانوبند شتر را به این علت «عقال» می‌گویند که او را از حرکت باز می‌دارد و از آن‌جا که سخنان سنجیده، کم است و سخنان نسنجیده بسیار، عقل به انسان می‌گوید: بیشتر بیندیش و کمتر بگو.

ثانیاً مطالبی که گفتن آن ضرورت دارد نسبت به فضول کلام و سخنان زیادی بسیار کمتر است، از این‌رو افراد عاقل غالباً خاموش‌اند و به‌موقع سخن می‌گویند.

ثالثاً انسان عاقل می‌داند که بیشترین و مهم‌ترین گناهان با زبان انجام می‌شود بدین سبب برای محفوظ ماندن از عواقب زیان‌بار گناه سعی می‌کند کمتر سخن بگوید؛ ولی متأسفانه افرادی را می‌بینیم که دم از ایمان می‌زنند ولی گویی سخنان خود را جزء اعمال خود به حساب نمی‌آورند؛ در مجالس از آغاز تا پایان از بیان سخنان لغو و بیهوده یا سخنانی که آمیخته با غیبت، اهانت و تهمت باشد ابا ندارند. انسان عاقل هرگز خود را گرفتار عواقب سوء پرگویی نمی‌کند.

رابعاً گفتار زیاد، نیروها و انرژی‌های ذخیره انسان را بر باد می‌دهد و وقت عزیز او را تلف می‌کند و موجب دشمنی‌ها و عداوت‌ها می‌شود، بنابراین عقل و شرع به ما فرمان می‌دهد که کم بگویید و گزیده بگویید.

در حدیثی از همان حضرت در غررالحکم می‌خوانیم: «إِيَّاكَ وَفُضُولَ الْكَلَامِ فَإِنَّهُ يُظْهِرُ مِنْ عُيُوبِكَ مَا بَطَّنَ وَيَحَرِّكُ عَلَيْكَ مِنْ أَعْدَائِكَ مَا سَكَّنَ؛ از زیاده‌گویی پرهیز که عیب‌های نهانی تو را ظاهر می‌سازد و کینه‌های آرام‌گرفته دشمنان را بر ضد تو تحریک می‌کند».^۱

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَتَحَدَّثُ بِالْحَدِيثِ مَا يُرِيدُ بِهِ سُوءًا إِلَّا لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمَ يَهْوِي بِهِ أَبْعَدَ مِنَ السَّمَاءِ؛ انسان گاهی سخنی می‌گوید که قصد بدی از آن ندارد جز این که می‌خواهد مردم را بخنداند ولی به سبب آن (از مقام خود) سقوط می‌کند بیش از فاصله زمین و آسمان».^۲

احادیث اسلامی درباره سکوت و کم سخن گفتن و پرهیز از خطرات زبان بسیار زیاد است که در این مختصر نمی‌گنجد. این سخن را با حدیث دیگری از پیغمبر اکرم ﷺ پایان می‌دهیم که فرمود: «مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ؛ از نشانه‌های خوبی اسلام انسان، سخن نگفتن درباره اموری است که به او ارتباطی ندارد».^۳



۱. غررالحکم (طبق نقل میزان الحکمه، ح ۱۱۸۴۹ «باب النهی عن کثرة الکلام»).

۲. میزان الحکمه، همان باب.

۳. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۲۸.

الدَّهْرُ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ، وَيَجِدُّ الْأَمَالَ، وَيُقَرِّبُ الْمَنِيَّةَ، وَيُبَاعِدُ الْأَمْنِيَّةَ:
مَنْ ظَفَرَ بِهِ نَصِيبٌ، وَمَنْ فَاتَهُ تَعَبٌ.

امام علیه السلام فرمود:

روزگار، بدن‌ها را کهنه و آرزوها را نو می‌سازد، مرگ را نزدیک و خواسته‌ها را دور می‌کند. کسی که (تلاش کند و) به مواهب دنیا برسد خسته می‌شود و کسی که به آن نرسد رنج می‌برد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

نویسنده کتاب مصادر می‌گوید: آمدی این کلام حکمت آمیز را در غرر الحکم با تفاوت‌های متعددی ذکر کرده که نشان می‌دهد مصدر دیگری در اختیار داشته، ابن جوزی نیز در کتاب تذکره آن را با تفاوت مختصری آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۷).

شرح و تفسیر

بیداد روزگار

مولا علی علیه السلام در این کلام حکمت آمیز و بیدارگر، آثار گذشت روزگار را در وجود انسان‌ها بیان می‌دارد، می‌فرماید: «روزگار، بدن‌ها را کهنه و آرزوها را نو می‌سازد، مر را نزدیک و خواسته‌ها را دور می‌کند. کسی که (تلاش کند و) به مواهب آن برسد سخت خسته می‌شود و کسی که (بعد از تلاش) به آن نرسد رنج می‌برد»؛ (الدَّهْرُ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ، وَيُجَدِّدُ الْأَمَالَ، وَيُقَرِّبُ الْمَيِّتَةَ، وَيُبَاعِدُ الْأُمْنِيَّةَ: مَنْ ظَفِرَ بِهِ نَصَبٌ، وَمَنْ فَاتَهُ تَعَبٌ).

امام علیه السلام در این چند جمله کوتاه و پرمعنا چند نکته مهم را یادآورد می‌شود: نخست این‌که گذشت روزگار بدن‌ها را کهنه و فرسوده می‌کند و این از واضحات است که بسیاری از مردم به آن توجه ندارند؛ هر سال و ماه، بلکه هر روز و ساعتی که بر انسان می‌گذرد، بخشی از قوا و نیروهای خود را از دست می‌دهد. درست مانند لباسی که بر اثر مرور زمان کهنه و پوسیده می‌شود و هیچ‌گونه استثنایی در آن نیست، بنابراین، انسان باید بکوشد که در مقابل آنچه از دست می‌دهد چیزی به دست آورد تا گرفتار خسران نشود. آیات شریفه «وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» نیز به همین معنا اشاره می‌کند.

در دومین نکته می‌فرماید: «گذشت روزگار آرزوها را نو می‌کند» این مطلب به تجربه ثابت شده که حرص بزرگسالان برای جمع‌آوری مال و به دست آوردن

مقام از جوانان بیشتر است و شاید دلیل آن این باشد که انسان هرچه خود را به مر نزدیک‌تر می‌بیند احساس می‌کند وقت کمتری برای رسیدن به آرزوها در اختیار دارد. به عکس، جوانان فکر می‌کنند وقت طولانی برای دست یافتن به آرزوها دارند.

در حدیث معروف نبوی می‌خوانیم: «يَشِيبُ ابْنُ آدَمَ وَيَشْبُ فِيهِ خَصَلَتَانِ؛ انسان پیر می‌شود ولی دو صفت در او جوان خواهد شد: حرص و آرزوهای دور و دراز»^۱.

آدمی پیر چو شد حرص، جوان می‌گردد

خواب در وقت سحرگاه گران می‌گردد
در سومین و چهارمین نکته به نزدیک شدن انسان به مر و فاصله گرفتن از خواسته‌ها اشاره می‌کند. فاعل این دو فعل همان «دهر» و گذشت روزگار است زیرا عمر انسان به هر حال محدود است و سرمایه‌ای است که با گذشت زمان تدریجاً نقصان می‌پذیرد و به همان نسبت، انسان از خواسته‌هایش دور می‌شود چون زمان کوتاه‌تری برای رسیدن به خواسته‌ها در اختیار دارد. اضافه بر این نیروهای او هم رو به ضعف و کاستی می‌رود و این عامل دیگری است که او را از خواسته‌هایش دور می‌سازد.

گرچه «آمال» و «أُمِّيَّة» هر دو معنای قریب به یکدیگر دارند و به معنای آرزوها و خواسته هستند؛ ولی به نظر می‌رسد «آمال» بیشتر در مورد آرزوهای دست یافتنی و «أُمِّيَّة» در مورد آرزوهای دست نیافتنی به کار می‌رود، هرچند گاه در غیر این مورد نیز استفاده می‌شود.

بنابراین جمله «يُجَدِّدُ الْأَمَالَ» اشاره به این است که انسان هر روز آرزوی

تازه‌ای برای خود پیدا می‌کند و برای رسیدن به آن مشغول تلاش می‌شود و بر اثر گذشت زمان، هر روز خواسته‌های او از دسترس وی دورتر می‌شود.

سپس امام علیه السلام به پنجمین و ششمین نکته اشاره می‌فرماید و کسانی را که به خواسته‌های دنیوی خود می‌رسند گرفتار خستگی و آنانی را که به آن نمی‌رسند گرفتار درد و رنج معرفی می‌کند و مفهوم آن این است که نه آن‌ها که بر خواسته‌های دنیوی خود پیروز می‌شوند آرامش و راحتی دارند و نه آنان که ناکام می‌مانند، زیرا همان‌گونه که به دست آوردن مواهب مادی با مشکلاتی روبروست، نگه داشتن آن مشکلات بیشتری را در پی دارد.

ضمیمه در «به» گرچه ظاهراً به «دهر» (روزگار) بازمی‌گردد؛ ولی از آن‌جا که پیروزی به روزگار معنا ندارد، منظور از آن همان مواهب دنیاست و قرینه آن «ظَفِر» و «فَات» است.

دقت در نکات حکمت مورد بحث، کافی است که انسان را به موقعیت خود در زندگی دنیا آگاه سازد و از هرگونه زیاده‌روی و خیال‌پردازی و غفلت بازدارد و به تلاش برای فراهم ساختن زاد و توشه آخرت وا دارد.

این نکته نیز شایان دقت است که «دهر» در اصل و ریشه لغت به معنای غلبه است، و از آن‌جا که زمان بر هرکس و هرچیز غلبه پیدا می‌کند، آن را دهر نامیده‌اند، بنابراین دهر، همان گذشت شب و روز و سال و ماه است و گاه (مانند آنچه در ذیل کلام حکمت‌آمیز مورد بحث آمد) به معنای مواهب دنیا آمده است. در حدیثی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانیم که می‌فرماید: «دهر سه روز است و تو در میان این سه روز قرار گرفته‌ای: روزی که گذشت و آنچه در آن بودی که هرگز بازمی‌گردد. اگر در آن روز عمل نیکی انجام داده‌ای از گذشتن آن غمگین نخواهی شد و از رفتن به استقبال آینده خوشحال خواهی بود و اگر کوتاهی و تقصیر در آن کرده‌ای از رفتنش به شدت غمگین می‌شوی و برای

کوتاهی خود حسرت می خوری. روز دیگر همان است که تو اکنون در آن هستی و از صبحگاهان آن را آغاز کرده‌ای و نمی‌دانی به آخر می‌رسانی یا نه؟ و اگر آن را به آخر برسانی نمی‌دانی آیا بهره‌تو در آن، همان کوتاهی و تقصیر همانند روز گذشته است یا نه؟ و روز سوم روزی است که در انتظار آن هستی و باز نمی‌دانی آیا در آن کوتاهی خواهی کرد یا نه (و هرگز نمی‌دانی آن را درک خواهی نمود یا نه) بنابراین آنچه را که الان در آن هستی غنیمت بشمار و فکر کن که غیر از امروز و امشب را در اختیار نداری.^۱

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود در این جا اشعاری را آورده ولی نام شاعرش را ذکر نکرده است؛ اشعاری بسیار گویا و بیدار کننده که به چند بیت آن اشاره می‌شود:

وَلَمْ تَرَ بِالْبَاقِينَ مَا صَنَعَ الدَّهْرُ	كَأَنَّكَ لَمْ تَسْمَعْ بِأَخْبَارِ مَنْ مَضَى
عَفَاها مَخَالُ الرِّيحِ بَعْدَكَ وَالْقَطْرُ	فَإِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِي فَتِلْكَ دِيَارُهُمْ
عَلَى الدَّهْرِ إِلَّا بِالْعَرَاءِ لَهُ قَبْرُ	وَهَلْ أَبْصَرْتَ عَيْنَاكَ حَيًّا بِمَنْزِلِ
وَلَكِنَّ مَا قَدَّمْتَ مِنْ ضَالِحٍ وَفُرِّ	فَلَا تَحْسَبَنَّ الْوَفْرَ مَالًا جَمَعْتَهُ
سِوَى الْفَقْرِ يَا بُؤْسَى لِمَنْ زَادَهُ الْفَقْرُ	مَضَى جَامِعُ الْأَمْوَالِ لَمْ يَتَزَوَّدُوا
وَحَتَّامٌ لَا يَنْجَابُ عَنْ قَلْبِكَ الشُّكْرُ	فَحَتَّامٌ لَا تَضْحُوْ وَقدْ قُرْبُ الْمَدَى

گویا اخبار پیشینیان را نشنیده‌ای و گویا ندیده‌ای که روزگار با آنان که باقی ماندند، چه می‌کند؟!

اگر نمی‌دانی، این خانه‌ها و کاخ‌های آنهاست که وزش باده‌ها گردوغبار کهنگی بر آن پاشیده و باران‌ها بر آن باریده و آن را فرسوده ساخته است. آیا هرگز چشم تو انسان زنده‌ای را دیده است که از گردش روزگار کنار برود جز این که زمانه قبری برای او در بیابان فراهم خواهد ساخت؟

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۵۳، ح ۱. (با تلخیص)

گمان نکن اموالی که جمع کرده‌ای چیز پرارزشی است، بلکه اعمال صالحی که از پیش فرستاده‌ای پرارزش است.

گردآورندگان اموال رفتند و زاد و توشه‌ای جز فقر با خود نبردند وای به حال کسی که زاد و توشه‌اش فقر باشد.

تا چه هنگام بیدار نمی‌شوی؟ هنگام رفتن نزدیک شده، و تا چه موقع مستی شهوات از قلب تو خارج نمی‌شود؟^۱

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۲۱۸.

مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ،
وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ؛ وَمُعَلِّمٌ نَفْسِهِ
وَمُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که خود را در مقام پیشوایی و امامت بر مردم قرار می دهد باید پیش از تعلیم دیگران به تعلیم خویش پردازد و باید تأدیب و تعلیم او درباره دیگران پیش از آن که با زبانش باشد با عملش صورت گیرد و کسی که معلّم و ادب کننده خویشتن است از کسی که معلّم و مربّی مردم است به احترام سزاوارتر است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مستطرف نوشته «ابوالفتح محمد بن احمد مصری شافعی» (معروف به خطیب ابشیهی از علمای قرن نهم) این سخن حکمت آمیز با تفاوت‌هایی نقل شده و این نشان می دهد که او منبعی غیر از نهج البلاغه در اختیارش بوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۷).

شرح و تفسیر

روش تعلیم و تربیت

این گفتار گهربار امام علیه السلام به سه نکته شایان توجه اشاره می‌کند: نخست: «کسی که خود را در مقام پیشوایی و امامت بر مردم قرار می‌دهد باید پیش از تعلیم دیگران به تعلیم خویش بپردازد»؛ (مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيُبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ).

کلام امام علیه السلام در این جا مطابق ظاهر اطلاق کلام، هم رئیس حکومت را شامل می‌شود و هم تمام کسانی را که به نوعی ارشاد و هدایت مردم را بر عهده می‌گیرند. این جمله اشاره به یک واقعیت مسلم عقلانی است و آن این‌که تا انسان خودش چیزی را نداشته باشد نمی‌تواند به دیگران اهدا کند.

خشک‌ابری که بود ز آب تهی کی شود منصب او آب‌دهی؟
ضرب‌المثلی در میان عرب است که می‌گویند: «چوبی که کج است چگونه ممکن است سایه آن راست باشد؟».

اضافه بر این، مردم سخنان کسی را که به گفتار خود پایبند و آثار سخنانش در زندگی او نمایان نیست، هرگز نمی‌پذیرند و به خود می‌گویند: اگر او این سخنان را باور می‌داشت نخست خودش به آن عمل می‌کرد.

به همین دلیل امام علیه السلام در دومین جمله می‌فرماید: «باید تأدیب و تعلیم او درباره دیگران پیش از آن‌که با زبانش باشد با عملش صورت گیرد»؛ (وَلْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ).

اصلی مسلم در روان‌شناسی است که مردم سخنان کسی را می‌پذیرند که به گفته خود معتقد باشد و به تعبیر معروف: تا سخن از دل بر نیاید بر دل ننشیند و نشانه روشن این اعتقاد این است که به گفته خود عمل کند.

فی‌المثل اگر طبیعی سخنرانی‌های متعددی درباره زیان‌های دخانیات ایراد کند و بیماری‌های متعدد ناشی از آن را یکی پس از دیگری برشمرد؛ ولی مردم بینند از دهانش بوی سیگار می‌آید هیچ‌کس سخن او را جدی نخواهد گرفت.

به همین دلیل در حدیثی که در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام آمده می‌خوانیم: «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزِلُّ الْمَطْرُ عَنِ الصَّفَا؛ هنگامی که عالم به علمش عمل نکند موعظه او از دل‌ها فرو می‌ریزد همان‌گونه که قطره‌های باران از سنگ سخت فرو می‌ریزد»^۱.

اشاره به این‌که دل‌های مردم در برابر مواعظ آن‌ها حالت مقاومت و نفوذناپذیری به خود می‌گیرد. نیز به همین دلیل امیرمؤمنان علی علیه السلام در خطبه ۱۷۵ می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْكُمُ عَلَى طَاعَةٍ إِلَّا أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَلَا أَنهَاكُمْ عَنْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا وَأَتَانَهَا قَبْلَكُمْ عَنْهَا؛ ای مردم! به خدا سوگند من شما را به هیچ طاعتی ترغیب نمی‌کنم مگر این‌که خودم پیش از شما به آن عمل می‌نمایم و شما را از هیچ معصیتی باز نمی‌دارم مگر این‌که خودم پیش از شما از آن دوری می‌جویم».

سپس در سومین و آخرین جمله بر آنچه در جمله‌های پیش آمد تأکید کرده، می‌فرماید: «کسی که معلم و ادب‌کننده خویشتن است از کسی که معلم و مربی مردم است به احترام سزاوارتر است»؛ «وَمُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَمُؤَدِّبٌهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَمُؤَدِّبِهِمْ».

اشاره به این که هرگاه انسان نخست به تعلیم و تأدیب خویشتن پردازد، تأثیر سخنانش بیشتر و عمیق تر است در حالی که اگر کسی تنها به تأدیب مردم پردازد و از خویش غافل بماند روزی فرامی رسد که مردم از این امر آگاه می شوند و از او روی برمی گردانند.

بلکه از روایات استفاده می شود که این کار از نشانه منافقان است که انسان دیگران را به انجام نیکی ها و ترک بدی ها دعوت کند و خود به این اندرز عمل ننماید: در حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین علیه السلام می خوانیم که فرمود: «إِنَّ الْمُنَافِقَ يَنْهَى وَلَا يَنْتَهِي وَيَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي؛ منافق دیگران را از بدی ها باز می دارد؛ ولی خویشتن را باز نمی دارد و دیگران را به نیکی ها دعوت می کند و خود بدان عمل نمی نماید»^۱.



نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاهُ إِلَىٰ أَجَلِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

۱. نفس‌های انسان گام‌های او به سوی پایان زندگی و مرگ است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر می‌نویسد: از کسانی که بعد از سید رضی آن را نقل کرده‌اند صاحب غررالحکم است در حالی که او در مقدمه کتابش می‌گوید: «من سندهای این روایات را برای اختصار حذف کرده‌ام» و این نشان می‌دهد که آنچه مرحوم آمدی در کتاب غررالحکم آورده از منابعی به صورت مسند به دست او رسیده بوده که اسنادش را برای این که حجم کتاب زیاد نشود حذف کرده است و اگر او آن را از نهج البلاغه گرفته بود نیازی به بیان حذف اسناد نبود. سپس می‌افزاید: بسیاری از فصحای عرب مانند ابن مقفع و ابن نباته و امثال آن‌ها که از یک تازان میدان بلاغت و از قهرمانان بیان‌اند مطالب زیادی از کلمات علی علیه السلام بر گرفته‌اند و اگر در سخنان ابن المعتز این جمله دیده می‌شود به یقین از کلام امام گرفته است؛ ولی با توجه به این که جمعی به جای «نَفْسُ الْمَرْءِ» «أَنْفَاسُ الْمَرْءِ» نقل کرده‌اند نشان می‌دهد منابع آن‌ها غیر از کلام سید رضی بوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۷).

شرح و تفسیر

هر نفسی گامی است!

امام علیؑ در این کلام کوتاه و بیدارکننده می فرماید: «نفس های انسان گام های او به سوی سرآمد زندگی و مر است»؛ (نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَىٰ أَجَلِهِ). «خُطَىٰ» جمع «خُطْوَةٌ» به معنای فاصله میان دو قدم به هنگام راه رفتن است که در فارسی به آن «گام» می گویند.

این نکته مهمی است که انسان دائماً در حال نفس کشیدن است؛ در خواب و بیداری و قیام و قعود و در همه حال، و اگر مدت کوتاهی راه نفس او را ببندند مر او فرامی رسد.

از سوی دیگر، دستگاه تنفس انسان و قلب و مغز و سایر اعضا استعداد محدودی دارند؛ مثلاً دستگاه تنفس می تواند حداکثر چندین میلیارد بار هوا را به درون کشیده اکسیژن آن را جذب کند و گاز کربن را همراه باقی مانده آن بیرون بفرستد. همچنین قلب توان دارد میلیاردها مرتبه باز و بسته شود. به یقین هنگامی که این عدد به نهایت رسید تاب و توان این دستگاهها تمام می شود و خودبه خود از کار می ایستند؛ مانند اتومبیلی که آخرین قطره سوخت آن تمام شود که در این هنگام از کار بازمی ایستد، بنابراین همان گونه که در اتومبیل هر قطره ای از سوخت مصرف می شود گامی به سوی پایان است، هر نفسی که انسان می کشد و هر ضربانی که قلب او می زند او را یک گام به پایان زندگی نزدیک می سازد.

همان‌گونه که گام‌های پی‌درپی، انسان را به مقصد نزدیک می‌کند. به همین دلیل بعضی معتقدند که ورزش کردن زیاد، از عمر انسان می‌کاهد، زیرا به‌هنگام ورزش نفس‌ها سریع‌تر و ضربان قلب بیشتر می‌شود.

در کتاب کافی نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «مَا مِنْ يَوْمٍ يَأْتِي عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ: يَا ابْنَ آدَمَ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ وَأَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ فَقُلْ فِي خَيْرًا وَأَعْمَلْ فِي خَيْرًا أَشْهَدُ لَكَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهَا أَبَدًا؛ هر روزی که بر انسان می‌گذرد به او می‌گوید: ای انسان! من روز جدیدی هستم و گواه اعمال تو. در من از نیکی‌ها سخن بگو و کار نیک انجام ده تا روز قیامت برای تو گواهی دهم، زیرا من که بگذرم دیگر هرگز مرا نخواهی دید».^۱

این همان چیزی است که قرآن مجید در سوره «والعصر» به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»؛ «سوگند به عصر که انسان (همواره) در حال خسران است».

فخر رازی در تفسیر این آیه سخنی بیان می‌کند که جالب به نظر می‌رسد وی می‌گوید: یکی از بزرگان پیشین می‌گفت: من معنای این سوره را از مرد یخ‌فروشی آموختم که فریاد می‌زد: «إِرْحَمُوا مَنْ يَذُوبُ رَأْسُ مَالِهِ، إِرْحَمُوا مَنْ يَذُوبُ رَأْسُ مَالِهِ؛ به کسی که سرمایه‌اش مرتباً ذوب می‌شود رحم کنید». پیش خود گفتم: این است معنای «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ».

كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ، وَكُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ.

امام علیه السلام فرمود:

هر چیزی که قابل شمردن است سرانجام پایان می‌گیرد و آنچه مورد انتظار است سرانجام فرامی‌رسد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب غررالحکم این گفتار پربار با تفاوت روشنی نقل شده است بدین صورت: «كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْتَقِصٍ كُلُّ سُورٍ مُنْتَقِصٌ كُلُّ جَمْعٍ إِلَى شَتَاتٍ كُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ». این تفاوت آشکار نشان می‌دهد که صاحب غررالحکم آن را از منبع دیگری گرفته و احتمالاً کلام امام علیه السلام همان‌گونه بوده که در غررالحکم آمده است و مرحوم سید رضی آنچه را که در حکمت بالا آمده از آن گزینش کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۹).
در خطبه ۱۰۳ نیز این جمله مطابق آنچه در نهج البلاغه است ذکر شده و در کتاب تمام نهج البلاغه این جمله قریب به آنچه در غررالحکم آمده ذکر شده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۵۶۹).

شرح و تفسیر

همه معدودها محدودند!

این گفتار حکیمانه هرچند با حکمت پیشین در یک عبارت ذکر نشده؛ ولی در واقع مکمل آن است؛ نخست می‌فرماید: «هرچیزی که شمرده می‌شود سرانجام پایان می‌گیرد»؛ (كُلُّ مَعْدُودٍ مُنْقَضٍ).

این اشاره به قانون کلی فلسفی است که هرچیزی که تحت عدد درآید محدود است و هرچه محدود است پایان‌پذیر است و از آن‌جا که عمر انسان‌ها تحت عدد قرار می‌گیرد؛ مثلاً می‌گوییم: عمر شصت ساله، یا هشتاد ساله، مفهومش این است که هر ساعتی که بر انسان می‌گذرد به تدریج از عمر او کاسته می‌شود و این سرمایه به سرعت رو به فنا می‌رود و مهم این است که گذشتن و کاستن آن در اختیار ما نیست، چه بخواهیم، چه نخواهیم به سرعت در حال عبور است.

آن‌گاه در ادامه می‌فرماید: «و آنچه مورد انتظار است سرانجام فرامی‌رسد»؛ (وَكُلُّ مُتَوَقَّعٍ آتٍ).

منظور از «متوقع» اموری است که به‌طور قطع می‌دانیم در آینده رخ می‌دهد؛ مانند مرگ و پایان زندگی و قیام قیامت. اشاره به این‌که کسی که به این امور آگاه است باید توجه داشته باشد که روزی مرگ دامن او را می‌گیرد و روزی در دادگاه عدل الهی حضور می‌یابد.

به همین دلیل در تفسیر آیه شریفه «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»^۱ یقین را به مر تفسیر کرده‌اند.

آنچه امام علیه السلام در دو جمله مذکور بیان فرموده در واقع اشاره به دنیای فانی و گذران است؛ دنیایی که عمرش در برابر جهان آخرت بسیار ناچیز است، همان‌گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «مَا الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مِثْلُ مَا يَجْعَلُ أَحَدُكُمْ إِصْبَعَهُ فِي الْيَمِّ فَلْيَنْظُرْ بِمَ يَرْجِعُ؛ عمر دنیا در برابر آخرت مانند این است که یکی از شما انگشت خود را در دریایی فرو کند (و سپس بیرون آورد) در این حال نگاه کند ببیند چه اندازه از آب دریا بر انگشت او باقی مانده است».^۲ این هشدار است به همه دنیاطلبان و آن‌ها که به آخرت و زندگی جاویدان پشت کرده‌اند تا بدانند که چه چیز به دست می‌آورند و چه چیز از دست می‌دهند؟



۱. حجر، آیه ۹۹.

۲. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۹، ح ۱۱۱.

إِنَّ الْأُمُورَ إِذَا اشْتَبَهَتْ اِعْتُبِرَ آخِرُهَا بِأَوَّلِهَا.

امام علیه السلام فرمود:

هنگامی که کارها مشتبه شوند (و آینده روشن نباشد) باید آخرشان را با
اولشان سنجید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه این حدیث شریف را از دو نفر از دانشمندی که قبل از سید رضی می‌زیسته‌اند نقل کرده است: یکی ابن قتیبه دینوری (متوفای ۲۷۶) در کتاب الامامة و السياسة و دیگری نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲) در کتاب صفین، که دلیل بر تعدد منابع این گفتار حکیمانه است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۹).

شرح و تفسیر

سالی که نکوست...

امام علیه السلام در این جا درس مهمی می دهد که برای همه مدیران، بلکه همه رهروان راه حق کارگشاست؛ می فرماید: «هنگامی که کارها مشتبه شوند (و آینده روشن نباشد) باید آخرشان را با اولشان سنجید»؛ (إِنَّ الْأُمُورَ إِذَا اشْتَبَهَتْ اَعْتَبِرْ آخِرَهَا بِأَوَّلِهَا).

اشاره به این که همیشه آغاز و انجام کارها با یکدیگر پیوند ناگسستنی دارند و در واقع شبیه علت و معلول اند، بنابراین اگر ما در چگونگی پایان کاری شک و تردید داشتیم باید بینیم آغازش چگونه بوده است؛ اگر در مسیر صحیح بوده عاقبت آن نیز چنین است و مطابق ضرب المثل فارسی: «سالی که نکوست از بهارش پیداست» و اگر آغاز آن در مسیر نادرستی قرار گرفته باید بدانیم که عاقبت آن نیز نادرست و خطرناک است و به گفته معروف:

خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج!

این سخن پیام دیگری نیز دارد و آن این که اگر می خواهیم از کارهای خود نتیجه های خوب و پر بار بگیریم باید در آغاز مراقب زیربنای آن باشیم.

تفاوت بنای مسجد قبا و مسجد ضرار در همین امر است که اولی به مصداق ﴿لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى﴾^۱ پایه صحیحی داشت و سرانجام به مضمون ﴿فِيهِ

رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا^۱ عبادتگاه مؤمنان شد و مسجد ضرار که پایه آن بر اساس نفاق و کفر و شرک و تفرقه میان مؤمنان بنا شده بود عاقبتش این بود که به دستور پیغمبر ﷺ طعمه حریق شود.

قریب به این معنا در عهدنامه مالک اشتر نیز آمده است آن جا که امام علیؑ می فرماید: «اَسْتَدِلَّ عَلَيَّ مَا لَمْ يَكُنْ بِمَا قَدْ كَانَ، فَإِنَّ الْأُمُورَ أَشْبَاهُ؛ با آنچه در گذشته واقع شده است درباره آنچه واقع نشده استدلال کن، زیرا امور جهان شبیه به یکدیگرند».



وَمِنْ خَبَرِ ضِرَارِ بْنِ حَمْرَةَ الضَّبَائِيِّ عِنْدَ دُخُولِهِ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَمَسْأَلَتِهِ لَهُ عَنْ أَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَالَ: فَأَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ وَقَدْ أَرَخَى اللَّيْلُ سُدُورَهُ
وَهُوَ قَائِمٌ فِي مَحْرَابِهِ قَابِضٌ عَلَى لِحْيَتِهِ يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ، وَيَبْكِي بُكَاءَ
الْحَزِينِ، وَيَقُولُ:

يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا، إِلَيْكَ عَنِّي، أَبِي تَعَرَّضْتَ؟ أَمْ إِلَيَّ تَشَوَّقْتَ؟ لَا حَانَ حِينُكَ
هَيْهَاتَ غُرِّي غَيْرِي، لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ، قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا! فَعَيْشُكَ
قَصِيرٌ، وَخَطْرُكَ يَسِيرٌ، وَأَمْلُكَ حَقِيرٌ. آه مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ، وَطُولِ الطَّرِيقِ، وَبُعْدِ
السَّفَرِ، وَعَظِيمِ الْمَوْرِدِ.

در خبری آمده است که «ضرار بن حمزه ضبائی»^۱ به هنگام ورودش بر معاویه

۱. در نسخه مسعودی و بعضی نسخ دیگر به جای «ضرار بن حمزه»، «ضرار بن ضمیره» آمده است و ظاهراً صحیح همان «ضمیره» است و او از یاران خاص امیرمؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود که با شجاعت، اوصاف برجسته امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ را برای معاویه شرح داد.

نام قبیله او در نسخه صبحی صالح و بعضی نسخ دیگر «ضبائی» آمده در حالی که در میان عرب قبیله‌ای به نام «ضباء» معروف نیست؛ ولی در نسخ متعدد دیگری «ضبابی» آمده و «ضباب» جد محمد بن سلیمان بن منصور

و سؤال معاویه از او دربارهٔ حالات امیرمؤمنان علیه السلام چنین گفت: گواهی می‌دهم که من او را در بعضی از مواقف دیدم در حالی که شب پردهٔ تاریک خود را فرو افکنده بود و او در محرابش به عبادت ایستاده، محاسن مبارک را به دست خود گرفته بود و همچون مار گزیده به خود می‌پیچید و از سوز دل گریه می‌کرد و می‌گفت:

ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو، تو خود را به من عرضه می‌کنی یا اشتیاق را به من نشان می‌دهی (تا مرا به شوق آوری)؟ هرگز چنین زمانی برای تو فرا نرسد (که در دل من جای گیری) هیهات (اشتباه کردی و مرا نشناختی) دیگری را فریب ده، من نیازی به تو ندارم. تو را سه طلاقه کردم؛ طلاقى که رجوعی در آن نیست. زندگی تو کوتاه و مقام تو کم و آرزوی تو را داشتن ناچیز است. آه از کمی زاد و توشه (ی آخرت) و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت (مشکلات) مقصد.^۱

→ بوده و بعضی گفته‌اند: ضباب قلعه‌ای بوده در اطراف کوفه که جماعتی از علما به آن منسوب می‌باشند.

(معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۵۱).

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کتاب مصادر نهج البلاغه استفاده می‌شود که این کلام حکمت‌آمیز بخشی از گفتار مفصلی است که در میان «ضرار» و «معاویه» رد و بدل شد و ضرار که از یاران خاص امیرمؤمنان علیه السلام بود به‌هنگام ملاقات با «معاویه» آن را برای او نقل کرد. سپس می‌افزاید: این سخن را پیش از مرحوم سید رضی و بعد از وی بعضی به‌طور مسند و بعضی به‌طور مرسل از آن حضرت نقل کرده‌اند از جمله کسانی که مسند آن را روایت کرده‌اند مرحوم صدوق در امالی و مرحوم ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶) در کتاب خود به نام امالی و نیز ابونعیم در حلیه الاولیاء و ابوالفرج در کنز الفوائد و ابن عبدالبر در استیعاب و گروه دیگر هستند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۱).

شرح و تفسیر

برو این دام بر مرغ دگر نه!

اصل ماجرای «ضَرار بن ضَمْرَه» به گونه‌ای که مسعودی در مروج الذهب نقل می‌کند چنین است که او بر معاویه وارد شد. معاویه به او گفت: او صاف علی را برای من بازگو کن. ضرار گفت: مرا از این کار معاف کن (زیرا تصور می‌کرد برخلاف میل معاویه است و ناراحت می‌شود و ممکن است خطری از ناحیه او وی را تهدید کند) ولی معاویه اصرار کرد و گفت: چاره‌ای نیست جز این که برای من شرح دهی.

ضرار گفت: اکنون که چنین است بدان که به خدا سوگند! او مقامی بسیار والا داشت، (از نظر روحی و جسمی) بسیار قدرتمند و قوی بود، سخن حق می‌گفت و حکم به عدالت می‌کرد و چشمه‌های علم و دانش از اطراف او می‌جوشید و سخنان حکمت‌آمیز از جوانب او صادر می‌شد. غذای او ساده و ناگوار و لباس او کوتاه بود (در آن زمان، کوتاهی لباس نشانه تواضع، و بلندی دامن لباس نشانه تکبر بود). به خدا سوگند! هر وقت او را می‌خواندیم به ما پاسخ می‌گفت و اگر تقاضایی از او داشتیم به ما مرحمت می‌کرد و ما به خدا سوگند! با این که او خود را به ما نزدیک می‌کرد و ما هم به او نزدیک بودیم بر اثر هیبت و جلال او، در مجلسش قدرت تکلم نداشتیم و به دلیل عظمت او در فکر ما، هرگز در مجلس او سخن آغاز نمی‌کردیم. تبسم او دندان‌هایی را همچون دانه‌های مروارید منظم

نشان می داد. دین داران را بزر می داشت و مستمندان را مورد ترحم قرار می داد و هنگام قحطی، یتیمان نزدیک و مستمندان خاک نشین را اطعام می کرد و برهنگان را لباس می پوشید و مظلومان را یاری می کرد و از دنیا و زرق و برق آن وحشت داشت. با تاریکی شب انس داشت. گواهی می دهم شبی او را دیدم در حالی که پرده های تاریک شب فرو افتاده بود و او در محراب عبادتش ایستاده، محاسن مبارکش را با دست گرفته بود و همچون مار گزیده به خود می پیچید و به صورت سوزناک گریه می کرد و می گفت: ... (سپس عبارت مورد بحث را با مختصر تفاوتی آورده است).^۱

مرحوم سید رضی داستان مذکور را به این صورت تلخیص کرده است: «در خبری چنین آمده است که ضرار بن حمزه ضبائی به هنگام ورودش بر معاویه و سؤال معاویه از او درباره حالات امیرمؤمنان علیه السلام گفت: گواهی می دهم که من او را در بعضی از مواقف دیدم در حالی که شب پرده تاریک خود را فرو افکنده بود و او در محرابش به عبادت ایستاده، محاسن مبارک را به دست گرفته بود و همچون مار گزیده به خود می پیچید و از سوز دل گریه می کرد و می گفت: (وَمِنْ خَبَرِ ضِرَارِ بْنِ حَمَزَةَ الضَّبَائِيِّ عِنْدَ دُخُولِهِ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَمَسْأَلَتِهِ لَهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، وَقَالَ: فَأَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ وَقَدْ أَرْخَى اللَّيْلُ سُدُولَهُ وَهُوَ قَائِمٌ فِي مِحْرَابِهِ قَابِضٌ عَلَى لِحْيَتِهِ يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ، وَيَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ، وَيَقُولُ:)).»

از آن جا که طبق حدیث معروف نبوی که گفته می شود انبیا و اولیا بر آن متفق بوده اند: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^۲ محبت دنیا سرچشمه همه گناهان است،

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۱؛ شبیه به همین ابن ابی الحدید از کتب دیگر نقل کرده است. ابن ابی الحدید این داستان را با تفاوتی از کتاب استیعاب نقل کرده است. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۲۵).

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۰، ج ۱۷.

بی‌اعتنایی به زرق و برق و مقامات و ثروت‌های دنیوی دلیل بر زهد در دنیا و بیمه‌کننده در برابر معاصی است، لذا امام علیه السلام در این سخنان پربار خود دنیا را مخاطب قرار داده، می‌فرماید: «ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو!» (يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا، إِلَيْكَ عَنِّي).

سپس می‌افزاید: «تو خود را به من عرضه می‌کنی یا اشتیاق را به من نشان می‌دهی (تا مرا به شوق آوری)؟ هرگز چنین زمانی برای تو فرانسد (که در دل من جای گیری)»؛ (أَبِي تَعَرَّضْتَ؟ أَمْ إِلَيَّ تَشَوَّقْتَ؟ لَا حَانَ حِينُكَ).

در ادامه برای تأکید بیشتر می‌فرماید: «هیئات (اشتباه کردی و مرا نشناختی) دیگری را فریب ده، من نیازی به تو ندارم. تو را سه طلاقه کردم، طلاق‌ی که رجوعی در آن نیست»؛ (هَيْهَاتَ غُرِّي غَيْرِي، لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ، قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا!).

جمله «لَا حَانَ حِينُكَ» در واقع جمله انشائییه و نفرین است نه جمله خبریه. امام علیه السلام در واقع از خدا می‌خواهد زمانی فرانسد که زرق و برق دنیا در دلش نفوذ کند.

جمله «غُرِّي غَيْرِي» مفهومش این نیست که مرا رها کن و به سراغ دیگران برو و آن‌ها را بفریب، بلکه منظور این است که هرگز به سراغ من نیا و شبیه چیزی است که در شعر معروف فارسی آمده است:

برو این دام بر مرغ دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه

تعبیر سه طلاقه کردن دنیا ناظر به این است که انسان به حسب طبع و آفرینش پیوندی با دنیا دارد که در حکم ازدواج است و امام علیه السلام می‌فرماید: من این پیوند را قطع کرده و عطایت را به لقایت بخشیده‌ام.

در ادامه این سخن، حضرت دلیل این نفرت از زر و زیور دنیا و مقامات و ثروت‌ها را بیان کرده، می‌فرماید: «زندگی تو کوتاه و مقام تو کم و آرزوی تو را داشتن ناچیز است»؛ (فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ، وَخَطْرُكَ يَسِيرٌ، وَأَمْلُكَ حَقِيرٌ).

به راستی عمر دنیا کوتاه است و مقامات آن کم ارزش و گاه بی ارزش. جمله «أَمْلِكُ حَقِيرًا» اشاره به این است که کسانی که تو را آرزو دارند، آرزوی حقیر و پستی برای خود پیدا کرده اند.

در پایان این سخن، امام علیه السلام از کمبود زاد و توشه سفر طولانی آخرت این چنین شکایت می فرماید: «آه از کمی زاد و توشه (ی آخرت) و طولانی بودن راه و دوری سفر و عظمت (مشکلات) مقصد»؛ (آه مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ، وَطُولِ الطَّرِيقِ، وَبُعْدِ السَّفَرِ، وَعَظِيمِ الْمَوْرِدِ).

می دانیم که امام علیه السلام بیشترین ذخیره را برای عالم آخرت فراهم ساخته بود تا آن جا که به مقتضای حدیث نبوی معروف: «أَضْرَبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخُنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»^۱ ضربه کاری آن حضرت (بر پیکر عمرو بن عبدود در آن لحظه بسیار حساس تاریخ اسلام) برتر از عبادت جن و انس است و نیز می دانیم که آن حضرت در تمام غزوات اسلامی فداکاری فراوان کرد و عبادت های شبانه او گاه به هزار رکعت نماز در یک شب می رسید و یک هزار برده را از دست رنج خود خرید و آزاد کرد و عبادات و اطاعات فراوان دیگر. جایی که امام علیه السلام با این همه زاد و توشه از کمی زاد و توشه سفر آخرت اظهار ناراحتی و نگرانی می کند ما چه بگوییم و چه کاری انجام دهیم؟

بدیهی است که هرگاه انسان زاد و توشه خود را برای این سفر طولانی کم ببیند، برای افزایش آن کوشش می کند؛ ولی اگر گرفتار غرور گردد و اعمال ناچیز خود را بزرگ ببیند هرگز به فکر افزایش نمی افتد.

تعبیر «مورد» اشاره به روز قیامت است که انسان در آن وارد می شود و «عظیم» اشاره به مشکلات حساب و کتاب و عبور از صراط و هول و وحشت آن است.

۱. این حدیث با تعبیرات مختلف ولی با یک مضمون در بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۱، و در کتب دیگر نیز از قبیل اقبال، ص ۴۶۷ و ینابیع الموده قندوزی، ج ۱، ص ۲۸۲، مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۲ نقل شده است.

نکته‌ها

۱. دنیای مذموم و ممدوح

دنیایی که در این روایت و روایات دیگر و بعضی از آیات قرآن مذمت شده دنیایی است مملو از زرق و برق و مرکب از حلال و حرام و اسراف و تبذیر و دل بستگی‌ها و وابستگی‌ها، و گرنه اگر طلب دنیا از راه حلال و در حد اعتدال و دور از وابستگی‌ها باشد نه تنها مذموم نیست، بلکه وسیله‌ای است برای رسیدن به خیر و سعادت.

دنیایی که آمیخته با حرص و فزون‌طلبی باشد چنان انسان را به خود مشغول می‌دارد که او را از یاد خدا غافل می‌سازد و حتی آرامش و استراحت را از او می‌گیرد و به این می‌ماند که انسان برای مسافرت یک‌روزه که مثلاً با پای پیاده می‌خواهد به نقطه خوش آب و هوایی برود به جای غذای یک روز، غذای پنجاه روز را با خود حمل کند که تنها رنج و درد او افزون می‌شود و جز غذای یک روز برای او قابل جذب نیست.

البته اولیاء الله برای این که خود را همگون با قشرهای ضعیف جامعه کنند زندگی خود را در حد کمتر از متوسط افراد قرار می‌دهند و زهد و پارسایی را در پیش می‌گیرند که نمونه کامل آن، شخص امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

۲. نکته شگفت‌انگیز!

در بعضی از روایات در ذیل این حدیث نکته عجیبی آمده است و آن این که چون معاویه این اوصاف و این سخنان را درباره امام علیه السلام شنید گریه کرد به گونه‌ای که قطرات اشک بر صورت او جاری گشت و گفت: «رَحِمَ اللَّهُ أَبَا الْحَسَنِ كَانَ وَاللَّهِ كَذَلِكَ؛ خدا رحمت کند ابوالحسن علی را، به خدا سوگند! این گونه بود».

معاویه از ضرار پرسید: اندوه تو برای من علی چگونه بود؟ ضرار در پاسخ گفت: مانند اندوه کسی که فرزندش را در دامنش سر ببرند.^۱

در نقل دیگری در بحار آمده است که حاضران نیز گریه کردند!^۲ نیز آمده است که معاویه به حاضران در مجلس رو کرد و گفت: اگر من از دنیا بروم هیچ یک از شما حاضر نیست چنین مدح و ثنایی درباره من بگوید. یکی از حاضران، با شجاعت به او پاسخ داد: «الصَّاحِبُ عَلِيٌّ قَدْرُ صَاحِبِهِ؛ دوست هرکس هم طراز خود اوست».^۳

۱. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۷.

۲. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۲۵۰، ح ۵۲۴.

۳. همان، ج ۴۱، ص ۱۲۱، ح ۲۸.

وَمِنْ كَلِمَاتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

لِلسَّائِلِ الشَّامِيِّ لَمَّا سَأَلَهُ: أَكَانَ مَسِيرُنَا إِلَى الشَّامِ بِقَضَاءِ مِنَ اللَّهِ وَقَدَرٍ؟ بَعْدَ
كَلَامِ طَوِيلٍ هَذَا مُخْتَارُهُ:

وَيَحْكُ! لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءً لَازِمًا، وَقَدَرًا حَاتِمًا! لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ
الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ، وَسَقَطَ الوَعْدُ وَالوَعِيدُ. إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ
تَخْيِيرًا، وَنَهَاهُمْ تَحْذِيرًا، وَكَلَّفَ يَسِيرًا، وَلَمْ يُكَلِّفْ عَسِيرًا، وَأَعْطَى عَلَى
الْقَلِيلِ كَثِيرًا؛ وَلَمْ يُعْصِ مَغْلُوبًا، وَلَمْ يُطْعَ مُكْرَهًا، وَلَمْ يُرْسِلِ الْأَنْبِيَاءَ لِعِبَاءٍ،
وَلَمْ يُنْزِلِ الْكُتُبَ لِلْعِبَادِ عَبَثًا، وَلَا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا
بَاطِلًا: «ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا، فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ».

این بخشی از یک کلام طولانی امام علیه السلام است که در پاسخ سؤال کننده شامی
بیان فرمود هنگامی که وی پرسید: آیا رفتن ما به شام به قضا و قدر الهی بود؟
امام علیه السلام بیان فرمود:

وای بر تو شاید گمان کردی منظورم قضای لازم و قدر حتمی است (و مردم
در کارهایشان مجبورند و اختیاری از خود ندارند) اگر چنین بود، ثواب
و عقاب الهی به یقین باطل می شد و وعده و وعید ساقط می گشت. خداوند

سبحان بندگانش را امر کرده و به آنها اختیار بخشیده، و آنها را نهی کرده و برحذر داشته، تکالیف آسانی بر دوش آنان نهاده و هرگز تکلیف سنگینی نهاده است. در برابر (اطاعت) اندک، پاداش کثیری قرار داده، و هرگز کسی از روی اجبار، او را معصیت نکرده و از روی اکراه اطاعت ننموده است، خدا پیامبران را بیهوده نفرستاده و کتب آسمانی را برای بندگان عبث نازل نکرده و آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آنهاست باطل و بی هدف نیافریده است. این گمان کافران است. وای بر کافران از آتش دوزخ!^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که این سخن را گروهی از علمای شیعه و اهل سنت به صورت مسند و مرسل نقل کرده اند که از جمله آنها مرحوم کلینی در جلد اول اصول کافی و صدوق در کتاب توحید و عیون اخبار الرضا علیه السلام و ابن شعبه در تحف العقول و طبرسی در احتجاج و شیخ محمد بن الحسین المعتزلی در غرر الادلة است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۳).

شرح و تفسیر

دلایل بطلان مکتب جبر

این کلام پربار، همان‌گونه که در اسناد آن آمد، از سخنان مهم و معروفی است که از امیرمؤمنان علی علیه السلام در زمینه قضا و قدر، و جبر و اختیار نقل شده و یکی از بهترین طرق حل این مسئله است. مرحوم سید رضی بخشی از آن را گزینش کرده و صدر حدیث را نیاورده است.

ما برای روشن شدن محتوای حدیث به‌طور کامل صدر آن را از کتاب کافی می‌آوریم که چنین است: امیرمؤمنان علی علیه السلام پس از بازگشت از جنگ صفین در کوفه بود که پیرمردی آمد و در برابر آن حضرت دو زانو نشست و عرض کرد: ای امیرمؤمنان! به ما خبر ده که آیا رفتن ما به‌سوی اهل شام به قضا و قدر الهی بود؟

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: آری ای پیرمرد! شما از هیچ تپه‌ای بالا نرفتید و از هیچ دره‌ای فرود نیامدید مگر به قضا و قدر الهی.

پیرمرد گفت: اگر چنین باشد پس ما در برابر این همه زحمت اجر و پاداشی نخواهیم داشت.

امام علیه السلام فرمود: خاموش باش ای پیرمرد! به خدا سوگند! خداوند پاداش بزرگی برای شما در این راه قرار داد و همچنین در توقف‌هایی که داشتید و نیز در بازگشتتان. شما در هیچ یک از این حالات مکره و مجبور نبودید.

پیر مرد سؤال کرد: چگونه ما مکره و مجبور نبودیم در حالی که رفت و آمد ما تمام به قضا و قدر الهی بود؟

امام علیه السلام فرمود:... (بقیه همان‌گونه است که در نهج البلاغه آمده است).

مرحوم سید رضی از این حدیث شریف به این چند جمله قناعت کرده است، می‌گوید: «این بخشی از کلام امام علیه السلام است که بعد از سخنی طولانی، در پاسخ سؤال‌کننده شامی بیان فرمود هنگامی که وی پرسید: آیا رفتن ما به شام به قضا و قدر الهی بود؟ گزیده کلام امام علیه السلام این است:»؛ (وَمِنْ كَلَامٍ لَهُ علیه السلام: لِسَائِلِ الشَّامِيِّ لَمَّا سَأَلَهُ: أَكَانَ مَسِيرُنَا إِلَى الشَّامِ بِقَضَاءٍ مِنَ اللَّهِ وَقَدَرٍ؟ بَعْدَ كَلَامٍ طَوِيلٍ هَذَا مُخْتَارُهُ).

امام علیه السلام فرمود: «وای بر تو! شاید گمان کردی منظورم قضای لازم و قدر حتمی است (و مردم در کارهایشان مجبورند و اختیاری از خود ندارند)؛ (وَيْحَاكَ! لَعَلَّكَ ظَنَنْتَ قَضَاءً لَازِمًا، وَقَدْرًا حَاتِمًا!)».

سپس افزود: «اگر چنین بود، ثواب و عقاب الهی به یقین باطل می‌شد و وعده و وعید ساقط می‌گشت»؛ (لَوْ كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ، وَسَقَطَ الْوَعْدُ وَالْوَعِيدُ).

یعنی چگونه ممکن است خداوند کسی را به کار خوب مجبور کند و بعد به او پاداش دهد یا به گناه مجبور سازد بعد او را مجازات کند؟ این کاری ظالمانه و غیر عادلانه است و چگونه ممکن است به کسی که از خود اختیار ندارد وعده بدهند

۱. در تعدادی از نسخ به جای «حاتم» «حتم» آمده و همان صحیح‌تر به نظر می‌رسد، زیرا به گفته بعضی «حاتم» به معنای حتم و قطعی در لغت عرب نیامده است. (بهج الصباغه، ج ۸، ص ۲۸۰) ولی با مراجعه به کتب لغت از جمله لسان العرب و کتاب العین روشن می‌شود که به شخص قاضی و داور نیز «حاتم» گفته می‌شود؛ یعنی حکمی را قطعی می‌کند حتی اگر به کلاغ نیز «حاتم» گفته می‌شود برای آن است که عرب معتقد بود هنگامی که او در برابر جریانی صدامی کند شوم بودن آن را حتمی خواهد کرد، بنابراین معنای «حاتم» با قدر تناسب دارد.

که اگر فلان کار نیک را انجام دهی پاداشی چنین و چنان به تو خواهیم داد و یا تهدید کنند که اگر فلان کار بد را انجام دادی چنین و چنان کیفر داده خواهیم شد؟ به یقین این وعد و وعید لغو و بیهوده است.

آیا به کسی که بر اثر بیماری رعشه، دست او پیوسته بی اختیار می لرزد می توان گفت: اگر دست را ثابت نگه داری فلان پاداش را به تو می دهیم و اگر لرزش را ادامه دهی مجازات می کنیم؟ اگر کسی چنین بگوید همه مردم او را نادان و بی خبر می خوانند.

در حدیث کافی این جمله های امام علیه السلام که در حقیقت تالی فاسدها و لوازم نادرست قول به جبر است به صورت مشروح تری آمده است، می فرماید: «لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ وَالْأَمْرُ وَالنَّهْيُ وَالرَّجْرُ مِنَ اللَّهِ وَسَقَطَ مَعْنَى الْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ فَلَمْ تَكُنْ لائِمَةً لِلْمُذْنِبِ وَلَا مَحْمَدَةً لِلْمُحْسِنِ وَلَكَانَ الْمُذْنِبُ أَوْلَى بِالْإِحْسَانِ مِنَ الْمُحْسِنِ وَلَكَانَ الْمُحْسِنُ أَوْلَى بِالْعُقُوبَةِ مِنَ الْمُذْنِبِ تِلْكَ مَقَالَةٌ إِخْوَانِ عَبْدَةِ الْأَوْثَانِ وَخُصَمَاءِ الرَّحْمَنِ وَحِزْبِ الشَّيْطَانِ وَقَدْرِيَّةٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ وَمَجُوسِهَا؛ اگر این گونه باشد که تو پنداشتی - یعنی مردم در کارهایشان مجبور باشند - ثواب و عقاب و امر و نهی از سوی خداوند باطل می شود و وعد و وعید ساقط می گردد، نه هیچ گنهکاری درخور سرزنش و نه هیچ نیکوکاری شایسته ستایش است، بلکه گنهکار از نیکوکار به نیکی سزاوارتر است (زیرا نیکوکار علاوه بر پاداش، ثمره نیکوکاری خود را نیز می برد) و نیز نیکوکار از گنهکار به کیفر شایسته تر است (زیرا گنهکار از گناه خود نیز زجر می بیند) این گفتار برادران بت پرستان و دشمنان رحمان و حزب شیطان و قدریه این امت و مجوس آن است»^۱.

منظور از «قدریه» قائلین به جبر هستند و تعبیر از آنها به «مجوس این امت» به سبب آن است که مجوس حتی در مبدأ آفرینش جهان قائل به جبر بودند

و معتقد بودند خدای خیر و نیکی‌ها (یزدان) فقط می‌تواند امور خیر ایجاد کند و خدای شر و بدی‌ها (اهریمن) فقط شر می‌آفریند.

امام علیه السلام در این عبارت کوتاه و پرمعنا محکم‌ترین دلیل را برای ابطال جبر بیان فرموده و چهار تالی فاسد برای آن ذکر کرده که در نسخه کافی به ده تالی فاسد ارتقا یافته و نشان می‌دهد که مرحوم سید رضی در این جا گزینشی عمل کرده است.

در نسخه نهج البلاغه آمده است که اگر جبر در کار باشد ثواب و عقاب و وعد و وعید باطل و ساقط می‌شود، زیرا هیچ عقلی نمی‌پذیرد که کسی را مجبور به کاری کنند و بعد او را پاداش یا کیفر دهند و یا قبل از شروع به کار به او بگویند: اگر این کار را انجام دهی چنین تشویق خواهی شد و اگر ندهی چنان توبیخ می‌شوی. این‌ها همه در صورتی است که انسان اختیاری از خود داشته باشد در غیر این صورت پاداش و کیفر ظالمانه و وعد و وعید لغو و بیهوده است.

در نسخه کافی اضافه بر این فرموده است: هیچ گنهکاری را در فرض جبر نمی‌توان ملامت نمود و هیچ نیکوکاری را نمی‌توان ستایش کرد، زیرا ملامت و سرزنش در چنین حالتی ظالمانه و تشویق و ستایش غیر عاقلانه است.

بلکه شخص گنهکار در فرض جبر اولی به احسان است، زیرا گناه دامن او را گرفته و او را تحت فشار قرار داده، بنابراین باید به جای مجازات مورد محبت قرار گیرد و به عکس، نیکوکار به مجازات سزاوارتر است، زیرا از کار نیک خود بهره‌مند می‌شود و هیچ یک از این امور با منطق و عقل و عدالت پروردگار سازگار نیست. به عبارت دیگر، نه نیکوکار اختیاری از خود داشته و نه بدکار، بنابراین در مورد آن‌ها نه مجازات، عادلانه است نه پاداش، عاقلانه و اگر بنا شود بدون استحقاق، کیفر و پاداشی در کار باشد پاداش را باید به بدکار داد تا تخفیف رنج او شود و کیفر را باید به نیکوکار داد تا تعادلی حاصل گردد. به هر حال هدف

امام علیه السلام این است که روشن سازد در فرض جبر مسئله ثواب و عقاب و اوامر و نواهی و مؤاخذه و تشویق همه به هم می‌ریزد و مفهوم خود را از دست می‌دهد. این سخن را می‌توان به صورت دیگری بیان کرد و آن این‌که در تمام اقوام و ملت‌ها برای مجرمان، بازجویی و دادگاه و مجازات و زندان و مانند آن قائل‌اند و به عکس، برای افراد وظیفه‌شناس انواع سپاس‌ها و تشویق‌ها و بزرگداشت‌ها را ترتیب می‌دهند. حتی کسانی که از نظر فلسفی تفکر جبری دارند در زندگی اجتماعی خود وجود دادگاه‌ها و مجازات‌بدکاران را از لوازم زندگی بشر و عاقلانه می‌شمرند. اگر ما معتقد به جبر باشیم باید بگوییم تمام این برنامه‌ها ظالمانه است. درست به این می‌ماند که ما انسانی مبتلا به رعشه (پارکینسون) را در دادگاه حاضر کنیم که چرا دست تو می‌لرزد؟! و یا بیماری را که به علت قطع نخاع قادر به حرکت نیست مورد مذمت و ملامت قرار دهیم.

شاید به همین دلیل معتقدان به جبر، ناچار عدالت خدا را نیز نفی کرده و گفته‌اند: خدا هر کار کند عین عدالت است؛ حتی اگر تمام نیکان را به دوزخ بفرستد و ظالمان و گنهکاران را به بهشت، کار خلافی رخ نداده است؛ سخنی که هر عاقلی به آن می‌خندد.

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن و پس از ذکر تالی فاسدها به توضیح مسئله اختیار پرداخته و به صورت بسیار شفاف و روشن آن را بیان می‌کند، می‌فرماید: «خداوند سبحان بندگانش را امر کرده و به آن‌ها اختیار بخشیده و آنان را نهی کرده و برحذر داشته، تکالیف آسانی بر دوش آنان گذاشته و هرگز تکلیف سنگینی نهاده است. در برابر (اطاعت) کم، پاداش کثیری قرار داده و هرگز کسی از روی اجبار، او را معصیت نکرده و از روی اکراه اطاعت ننموده است»؛ (إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَمَرَ عِبَادَهُ تَخِييراً، وَنَهَاهُمْ تَحْذِيراً، وَكَلَّفَ يَسِيراً، وَلَمْ يُكَلِّفْ عَسِيراً، وَأَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيراً؛ وَلَمْ يُعْصِ مَغْلُوباً، وَلَمْ يُطَعْ مُكْرَهاً).

امام علیه السلام در این جا اوامرونواهی تشریحی را آمیخته با صفت اختیار ذکر کرده و فضل الهی را نیز در سنگین نبودن تکالیف و افزون بودن پاداش ها بر آن افزوده است.

سپس در ادامه سخن سه تالی فاسد و پیامد نادرست دیگر برای دیدگاه جبر ذکر کرده و آن این که اگر واقعاً مردم مجبور باشند، ارسال رسل و انزال کتب آسمانی همه لغو و بیهوده است، زیرا نه نیکوکار مجبور را می توان از نیکوکاری بازداشت و نه گنهکار مجبور را از گناه. می فرماید: «خدا پیامبران را بیهوده نفرستاده و کتب آسمانی را برای بندگان، عبث نازل نکرده است»؛ (وَلَمْ يُرْسِلِ الْأَنْبِيَاءَ لِعِبَاءٍ، وَلَمْ يُنْزِلِ الْكُتُبَ لِّلْعِبَادِ عَبْثًا).

اصولاً اگر ماقائل به جبر باشیم تمام مکتب های اخلاقی و توصیه های علمای اخلاق فرو می ریزد، زیرا کسانی که کار غیر اخلاقی را به حکم جبر انجام می دهند هرگز گوششان بدهکار توصیه های علمای اخلاق یا برنامه های پیامبران الهی و دستورات کتب آسمانی نیست.

در آخرین تالی فاسد می فرماید: «خداوند آسمان ها و زمین و آنچه را که در میان آنهاست باطل و بی هدف نیافریده، این گمان کافران است. وای بر کافران از آتش دوزخ»؛ (وَلَا خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا: «ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا، فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ»).

یعنی آفرینش آسمان و زمین - به حکم آیاتی که از تسخیر آنها برای انسان ها سخن می گویند - برای این است که انسان مسیر حق را در پیش گیرد و راه تکامل را ببیماید. اگر گفتار طرفداران جبر صحیح باشد آفرینش آسمان ها و زمین و آنچه در میان آنهاست باطل و بیهوده خواهد بود، چون انسان برای پیمودن راه تکامل، اختیاری ندارد و می دانیم که تکامل جبری تکامل نیست.

این که امام علیه السلام - مطابق نسخه کافی - فرموده است: این نظر، عقیده بت پرستان

و دشمنان رحمان و قائلان به قدر و مجوس این امت است اشاره به این است که مجوس، قائل به ثنویت و دوگانه پرستی بودند: یزدان را خدای خیر می دانستند که صدور شر از او غیر ممکن است و اهریمن را خدای شر که صدور خیر از او غیر ممکن است. حوادث و موجودات جهان را نیز به خیر و شر تقسیم می کردند؛ خیرات را به یزدان و شرور را به اهریمن نسبت می دادند و به این صورت در مبدأ جهان هستی نیز قائل به جبر بودند و به طریق اولی، انسان ها را در افعالشان مجبور می پنداشتند. آن کس که باطن او مخلوق یزدان است جز خیر انجام نمی دهد و آن کس که باطن روحش مخلوق اهریمن است همواره تمایل به شر دارد.

این که امام علیه السلام فرموده است: جبر، عقیده مشرکان نیز هست؛ گویا اشاره به آیه شریفه ۳۵ سوره نحل است: «وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ»؛ «مشرکان گفتند: اگر خدا می خواست نه ما و نه پدران ما غیر او را پرستش نمی کردیم و چیزی را بدون اراده او حرام نمی ساختیم (آری)، کسانی که پیش از ایشان بودند نیز همین گونه عمل می کردند ولی آیا پیامبران و وظیفه ای جز ابلاغ آشکار دارند؟».

در روایت کافی آمده است: هنگامی که امام علیه السلام این جواب شافی و کافی را در مورد مسئله جبر و اختیار به آن پیرمرد شامی فرمود، او شادمان شد و (بالبداهه) اشعاری سرود که دو بیتش چنین است:

أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِي نَرْجُو بِطَاعَتِهِ يَوْمَ النَّجَاةِ مِنَ الرَّحْمَنِ غُفْرَانًا
أَوْضَحْتَ مِنْ أَمْرِنَا مَا كَانَ مُلْتَبَسًا جَزَاكَ رَبُّكَ بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانًا

تو امامی هستی که به وسیله اطاعت تو آمرزش خداوند رحمان را در روز نجات آرزو داریم.

آنچه را که از امر دین ما پیچیده و مشتبه بود بر ما واضح ساختی. پروردگارت در برابر این احسانی که به ما کردی به تو احسان کند.^۱

نکته‌ها

۱. جبر و اختیار

این مسئله از قدیمی‌ترین مسائلی است که در میان دانشمندان و حتی غیر دانشمندان و فلاسفه مورد بحث بوده است. این بحث قدیمی و طولانی دلایل متعددی داشته از جمله فرار گروهی از مردم از زیر بار مسئولیت‌ها در برابر انجام کارهای خلاف، و دیگری، عدم توانایی توجیه و فهم مسئله اختیار و نیز تربیت‌ناپذیری بعضی از افراد منحرف و مانند آن.

در حالی که انکار مسئله اختیار مفاسد بی‌شماری را به بار می‌آورد و چراغ سبزی برای همهٔ جانیان و مجرمان است و مرییان اخلاق را مایوس می‌سازد و مسائل تربیتی را با مشکلات جدی مواجه می‌کند.

بهترین دلایل برای اثبات مسئله اختیار، یکی وجدان فردی و اجتماعی است و دیگری تالی فاسدهایی که امام علیه السلام در گفتار حکمت‌آمیز خود دقیقاً به آن‌ها اشاره فرموده است.

وجدان به ما می‌گوید: شخصی که دستش بر اثر بیماری رعشه دائماً در حال لرزش است با کسی که با اختیار خود دست‌هایش را بلند می‌کند و مثلاً الله‌اکبر نماز را می‌گوید و رکوع و سجود به جا می‌آورد کاملاً متفاوت است؛ اولی هیچ اختیاری از خود نمی‌بیند ولی دومی کاملاً خود را مختار می‌انگارد.

وجدان عمومی نیز به یقین طرفدار همین امر است؛ هیچ‌کس سارقان و قاتلان و محترکان و مفسدان اقتصادی و غیر اقتصادی را با جبر تبرئه نمی‌کند، بلکه

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۵۵، ح ۱.

آن‌ها را به دست عدالت و مجازات می‌سپارد. نیز همه نیکوکاران، خیرین و افراد ممتاز در اکتشافات علمی و امثال آن را تشویق می‌کنند و به افتخارشان جلسات بزرگداشت می‌گیرند و جوایز و مدال‌های گران‌بهای به آن‌ها تقدیم می‌کنند، در حالی که اگر انسان‌ها در کار خود مجبور بودند، نه آن مجازات‌ها عادلانه بود و نه این تشویق‌ها منطقی به نظر می‌رسید.

اما تالی فاسدها همان است که در حدیث پربار مورد بحث آمده که فشرده آن در نهج‌البلاغه و مبسوطش در کافی و بحارالانوار است و آن این‌که مسئله بعثت انبیا و نزول کتاب‌های آسمانی و معاد و سؤال برزخ و قیامت و بهشت و دوزخ بنابر عقیده جبر همگی زیر سؤال می‌رود. این امور نه تنها با عدل خداوند سازگار نیست، بلکه با حکمت او نیز نمی‌سازد و کاری غیر منطقی و غیر عاقلانه است، زیرا اگر خداوند عاصیان و ظالمان را مجبور به ظلم و عصیان کرده چگونه عدالت و حکمت او اجازه می‌دهد آن‌ها را به دوزخ ببرد؟ و اگر پیامبران و امامان علیهم‌السلام و صالحان را به کارهای نیک مجبور کرده بردن آن‌ها به بهشت حکیمانه نیست چون از نزد خود کاری انجام نداده‌اند.

این سخن را با حدیث پرمعنایی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار از کتاب طرائف سید بن طاووس نقل کرده پایان می‌دهیم. او می‌نویسد: حجاج بن یوسف نامه‌هایی به چهار نفر از علمای معروف آن زمان نوشت: حسن بصری، عمرو بن عبید، واصل بن عطا و عامر شعبی تا (بهترین) آنچه را که درباره قضا و قدر به آن‌ها رسیده است برای او بنویسند.

حسن بصری چنین نوشت: بهترین چیزی که (در این زمینه) به من رسیده سخنی است که از امام امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب شنیده‌ام که فرمود: «أَتُظَنُّ أَنَّ الَّذِي نَهَاكَ دَهَاكَ وَإِنَّمَا دَهَاكَ أَسْفُلُكَ وَأَعْلَاكَ وَاللَّهُ بَرِيءٌ مِنْ ذَاكَ؛ آیا گمان می‌کنی کسی که تو را از کاری نهی کرده به آن تشویق نموده است در حالی که آنچه تو

را به کارهای خلاف تشویق می‌کند پایین وبالای توست و خداوند از آن بیزار است؟».

عمر بن عبید نیز نوشت: بهترین چیزی که در قضا و قدر شنیده‌ام سخن امام امیرمؤمنان علی بن ابی طالب است که فرمود: «لَوْ كَانَ الزُّورُ فِي الْأَصْلِ مَحْتُومًا كَانَ الْمَزُورُ فِي الْقِصَاصِ مَظْلُومًا؛ هرگاه گناه اجباری باشد اگر کسی که اجبار به گناه شده قصاص شود مظلوم است».

واصل بن عطا نیز برای او نوشت: «بهترین چیزی که در قضا و قدر شنیده‌ام سخن امام امیرمؤمنان علی بن ابی طالب است: «أَيُّدُكَ عَلَى الطَّرِيقِ وَيَأْخُذُ عَلَيْكَ الْمَضِيقُ؛ آیا خداوند راه را به تو نشان می‌دهد ولی در عین حال راه را بر تو می‌بندد».

و شعبی نوشت: بهترین چیزی که درباره قضا و قدر شنیده‌ام کلام امام امیرمؤمنان علی بن ابی طالب است که فرمود: «كُلُّ مَا اسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ مِنْهُ فَهُوَ مِنْكَ وَكُلُّ مَا حَمَدْتَ اللَّهَ عَلَيْهِ فَهُوَ مِنْهُ؛ هر چیزی که از خدا برای آن طلب آمرزش می‌کنی (بدان) آن کار از سوی توست و هر چیزی که خدا را برای آن شکر می‌گویی از ناحیه اوست».

هنگامی که این نامه‌های چهارگانه به حجاج رسید و از مضمون آن آگاهی یافت گفت: «به یقین این‌ها را از چشمه صاف و زلالی گرفته‌اند».^۱

۲. آیا اختیار انسان با توحید مخالف است؟

بعضی از قائلین به جبر می‌گویند: اگر ما انسان‌ها را در اعمال خود مختار بدانیم در واقع قائل به دو مبدأ آفرینش شده‌ایم: خداوند متعال که مبدأ آفرینش جهان هستی است و انسان که مبدأ آفرینش افعال خویش است در واقع به یک خدای بزرگ و یک خدای کوچک قائل شده‌ایم.

۱. بحار الانوار، ج ۵، ص ۵۸، ح ۱۰۸.

پاسخ این سخن روشن است و آن این است که مختار بودن ما نیز به اراده پروردگار است؛ یعنی خداوند خواسته است که ما مختار باشیم، بنابراین افعال ما از یک نظر افعال خداست، چون قدرت و اختیار را او به ما داده و از نظر دیگر افعال خود ما و مسئولیت آن متوجه ماست، زیرا ما با میل و اختیار خود آن را انجام داده‌ایم، بنابراین اعتقاد به اختیار، عین توحید است.

مسئله «امر بین الامرین» نیز ناظر به همین معناست، نه آزادی‌ای که افعال ما هیچ ارتباطی با خدا نداشته باشد و نه جبری که مصونیت را از ما سلب کند. گاه برای روشن شدن این مطلب به مثال زیر متوسل می‌شویم: یک قطار برقی که روی ریل در حرکت است راننده‌اش با اختیار خود آن را به پیش می‌برد؛ ولی مسئول برق آن، هر زمان می‌تواند برق را قطع کند و قطار را از کار بیندازد، بنابراین راننده قطار از یک نظر مختار است و از یک نظر تحت فرمان. این مثال، تجسمی است برای مسئله «لا جبر ولا تفویض والا امر بین الامرین»؛ نه جبر صحیح است و نه واگذاری مطلق، بلکه میان این دو صحیح است.»

این مطلب در عبارات پرمعنایی از امیرمؤمنان علی علیه السلام در باب قضا و قدر بحارالانوار آمده است، حضرت می‌فرماید: «إِنَّمَا هُوَ الْمَالِكُ لِمَا مَلَكَكُمْ وَالْقَادِرُ لِمَا أَقْدَرَكُمْ أَمَا تَسْمَعُونَ مَا يَقُولُ الْعِبَادُ وَيَسْأَلُونَهُ الْحَوْلَ وَالْقُوَّةَ حَيْثُ يَقُولُونَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ آنچه خدا به شما داده (از قدرت و اختیار) مالک حقیقی‌اش اوست و قادر واقعی نسبت به قدرت‌هایی که دارید اوست آیا این سخن بندگان را نمی‌شنوید که به‌هنگام تقاضای حول و قوه الهی می‌گویند: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؟»^۱

۳. قضا و قدر در آثار اسلامی

«قضا» در اصل به معنای فرمان است (چه فرمان تشریحی و چه تکوینی) و «قدر» به معنای اندازه گیری است (چه تکوینی و چه تشریحی). بنابراین قضا و قدر دو مفهوم دارد: اول قضا و قدر تشریحی و آن این است که خداوند فرمانی صادر و بعد حد و حدود آن را تعیین کند؛ مثلاً بفرماید: نماز بر شما واجب است سپس آن را در هفده رکعت قرار دهد یا طبق آیه شریفه **﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...﴾** روزه را واجب کند و طبق آیه **﴿شَهْرُ رَمَضَانَ...﴾** آن را در ماه رمضان و به مقدار یک ماه قرار دهد؛ اولی قضا و دومی قدر است.

همچنین آنچه در ذیل روایت مورد بحث، در توحید صدوق و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده که وقتی مرد شامی سؤال کرد: اگر من در کار خود مجبور نیستم پس منظور شما از قضا و قدر که ما را به این جا آورده چیست؟ امام علیه السلام فرمود: همان حکم الهی است. سپس به عنوان شاهد این آیه شریفه را تلاوت فرمود: **﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾**؛ «پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستی»^۱ قضا و قدر تشریحی است.^۲

مطابق آنچه گفته شد آنچه بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته اند که جواب امام علیه السلام در استدلال به آیه جنبه اقناعی و اسکاتی داشته، اشتباه محض است، زیرا امام علیه السلام اشاره به قضا و قدر تشریحی کرده که یک واقعیت قابل فهم برای همگان است.

قضا و قدر تکوینی آن است که عوامل و اسباب چیزی اجمالاً مورد توجه قرار گیرد سپس اندازه گیری لازم در جزئیات آن انجام شود؛ مانند این که می دانیم برای درمان فلان بیماری فلان دارو لازم است سپس به دنبال اندازه و طرز

۱. اسراء، آیه ۲۳.

۲. توحید صدوق، ص ۳۸۱؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۲۸.

استفاده از آن می‌رویم؛ اولی قضای تکوینی است و دومی قدر. آنچه در روایتی آمده که امیرمؤمنان علی علیه السلام روزی از کنار دیواری مایل به خرابی می‌گذشت، هنگامی که نزدیک آن رسید به سرعت رد شد و کسی عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! آیا از قضای الهی فرار می‌کنی؟ امام علیه السلام فرمود: آری، «أَفُوُّ مِنْ قَضَاءِ اللَّهِ إِلَيَّ قَدَرِهِ؛ من از قضای الهی به سوی قدر او فرار می‌کنم»^۱ اشاره به این است که افتادن چنین دیواری قضای تکوینی است؛ ولی افتادن روی انسانی مانند من نوعی قدر است من از قضای الهی به سوی قدر الهی فرار کردم.

۱. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۱۱، ح ۱۶۹.

خُذِ الْحِكْمَةَ أَنِّي كَانَتْ، فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلْجَجُ فِي
صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ.

امام عليه السلام فرمود:

حکمت و دانش را فراگیر هر جا که باشد، زیرا حکمت گاهی در سینه منافق
است؛ اما در سینه او آرام نمی‌گیرد تا از آن خارج شود و در کنار
حکمت‌های دیگر در سینه مؤمن جای گیرد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که این سخن حکمت‌آمیز را قبل از شریف رضی جماعتی نقل کرده‌اند از جمله جاحظ در البیان و التبيين و برقی در کتاب مصابيح الظلم از کتاب محاسن و وطواط در عُرر و عُرر در ضمن کلماتی که امام عليه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی عليه السلام فرموده است... و این سخن حکمت‌آمیز در صدر اسلام از آن حضرت مشهور بوده است سپس داستان «عمر بن علی» و «سعید بن مسیب» را در این زمینه نقل می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۵ و ۶۶).

شرح و تفسیر

دانش را هرجا بیابی فراگیر!

خلاصه این کلام گهربار این است که سخنان حکمت‌آمیز را از هرکس باید پذیرفت حتی اگر گوینده آن منافق باشد؛ می‌فرماید: «حکمت و دانش را فراگیر هرجا که باشد»؛ (خُذِ الْحِكْمَةَ أَيْنَ كَانَتْ).

سپس به دلیل آن اشاره کرده، می‌افزاید: «زیرا حکمت گاهی در سینه منافق است؛ اما در سینه او آرام نمی‌گیرد تا از آن خارج شود و در کنار حکمت‌های دیگر در سینه مؤمن جای گیرد»؛ (فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَلْجِجُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ).

«تَلْجِجُ...» با توجه به این که این واژه به معنای اضطراب و ناآرامی است اشاره به این است که جایگاه کلام حکمت‌آمیز سینه منافق نیست، از این رو در آن جا پیوسته ناآرامی می‌کند تا خارج شود و در جایگاهی که متناسب آن است، یعنی سینه شخص مؤمن، در کنار سایر سخنان حکمت‌آمیز قرار گیرد.

نتیجه این سخن همان است که از روایات مختلف معصومان عليهم السلام استفاده کردیم که علم و دانش هیچ محدودیتی ندارد؛ نه از نظر زمان: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنْ

۱. در بعضی از نسخ نهج البلاغه و نیز در بحار الانوار به جای «تلجلج»، «تتلخج» آمده که از نظر معنا چندان تفاوتی با آن ندارد.

الْمُهْدِ إِلَى اللَّحْدِ» نه از نظر مکان: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ» نه از نظر مقدار تلاش و کوشش: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِخَوْضِ اللَّجَجِ وَشَقِّ الْمُهْجِ» و نه از نظر گوینده، همان‌گونه که در این حکمت و در حکمت بعد آمده است.

آری، علم و حکمت به حدی اهمیت دارد که هیچ محدودیتی را به خود نمی‌پسندد.

در این جا این سؤال مطرح می‌شود که در بعضی از روایات از جمله روایتی که از امام باقر علیه السلام در ذیل آیه شریفه «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» آمده است که امام علیه السلام فرمود: منظور از طعام، «عَلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ مِمَّنْ يَأْخُذُهُ؛ دانشی است که فرامی‌گیرد، باید نگاه کند از چه کسی فرامی‌گیرد؟»^۱ بنابراین، گرفتن سخن حکمت‌آمیز از منافق چه معنایی دارد؟

پاسخ سؤال این است که گاه سخن حکمت‌آمیز به قدری واضح و روشن است که از هر جا و از هر کس که باشد باید آن را پذیرفت؛ ولی در موارد دیگر که انسان مطالب را با اعتماد به استاد فرامی‌گیرد باید نزد کسی برود که از نظر دیانت و علمیت مورد اعتماد باشد.

در شرح نهج البلاغه علامه شوشتری اشاره به نکته جالبی شده است که با ذکر آن این سخن را پایان می‌دهیم، نقل می‌کند: «ابن مبارک» برای نظارت بر شهر در کوچه‌ها راه می‌رفت. چشمش به مرد مستی افتاد که آواز می‌خواند و می‌گفت:

أَضَلَّنِي الْهَوَىٰ وَأَنَا ذَلِيلٌ وَلَيْسَ إِلَيَّ الَّذِي أَهْوَى سَبِيلٌ

هوای نفس مرا ذلیل کرد و افسوس که راهی به آن‌کس که به او علاقه دارم،

نیست.

ابن مبارک از آستین خود کاغذی درآورد و این بیت را نوشت. به او گفتند: شعری را از شاعر مست می نویسی؟ او گفت: مگر ضرب المثل معروف را نشنیده‌اید که «رُبَّ جَوْهَرَةٍ فِي مَرْبَلَةٍ» چه بسا گوهری در میان زباله‌ها افتاده باشد؟ گفتند: آری. گفت: این هم گوهری بود از مزبله!^۱



الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ.

امام عليه السلام فرمود:

علم و دانش و حکمت گمشده مؤمن است، بنابراین حکمت را بگیر
هرچند از اهل نفاق باشد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است: از جمله کسانی که قبل از سید رضی این سخن حکمت‌آمیز را در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند، ابن قتیبه در عیون الاخبار و ابو علی قالی در امالی و ابن عبد ربه در عقد الفرید و مسعودی در مروج الذهب هستند.

بعضی از روایان حدیث آن را به این صورت نقل کرده‌اند: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَلْيَطْلُبْهَا وَلَوْ فِي أَيْدِي أَهْلِ الشَّرِّ» و بعضی: «وَلَوْ فِي أَيْدِي أَهْلِ الشَّرِّ» که مضمون همه به یکدیگر نزدیک است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۷).

در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این گفتار حکمت‌آمیز در ضمن اندرزهایی که امام عليه السلام به فرزندش «محمد بن حنفیه» فرمود آمده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۶۹۹).

شرح و تفسیر

دانش، گمشده مؤمن است

آنچه در این کلام گهربار آمده است شبیه چیزی است که در کلام قبل آمد؛ اما به تعبیر و به شکل دیگر.

امام علیه السلام برای این که نامحدود بودن منبع علم را روشن سازد تشبیه زیبایی کرده، می فرماید: «علم و دانش، گمشده مؤمن است، بنابراین دانش را بگیر، هر چند از اهل نفاق باشد»؛ (الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النَّفَاقِ).

روشن است که هرگاه انسان گمشده پرارزشی داشته باشد دائماً به دنبال آن می گردد و آن را نزد هرکس ببیند از او می گیرد؛ خواه آن شخص مؤمن باشد یا کافر، منافق باشد یا مشرک، نیکوکار باشد یا بدکار. این سخن در واقع نشان می دهد که صاحبان اصلی علم و دانش افراد باایمان اند و منافقان و فاسدان غاصبانه از آن استفاده می کنند و چه بسا آن را وسیله ای برای رسیدن به اهداف سوء خود قرار می دهند، بنابراین، صاحبان حقیقی آن، که مؤمنان اند هر جا که آن را بیابند به فراگیری و داشتن آن سزاوارترند.

شبیه چیزی که به صورت گسترده تر در قرآن مجید آمده است؛ در سوره اعراف، آیه ۳۲ می خوانیم: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾؛ «بگو: چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده و (همچنین)

روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟ بگو این‌ها در زندگی دنیا از آن کسانی است که ایمان آورده‌اند (هرچند دیگران نیز از آن استفاده می‌کنند ولی) در قیامت خالص برای مؤمنان خواهد بود. این‌گونه آیات خود را برای کسانی که آگاه‌اند شرح می‌دهیم».

گرچه آیه ناظر به مواهب مادی است؛ ولی به‌طور مسلم مواهب معنوی را نیز شامل می‌شود.

در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید آمده است که روزی «حجاج» خطبه خواند و در ضمن آن گفت: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنَا بِطَلْبِ الْآخِرَةِ وَكَفَانَا مَوْنَةَ الدُّنْيَا فَلَيْسَتْ كُفِينَا مَوْنَةَ الْآخِرَةِ وَأَمَرَنَا بِطَلْبِ الدُّنْيَا؛ خداوند ما را به طلب آخرت دستور داده و روزی دنیوی ما را ضمانت کرده است. ای کاش آخرت را برای ما تضمین می‌کرد و ما مأمور به طلب دنیا بودیم». حسن بصری این سخن را شنید و گفت: «هَذِهِ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ خَرَجَتْ مِنْ قَلْبِ الْمُنَافِقِ؛ این همان گمشده مؤمن است که از قلب منافقی خارج شده است».^۱



۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۲۲۹.

قِيَمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ.

امام علیه السلام فرمود:

قیمت و ارزش هرکس به اندازه کاری است که می تواند
آن را به خوبی انجام دهد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام بسیار پر بار و گران بها را جماعتی قبل از سید رضی نقل کرده اند و آن را فوق العاده ستوده اند. در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است: مرحوم سید رضی نخستین کسی نیست که این سخن حکمت آمیز را ستوده و به اهمیت آن پی برده و به ارزش آن اشاره کرده است پیش از ابو عثمان جاحظ در دو جا از کتاب البیان والتبیین خود آن را آورده است سپس افزوده که اگر در این کتاب جز همین کلمه حکمت آمیز نبود آن را کافی و شافی و مجزی و مغنی می یافتی... و بهترین کلام کلامی است که مقدار کم آن انسان را از مقدار زیاد بی نیاز کند و مفهوم آن ظاهر و آشکار باشد و خداوند متعال لباس جلال و پوسته ای از دانش مطابق نیت صاحب و تقوای قائلش بر آن پوشانده باشد ...

سپس صاحب مصادر از ابن عبدالبرّ در کتاب جامع بیان العلم نقل می کند که احدی بر علی بن ابی طالب علیه السلام در این سخنش: «قِيَمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ» پیشی نگرفته و هیچ گفتاری برای تشویق به طلب علم از این سخن مؤثرتر نیست. سپس مصادر نهج البلاغه افزوده که بسیاری از شعرا همین سخن را گرفته اند و در اشعار خود از آن بهره برده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۹ و ۷۰).

مرحوم سید رضی می‌گوید: این از کلماتی است که قیمتی برای آن تصور نمی‌شود و هیچ سخن حکیمانه‌ای هم وزن آن نیست و هیچ سخنی نمی‌تواند هم‌ردیف آن قرار گیرد؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَهِيَ الْكَلِمَةُ الَّتِي لَا تُصَابُ لَهَا قِيَمَةٌ، وَلَا تُوزَنُ بِهَا حِكْمَةٌ، وَلَا تُقَرَّنُ إِلَيْهَا كَلِمَةٌ).

شرح و تفسیر

معیار ارزش انسان

امام علیؑ ارزش هر انسانی را در این عبارت حکیمانه کوتاه به روشنی بیان کرده است، می فرماید: «قیمت و ارزش هر کس به اندازه کاری است که می تواند آن را به خوبی انجام دهد»؛ (قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ).

اشاره به این که حسب و نسب، مقام و مال و پست های اجتماعی و رسمی هیچ کدام دلیل بر ارزش انسان نیست. ارزش واقعی انسان را کارهای مهمی تشکیل می دهد که او از عهده آن برمی آید. جراحی بسیار ماهر، معلمی شایسته، شاعری توانا، نویسنده ای قوی و فقیهی ماهر که می تواند مردم را با احکام الهی آشنا سازد ارزش آن ها به قدر همان کاری است که به خوبی از عهده آن برمی آیند. نه تنها در نزد مردم چنین است، در نزد خداوند هم کسانی قیمت و ارزش دارند که اعمال شایسته تر و مجاهدت های بیشتر و اصلاحات بهتری انجام می دهند.

برای این حدیث شریف جز آنچه گفته شد تفسیرهای دیگری هم بیان شده است. بعضی گفته اند: منظور از «مَا يُحْسِنُهُ» علم و دانش هایی است که شخص دارد، بنابراین ارزش هر انسان به مقدار معرفت و علم و دانشی است که به خوبی آن را فرا گرفته است.

بعضی این دو را با هم آورده اند: معرفت بالا و عمل باارزش.

برخی دیگر «مایحسَنُهُ» را به معنای احسان و نیکوکاری تفسیر کرده، گفته‌اند: ارزش هر کس به اندازه احسان و نیکوکاری اوست.

گرچه جمع بین هر چهار تفسیر در مفهوم جمله امکان‌پذیر است، زیرا استعمال لفظ در بیش از یک معنا کاملاً بی‌مانع است؛ ولی تفسیر اول صحیح‌تر و مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

شاهد این سخن حدیث زیبایی است که امام جواد علیه السلام از پدرانش از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «چهار سخن را من گفتم و خداوند متعال تأیید آن را در کتابش نازل فرمود. من گفتم: «الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ فَإِذَا تَكَلَّمَ ظَهَرَ؛ شخصیت انسان در زیر زبانش نهفته است هنگامی که سخن بگوید آشکار می‌شود». خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ؛ منافقان را از طرز سخنانشان می‌شناسی». من گفتم: «فَمَنْ جَهَلَ شَيْئاً عَادَاهُ؛ کسی که درباره چیزی جاهل است با آن دشمنی می‌کند». خداوند این آیه را نازل فرمود: «بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ؛ آن‌ها (دشمنان) چیزی را که از آن آگاهی نداشتند تکذیب کردند» نیز گفتم: «قَدْرٌ أَوْ قِيَمَةٌ كُلُّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُ؛ ارزش هر انسانی به اندازه چیزی است که به خوبی انجام می‌دهد». خداوند این آیه را در قصه طالوت نازل کرد: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ؛ خداوند او (طالوت) را بر شما برگزیده و از نظر علم و جسم او را فزونی بخشیده است». و نیز گفتم: «الْقَتْلُ يُقِلُّ الْقَتْلَ؛ کشتن (قصاص) کشتن را کم می‌کند» خداوند این آیه را نازل فرمود: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ؛ (قصاص مایه حیات و زندگی شماست ای صاحبان خرد)»^۱.

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکمت‌آمیز جمله‌ای بیان کرده که

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۳۸۲؛ بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۶۵، ح ۵.

نشان می‌دهد تا چه اندازه این سخن حکیمانه در دل و جان این مرد فصیح و بلیغ تأثیر گذاشته است، می‌گوید: «این از کلماتی است که قیمتی برای آن تصور نمی‌شود و هیچ سخن حکیمانه‌ای هم وزن آن نیست و هیچ سخنی نمی‌تواند هم‌ردیف آن قرار گیرد»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَهِيَ الْكَلِمَةُ الَّتِي لَا تُضَابُ لَهَا قِيَمَةٌ، وَلَا تُوزَنُ بِهَا حِكْمَةٌ، وَلَا تُفَرَنُ إِلَيْهَا كَلِمَةٌ).

أَوْ صِيكُم بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطَ الْأَيْلِ لَكَانَتْ لِيذَلِكَ أَهْلًا: لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ، وَلَا يَخَافُونَ إِلَّا ذَنْبَهُ، وَلَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ: لَا أَعْلَمُ، وَلَا يَسْتَحِينَنَّ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ، وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ، مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَارَأْسَ مَعَهُ، وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ.

امام علیه السلام فرمود:

شما را به پنج چیز سفارش می‌کنم که اگر برای تحصیل آن شتران راهوار را به سرعت حرکت دهید (و به همه جا بروید) سزاوار است: هیچ یک از شما جز به پروردگارش امیدوار نباشد (و دل نبندد). هیچ کس جز از گناه خود نترسد. هیچ کس از شما اگر چیزی را از او پرسیدند که نمی‌داند، حیا نکند و (صریحاً) بگوید: نمی‌دانم.

و اگر کسی از شما چیزی را نمی‌دانست از فراگرفتن آن خجالت نکشد. و بر شما باد که صبر و استقامت پیشه کنید، زیرا صبر و استقامت، برای

ایمان همچون سر است برای تن. تن بی سر فایده‌ای ندارد همچونین ایمان بدون صبر و استقامت.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه، درباره اسناد این کلام گهربار آمده است: این کلام از روایات متواتره است که از آن حضرت نقل شده است. سپس به گروهی از کسانی که از قبل از سید رضی آن را نقل کرده‌اند اشاره کرده و نه منبع معروف را ذکر می‌کند از جمله صحیفه الامام الرضا علیه السلام و ابن قتیبه در عیون الاخبار و جاحظ در البیان والتبیین و صدوق در خصال و بعد از مرحوم سید رضی نیز از گروه کثیر دیگری که یازده مورد آن را ذکر کرده است نقل می‌کند از جمله خوارزمی در مناقب و قتال نیشابوری در روضة الواعظین و سبط بن جوزی در تذکرة الخواص و ابن عساکر در تاریخ مدینة دمشق و سیوطی در تاریخ الخلفاء. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۹ و ۸۰).

شرح و تفسیر

پنج اصل مهم

امام علیؑ در این حکمت پربار به پنج موضوع از مهم ترین مسائلی که در زندگی انسان سرنوشت ساز است و اهمیت فوق العاده ای دارد با تأکید اشاره می کند. نخست می فرماید: «شما را به پنج چیز سفارش می کنم که اگر برای تحصیل آن شتران راهوار را به سرعت حرکت دهید (و به همه جا بروید) سزاوار است؛ (أَوْصِيكُمْ بِخَمْسٍ لَوْ ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطَ الْإِبِلِ لَكَانَتْ لِدَلِكْ أَهْلًا).

«ضَرَبْتُمْ إِلَيْهَا آبَاطَ الْإِبِلِ؛ زیر بغل شتران را بزنید» کنایه از نهایت تلاش و کوشش در این راه است، زیرا هنگامی که می خواستند شتر را با سرعت به سوی مقصد حرکت دهند به یکی از نقاط حساس بدن او از جمله زیر بغل ضربه می زدند تا با سرعت حرکت کند.

آن گاه به بیان آن پنج مورد یکی پس از دیگری پرداخته، می فرماید: «هیچ یک از شما جز به پروردگارش امیدوار نباشد (و دل نبندد)؛ (لَا يَرْجُونَ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ).

زیرا اولاً: مسبب الاسباب خداست و بر اساس توحید افعالی معتقدیم: لا مؤثر فی الوجود الا الله؛ همه چیز به فرمان او و رشته تمام امور در قبضه قدرت اوست، بنابراین چه بهتر که انسان آب را از سرچشمه بگیرد و هر چه می خواهد از او بخواهد و سرنوشت خود را در تفکری شرک آلود در دست دیگری نبیند.

ثانیاً به فرض که دیگران هم سرنوشت ساز باشند، خضوع و تواضع در برابر غیر خدا ذلت است و در برابر پروردگار عزت.

در روایتی آمده است: هنگامی که برادران یوسف می خواستند او را به چاه بیفکنند و بر اثر حسادت او را می زدند ناگهان یوسف شروع به خندیدن کرد. برادران سخت در تعجب فرو رفتند که این جا جای خنده نیست گویی برادر ما مسئله به چاه افکندن را شوخی می انگارد؛ ولی یوسف پرده از این راز برداشت و درس بزرگی به آن ها و به همه ما آموخت. گفت: به خاطر دارم روزی به شما برادران نیرومند با آن بازوان قوی و قدرت فوق العاده نظر انداختم و با خود گفتم: کسی که این همه یار و یاور نیرومند دارد چه غمی دارد؟ آن روز بر شما تکیه کردم و به بازوان نیرومندان دل بستم ولی امروز خود را در چنگال شما گرفتار می بینم و از شما به شما پناه می برم ولی به من پناه نمی دهید. خدا از این طریق به من آموخت که من بر غیر او تکیه نکنم.^۱

البته این مسئله منافاتی با استفاده از عالم اسباب و نیروهای دیگران برای رسیدن به اهداف مادی و معنوی ندارد؛ مهم آن است که انسان بداند هر سببی که تأثیری دارد آن هم از ناحیه خداست و اگر لحظه ای چشم الطاف الهی بر جهان اسباب بسته شود همه آن ها از کار بازمی مانند. آری، باید در پشت پرده اسباب، مسبب الاسباب را دید.

سپس امام علیه السلام دومین توصیه را بیان می دارد: «هیچ کس جز از گناه خود نترسد»؛ (وَلَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ).

دلیل آن روشن است چیزی که دشمن واقعی انسان است گناه اوست که او را در دنیا و آخرت به درد و رنج گرفتار می کند. در حالی که اسباب هولناک این جهان حتی بمب اتم، آخرین کاری که با انسان می کند این است که حیات او را

۱. تفسیر نمونه، ج ۹، ذیل آیه ۱۵ سوره یوسف.

می‌گیرد. اگر این مسئله در راه رضای خدا باشد به افتخار شهادت می‌رسد که بزرگترین افتخار است.

آن‌گاه به سومین دستور پرداخته، می‌افزاید: «هیچ‌کس از شما اگر چیزی را از او پرسیدند که نمی‌داند حیا نکند و (صریحاً) بگوید: نمی‌دانم؛ (وَ لَا يَسْتَجِيبَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِذَا سُئِلَ عَمَّا لَا يَعْلَمُ أَنْ يَقُولَ: لَا أَعْلَمُ).

گفتن «نمی‌دانم» عیب نیست، عیب آن است که انسان جواب خطایی بدهد و دیگران را به گمراهی بيفکند و عقلاً و شرعاً در برابر آن‌ها مسئول شود. به‌خصوص اگر قول بدون علم در مقام قضاوت یا فتوا باشد که مسئولیت بسیار عظیمی دارد.

در کتاب شریف کافی در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى لَعْنَتُهُ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ وَمَلَائِكَةُ الْعَذَابِ وَلِحَقِّهِ وَرُزُّ مَنْ عَمِلَ بِفُتْيَاهُ؛ کسی که بدون علم و هدایت فتوا بدهد فرشتگان رحمت و عذاب، او را لعنت می‌کنند و گناه کسانی که به فتوای او عمل کرده‌اند بر دوش او خواهد بود»^۱. لعن فرشتگان عذاب درباره چنین کسی روشن است؛ اما چرا ملائکه رحمت او را لعن می‌کنند؟ ظاهراً به این دلیل است که از گفتن نمی‌دانم در جواب، که مایه رحمت الهی است خودداری کرده است.

افراد مغرور به علم، خود باید بدانند که به قول معروف «همه چیز را همگان می‌دانند و همگان از مادر نزاده‌اند» بلکه می‌توان گفت: همگان نیز همه چیز را نمی‌دانند. پس چه عیبی دارد که انسان جمله نمی‌دانم را در این گونه موارد به فراموشی نسپارد؟

آن‌گاه در چهارمین دستور می‌افزاید: «اگر کسی از شما چیزی را نمی‌دانست از فرا گرفتن آن خجالت نکشد؛ (وَ لَا يَسْتَجِيبَنَّ أَحَدٌ إِذَا لَمْ يَعْلَمْ الشَّيْءَ أَنْ يَتَعَلَّمَهُ).

هنگامی که انسان از مادر متولد می‌شود چیزی نمی‌داند و با گذشت زمان با سؤالات پی‌درپی از این و آن حقایق بسیاری را فرامی‌گیرد. بزرگ‌ترین دانشمندان جهان یکی از دلایل پیشرفتشان در علم و دانش، سؤال بوده است. آری سؤال، کلید علم و دانش است.

همان‌گونه که در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است: «الْعِلْمُ خَزَائِنٌ وَالْمَفَاتِيحُ السُّؤَالُ فَاسْأَلُوا يَرْحَمَكُمُ اللَّهُ فَإِنَّهُ يُوجِرُ فِي الْعِلْمِ أَرْبَعَةً: السَّأَلُ وَالْمُتَكَلَّمُ وَالْمُسْتَمِعُ وَالْمُحِبُّ لَهُمْ؛ علم و دانش به منزله خزائنی است و کلید آن سؤال و پرسش است، بنابراین (هرچه را نمی‌دانید) سؤال کنید، زیرا در آموزش علم چهار کس پاداش می‌گیرند: سؤال کننده، گوینده، شنونده (زیرا ممکن است در مجلس، شنوندگانی غیر از سؤال کننده وجود داشته باشند) و آن‌کس که آن‌ها را دوست دارد».^۱

در پایان به پنجمین و مهم‌ترین دستور می‌پردازد، می‌فرماید: «بر شما باد که صبر و استقامت را پیشه کنید، زیرا صبر و استقامت، برای ایمان همچون سر است برای تن. تن بی‌سر فایده‌ای ندارد همچنین ایمان بدون صبر و استقامت»؛ (وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ، فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ، وَلَا خَيْرَ فِي جَسَدٍ لَا رَأْسَ مَعَهُ، وَلَا فِي إِيْمَانٍ لَا صَبْرَ مَعَهُ).

می‌دانیم که مهم‌ترین حواس انسان در سر اوست: بینایی، شنوایی، چشایی و بویایی و نیز مهم‌ترین ابزار ارتباط انسان با دیگران که زبان است در سر قرار دارد. دروازه ورود غذا به بدن؛ یعنی دهان نیز جزء این پیکر است. از همه مهم‌تر، فرمانده تمام اعضا که مغز است در وسط جمجمه قرار دارد که اگر کمترین آسیبی به آن برسد بخشی از فعالیت‌های بدن تعطیل می‌شود. در سکتۀ مغزی که گاه نیمی از بدن انسان فلج می‌گردد عامل اصلی، خون‌ریزی بعضی از رهای مغز است که آن بخش را از کار انداخته است.

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۹۶، ح ۱.

امروز در بسیاری از شهرهای صنعتی اتاق کنترلی وجود دارد که از آن جا به تمام بخش‌ها فرمان لازم داده می‌شود و یا دستور توقف می‌دهند. مغز انسان در واقع اتاق کنترل تمام بدن است.

همه این‌ها در سر قرار دارد؛ اگر سر از بدن جدا شود، انسان دست و پای مذبح‌خانه‌ای می‌زند و پس از چند دقیقه تمام دستگاه‌ها تعطیل می‌شود. صبر و استقامت نیز نسبت به ایمان چنین است؛ اگر از ایمان جدا شود ایمان دوام و بقایی نخواهد داشت، زیرا نه در برابر گناه تحمل ترک دارد، نه در برابر مشکلات اطاعت توانی در خود می‌بیند و نه در مصائب صبر می‌کند.

به همین دلیل هنگامی که فرشتگان رحمت به استقبال بهشتیان می‌آیند به آن‌ها می‌گویند: «این همه نعمت در برابر صبر و استقامتی است که به خرج دادید»: ﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾؛ «مؤمنان وارد باغ‌های جاویدان بهشتی می‌شوند و همچنین پدران، همسران و فرزندان صالح آن‌ها، و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می‌شوند و به آن‌ها می‌گویند: سلام بر شما به دلیل صبر و استقامتتان چه نیکوست سرانجام آن سرای جاویدان».^۱

این سخن را با حدیث پرمعنایی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پایان می‌دهیم؛ فرمود: «الصَّبْرُ خَيْرٌ مَرْكَبٍ، مَا رَزَقَ اللَّهُ عَبْدًا خَيْرًا لَهُ وَلَا أَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ؛ صبر بهترین مرکب راهوار است و خداوند به هیچ بنده‌ای چیزی بهتر و گسترده‌تر از صبر (و استقامت) نداده است».^۲

۱. رعد، آیات ۲۳ و ۲۴.

۲. میزان الحکمه، ج ۵، ح ۱۰۰۲۵.

لِرَجُلٍ أَفْرَطَ فِي الشَّنَاءِ عَلَيْهِ، وَكَانَ لَهُ مُتَّهِمًا:
أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ، وَفَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ.

امام علیؑ به کسی که او را زیاد مدح کرد ولی در دل وی را متهم می ساخت،
فرمود: «من کمتر از آن هستم که تو می گویی (و بر زبانت
جاری می سازی) و بالاتر از آنم که در دل داری!»^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر تصریح می کند که قبل از سید رضی این سخن حکمت آمیز را جاحظ در دو موضع از کتاب البیان والتبیین آورده و همچنین ابن قتیبہ در عیون الاخبار و بلاذری در انساب الاشراف و بعد از مرحوم رضی نیز جماعتی آن را در کتاب های خود آورده اند از جمله: راغب در محاضرات و میدانی در مجمع الامثال و سید مرتضی در کتاب امالی و رشید الدین وطواط در غرر و عرر. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۰).

شرح و تفسیر

دوگانگی و غلو

گرچه مدح و ثنای افراد به سبب کارهای خوبی که انجام داده‌اند باعث تشویق آنها می‌شود؛ ولی به یقین افراط در مدح و ثنا افزون بر این که دروغ و گناه کبیره‌ای محسوب می‌شود سبب اغفال طرف مقابل می‌گردد و او را از کوشش و تلاش برای رسیدن به مقامات بالاتر بازمی‌دارد و آثار غرور و خودبرتربینی در او آشکار می‌گردد.

به همین دلیل، «امام علیه السلام به کسی که در ستایش او مبالغه می‌کرد ولی در دل، او را متهم می‌دانست فرمود: من کمتر از آن هستم که تو می‌گویی و بالاتر از آنم که در دل داری»؛ (قال علیه السلام: لِرَجُلٍ أَفْرَطَ فِي الثَّنَاءِ عَلَيْهِ، وَكَانَ لَهُ مَتَّهِمَا: أَنَا دُونَ مَا تَقُولُ، وَفَوْقَ مَا فِي نَفْسِكَ).

ممکن است آن شخص در مورد امام علیه السلام غلو کرده باشد و آن حضرت با این سخن می‌خواهد جلوی غلو او را بگیرد؛ ولی این احتمال نیز داده شده که چه بسا او تنها بخشی از صفات واقعی امام علیه السلام را برشمرده ولی حضرت متواضعانه چنین سخنی را گفته است. در هر حال جمله ذیل این سخن که می‌فرماید: «برتر از آنم که در دل داری» در واقع کرامتی است از سوی امام علیه السلام که باطن و درون مخاطب خود را می‌خواند و می‌داند او منافقانه تعریف و تمجید می‌کند و در دلش حتی صفات واقعی امام علیه السلام را نیز قبول ندارد.

در روایات اسلامی نیز مذمت زیادی در مورد مداحان و مبالغه‌گران در مدح و ستایش آمده است. از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که فرمود: «إِذَا لَقَيْتُمُ الْمَدَّاحِينَ فَاحْشُوا فِي وُجُوهِهِمُ التُّرَابَ؛ هنگامی که مداحان را ملاقات کردید خاک در صورتشان بپاشید»^۱ کنایه از این که از کار آن‌ها براءت و بیزاری جویید و اجازه ادامه سخن به آن‌ها ندهید.

در حدیث دیگری می‌خوانیم که مردی در محضر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ستایش مبالغه‌آمیزی درباره شخص دیگری کرد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «لَا تُسْمِعُهُ فَتُهْلِكُهُ لَوْ سَمِعَكَ لَمْ يُفْلِحْ؛ آنچه را که گفتی به گوش او نرسان که سبب هلاکت او می‌شود و اگر مدح مبالغه‌آمیز تو را بشنود هرگز رستگار نخواهد شد»^۲.

در فرمان مالک اشتر نیز همین مطلب به صورت جامع‌تری آمده است، آنگاه که امام عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «ثُمَّ رَضُّهُمْ عَلَى الْأَيُّطُرُوكَ وَلَا يَبْجَحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْأِطْرَاءِ تُحْدِثُ الزَّهْوَ وَتُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ؛ سپس آن‌ها را طوری تربیت کن که از تو ستایش بی‌جا نکنند (و از تملق و چاپلوسی بپرهیزند. نیز) تو را برای اعمال نادرستی که انجام نداده‌ای تمجید نکنند، زیرا مدح و ستایش فراوان عجب و خودپسندی به بار می‌آورد و انسان را به کبر و غرور نزدیک می‌سازد».

متأسفانه در هیچ‌یک از کتبی که ما دیده‌ایم در این باره که آن شخص در مقام افراط در ثنا چه گفت که امام عَلَيْهِ السَّلَام برآشفته؟ سخنی نیامده است و اگر عین آن کلام نقل می‌شد می‌توانستیم قضاوت کنیم که افراط در مدح بوده است یا تواضع امام عَلَيْهِ السَّلَام؟

۱. سنن ابن داود (مطابق نقل میزان الحکمه، ج ۹، ص ۳۷۸۵). شبیه همین معنا در منابع معروف پیروان

اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام از جمله من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۱ آمده است.

۲. کنز العمال، ج ۳، ص ۶۵۲، ح ۸۳۳۹.

بَقِيَّةُ السَّيْفِ أَبْقَى عَدَدًا، وَأَكْثَرُ وِلْدًا.

امام عليه السلام فرمود:

بازماندگان شمشیر، دوام و بقایشان فزون تر و فرزندانشان بیشترند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کسانی که پیش از سید رضی این کلام پر بار را نقل کرده‌اند ابن عبد ربّه در عقد الفرید در باب توقیعات الخلفا است؛ ولی به جای «أبقى»، «انمی» ذکر کرده است و جاحظ نیز آن را در کتاب البیان و التبیین آورده و نیز ابن قتیبّه در عیون الاخبار و آن‌ها غالباً تأیید کرده‌اند که تاریخ نشان داده باقی ماندگان طوایفی از مسلمین که دشمنان عدّه زیادی از آن‌ها را کشته‌اند به سرعت فزونی یافتند و عدد کثیری را تشکیل دادند که نمونه آنم آن آل ابی طالب است که با شهادت عدد کثیری از فرزندان آن‌ها چنان نمو و رشد کرده‌اند که جهان را گرفته‌اند. (با اقتباس از مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۱).

شرح و تفسیر

نسل پربار

امام علیه السلام در این کلام حکمت آمیز خود به نکته پیچیده‌ای اشاره کرده که شارحان در تفسیر آن به زحمت افتاده‌اند، می‌فرماید: «بازماندگان شمشیر، دوام و بقایشان زیادتر و فرزندانشان بیشترند»؛ (بَقِيَّةُ السَّيْفِ أَبْقَى عَدَدًا، وَأَكْثَرُ وُلْدًا). اشاره به طوایفی است که دشمنان بی‌رحمانه از آن‌ها قربانی گرفتند؛ ولی باقی ماندگان نشان بقای بیشتر دارند و فرزندانشان فزون‌تر خواهند بود.

همان‌گونه که در سند این کلام حکمت آمیز گفته شد تجربه‌های تاریخی این حقیقت را تأیید می‌کنند. مورخان به طوایفی اشاره کرده‌اند که عدد کثیری از آن‌ها کشته شدند ولی چندان نگذشت که فرزندانشان به‌طور چشمگیری فزونی یافتند. نمونه بارز آن - چنان‌که گفتیم - فرزندان امیرمؤمنان علی علیه السلام بودند که بنی‌امیه آن‌ها را هرجا یافتند از دم شمشیر گذراندند و بنی‌عباس نیز بی‌رحمانه از آن‌ها قربانی گرفتند ولی نسل آن‌ها به قدری فزونی یافته که بحمدالله در تمام بلاد عدد کثیری از آن‌ها دیده می‌شود.

درباره این‌که چه رابطه‌ای میان آن کشتار بی‌رحمانه و فزونی باقی‌ماندگان است؟ بعضی از شارحان مانند «ابن میثم» معتقدند که رابطه طبیعی در میان این دو نمی‌توان یافت تنها عنایات الهیه و الطاف خداوندی است که به چنین مظلومانی چنان برکتی در نسل می‌دهد.

بعضی دیگر مانند مرحوم کمره‌ای در شرح این عبارت آن را اشاره به مسئله انتخاب اصلح که نتیجه تنازع بقاست می‌دانند وی می‌گوید: به‌هنگام تنازع بقا (درگیری‌هایی که در میان افراد و قبایل برای ادامه حیات رخ می‌دهد) آن‌ها که قوی‌ترند باقی می‌مانند و آن‌ها که ضعیف‌ترند کشته می‌شوند و قوی‌ترها نسل پربارتر و زاد و ولد بیشتری دارند، از این رو جمله «أَقْوَىٰ عَدَدًا وَ أَكْثَرُ وُلْدًا» در مورد آن‌ها صادق است.

ولی تفسیر روشن‌تری برای کلام امام علیه السلام می‌توان گفت که رابطه طبیعی صدر و ذیل آن را روشن می‌سازد و آن این‌که اقوامی که شهید و قربانی می‌دهند بازماندگانشان در نظر توده‌های مردم عزیز و شریف می‌شوند و به همین دلیل مردم دوست دارند از آن‌ها داماد بگیرند و به آن‌ها عروس بدهند و همین سبب می‌شود که زاد و ولد آن‌ها فزونی یابد. به تعبیر دیگر، ارتباط سببی با آن‌ها مایه افتخار و اعتبار است و همین امر موجب می‌شود که مردم برای برقرار ساختن چنین رابطه‌ای تلاش و کوشش کنند. ما در عصر و زمان خود نیز می‌بینیم که یکی از امتیازاتی که به‌هنگام خواستگاری برای عروس یا داماد ذکر می‌کنند این است که می‌گویند از خانواده شهداست تا طرف مقابل به ازدواج با این خانواده ترغیب شود.

البته جمع میان تفسیرهای مذکور نیز امکان‌پذیر است، هر چند تفسیر اخیر مناسب‌تر است.



مَنْ تَرَكَ قَوْلَ «لَا أَدْرِي» أَصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که کلمه «نمی دانم» را ترک کند مواضع آسیب پذیر خود را در معرض ضربه های خطرناک (مخالفان) قرار داده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که این کلام حکمت آمیز را آمدی در غررالحکم به عین این عبارت آورده است البته او از کسانی است که بعد از مرحوم سید رضی می زیسته ولی جاحظ که قبل از وی می زیسته آن را در کتاب البیان و التبیین از ابن عباس با کمی تفاوت نقل کرده است و از آن جا که ابن عباس از شاگردان خاص امیرمؤمنان علی علیه السلام است به نظر می رسد آن را از آن اقیانوس علم گرفته است به خصوص این که در روایتی از ابن عباس می خوانیم: «دانش رسول خدا از خدا و دانش علی از دانش پیامبر است و دانش من از دانش علی است و علم من و علم اصحاب پیامبر در مقابل علم علی نیست جز مانند قطره در هفت دریا». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۲).

شرح و تفسیر

خطرات ترک «نمی دانم»

در این گفتار حکیمانه سخنی که در حکمت ۸۲ بود به صورت جالب دیگری آمده است، امام علیه السلام می فرماید: «کسی که کلمه «نمی دانم» را ترک کند مواضع آسیب پذیر خود را در معرض ضربه های خطرناک (مخالفان) قرار داده است؛ (مَنْ تَرَكَ قَوْلَ «لَا أَدْرِي» أُصِيبَتْ مَقَاتِلُهُ).

اشاره به این که با این کار خود را به هلاکت می افکند و این هلاکت ممکن است جنبه دنیوی داشته باشد در آن جا که سخنان نسنجیده و خطرآفرین است و یا جنبه اخروی، در آن جا که سخنانش لطمه به حیثیت و آبروی اشخاص وارد می کند یا مردم را به گمراهی می کشاند.

«مقاتل» جمع «مقتل» است. ارباب لغت آن را به موضعی از بدن که اگر ضربه بر آن وارد شود حیات انسان به مخاطره می افتد تفسیر کرده اند؛ مانند سر و سینه و امثال آن.

ابن ابی الحدید در شرح این سخن حکیمانه داستان جالبی از بوذرجمهر نقل می کند که زنی نزد او آمد و از مسئله ای سؤال کرد. بوذرجمهر گفت: نمی دانم. زن عصبانی شد، گفت: پادشاه هر سال آلف و الوفی به تو می دهد که بگویی نمی دانم؟ بوذرجمهر گفت: آنچه به من می دهد در برابر چیزهایی است که می دانم و اگر می خواست در برابر آنچه نمی دانم چیزی به من بدهد تمام

بیت‌ال‌مال او نیز کفایت نمی‌کرد (اشاره به این‌که مسائلی که ما نمی‌دانیم بسیار بیشتر از آن است که می‌دانیم).

نیز از بعضی فضلا نقل می‌کند که اگر کسی در برابر چیزهایی که نمی‌داند بگوید: نمی‌دانم، او را تعلیم می‌دهیم تا بداند و اگر بگوید: می‌دانم، امتحانش می‌کنیم تا بگوید: نمی‌دانم (و رسوا شود).^۱

شبهه این سخن را مرحوم مغنیه در فی ظلال نهج‌البلاغه از کتاب «الحکمة الخالده» نقل می‌کند که دانشمندی می‌گفت: گفتن «لا أدري» (نمی‌دانم) را یاد بگیرید، چراکه اگر بگویید نمی‌دانم به شما تعلیم می‌دهند تا بدانید و اگر بگویید می‌دانم از شما سؤال می‌کنند و نمی‌دانید و رسوا می‌شوید. سپس می‌افزاید: احدی از یاران رسول خدا ﷺ ادعا نکرد که همه چیز را می‌داند و به‌طور مطلق نگفت: «سلونی» (از من پرسید) جز علی بن ابی‌طالب علیه السلام.^۲

در همین باره ضرب‌المثلی نقل شده است که آن نیز محتوای کلام امام علیه السلام را دارد: «مَقْتَلُ الرَّجُلِ بَيْنَ فِكْيِهِ»؛ موضع آسیب‌پذیر انسان در میان دو فک او قرار دارد (یعنی زبان او مایهٔ هلاکت او می‌شود).^۳

مرحوم شوشتری از قتاده (فقیه معروف اهل سنت) نقل می‌کند که روزی ادعا کرد: من هرچه را که تا به حال شنیده‌ام یا به حافظه سپرده‌ام هرگز فراموش نکرده‌ام. بعد از این سخن به خدمتکارش گفت: کفش مرا بیاور بپوشم. خدمتکار گفت: کفش شما در پای شماست (وی از آن ادعا و این عمل سخت شرمند شد).^۴

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۲۳۶.

۲. فی ظلال نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۶.

۳. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۹۰.

۴. شرح نهج‌البلاغه علامه شوشتری، ج ۶، ص ۳۵۹.

رَأَى الشَّيْخَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جَلَدِ الْغُلَامِ. وَرُوِيَ «مِنْ مَشْهَدِ الْغُلَامِ».

امام علیه السلام فرمود:

رأى و تدبیر پیر نزد من بهتر از چالاکی جوان است. در روایت دیگری آمده است: از جنگ جویی جوان بهتر است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مصادر نهج البلاغه، این سخن حکیمانه را از کسانی که پیش از سید رضی می‌زیسته‌اند از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده است از جمله ابن عبد ربه در عقد الفرید و جاحظ در کتاب البیان و التبیان و از ابوهلال عسکری در کتاب جمهرة الامثال. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۳).

شرح و تفسیر

اهمیت رأی پیر

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این کلام حکمت آمیزش، مقایسه‌ای میان رأی و تدبیر پیران و چالاکی و دلاوری جوانان می‌کند، می‌فرماید: «رأی و تدبیر پیر نزد من بهتر از چالاکی جوان (در میدان نبرد) است. در روایت دیگری آمده است: از جنگ جویی جوان بهتر است»؛ «رَأْيُ الشَّيْخِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ جَلْدِ الْغُلَامِ وَرُؤْيٍ مِنْ مَشْهَدِ الْغُلَامِ».

«جَلْد» به معنای چابکی و نیرومندی و «غلام» در این جا به معنای جوان و «مشهد» در این گونه موارد به معنای میدان جنگ است.

بدیهی است که برای پیروزی در نبرد با دشمن در درجه نخست نقشه‌های صحیح لازم است و در درجه بعد دلاوری و چالاکی جنگ‌جویان، و به یقین تا نقشه صحیح نباشد دلاوری‌ها به نتیجه‌ای نمی‌رسد، از این رو امام علیه السلام می‌فرماید: تدبیر پیران نزد من از شجاعت و چالاکی جوانان بهتر است، زیرا مردان بزرگسالی که سال‌ها میدان‌های نبرد را دیده‌اند و تجربه‌ها آموخته‌اند بر اساس آن تجربه‌ها قادر به تنظیم برنامه صحیح هستند در حالی که جوانان، چنین توانی را ندارند؛ ولی به عکس پیران، دارای قدرت و توانایی جسمی کافی و دلاوری و چالاکی هستند. گرچه هر یک امتیازی دارند؛ ولی پایه اصلی را رأی و تدبیر پیران تشکیل می‌دهد.

تاریخ نیز این کلام حکیمانه را کاملاً تأیید می‌کند مثلاً در جنگ خندق پیشنهاد حفر خندق که سلمان فارسی ارائه کرد توانست مدینه را از سقوط در چنگال دشمن حفظ کند.

در ضمن، این گفتار حکیمانه به جوانانی که به پیران بی‌اعتنا هستند و خود را کانون همه چیز و پیران را خارج از گردونه اجتماع می‌پندارند هشدار می‌دهد که به بزرگسالان احترام بگذارید و خود را از تجارب آنها بی‌نیاز ندانید.
به گفته ابو الطیب:

الرَّأْيُ قَبْلَ شَجَاعَةِ الشَّجْعَانِ هُوَ أَوْلُ وَهْيِ الْمَحَلِّ الثَّانِي
فَإِذَا هُمَا اجْتَمَعَا لِنَفْسٍ مَرَّةً بَلَغَتْ مِنَ الْعُلْيَاءِ كُلَّ مَكَانٍ

علم و تجربه پیش از شجاعت شجاعان است آن اول است و این در محل دوم قرار دارد.

ولی هنگامی که هر دو با هم برای شخص نیرومندی جمع شوند به بالاترین محل صعود می‌کنند.^۱

ابن ابی‌الحدید بعد از ذکر این شعر نصیحتی را از یکی از سلاطین به فرزندش نقل می‌کند که می‌گفت: فرمانده لشکر خود را جوان مغرور و کم‌تجربه‌ای انتخاب نکن و نه پیر از کار افتاده‌ای را که گذشت روزگار از عقلش کاسته، چنان‌که گذشت عمر جسمش را ضعیف کرده است. بر تو باد که بزرگسالان پر تجربه را برگزینی.^۲

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۳۳۷.

۲. همان.

عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْنَطُ وَمَعَهُ الْإِسْتِغْفَارُ.

امام علیه السلام فرمود:

در شگفتم از کسی که نومید می شود در حالی که استغفار با اوست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این سخن حکیمانه را پیش از مرحوم سید رضی، مبرد در کتاب کامل و ابن عبد ربیه در عقد الفرید و ابن قتیبه در عیون الاخبار و بعد از سید رضی، شیخ طوسی آن را با تفاوتی در امالی آورده است که نشان می دهد از مصدر دیگری گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۳).

شرح و تفسیر

نومیدی چرا؟

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود راه امیدواری را به روی همه گنهکاران گشوده است، می فرماید: «در شگفتم از کسی که نومید می شود در حالی که استغفار با اوست»؛ (عَجِبْتُ لِمَنْ يَقْنَطُ وَمَعَهُ الْإِسْتِغْفَارُ).

اشاره به این که خداوند درهای توبه و استغفار را به روی بندگان گشوده و آن ها را به رحمت خود امیدوار ساخته و فرموده است: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ (ای بندگان که راه اسراف به خود را درپیش گرفته اید و مرتکب گناهان شده اید از رحمت خداوند مأیوس نشوید، چرا که او همه گناهان (توبه کنندگان) را می آمرزد، به یقین او آمرزنده مهربان است).^۱

«يَقْنَطُ» از ماده «قنوط» به معنای ناامیدی است و می دانیم که یأس از رحمت خدا بزرگترین گناهان است، زیرا کسی که از رحمت حق مأیوس شود از هیچ گناهی ایابایی ندارد، چون می گوید: آب از سر من گذشته و من غرق شده ام چه یک قامت چه صد قامت. نومیدی خطرناکترین راه نفوذ شیطان در دل آدمی است که او را آلوده هرگونه گناه می کند، لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که لقمان به فرزندش چنین می گفت: «خَفِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خِيفَةً لَوْ جِئْتَهُ بِبِرِّ الثَّقَلَيْنِ لَعَذَّبَكَ وَارْجُ اللَّهَ رَجَاءً لَوْ جِئْتَهُ بِذُنُوبِ الثَّقَلَيْنِ لَرَحِمَكَ»؛ از خداوند

آن‌گونه بترس که اگر تمام عبادات و اعمال نیک جن و انس را انجام داده باشی احتمال بدهی که به سبب لغزشی تو را مجازات کند و آن قدر به رحمت خدا امیدوار باش که اگر تمام گناهان جن و انس را کرده باشی احتمال بدهی که تو را (به واسطه توبه و استغفار و امر خیری) رحمت کند.^۱

قرآن مجید نیز با صراحت می‌گوید: «إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»؛ «از رحمت خدا تنها کافران مأیوس می‌شوند».^۲

شایان توجه است که ابن ابی‌الحدید در شرح این کلام سخنی با نظر موافق از ربیع بن خثعم نقل می‌کند که بسیار نادرست به نظر می‌رسد و آن این‌که او می‌گفت: هیچ‌کس نگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ» چراکه ممکن است دروغ و گناه باشد اگر به آن عمل نکند، و به جای آن بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ تُبَّ عَلَيَّ؛ خدایا مرا ببخش و به سوی من بازگرد (و رحمت خود را فرو فرست)».

این سخن با تعبیرات زیادی که به عنوان استغفار در دعاها وارد شده سازگار نیست. اضافه بر این در قرآن امر به استغفار شده از جمله در داستان نوح عليه السلام می‌خوانیم: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا»^۳ و در آیات متعدد دیگری نیز همین تعبیر دیده می‌شود. گویی ربیع بن خثعم آشنایی چندانی با این آیات قرآنی نداشته است. افزون بر این، اگر انسان واقعاً به سوی خدا بازنگردد و از او طلب غفران نکند چگونه ممکن است خداوند به سوی او برگردد و او را مشمول رحمت کند؟ آیا می‌توان گفت: خدایا! ما گناه را ادامه می‌دهیم اما تو ما را ببخش! ما از تو دور می‌شویم ولی تو به ما نزدیک شو؟! چه گفتار بی‌اساسی!

کوتاه سخن این‌که هیچ‌گونه تفاوتی میان «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» و «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي» نیست.

۱. کافی، ج ۳، ص ۶۷، ح ۱.

۲. یوسف، آیه ۸۷.

۳. نوح، آیه ۱۰.



وَحَكَى عَنْهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَاقِرُ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: كَانَ فِي الْأَرْضِ
أَمَانَانِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ، وَقَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا، فَذُونَكُمْ الْآخَرَ فَتَمَسَّكُوا بِهِ: أَمَّا الْأَمَانُ
الَّذِي رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَأَمَّا الْأَمَانُ الْبَاقِي فَالِاسْتِغْفَارُ. قَالَ اللَّهُ
تَعَالَى: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ
يَسْتَغْفِرُونَ.

ابوجعفر محمد بن علی الباقر عليه السلام از آن حضرت نقل کرده است که فرمود:
«در زمین دو امان (دو وسیله نجات) از عذاب الهی بود که یکی از آن‌ها
برداشته شد، دومی را دریا بید و به آن چنگ زنید؛ اما امانی که برداشته شد
وجود رسول الله صلى الله عليه وآله بود (که خداوند به برکت وجود او هرگز عذابی بر این امت
نازل نکرد، ولی او از میان ما رفت) و امانی که باقی مانده «استغفار» است،
همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید: «تا تو در میان آن‌ها هستی خداوند
آنان را عذاب نمی‌کند و تا آنان نیز از گناهان خود استغفار می‌کنند، خداوند
عذابشان نخواهد کرد.»^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه آمده است که مرحوم طبرسی این حدیث را با تفاوت آشکاری از امام

به گفته مرحوم سید رضی: «این استنباط امام یک نمونه از بهترین استفاده‌ها و لطیف‌ترین استنباط‌ها از آیات قرآن کریم است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَهَذَا مِنْ مَخَاسِنِ الْإِسْتِخْرَاجِ وَالطَّائِفِ الْإِسْتِنْبَاطِ).

→ امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است و این نشان می‌دهد که از منبع دیگری جز نهج البلاغه گرفته و همچنین فتال نیشابوری در کتاب روضة الواعظین با مقداری اضافه و کم نسبت به نهج البلاغه آورده است. همین‌طور سبط بن جوزی در تذکرة الخواص سپس می‌افزاید: فخر رازی در تفسیرش آن را از «ابن عباس» نقل کرده در حالی که معلوم است «ابن عباس» علم خود را - به تصریح خودش - از علوم امیرمؤمنان اخذ کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۵).

شرح و تفسیر

دو امان از عذاب الهی

مرحوم سید رضی این گفتار حکیمانه امیرمؤمنان علی علیه السلام را از طریق فرزندزاده گرامی اش امام باقر علیه السلام نقل کرده، می‌گوید: «ابوجعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام از آن حضرت نقل کرده است که فرمود: در زمین دو امان (ووسیله نجات) از عذاب الهی بود که یکی از آن‌ها برداشته شد، دومی را دریابید و به آن چنگ زنید»؛ (وَحَكِي عَنْهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانَانِ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ، وَقَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا، فَذُوْنُكُمْ الْآخَرَ فَتَمَسَّكُوا بِهِ).

آنگاه امام علیه السلام به شرح این دو بر اساس استنباطی که از یکی از آیات قرآن مجید کرده می‌پردازد، می‌فرماید: «اما امانی که برداشته شد وجود رسول الله صلی الله علیه و آله بود (که خداوند به برکت وجود او هرگز عذابی بر این امت نازل نکرد؛ ولی او از میان ما رفت) و امانی که باقی مانده استغفار است، همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید: «تا تو در میان آن‌ها هستی خداوند آن‌ها را عذاب نمی‌کند و تا آنان نیز از گناهان خود استغفار می‌کنند خداوند عذابشان نخواهد کرد»؛ (أَمَّا الْأَمَانُ الَّذِي رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَمَّا الْأَمَانُ الْبَاقِي فَالِاسْتِغْفَارُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ).

به گفته مرحوم سید رضی: «این استنباط امام یک نمونه از بهترین استفاده‌ها و لطیف‌ترین استنباط‌ها از آیات قرآن کریم است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَهَذَا مِنْ مَخَاسِنِ الْإِسْتِخْرَاجِ وَالطَّائِفِ الْإِسْتِنبَاطِ).

هنگامی که به عقل و خرد خویش رجوع می‌کنیم نیز آنچه را که در این آیه مبارکه آمده و استنباطی را که امام علیه السلام از آن کرده در می‌یابیم. پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله مطابق آیه شریفه **﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾**^۱ رحمتی برای تمام جهانیان بود چگونه ممکن است این کانون رحمت الهی در میان امت باشد و خدا آن‌ها را عذاب کند؟ از سویی دیگر، استغفار یکی از وسایل جلب رحمت خداست، زیرا خودش بندگان را دعوت به استغفار کرده و وعده غفران و آمرزش داده است: **﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾**؛ «ای بندگان! که راه اسراف به خود را درپیش گرفته‌اید و مرتکب گناهان شده‌اید! از رحمت خداوند مأیوس نشوید، چراکه او همه گناهان (توبه‌کنندگان) را می‌آمرزد، به یقین او آمرزندهٔ مهربان است».^۲

بنابراین بعد از رحلت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و رفتن آن حضرت به دیار باقی، مسلمانان می‌توانند خود را به وسیله توبه و انابه و استغفار از عذاب الهی مصون دارند و امام علیه السلام با استنباطی که در حکمت مورد بحث آمده راه را به آن‌ها نشان داده و بر آن تأکید ورزیده است.

ایشان نه تنها می‌توانند از عذاب الهی در امان بمانند بلکه با استغفار می‌توانند درهای رحمت و نعمت و سعادت را به‌روی خود بگشایند؛ همان‌گونه که در سوره نوح آمده است: **﴿اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا * وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا﴾**؛ «من به آن‌ها گفتم: از پروردگار خویش آمرزش بطلبید او بسیار آمرزنده است تا باران‌های پربركت آسمان را پی‌درپی بر شما بفرستد و شما را با اموال و فرزندان فراوان کمک کند و باغ‌های سرسبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار دهد».^۳

۱. انبیاء، آیه ۱۰۷.

۲. زمر، آیه ۵۳.

۳. نوح، آیات ۱۰-۱۲.

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود می‌گوید: ضمیر در «لِيُعَذِّبَهُمْ» به اهل مکه برمی‌گردد و منظور از «استغفار» در این آیه ترک شرک و روی آوردن به اسلام است، بنابراین معنای آیه این است که «خداوند اهل مکه را مادامی که پیغمبر در میان آنهاست عذاب نمی‌کند و بعد از او نیز اگر ایمان به رسالت آن حضرت بیاورند مجازات نخواهد کرد».^۱

به نظر می‌رسد که مرحوم مغنیه مفهوم آیه را محدود کرده است، زیرا ظاهر آیه - با توجه به این که در سوره انفال قرار دارد و این سوره در مدینه نازل شده است - همه مسلمانان را شامل می‌شود نه فقط اهل مکه را همچنین استغفار نیز معنای وسیعی دارد که هم گناه شرک و هم گناهان دیگر را دربر می‌گیرد و می‌دانیم که بسیاری از عذاب‌های اقوام پیشین به سبب گناهی غیر از شرک بود؛ مانند عذاب قوم لوط.

بنابراین، آیه مفهوم وسیعی دارد که همه مسلمانان را در هر زمان شامل می‌شود و استغفار نیز توبه از هر گناهی است.

قابل توجه این که در آیه بعد از این آیه در سوره انفال می‌خوانیم: «وَمَا لَهُمْ آلًا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»؛ «چرا خدا آنها را مجازات نکند با این که آنها از (عبادت مؤمنان در کنار) مسجد الحرام جلوگیری می‌کنند در حالی که آنها سرپرست آن نیستند؟ سرپرست آن فقط پرهیزکاران‌اند؛ ولی بیشتر آنها نمی‌دانند».^۲

بعضی - مانند ابن ابی‌الحدید - چنین پنداشته‌اند که این آیه در سال حدیبیه (سال ششم) که کفار مکه پیغمبر ﷺ را از زیارت خانه خدا بازداشتند نازل شده

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۷.

۲. انفال، آیه ۳۴.

و بعداً به هنگام جمع‌آوری قرآن و ترتیب آن به وسیله اصحاب رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این جا جای داده شده است.

در حالی که این سخن از دو جهت اشتباه است: اولاً جلوگیری مشرکان از زیارت خانه خدا توسط مسلمانان تنها در سال حدیبیه نبود پیش از آن نیز چنین بود و ثانیاً قرآن در زمان پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به صورت کنونی جمع‌آوری شد و اصحاب برای رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواندند.^۱



۱. شرح بیشتر را در این باره در تفسیر نمونه، ج ۱، ذیل آیات سوره حمد مطالعه فرمایید.

مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ، وَمَنْ
 أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ، وَمَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ
 وَاعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ.

امام علیه السلام فرمود:

کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند خداوند میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد، و کسی که امر آخرتش را اصلاح کند خداوند امر دنیایش را اصلاح می‌کند و کسی که در درون وجودش واعظی داشته باشد خداوند حافظی برای او قرار خواهد داد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که قبل از مرحوم سید رضی این کلام حکمت‌آمیز را از امام نقل کرده‌اند، شیخ صدوق است که هم در کتاب خصال و هم در کتاب امالی با ذکر سند آورده است. مرحوم شیخ کلینی نیز در روضه کافی با همان عبارت شیخ صدوق آورده، هرچند روایت آن متفاوت و متن آن با آنچه در نهج البلاغه آمده کمی متفاوت است. مرحوم برقی نویسنده کتاب المحاسن نیز صدر روایت را آورده است. از علمای اهل سنت نیز ابن جوزی در کتاب تذکره آن را با تفاوتی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۵ و ۸۶). در کتاب تمام نهج البلاغه این کلام حکمت‌آمیز با مقداری تفاوت از کتاب جعفریات که پیش از مرحوم سید رضی تدوین شده نقل گردیده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۶۰۰).

شرح و تفسیر

راه اصلاح و به سامان رسیدن امور

امام علیؑ در این کلام نورانی که در واقع مرکب از سه جمله است به سه امر مهم اشاره می‌کند، می‌فرماید: «کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند خداوند میان او و مردم را اصلاح می‌کند و کسی که امر آخرتش را اصلاح کند خداوند امر دنیایش را اصلاح خواهد کرد و کسی که در درون وجودش واعظی داشته باشد خداوند حافظی برای او قرار خواهد داد»؛ (مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ، وَمَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ، وَمَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ).

از بعضی از روایات استفاده می‌شود که بزرگان علما در گذشته هنگامی که نامه‌ای به یکدیگر می‌نوشتند غالباً از این سه جمله حکیمانه، در نامه خود بهره می‌گرفتند و به‌راستی سزاوار است که با آب طلا نوشته شود و همه روز، انسان بر آن نظر بیفکند.

درباره این که رابطه نتیجه‌های سه‌گانه‌ای که در این کلمات حکمت‌آمیز آمده با مقدمات آن، رابطه‌ای طبیعی و منطقی است یا روحانی و معنوی؟ شارحان نهج‌البلاغه راه‌های مختلفی را پیموده‌اند؛ ولی می‌توان گفت: هم رابطه الهی و معنوی است و هم رابطه منطقی.

زیرا کسی که میان خود و خدا را اصلاح کند؛ یعنی در برابر هر امری که قرار

می‌گیرد نخست نگاه کند که رضای خدا در چیست و آن را برگزیند، چنین کسی به یقین مشمول عنایات الهی قرار می‌گیرد و خداوند رابطه او را با مردم سامان می‌بخشد. اضافه بر این، اصلاح رابطه با خدا مستلزم صدق و امانت و راستی است. کسی که صدق و امانت و راستی پیشه کند به یقین مردم به او علاقه‌مند می‌شوند و امین مردم خواهد بود و به او اعتماد می‌کنند و مشکلی با او نخواهند داشت.

همچنین کسی که امر آخرت خویش را اصلاح کند؛ یعنی اوامر الهی را اطاعت و نواهی او را ترک گوید مشمول لطف خداوند خواهد شد؛ خداوند کار دنیای او را نیز سامان می‌دهد. افزون بر این، اصلاح امر آخرت به تقوا و پرهیزکاری است و به یقین انسان‌های باتقوا در زندگی مادی خود نیز موفق خواهند بود، زیرا راه خلاف در پیش نمی‌گیرند؛ به کسی ظلم و ستم نمی‌کنند، همه با او مهربان هستند و او نیز با همه مهربان است.

نیز کسی که واعظ نفسانی؛ یعنی وجدان بیدار و تقوای درونی داشته باشد که در برابر گناهان به او هشدار دهد، لطف پروردگار بر او سایه خواهد افکند و او را از گزند حوادث محفوظ می‌دارد. اضافه بر این شخصی که چنین واعظی دارد از امور خطرناک می‌پرهیزد از گزند حوادث محفوظ خواهد بود.

بنابراین رابطه این سه امر با آن سه نتیجه، در نتیجه هم رابطه معنوی است و هم رابطه منطقی و طبیعی.

این سخن را با حدیثی از امام باقر علیه السلام که مرحوم کلینی در اصول کافی آورده پایان می‌دهیم. مطابق این حدیث امام باقر علیه السلام می‌فرماید: خداوند عزوجل چنین فرموده است: «وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظْمَتِي وَعُلُوِّي وَازْتِفَاعِ مَكَانِي لَا يُؤْتِرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَى هَوَى نَفْسِهِ إِلَّا كَفَفْتُ عَلَيْهِ ضَيْعَتَهُ وَضَمَمْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ رِزْقَهُ وَكُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ؛ به عزت و جلال و عظمت و نورانیت و علو

مقامم سوگند یاد می‌کنم که هیچ بنده مؤمنی در چیزی از امور دنیا خواسته مرا بر خواسته خود مقدم نمی‌شمرد مگر این‌که من بی‌نیازی او را در دل او و همّت او را در آخرتش و آسمان‌ها و زمین را ضامن روزی او قرار می‌دهم و برای او از تجارت هر تاجری بهتر خواهم بود.^۱



الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يَقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَلَمْ يُؤْيِسْهُمْ مِنْ رَوْحِ
اللَّهِ، وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ.

امام عليه السلام فرمود:

فقيه و بصیر کامل در دین کسی است که مردم را از رحمت الهی نومید
نسازد و از لطف او مأیوس نکند و از مجازات‌های او ایمن نگرداند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

پیش از مرحوم سید رضی شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار و ابن شعبه در تحف العقول و مرحوم کلینی در کافی این کلام حکیمانه را آورده‌اند و از کتب اهل سنت در حلیة الاولیاء نوشته ابونعیم اصفهانی ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۷).

کتاب تمام نهج البلاغه، بخش اول این کلام را از کنز العمال و تاریخ مدینة دمشق نقل کرده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۳۱۱).

شرح و تفسیر

فقیه کامل

این کلام پربار امام علی علیه السلام در حقیقت مسئله تعادل خوف و رجا را به صورت جدیدی مطرح می‌کند، حضرت می‌فرماید: «فقیه و بصیر کامل در دین کسی است که مردم را از رحمت الهی نومید نکند و از لطف او مأیوس نسازد و از مجازات‌های او ایمن نگرداند»؛ (الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يُقْتَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَلَمْ يُؤَيِّسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ، وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ).

منظور از «فقیه» در این کلام حکمت‌آمیز فقیه اصطلاحی، یعنی عالم به احکام فرعیه دین نیست، بلکه به معنای لغوی و به معنای وسیع کلمه است، یعنی عالم دینی و «كُلُّ الْفَقِيه» به معنای عالم کامل از هر جهت است.

تعبیرات سه گانه‌ای که امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به کار برده در واقع از آیات قرآن گرفته شده است: جمله «مَنْ لَمْ يُقْتَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ؛ کسی که مردم را از رحمت الهی مأیوس نکند» برگرفته از این آیه است: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ «ای بندگان که راه اسراف به خود را درپیش گرفته‌اید و مرتکب گناهان شده‌اید از رحمت خداوند مأیوس نشوید، چراکه او همه گناهان (توبه‌کنندگان) را می‌آمرزد، به یقین او آمرزنده مهربان است».^۱

جمله «وَلَمْ يُؤْيِسْهُمْ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» برگرفته از کلام یعقوب علیه السلام است که به فرزندان خود می‌گوید: «أَهْبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَيَأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»؛ «بروید و در جست‌وجوی یوسف و برادرش باشید و از رحمت الهی مأیوس نشوید چون از رحمت الهی جز قوم کافر مأیوس نمی‌شوند».^۱

جمله سوم نیز برگرفته از این آیه شریفه است که می‌فرماید: «أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ»؛ «آیا آن‌ها خود را از مجازات الهی در امان دیدند؟ (مکر در این‌گونه موارد به معنای عذاب غافلگیرانه است) تنها جمعیت زیان‌کاران خود را از عذاب الهی در امان می‌دانند».^۲

در پاسخ این سؤال که چه تفاوتی میان جمله اول و دوم که هر دو سخن از امید به رحمت خدا می‌گویند وجود دارد؟ بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند: جمله نخست اشاره به رحمت خدا در قیامت و جمله دوم اشاره به رحمت الهی در دنیاست. (همان‌گونه که در داستان یعقوب و یوسف علیه السلام آمده است).^۳

نکته

دو بال خوف ورجا

همیشه برای رسیدن به مقصد باید از دو نیرو استفاده کرد: نیروی محرک و نیروی بازدارنده؛ به کمک نیروی محرک، حرکت آغاز می‌شود و هرچه قوی‌تر باشد سرعت بیشتری به خود می‌گیرد؛ اما نیروی بازدارنده نیز برای حفظ تعادل و پیشگیری از خطرات مخصوصاً در مسیرهای پرخطر ضرورت دارد. آنچه به‌طور ساده در اتومبیل‌ها می‌بینیم در وجود پیچیده انسان نیز حاکم است.

۱. یوسف، آیه ۸۷.

۲. اعراف، آیه ۹۹.

۳. توضیح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۰.

انسان برای کمال و قرب الی الله آفریده شده و انگیزه‌های لازم در درون و بیرون وجودش به وسیله انبیا و اولیا و تعلیمات آسمانی آماده شده است. از سوی دیگر هوای نفس و وسوسه‌های شیطانی او را پیوسته به خود مشغول می‌دارد تا از مسیر منحرف گردد یا در پرتگاه سقوط کند. نیروی بازدارنده برای پیشگیری از این خطرات است. همه پیامبران، بشیر و نذیر بودند و همه کسانی هم که خط آن‌ها را ادامه می‌دهند از این دو امر برخوردارند.

این همان مسئله خوف و رجاست که به عنوان دو بال برای پرواز در آسمان سعادت و قرب الی الله معرفی شده و حتی در روایات تصریح شده است که هیچ یک از این دو نباید بر دیگری فزونی یابد، زیرا اگر خوف، فزونی یابد انسان به سوی یأس کشیده می‌شود و انسان مأیوس گرفتار انواع گناهان خواهد شد، زیرا فکر می‌کند کار از کار گذشته و پرهیز از گناه و انجام طاعات نتیجه‌ای ندارد. و اگر امید او فزونی یابد نیز درباره ارتکاب گناهان بی تفاوت می‌گردد.

در روایتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «لَوْ تَعْلَمُونَ قَدَرَ رَحْمَةِ اللَّهِ لَا تَكَلَّمْتُمْ عَلَيْهَا وَمَا عَمِلْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا وَلَوْ تَعْلَمُونَ قَدَرَ غَضَبِ اللَّهِ لَظَنَنْتُمْ بِأَنْ لَا تَسْجُؤُوا؛ اگر اندازه رحمت الهی را می‌دانستید چنان بر آن تکیه می‌کردید که هیچ عمل خوبی جز به مقدار کم انجام نمی‌دادید و اگر اندازه غضب الهی را می‌دانستید گمان می‌کردید که هرگز راه نجاتی برای شما نیست».^۱

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام می‌فرماید: پدرم می‌گفت: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِي قَلْبِهِ نُورَانِ: نُورٌ خَفِيَّةٌ وَنُورٌ رَجَائٍ لَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَلَوْ وُزِنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا؛ هیچ بنده مؤمنی نیست مگر این که در قلب او دو نور است: نور خوف و نور رجا؛ اگر این را وزن کنند چیزی فزون بر آن ندارد و اگر آن را وزن کنند چیزی فزون بر این ندارد».^۲

۱. کنز العمال، ج ۵۸۹۴.

۲. کافی، ج ۳، ص ۶۷، ج ۱.

در حدیث دیگری که در غررالحکم از امام امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است می‌خوانیم: «خَفَّ رَبُّكَ خَوْفًا يَشْغُلُكَ عَنْ رَجَائِهِ وَارْجُهُ رَجَاءَ مَنْ لَا يَأْمَنُ خَوْفَهُ؛ چنان از پروردگارت خائف باش که تو را از رجا باز ندارد و چنان به او امیدوار باش که تو را از خوف باز ندارد».^۱

به همین دلیل در تمام جوامع بشری در کنار تشویق تنبیه و در کنار تنبیه تشویق است.

بر همین اساس در کلام حکمت‌آمیز مورد بحث، فقیه واقعی و کامل کسی شمرده شده که نه مردم را از رحمت خدا مأیوس کند و نه آن‌ها را از مجازات الهی ایمن سازد.

خداوندا! توفیق عمل به این سخنان نورانی را نیز مرحمت فرما و عنایت خود را کامل بگردان. آمین یا رب العالمین